





# ریاض السلاطین

( تاریخ بنگالہ )

تالیف

غلام حسین - سلیم



بتصحیح

مولوی عبدالحق عابد

برای اشیاٹک سوسائٹی بنگالہ



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE988



## فهرست مضامین ریاض السلاطین بالفاظ مؤلف \*

### دبیاجه \*

۱	..	..	..	..	..	..	مد
۲	..	..	..	..	..	..	مت
۳	..	..	..	..	..	..	حال مؤلف
۴	..	..	..	..	..	..	سبب تالیف این رساله
							فهرست مضامین این رساله مرتبه مؤلف مشتمل بر مقدمه
۵	..	..	..	..	..	..	باز روضه

### مقدمه مشتمل بر چهار چمن \*

چمن اول — در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله —

۶	..	..	..	..	..	بنگاله
۸	..	..	..	..	..	کوچ بهار
۹	..	..	..	..	..	بهونت
۱۰	..	..	..	..	..	آشام
۱۳	..	..	..	..	..	تخت



[ ریاض ]

۱۴ .. .. . ارخنگ

۱۵ .. .. . پنگو

۱۶ .. .. . اوکپسه

۱۷ .. .. . جگرناته

۱۸ چمن دوم — در بیان بعضی خصوصیات ممالک بنگاله

چمن سوم — در ذکر بعضی شهرها و آبادی بعضی بلاد ممالک بنگاله

۱۹ .. .. . لکهنوتی

۲۰ .. .. . مرشد آباد

۲۱ .. .. . هوگلی و سانگام

۲۲ .. .. . کاکته

۲۳ .. .. . چندین نگر - عرف فراشدانگه

۲۴ .. .. . پورنبه

۲۵ .. .. . دهاکه جهانگیرنگر

۲۶ .. .. . سدو نارگام

۲۷ .. .. . اسلام آباد - عرق چانگام

۲۸ .. .. . بگلا

۲۹ .. .. . رنگپور و گهرزا گهاشتا

۳۰ .. .. . مسعود آباد

۳۱ .. .. . باریک آباد

۳۲ .. .. . یازوها



۱۶۸ .. .. . سلطنت

۱۶۹ .. .. . شریف آباد

۱۷۰ .. .. . مدارن

۱۷۱ .. .. . اکبرنگر - عرف راج میل

۱۷۲ .. .. . مالد و پندوه

چون چهارم — در شرح حکومت رایان در زمان سلف در ممالک

بنگاله بر سبیل اجمال .. .. . ۵۱

شرح تسلط بعضی رایان هندی بر ممالک بنگاله ..

و سبب رواج بت پرستی در هند .. ۵۲

وضع اول — در ذکر حکومت حاکمان اسلام

که از طرف سلاطین دهلی بنیابت درین

ملاک فرمانروائی کرده اند \*

۵۹ .. .. . تمپید

۶۰ .. .. . محمد بختیار

۶۱ .. .. . حاکم شدن علی مردان خلجی در بنگاله

۶۲ .. .. . تسلط شدن غیاث الدین خلجی در بنگاله

۶۳ .. .. . حکومت سلطان ناصرالدین پسر سلطان شمس الدین

۶۴ .. .. . حکومت علاء الدین خان

۶۵ .. .. . حکومت سیف الدین ترک



۷۲	..	..	..	..	حکومت عزالدین طغا خان
۷۳	..	..	..	..	حکومت ملک قرا بیگ تیمور خان
۷۴	..	..	..	..	حکومت ملک جلال الدین خانی
۷۵	..	..	..	..	حکومت ارسلان خان
۷۶	..	..	..	..	حکومت محمد تاتار خان
۷۷	..	..	..	..	حکومت طغرل المخاطب سلطان مغیر الدین
۷۸	..	..	..	..	حکومت بغرا خان المخاطب ناصر الدین بن غیاث الدین
۷۹	..	..	..	..	فرمانروائی بهادر شاه
۸۰	..	..	..	..	حکومت قدر خان

روضه ثانی - در ذکر سلاطین که در سالک بنگاله

بر سریر سلطنت جلوس فرموده خطبه

بنام خود خوانده اند \*

۹۱	..	..	..	..	..	تمهید
۹۲	..	..	..	..	..	ذکر سلطنت سلطان فخر الدین
۹۳	..	..	..	..	..	سلطنت یافتن علی مبارک المخاطب سلطان علاء الدین
۹۴	..	..	..	..	..	سلطنت حاجی الیاس المخاطب سلطان شمس الدین (بهنگره)
۹۵	..	..	..	..	..	ذکر سلطنت سکندر شاه بن شمس الدین
۹۶	..	..	..	..	..	ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر شاه
۹۷	..	..	..	..	..	سلطنت سیف الدین ملقب سلطان السلاطین
۹۸	..	..	..	..	..	سلطنت شمس الدین بن سلطان السلاطین



۱۱۰	..	..	..	مساط شدن راجه کانس زمیندار
۱۱۱	..	..	..	ذکر سلطنت جلال الدین پسر راجه کانس
۱۱۲	..	..	..	سلطنت احمد شاه بن جلال الدین
۱۱۳	..	..	..	سلطنت ناصر خان <small>رحم</small>
۱۱۴	..	..	..	سلطنت ناصر شاه
۱۱۵	..	..	..	سلطنت باریک شاه بن ناصر الدین
۱۱۶	..	..	..	سلطنت یوسف شاه
۱۱۷	..	..	..	سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه
۱۱۸	..	..	..	سلطنت باریک خواجه سرا مخاطب سلطان شاهزاده
۱۱۹	..	..	..	سلطنت ملک اندیل حبشی مخاطب فیروز شاه
۱۲۰	..	..	..	سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه
۱۲۱	..	..	..	سلطنت سیدھی بدر مخاطب مظفر شاه
۱۲۲	..	..	..	سلطنت علاء الدین سید حسین شریف مکی
۱۲۳	..	..	..	ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاء الدین حسین شاه
۱۲۴	..	..	..	سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه
۱۲۵	..	..	..	ذکر سلطنت محمود بن علاء الدین
۱۲۶	..	..	..	جلوس فرمودن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بر سر پیر بلدا گور
۱۲۷	..	..	..	بر تخت نشستن شیر شاه در شهر گور
۱۲۸	..	..	..	حکومت خضر خان در گور
۱۲۹	..	..	..	ذکر ایالت محمد خان سرور در بداله



فرماندهی خضرخان المختاطب بهادرشاه	..	..	۱۵۰
سلطنت جلال الدین بن محمد خان	..	..	۱۵۱
فرمانروایی پسر جلال الدین	..	...	=
سلطنت غیاث الدین	..	..	=
فرماندهی تاج خان کرانی	..	..	۱۵۲
فرماندهی سلیمان کرانی	..	..	۱۵۳
فرماندهی بایزید خان بن سلیمان خان	..	..	۱۵۵
ذکر سلطنت داؤد خان بن سلیمان خان	..	..	=
حکومت نواب خان جهان در ممالک بنگاله و کیفیت قتل			
داؤد خان	..	..	۱۶۴
کیفیت مستأمل شدن بعضی امرای داؤد خان	..		۱۶۷

روضه ثالث - در ذکر حکومت ناظمانی که از حضور

سلاطین تیموریه دهلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند \*

نظامت راجه مان سنگه	..	..	..	۱۷۰
نظامت قطب الدین خان	..	..	..	۱۷۱
نظامت جهانگیر قلی خان	..	..	..	۱۷۴
حکومت نواب اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان	..			۱۷۵
نظامت قاسم خان	..	..	..	۱۸۱
نظامت ابراهیم خان و آمدن شاه جهان در بنگاله	..			=



ذکر رسیدن مرکب شاهجهانی در بنگاله و کشته شدن ابراهیم خان

فتح جنگ .. .. . ۱۹۰

جنگ نمودن شاهجهان با عساکر پادشاهی و رفتن بسمت دکن ۱۹۹

مقرر شدن صوبه بنگاله در جاگیر نواب مهابت خان و پسر او ۲۰۲

نظامت نواب منعم خان .. .. . ۲۰۵

نظامت نواب فدائی خان .. .. . ۲۰۹

نظامت نواب قاسم خان .. .. . ۲۰۷

نظامت نواب اعظم خان .. .. . ۲۰۸

حکومت نواب اسلام خان .. .. . ۲۰۸

حکومت شاهزاده محمد شجاع .. .. . ۲۰۹

نظامت نواب اعتقاد خان .. .. . ۲۰۹

کیفیت حکومت شاه شجاع دفعه دوم و مآل حال او .. ۲۱۰

حکومت نواب معظم خان خان خانان .. .. ۲۱۹

حکومت نواب امیر الامرا شایسته خان .. .. ۲۲۲

نظامت نواب ابراهیم خان .. .. . ۲۲۳

حکومت شاهزاده والا گوهر محمد عظیم الشان و قتل ابراهیم خان ۲۲۲

مقرر شدن نظامت بنگاله به نواب جهنم خان نیایه از طرف شاهزاده

عظیم الشان .. .. . ۲۵۱

جایگزین نمودن سلطان فرخ سیر بسیر سلطنت دهلی .. ۲۷۱

نظامت نواب شجاع الدین محمد خان که ناظم صوبه اودیسه بود ۲۸۵



۳۰۷	..	..	..	..	نظامت نواب سرفراز خان
۳۲۴	..	..	..	..	نظامت نواب علي وردی خان مهابت جنگ
۳۴۳	..	..	..	..	نظامت نواب سراج الدوله
۳۷۵	..	..	..	..	نظامت شجاع الملک جعفرعلي خان
	..	..	..	..	نظامت عالي جاہ نصیرالملک امتیازالدوله قاسم علي خان بهادر
۳۷۹	..	..	..	..	نصرت جنگ
۳۸۵	..	..	..	..	نظامت بارثانی جعفرعلي خان بهادر

روضهٔ رابع - در ذکر مسلط شدن نصاری انگریز در

ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان است \*

خیابان نخستین - در ذکر آمدن نصاری فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس

و غیره در دکن و بنگاله

خیابان دوم - در ذکر مسلط شدن نصاری انگریز در ممالک بنگاله

و دکن و غیره



## بسم الله الرحمن الرحيم \*

جهان جهان حمد سزاوار بارگاه جهان آفرینی ست که - این  
مظاهر کونی را بید قدرت کامله خویش بحلیه و جوده میانی  
ساخته - علم خداوندی افراشت \* و عالم عالم ثنا لائق درگاه  
پروردگاری ست که این نگارستان هستی را بقلم حکمت بالغه خود  
بر صفحه کائنات بخط رنگارنگ نگاشت \* حکیم علیمی که امور  
انتظام عالم و عالمیان و صلاح و سداد جمهور انام <sup>(۱)</sup> را بوجود  
سلطین - و زمام حل و عقد کاربار اصناف بنی نوع انسان را  
بقبضه اختیار فرمانروایان خطه غبر - و گذاشت \* داور جهانداري  
که - رفق و رفیق مهمات طوائف انام و خیر و شر مرکز نشینان  
دائرة خاک را بمیزان مصالح جهانداري سنجیده - در هر اقلیمی  
و ملکی فرماندهی بر گماشت \*

---

(۱) (۱) اینجا افزوده شد - در نسخه های قلمی که مدار تصحیح  
بر آنهاست مذکور نیست \* (۲) در نسخه های قلمی بجای و  
که نوشته \* (۳) متأخرین تحقیق کرده اند که در الفاظ و زوای فارسی  
ذال فتح نیامده \*



ز ابر بیض از باغ جهان سبز -

ز باد لطف او <sup>(۱)</sup> انداز جان سبز \*

ز رنگ آمیزش ناش صنعتش -

ز مرد معشوق در حرف گان سبز \*

سبحانه تعالی - جل شانه و نمائه - و عم نواله و آله - و الحمد  
علی نعمائه \*

و صلوات بیضا بر سعادت و نجات زکیات بر جمیع فرمانبران  
بارگاه وحدتش که دروس انبیا و صل باشد - علی الخصوص بوان  
آیه رحمت عالمیان <sup>(۲)</sup> اهل ایمان - خاتم پیغمبران - شارع  
شرع تویم - سراج هدی صراط المستقیم - لمؤلفه -

مقصود ظهور این <sup>(۳)</sup> نور اول ظهور آخر -

یعنی فخر انبیا - بعد از نبی شریف یوم الحزب - محمد مصطفی  
احمد مجتبی - صلی الله علیه و آله و اهل بیت الطاهرين -  
و اوصیائه و اصحابه الطاهرين \*

اما بعد اضعف العباد <sup>(۴)</sup> العاجی بشفاعه السید الکونین -

غلام حسین - المتخلص <sup>(۵)</sup> سلیم زید پوری - چنین گوید که چون از  
چند گاه - بحسب اتفاقی وقت - بتزمت خدمت صاحب والا

(۱) محققین گزارش به زانی روز نویسی \* (۲) در نسخه های قلمی بعد

لفظ اول و نوشته \* (۳) در نسخه های قلمی همچنین \* (۴) چنان

بایستی نگاشت - غلام حسین زید پوری متخلص به سلیم \*



مناقب - اعلیٰ مناصب - خجسته سیرت - فرخنده مهریوت - کریم  
 الطبع - حلیم المزاج - ستوده شیم - سراپا همم - حاتم کشور سخاوت -  
 نوشیروان ممالک عدالت - خداوند فیاض زمان - مشفق و مهربان -  
 بسیار بخش و کم ستان - قدر دان فیض رسان - از همه اوصاف مستغنی  
 مستر جارج ادنی<sup>(۱)</sup> - ادام الله تعالی اقباله - و زاد هشتمه - و رفع  
 درجه - و ضاعف عمره و قدره - بسلك ملازمان منتظم گردیده -  
 همواره مستفیض فیض و احسانش و بهره یاب انعام و نوالش بوده  
 و هست \* الحق ذات مجمع الحسنات و منبع الفیوضات آن معدن  
 جوهر شناسی - یگانه عصر بل از مغفومات روزگار و دهر - عذیم  
 المثال است<sup>(۲)</sup> \*  
امرافه

بود در هر فضیلت ذات او مجموعه خوبی

هران وصفی که آید در گمان افزون ازان داد \*

دل روشن سواب الدیش چون پیران دانا دل -

و لیب اقبال عمر و حشمت و بخت جوان دارد<sup>(۳)</sup> \*

سخن سنجید بدامی گوهر معنی فرو ریزد -

دو لب همچون دو کف وقت تکلم در فشان نازد \*

(۱) در نسخه های قلبی ادلی به لام نوشته شده در تاریخ نگاله چارلسی -

استواران به نور است و همین عین است \* (۲) در یک نسخه قلمی

مثالی نوشته و در دو دیگر مثل \* (۳) شاید که به لفظ اقبال و قام



(۱) نعمایش بمسکینان و محتاجان -

موجود از برای مفلسان دارند \*

چون در این کتاب مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

(۲) در این کتاب مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

در این کتاب مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

سال (۳) مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

چون در این کتاب مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

که در این کتاب مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

فهم مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

امتنان مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

مثال مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

جان مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

قال مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

موانعی مائیل بمطالعه کتب توارین و سیر

(۱) در یک نسخه قلمی بغمایش نوشته \* (۲) و دولت نصاری این

الفاظ دیگر است لفظ میسوی پائین مذکور است \* (۳) لفظ سال

در نسخه های قلمی زهی به زلی هوز نوشته کتاب غلط کنه

و (۴) در نسخه مجید ۱۲۰۲ میشود \*



ارباب بصیرت شود \* التماس از واقفان آثار سلف آنست - از اینجا  
که فتیر از ناقلی بیش نیست - مع هذا - بمقتضای انسان مرکب<sup>(۲)</sup>  
مع الخطاء و النسیان - اگر خطائی و سهوی ملحوظ نظر گردد -  
معذور و معاف داشته -

بقدر وسع در اصلاح کوشد - اگر اصلاح نتواند بپوشد<sup>(۳)</sup> \*  
و بنای این رساله بر مقدمه و چهار روضه نهاد \* و ترتیب  
فهرست آن برین نهج است -  
مقدمه - مشتمل بر چهار چمن -

چمن اول - در بیان کیفیت آبادی ممالک بنگاله و حدود  
و اطراف آن \*

چمن دوم - در بیان بعضی خصوصیات آن ملک \*  
چمن سوم - در ذکر بعضی بلاد آن ممالک \*  
چمن چهارم - در ذکر حکومت رایان هند بر سبیل اجمال  
و اقتصار<sup>(۴)</sup> \*

روضه اول - در ذکر حکومت خاکمان اسلام که از طرف  
سلطین دهلوی بنیابت درین ملک فرمانروائی کرده اند \*  
روضه دوم - در ذکر سلطین که در بنگاله بر سرور سلطنت

( ۱ ) مع هذا نیز رسم خط است ( ۲ ) در نسخه های قلمی مرکب نوشته \*

( ۳ ) اینجا شاید که ممکنه حرفی را جائز داشته یا بجای پوشد

پوشد باشد \* ( ۴ ) در نسخه های قلمی اقتصار نوشته و غالباً اختصار باشد \*



جاوس فرموده - خطبه سلطنت بنام خودها خوانده اند \*

روضة سینم - در بیان احوال ناظماني که از حضور سلاطین

چغنیه ها درین ملک بنظامت پرداخته اند <sup>(۱)</sup> \*

روضة چهارم - مشتمل بر دو خیابان -

خیابان نخستین - در ذکر آمدن نصاری فرقه پرتگیس

و فرانسیس و غیره در دکن و بنگاله \*

خیابان دوم - در ذکر مسلط شدن نصاری انگریز در ممالک

بنگاله و دکن \*

### مقدمه - مشتمل بر چهار چمن \*

چمن اول - در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله \*

مشهور خواطر سیاحان اقلیم سیر و توارین باد که همواره بنگاله

در اقلیم دوم است - از اسلام آباد عرف چانگام <sup>(۲)</sup> تا به نیلیا گدھی <sup>(۳)</sup>

شرقاً غرباً چهار صد کره طول - و عرض شمالاً و جنوباً از کوهستان

شمالی تا سرکار مدان - که حد جنوبی این صوبه است - دو صد

کره مسافت دارد \* و چون در زمان سلطنت جلال الدین <sup>(۴)</sup>

(۱) جایی دیگر چغنائی نوشته و همین صحیح است - صفحه ۹۹ سطر

۲ بنگرند \* (۲) بعض مردم چانگالو نویسد و خوانند (۳)

متأخرین گڑھی خوانند و به رای هندی نویسد صاحب شیر المأخوین

نیلیا گدھی نوشته \*



اکبر پادشاه غازی صوبه اودیسه<sup>(۱)</sup> بردست<sup>(۲)</sup> کالا بهار مفتوح شد -  
و آن صوبه داخل ممالک محروسه پادشاه دهلی گردید - و صوبه  
اودیسه را نیز با بنگاله منتظم کردند - طول چهل و سه کوه و  
عرض هشت کوه - افزوده شد \* در حدود جنوب این صوبه دریای  
شور واقع است - و سمت شمال و مشرق کوهستان شوامی - و طرف  
مغرب بصوبه بهار اتصال دارد \* و در زمان جلال الدین محمد  
اکبر پادشاه - عیسی خان افغان - بعضی ممالک مشرقی را مفتوح  
ساخته - سکه و خطبه اکبری رائج نموده - متعلق صوبه بنگاله  
کرد \* هشت و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال درین صوبه  
است \* در ازمنه ماهیه پنجاه و نه کور و هشتاد و چهار لک  
و پنجاه و نه هزار و سه صد و نوزده دام جمع مقرری آن صوبه  
بوده است - که یک کور و چهل و نه لک و شصت و یک هزار  
و چهار صد و هشتاد و دو روپیه پانزده آنه و کسری روپیه سکه  
میشود \* و هشت و سه هزار و سه صد و سی سوار - و هشت لک  
و یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت نفر پیاده مدامی - و  
یک صد و هشتاد و پنج نفر فیل - و چهار هزار و دویست و شصت

(۱) اودیسه نیز خوانده و نویسند - صفحه ۹ حاشیه ۳ بنگرند (۲)

در نسخه های قلمی اینجا کاله نوشته و جاهای دیگر کال - صفحه ۱۴

مطابق ۱۱۱ بنگرند (۳) ضم با بستنی نگاشت - در نسخه های قلمی

منتظم و منتظم نوشته و همچنان جای دیگر - صفحه ۱۵ سطر ۱۳ بنگرند



[ ریاض ]

ضرب توپ - و چهار هزار - و چهار صد کشتی - متعین میدود \*  
و متصل حدود شمالی چانگام - ملک راجه نپره است - و  
آن ملکی وسیع است \* زایان آنجا خطاب مانگ دارند - چنانچه  
نیدامانگ و غیره \* و خطاب امرای آنجا نرائن است \* راجه آنجا  
یک هزار زنجیر فیل و دو لک پیاده نوکر میداشت \* و سوار اسپ  
بهم نمیرسد \*

ما بین شمال و مغرب بنگاله ماڈل بطرف شمال - رایت  
کوچ بهار واقع است - طویش شرقاً و غرباً از ابتدای پوگنده بهیتر بند -  
که داخل ممالک محروسه است - تا پات گانون<sup>(۴)</sup> - که سرحد ممالک  
مورنگ است - پنجاه و پنج کوره جریبی - و عرض جنوباً و شمالاً  
از پوگنده ناه هات - که از جمله ممالک محروسه است - تا پو<sup>(۳)</sup>  
شکر پور - که متصل کهرنگا هات است - پنجاه کوره جریبی \* و  
این ملک در گوارائی و عدولت آب - و اعتدال و لطافت هوا -  
و نراحت امکان و بساتین - از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان  
ممتاز است \* نازق دلی بسیار خوب میشود - و دیگر فواکه هم  
افراط دارد \* نهال فلفل در آن ملک میشود - بیشش باریک -  
و شاخهایش بالای تالرها میدوانند - خوشه هایش بطور  
خوشه های انگور از شاخ می آویزند \* ساکنان آنجا دو قوم اند

( ۱ ) در نسخ سالی قاضی ابند \* ( ۲ ) بعضی قاضی نوشته اند \* ( ۳ ) در

نسخه های قاضی قاضی تا پو شکر پور نوشته اند \*



(۱) منج و کوچ - و راجه از قوم اول است \* و سکه بر زر میزنند \*  
 و روپیه مضروب آن ملک را نرائینی میگویند \* رایان عظیم الشان  
 در آنجا شده اند \* یک هزار و یک لک پیاده علی الدوام ملازم رای  
 آنجا بوده است \* و ملک کامروپ - که آنرا کامروپ گامته<sup>(۳)</sup> گویند - در  
 حکومت رایان آنجا بوده است \* مردمان ملک کامروپ خوبصورت -  
 و در جادوگری علم استاد می افزایند \* و اکثر حکایات آنجا دور  
 از عقل روایت میکنند \* چنانچه از نباتات آنجا میگویند که  
 بوی گلها بعد از چیدن چند ماه بدستور قائم و بحال میماند -  
 و قداس ازان میسازند \* و از بریدن درختان اکثر عرق شیرین حاصل  
 میشود \* و درخت انبه بطور انکور بر تالارها میبند - و میوه انبه  
 میدهد - علی هذا القیاس \*

و کوهستان بهوتنت - که مسکن بهوتیه است - در سمت  
 جنوبی کوچ بهار واقع است \* اسپان نانکن و بهوت و بری (۹) - و  
 آهوی مشک دران کوهستان میشود \* و در وسط آن ملک نهری

(۱) در تاریخ فرشته منج و کوچ نوشته - تاریخ فرشته چاپ بهوشی سنه

۱۸۳۲ ع صفحه ۵۷۲ سطر ۹ بگرد \* و در طبقات ناصری کوچ و منج نوشته -

طبقات ناصری مطبوعه کلکته سنه ۱۸۶۴ ع صفحه ۱۵۹ سطر ۷ بگردد \*

(۲) کامرو و کامرو و کانور نیز نوشته اند \* (۳) در دیگر کتب تواریخ کامتا

نوشته \* (۳) در نسخه های قلمی واقعه - دیگر جا در همان نسخها

واقع - صفحه ۴۵ سطر ۹ بگرد \*



از میان دو کوه جاری است - عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق \*  
 زنجیر از آهن بالای آب بسته - هر دو سر زنجیر را بسنگهای  
 طرفین نهر بند کرده - و زنجیر دیگر محاذی زنجیر مسطور بر  
 فوق آن بارتفاع قد آدم تعبیه نموده - میدارند \* متروپین پا  
 بر زنجیر اسفل نهاده دست بر زنجیر اعلی زده عبور مینمایند \*  
 طرفه تر آنکه اسپان تانگن و جمیع احوال و ائقال را نیز ازین آب  
 بر همین زنجیر میگذرانند \* مردم آن ملک سرخ و سفید و  
 تیره و میسوند \* و موی سر میگویند از اطراف سر و گردن  
 فرو هشته دارند \* و لباس غیر از یک لنگ - که ستر عورت توان  
 ساخت - دیگر ندارند \* اناث و ذکور این ملک بهمین هیأت  
 و وضع میباشند \* و لهجه زبان شان با زبان مردم کوچ بهار موافقتی  
 دارد \* گویند کان فیروزه هم دران کوهستان است \*

و ما بین شمال و مشرق ممالک بنگاله - پیوسته بملک  
 کامرپ - ولایت آشام واقع است <sup>(۱)</sup> \* نهر بومها پتر در وسط آن از  
 مشرق جانب مغرب جریان نموده \* طولش شرقاً و غرباً - از  
 گواشتی تا سدیة - تخمیناً دو صد کوه جریبی - و عرضش شمالاً <sup>(۲)</sup>  
 از کوهستان قوم مری <sup>(۳)</sup> و مجیبی و دقله و ولانده تا جبل قوم نانگا <sup>(۴)</sup> -

( ۱ ) صفحه ۹ حاشیه ۵ بنگون \* ( ۲ ) شاید که لفظ جنوباً انضبط قلم

انداز شده \* ( ۳ ) در نسخه های قلمی این چهار نام مشکوک \* ( ۴ ) در

نسخه های قلمی با نوشته \* ( ۵ ) در بعضی کتب نانگا \*



قیاساً هفت هشت روزه راه \* جبال جنوبش با کوهستان <sup>(۱)</sup> مسکینه <sup>(۲)</sup>  
و کچهار و کشمیر در طول لاحق - و در عرض بارطان <sup>(۳)</sup> مسکونه قوم  
نازگا لاحق \* و کوهستان شمالش در طول با راسی شامخ کامروپ  
پیوسته - ( و ) در عرض پیش روی کوه های سابق قوم ولانده <sup>(۴)</sup>  
کشیده \* سرزمین ساحل شمال نهر برهما پتر را اوتراکول ( گویند )  
از گواهی تا مسکن روی و مسکینه - و امتداد دکن کول از  
ملک نکئی رانی تا موضع سدیه \* آب و هوای سواحل نهر  
برهما پتر فی الجمله برای غیر بومی سم است \* هشت ماه  
بارش باران میشود - و چهار ماه زمستان هم خالی از بارش  
نیست \* و ریاحین و فواکه هند و بنگاله در آن ملک بهم میروند -  
و سواهی آن نیز میشود که در سایر ممالک هند نیست \* مسکن <sup>(۵)</sup>  
عمده آن ملک شالی است \* گندم و جو و عدس نمیکارند - اما  
زمینش قابل است هرچه بکارند نمک کیناب و عزیز - و آنچه  
در دامن بعضی از کوه ها بهم رسد تلخ و گزنده \* سفروس جنگلی  
آن ملک رو از حریف نمیتابد - اگرچه طرف ثانی قوتی و کانی

( ۱ ) در نسخه های قلمی تا نوشته \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی تا مداد

نوشته \* ( ۳ ) در نسخه های قلمی اطوان نوشته \* ( ۴ ) در نسخه های

قلمی رو \* ( ۵ ) در بعض جا در نسخه های قلمی لانه \* ( ۶ ) در

نسخه های قلمی اینجا سر نوشته و بالا ( صفحه ۱۰ مطهر ۱۵ ) نهر نوشته

و سواهی مسکینه \* ( ۷ ) در نسخه های قلمی مسکینه \*



باشد - آنقدر بجزند که مغز سر پریشان شود و بمیرد \* و فیلی کلان متناسب اعضا در همساری و جبال وافر \* و آهو و گوزن و نیله و قوچ نیز بسیار میشوند \* از ریختن دریایی برمهاتر طلا حاصل میشود \* دوازده هزار اسامی برین کار مقرراند \* هر سال بحساب فی نفر یک توله طلا بسرکار راجه داخل میشوند - اما طلا کم عیار - که یک توله بهشت و نه روپیه فروخت میگردد - ( و روپیه و اشرفی بنام راجه آنجا مسکوک \* و خمره رائج دارن - و فلوس مس رواج ندارد \* و آهوی مشکین در کوهستان آشام است - نافه اش بزرگ پر از دانه های کلان و خوش رنگ و اذفر \* و چوپان خود - که مذبحش کوهستان نامرود (۹) و سدیله و لکهوره است - سنگین و معطر میشود \* و خراج از رعیت نمیگیرند \* از هر خانه دوسه نفر یک نفر بخدمت راجه قیام میدمایند - و در اطاعت حکم راجه تهاون نمیورزند - و اگر تهاونی واقع شود بقتل رسند \* راجه آنجا بر مکان بالا میباشد - و پا بر زمین نمیگذارند - و اگر پا بر زمین نهاد از راجگی عزل شود \* و اعتقاد باطلی آنها بر آنست که آبا و اجداد شان بر آسمان میبوده اند - و وقتی نودبان طلا نهاده

(۱) رواج بابستی نگاشت - چایی دیگر نیز رائج نوشته اند -

منجمله ۵۵ مسطر ۱۳۵ بگردد \* (۲) در نسخه های قلمی اینچنین

یابی اضاقت نوشته - و همچنین این جاهای دیگر در نسخه و سنار ۱۳

آهوی مشکین و آنجا مشکین \*



بر زمین فرو آمده بود<sup>(۱)</sup> - از آن زمان بر زمین بنامند - لهذا او را  
 راجه سرگي گویند - و سرگ بزبان هندی آسمان است \* و  
 راجه های آنجا زبردست و عظیم الشان بوده اند \* گویند چون  
 رای آنجا فوت میشود - فکور و انات و خواص و خدمه متوفی را -  
 با برخی از اسباب تبیل و حوائج و فروش و لباس و ماکولات -  
 با چراغی پر روشن - با او در دخمه باسجکام تمام بچوپهای  
 قوی بپوشند \*

و متصل ملک آشام تبیل است - و متصل تبیل خطا<sup>(۲)</sup>  
 و ماچین ست - و دار الملک خطا خان بالغ است - که از دریای  
 شور چهار روزه راه فاصله دارد \* گویند از خان بالغ تا کفاره دریای  
 شور نهر آب ناویده - و هر دو کفاره آن سنگین ساخته اند \* و در  
 کوه ها جانب شرقی آشام - طرف او تراکول - بمسافت پانزده روز -  
 قوم موری و مجیب سکونت دارند \* در آن کوهستان آهوی مشکین  
 و فیل پیدا میشود \* فتره و مس و ارزیز از آن جبال بهم رسد \*  
 طوز و وضع آن قوم از آشامیان موافقتی دارد - و در حسی و  
 ملاحظت از نسوان آشام بیشتر اند \* و از تفنگ بسمبار میترسند -  
 و گویند بد چیلویی است - نعره میزند - و از جا حرکت نمیکند -  
 و بچه از شکمش بر آمده آدم را میکشد \*

(۱) بود و چیلو و نام آورده و قاتلش سفید کرده \* (۲) در آئین اکبری

خطا به نامی نوشته - جای دیگری در بیان او نام پتو به طای خطای نوشته \*



و ما بین جنوب و مشرق بنگاله ولایتی وسیع - که آنرا ارخنگ گویند - واقع شده - و چانگم بآن متصل است \* نرفیل در آنجا بسیار میشود - و اسپ نایاب است - و شتر و خر بقیمت اعلی میسر میتوانند شد - و گاو و گاو میش معدوم مطلق \* اما جانوری مشابه گاو و گاو میش - و رنگ ابلق و متلون - است که شیر میدهد \* و کیش و ملت آنها خارج از اسلام و هندوان <sup>(۲)</sup> است \* سوامی مادر هر زن را بزوجیت میتوانند گرفت - چنانچه برادر خواهر خود را زوجه میتوانند کرد \* و از حکم سردار و پیشوای خود - که آنرا والی <sup>(۳)</sup> گویند - قاصر فاشده همگی در اطاعت او راسخ اند \* و زنان نوکران سپاه بدربار حاضر میباشند - و شوهران شان بخانه خود میمانند \* و سکنه آنجا کلم اسود المون اند \* و مردان ریش ندارند \*

و متصل ملک ارخنگ <sup>(۴)</sup> ملک پیگو ما بین جنوب و مشرق بنگاله است \* و افواج آن ملک از فیل و پیاده است - و فیل سنجید

( ۱ ) در آئین اکبری صرف فیل نوشته - لفظ نرافزوده مولف باشد \* ( ۲ )

پیش لفظ هندوان لفظ مذهب بایستی نگاشت \* در آئین اکبری چنان

نوشته - " و کیش ایقان برخلاف هندو و مسلمان نشان دهند " \* ( ۳ ) در

آئین اکبری راولی نوشته - در میر المتأخرین والی - در تحفة المهند راولا -

در خلاصه التواریخ راولی \* ( ۴ ) در نسخه های قلمی اینجا نوشته

و ارخنگ نوشته \*



در جنگل آنجا\* و در حدود آن ملک کان فلزات و جواهر است -  
 لهذا در میان پیگوان<sup>(۲)</sup> و مردم ارختگان<sup>(۳)</sup> خصوصت میباشد\*  
 و متصل این ملک ملک مگ است\* حیوانی چند  
 ( به ) لباس انسانی میپوشیده اند\* از جانوران خشکی و دری  
 هرچه بدست آید میخورند - هیچ چانداری را نمیگذارند\* و دین  
 و آئین و مذهب درست ندارند\* و خواهر خود را - که از مادر  
 دیگر باشد - بزنی میگیرند\* و لهجه زبان اینها با زبان مردم تبت  
 نزدیک است\*

و در حدود جنوبی صوبه بنگاله ولایت اودیسه واقع است\*  
 از لاندۀ داول تا مالوه و عبور رودخانه چکله حدود آن ملک  
 است\* در عهد سلطنت سلطان جلال الدینی محمد اکبر پادشاه  
 غازی آن ملک - بر دست کالاهاز منتروح شده - داخل دیوان  
 اکبری گردیده - در بنگاله منظم گشته\* و کیفیت آن محملاً<sup>(۴)</sup>  
 اینست که کالاهاز - از امرای بابری - ( که ) شجاع و اهل دل  
 و صاحب کرامت بود - حسب الامر محمد اکبر پادشاه - با دوازده هزار<sup>(۵)</sup>

( ۱ ) فعل را در چنین جا مذکور نکردن خالی از زکات نباشد \* ( ۲ )

پیگوان بایستی نگاشت \* ( ۳ ) ارختگان بایستی نگاشت \* در نسخه های

قلمی اینجا نیز یرخنگان و رختگان نوشته \* ( ۴ ) صفحه ۷ حاشیه ۳

نگارند \* ( ۵ ) بعد لفظ هزار شاید که لفظ لشکر با لفظی دیگر مترادف

آن قلم انداز شده \*



جزار انتخابی - به تسخیر آن ملک پرداخت \* راجه مکنند دیو  
 موزیان آن ملک از بس عیاش و آرام طلب بود \* شش ماه  
 باز عام داده - بضیط و ربط و تنظیم<sup>(۱)</sup> و تنسیق امورات ملکی پرداخته -  
 تن بآرام داده بخواب غفلت میگردانید \* و تا شش ماه ایام  
 استراحت و آرام او امتداد میکشید \* و احياناً (اگر) کسی او را  
 فرین عرصه بیدار میکرد - بقتلش اقدام مینمود \* چون خبر در  
 آمدن کالاپهاز بانراج پادشاهی دران ملک سامعه آشوب راجه  
 شد - برای حفاظت و خود داری قلعه باره بائی را - که جای  
 مستحکم بود - تعمیر نموده متحصن گشت \* و افواج شایسته  
 بمقابله حریف تعیین نموده - خود بدستور سابق بر بستر استراحت  
 مشغول خواب غفلت گردید \* کالاپهاز - افواج او را بجنگ و  
 جدل بسیار انهزام داده - تمامی قلمرو اوقیسه را بمقابله تصرف  
 و ضبط خود در آورد - حتی<sup>(۳)</sup> که رانی را معه اموال و اسباب<sup>(۴)</sup>  
 هاله اش بغنیمت برد - با این همه - از خوف قتل - کسی را  
 یارای بیدار ساختن آن سر مست خواب غفلت نشد - تا آنکه

(۱) در نسخه های قلمی تنظیم \* (۲) اهل زبان بجای این لفظ عرض

نویسند - مولف نیز جائی دیگر همین لفظ آورده - صفحه ۴ سطر ۱۱ بنگرند \*

(۳) در نسخه های قلمی چینی نوشته \* (۴) مختار متأخرین مع \* (۵)

در نسخه های قلمی بعد لفظ اسباب و نوشته \* (۶) در نسخه های قلمی

باز اینهمه نوشته \*



کالاهار از تسخیر تمامی ولایست او مغرور شد - (د) قلعه  
 باره بائی را - که محل خواب او بود - محاصره نموده بجنگ  
 پرداخت \* اشکزاران و متصدیان راجه - سوناچیان را طلبیده -  
 تمامی ماجرای این حال را در نامی سرنا دمیدند \* چون خبر کالاهار  
 بگوش آن خفته بخت بسترالقوم<sup>(۱)</sup> احوال موت خود - آن واقعه را  
 نمود از واقعه قیامت تصور نموده - بسان خفتگان قبور از نفع سرور -  
 سراسیمه از خواب غفلت برجست - و حرکت مندوحی نموده -  
 سر خود را وقف تیغ غازیان اسلام نمود \* ولایست او دیسه و قلعه  
 باره بائی مفتوح شده داخل ممالک محروسه پادشاه اسلام گردید \*  
 دینی سنگی و شرع میبین احمدی دران ولایست رواج  
 یافت \* پیش ازین عمل و دخل سلطین اسلام دران مرز (د)  
 بوم نموده \* از کرامات کالاهار یکی این ست که هر جا که دران  
 ملک آواز نقره او میوزد دست و پا و گوش و بینایی اصنام  
 \* هتود و هتودان از بدن سنگین شان از دم میپاشید - چنانچه آن  
 پتان سنگین دست و پا شکسته و بینایی و گوش برون دران سر زمین  
 چا بجا افتاده است \* و هتود باطل پڑه از کور دلی خود دیده  
 و دانسته به پرستش آن اشتغال دارند<sup>(۲)</sup> \* بیست -

بود معلوم کز سنگی چه خیزد -

ز سبزه پیش چرخ فلکی چه خیزد \*

(۱) در نسخه های قادی ایح الموت نوشته \* (۲) آنها باید خواند \*



گویند کالاهای در زمان مراجعت در سرزمین کیونجه<sup>(۱)</sup> در جنگلی  
نقاره گذاشته رفته (که) معکوس افتاده است . مردم آن ملک  
احدی از بیم جان براست کردن آن جرأت نمیکنند \* العبد<sup>(۲)</sup>  
علی الراوی \*

و جگرناته<sup>(۱)</sup> که معبد سترگ هئود دران صوبه است \* گویند  
چون مردم هئود برای زیارت جگرناته در موضع پرسوتم - که  
جگرناته در آنجاست - میروند - اول بدستور مسلمانان - صوی سر  
میتراشد - و بدروازه اول مکان شیخ کبیر - که مرد درویش  
کامل و ولی وقت بود - و پدر و مادرش<sup>(۳)</sup> هانک - یعنی جولا<sup>(۴)</sup>  
بوده اند - آب و طعام او را - که بزبان آن ملک ترانی نامند -  
میخورند - بعد ازان در معبد جگرناته به پرستش میروند \* و در  
پرسوتم هئودان با مسلمانان - بلکه با هر قوم - خلاف عادت  
طعام میخورند \* و اقسام طعام مطبوخ در بازار میسر میشود - و  
هئود و مسلمین میخورند و یکجا میخورند و مینوشند \*

چمن دوم در بیان بعض خصوصیات ممالک بنگاله \*  
معلوم جوهر شناسان<sup>(۵)</sup> در آثار باستان باد \* اکثری از اصحاب  
فن تواریخ رقم زده خامه تحقیق گردانیده اند که چون حضرت

( ۱ ) جگرناته نیز خوانند \* ( ۲ ) که اینجا مغل معنی است \* ( ۳ )

در نسخه های قلمی هانک به های هوز نوشته \* ( ۴ ) شاید که در باشد

که جمع در است \*



حام بن نوح - علی نبینا (و) عم - حسبنا الجارت پدر فرجام<sup>(۱)</sup>  
خود منوجه بوسعت آباد جنوب شده - در تعمیر آن کمر اهتمام  
بر بست - پسران خود را - که یکی هند<sup>(۲)</sup> و دومین سند و سیومین  
چشم و چهارمین زنج و پنجمین بربر و ششمین نوبه نام داشت -  
بهر طرفی که جهت آبادی رخصت فرمود آن سرزمین بنامش  
موسوم گردید \*

پسران که هند باشد چون در سر زمین هند فرو کش کرد -  
آن ملک بنامش موسوم گشت \* و سند نیز برفاقت برادران  
بسمت سند توجه بر آبادی گذاشته - همان جا رخت اقامت  
افکند \* آن ملک بنام او مشهور شده \*

اما هند را چهار پسر بودند - یکی یوزب دوم بنگ سیوم دکن  
چهارم نهرال \* و هر دپاری که از ایشان آباد شد - بالفعل آن  
ملک<sup>(۳)</sup> بنام آنها بشمار دارد \* و دکن بن هند را سه پسر بوجود  
آمد \* ملک دکن بر آنها تقسیم یافت \* نام ایشان مرهت و کتر<sup>(۴)</sup>  
و تلنگ بود \* و دکنان همه از نسل اویند \* و الیوم این هر سه<sup>(۵)</sup>

(۱) شاید که بعد لفظ پدر لفظ نیاک یا فرخنده و غیره قلم انداز شده \* (۲)

در نسخه های قلمی اینجا هند و پائین (سطر ۷) هند نوشته \* (۳) آن ملک

اینجا بیکار \* (۴) فعل بصیغه جمع باید \* (۵) در فرشته کتبی (۶) اگر

نام پدر هند دکن باشد چنانکه مراف بالا نوشته است اولادش را دکنیان باده

گفت و اگر نامش دکن باشد اولادش را دکنیان باده نوشته اند دکنیان را



نورقه دران ملک ریاست دارند \*

و نهروال را سه پسر بهروج و کفاج<sup>(۱)</sup> و مال راج نام بودند \* بنام ایشان هم شهرها آباد گردید \*

و پوزب بن هند را - که پسر کلان بود - چهل و دو پسر بهم رسیده \* و در اندک فرصتی اولاد ایشان - بسیار شده - ملکها آباد ساختند \* و چون بسیار شدند - یکی را بسروزی براشته - در نظام ملک سعی نمودند \*

و بنگ بن هند را فرزندان بوجود آمده ملک بنگاله آباد گردید \* و نام بنگاله در اصل بنگ بود - و لفظ آل که مرکب آن شده سبب آنست که آل در زبان بنگاله بمعنی پشته کلان است که گرد باغ و زراعت و غیره مرفوع سازند - تا آب داخل آن باغ و زراعت نشود \* چون در زمان سلف ریان بنگاله در زمین نشیب - که در دامن کوه و غیره هم بود - پشته های کلان با ارتفاع ده ده دست که عرضش بست دست باشد - در حدود بنگ میساختند - و خانه و زراعت و تجارت درون آن میکردند - لهذا عوام نواح ابرو ملک را بنگاله میگویند \* هوای بنگاله باعتدال نزدیک است - و بسبب قرب دریای شور و بارندگی بسیار رطوبت تمام دارد \* برشکال از ماه اردی بهشت - که بهندی ماه جیهه خوانند - شروع

( ۱ ) در نوشته کفاج \* ( ۲ ) در آئین ایدری - " بلندی ده گز و بیذا بیست

گز " نوشته \* ( ۳ ) در نسخه های قلمی نواح \*



شود - و تا شش ماه بارش باران باشد - بخلاف دیگر ممالک هندوستان - که آنجا برسات از نصف ماه<sup>(۱)</sup> خورداد - که هندیان<sup>(۲)</sup> گویند - آغاز باران<sup>(۳)</sup> - و تا شهریور - که هندیان آسن نامند - چهار ماه بارش ماند - و در موسم باران زمینهای نشیب بنگاله همه غرق \* و بموسم برسات آن جا هوای بد دارد - خصوصاً آخر برسات \* آدم و حیوانات اکثر بیمار و تلف میشوند \* زمینش طرارت بسیار دارد - چنانچه در بعضی از بلاد خانه های گچ و خشت دو منزله سازند \* و با وجود که زمین را از گچ و خشت بپندند تا هم مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد - و اگر کسی بماند زود بیمار شود \* و به سبب شادابی زمین بنگاله قوت نبت بسیار دارد - چنانچه بعضی از قسم شالی - آن قدر که آب برسات به بالا رود - تا سرش غرق نشده باشد - در بالیدگی برابر شود - و خوشه هرگز غرق نمیشود \* و همچنین در بعضی از قسم شالی در یک دانگ تخم او دوسه آثار<sup>(۴)</sup> شالی حاصل میشود \* و اکثر زمین در تمام سال سه فصل زراعت میدهد \* و زراعت آن مالک بالتامام شالیست - چه باریک و چه گنده \* مزروعات

(۱) خورداد نیز می نگارند \* (۲) صحیح اساره ه (۳) لفظ

باران اینجا محال معنی است بجاییش گزند یا شود باید خوانند \*

(۴) آثار بمعنی ميسر وزن مشهور در لغات عربی و فارسی نیامده

که فی القیاسات \*



دیگر - مثل گندم و جو و نخود و غیره - بعض جا شاد<sup>(۱)</sup> و خال بهم رسد \* طرفه آنکه این قدر افراط شالی<sup>(۲)</sup> وافر میشود و احتیاج بآب باران غیر موسم و چاه و دریا ندارند - مگر آب باران برسات<sup>(۳)</sup> که اگر خدا نخواسته باران برسات نشود نقصان تمام دارد \*

و سکنه قریات مطیع و منقاد حکام میباشند - و بطور زمینداران و رعایای دیگر ممالک هندستان با حاکم جنگ نمیکند \* و مالکداری سال تمام را هشت قسط کرده در هشت ماه ادا کنند \* و زر خراج را رعایا خود بکچهری رسانند \* و مدار بند و بست هر فصل بر نسق است - و نسق کاغذ سر رشته را گویند که پیش محرر و پتواری و کارکن بمهر عامل میباشد \* مگر در معاملات داد و ستد و خرید و فروخت و دیگر قضایای دنیوی مفسد و دغاباز و حيله ساز و متفتن و شریر مثل بنگالیان در تمامی ربح مسکون نبوده باشد \* قرض را واجب الدین<sup>(۴)</sup> نمیدانند - و وعده یک روز را بیک سال هم وفا نکنند \* و خوراک سکنه آن ممالک از اعلی تا ادنی ماهی و بونج و روغن سرشفت و چغراف و نقلیات است \* و سرچ سرخ و نمک هم بیشتر خورند \* نمک در بعضی جا های این ملک کمتر بهم می رسد \* مردم آن ملک

( ۱ ) در نسخه های قلمی ساز و خال \* ( ۲ ) محض بیکار \* ( ۳ )

بآب بایستی نوشت \* ( ۴ ) بجای واجب الادا \* ( ۵ ) غالباً

بقول است باشد \*



یکقام کثیف الدهن <sup>(۱)</sup> و کثیف المزاج و کثیف الکسوت اند \* نان  
گندم <sup>(۲)</sup> و جو مطلق نمیخورند \* و گوشت گوسپند <sup>(۳)</sup> و مرغ و روشن  
زرد بمزاج شایع موافقت ندارد \* و اکثر چنانند اگر بخورند معده  
قبول نکند - و فی الفور بقی بر آید \* مدار پوشاک مذکور و انات  
همگی اعلی و ادنی بر یک پارچه که ستر صورت بدان توان کرد -  
چه مردان یک پارچه سفید - که عوام آنها دهونی گویند - از زیر  
ناف تا زانو بندند - و یک دستارچه <sup>(۴)</sup> خورن بقیاس دوسه دست  
بر حاشیه سر پیچند که تمام کاسه سر و پرچم مو نمایان باشد - و  
زنان یک پارچه - که آنها سازی گویند - نییمی از زیر ناف تا  
ساق پیچیده - و سر دیگرش از طرفی کشیده - بگردن اندازند -  
و سر برهنه باشند - و دیگر پارچه نهوشد \* و زنان شان کفش  
و موزه در پا نکنند \* و مردان و زنان هر روز روغن سرشفت در  
بدن مالند - و غسل بدریا و تالاب کنند \* و زنان بنگالی پرتله  
ندارند - و برای جوانی و امورات خانگی بیرون میروند \* و برای  
و آبادی این ملک حکم مساوات دارد - چه خانه های علانی  
دارند - که از بانس و کاه سازند - و ظروف اکثر سفالین و کدو

( ۱ ) شاید که بمعنی گنده دهن آورده مگر چنین ترکیب لفظ عربی با

فارسی جائز ندارند و دهن بالضم درین ترکیب بی معنی \* ( ۲ ) در

نسخه های قلمی نان و گندم \* ( ۳ ) در نسخه های قلمی گوشت و

گوسپند \* ( ۴ ) در رسم خط معتقین خرد \*



برنجی \* هرگاه از جائی برخاسته جای دیگر رفتند - فی الفور  
 مثل اول خانه علفی تیار ساختند - و ظروف گلی بهم رسانیدند \*  
 و اکثر آبادی آنها در بیشه و درختزار است - که پیرامین خانه  
 درختان باشد \* و اگر خدا نخواست در یک خانه آتش گیرد -  
 تمام بسوزند - و بعد از سوختن نشان خانه نیابند - مگر از آثار  
 درختان که گرد پیش خانه شان بودند \* و سفر اکثر بر آب میکنند -  
 خصوصاً در موسم برسات - که دران موسم کشتیهای خورد و کلان<sup>(۲)</sup>  
 برای سفر و آمد شد میپا دارند \* و برای سفر خشکی سنگها<sup>(۳)</sup>  
 و پالکی و جواله<sup>(۴)</sup> هم دارند \* و فیل در بعضی جای این ممالک  
 گرفته شود - و اسب خوب بدست نیاید - و اگر بهم رسد بقیمت  
 اعلی \* طرفه کشتی درین ملکه میسازند که برای حصارگیری  
 بکار آید \* و آن چنان ست که کشتی کلان میسازند - و سرکشتی را -  
 که بزبان آنجا گلهی<sup>(۵)</sup> گویند - بآن طور بلند تیار کنند که هرگاه  
 بدیوار قلعه رسانند مردم از کشتی بدیوار بر آیند و داخل قلعه  
 شوند \* و قسمی از غالیچه از درخت تیزی سازند که بسیار  
 خوش قماش و طبع پسند باشد \* و جواهرات و مروارید و پشم<sup>(۶)</sup>  
 و عقیق درین ملک نیست - از دیگر ممالک در بنادر این

( ۱ ) در نسخه های قلمی برخواسته \* ( ۲ ) صفحه ۳۳ حاشیه ۳۵ بنگول \*

( ۳ ) در آئین اکبری در ذکر اویس سنگها<sup>(۳)</sup> نوشته \* ( ۴ ) در نسخه های

قلمی پشم \*



می آید - و بهترین میوه این ملک انبه است که در بعضی  
 (جا) انبه<sup>(۱)</sup> کلان و شیرین و بیریشه و خوش طعم میشود - و  
 خسته کوچک دارد \* و درخت سه ساله - که بعد آدم رسیده  
 باشد - بارور میشود \* و نارنج کلان که گونلا گویند و خورد که نارنگی<sup>(۲)</sup>  
 خوانند درین ملک خوب میشود - و ترنج کلان اقسام \* و لیموی<sup>(۳)</sup>  
 کاغذی و انناس و نارجیل و فوفل و ناز و افراط خارپشت<sup>(۴)</sup> و  
 موز یعنی کیلا انتها ندارد \* و انگور و خربزه و غیره میوه ها درین<sup>(۵)</sup>  
 جا نمیشود \* اگرچه تخم خربزه و نهال انگور اکثر درین ملک  
 کاشته شد - اما خوب نشد \* و نیشکر نفیس و نازک و شیرین  
 سرخ و سفید و سیاه و نور دارد \* و زنجبیل و فلفل در بعضی  
 جاها بسیار میشود \* و برگ تمبول بافراط است \* و ابریشم خوب  
 و رافر پیدا میشود \* و پارچه ابریشمی درین ملک خوب میشود -  
 و پارچه ریسمانی بهترین میبافند \* و انهار خورد (و) کلان درین  
 ملک بسیار است \* و رسم تالاب ساختن خارج از حساب \* و آب  
 چاه درین ملک کمتر خورند - چه هر جا آب نهرها و تالاب افراط

(۱) در نسخه های قلمی لفظ انبه نوشته - شاید که لفظی دیگر باشد \*

(۲) بتلفظ بعضی گونلا \* (۳) در صفحه ۴۷ بطور ۱۹ لیون نوشته \*

(۴) در يك نسخه قلمی خارپوس و آن خارپوست یا خارپوش باشد و در

یکي دیگر خارپشت \* (۵) در نسخه های قلمی موز و آن بمعنی

کیلا نیست \*



دارد \* و اکثر آب چاه شور است - مگر در اندک جفر آب بر آید \*  
و بهترین انهار گنگ است <sup>(۱)</sup> که از کوهستان شمالی هندوستان  
از جایی که گوتمکه گویند - برآمده در صوبه های هندوستان  
فرخ آباد و اله آباد و بهار شده - به بنگاله رسیده - و در بنگاله  
متصل قاضی هته متعلقه سرکار بارنگ آباد - مسجی به پدا شد \*  
و از آنجا شعبه از گنگ جدا شده - به مرشد آباد رفته - و در  
ندیه با نهر جلنگی ملحق شده - بدریای شور رفته - و نام آن  
بهاگپورنی گویند - و بدان طرف چانگام رفته - بدریای شور ملحق  
گشت \* و این گنگ در اله آباد با نهر جون <sup>(۳)</sup> و سورسینی <sup>(۴)</sup> ملحق  
شده - و نزدیک حاجی پور - با گنگ و سرو و سون هم ملحق

( ۱ ) در آئین اکبری چنان نوشته - " از شمالی کهسار پدید آمده بصریه دهلی  
و دار الخلافه آگره و اله آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید و نزد موضع  
قاضی هته از سرکار بارنگ آباد دو بخش شود - یکی بسوی خاور رفته نزد  
بندر چانگانو بدریای شور در شود \* درین جدائی بدهاوتی نام گیرد  
و دیگر رو بسوی آورد - سه بخش گردد - یکی را سورسینی گویند - و  
دیگری را جون - و سوم را گنگ - بهندی زبان تریپنی خوانند و بس  
گراهی دارند \* و سومین نزد ساگانو هوار شعبه شده بدریای شور پیوندد \*  
و سورسینی و جون نیز در شوند " \* صفحه ۳۸۸ - جلد اول \* ( ۲ ) در  
نسخه های قلمی قا \* ( ۳ ) جون و جمعا نیز خوانده \* ( ۴ ) در  
آئین سورسینی \*



شده - پهنائی عظیم دارد \* و جایی که هر سه نهرها ملحق شده  
هندوان آنرا تربیّنی گویند - و احترام آن در مذهب هندو زیاده  
از حصر است \* و این گنگ (و) سورستی (و) جون تا رسیدن  
بدریای شور و چانگام هزار شعبه شده رفته است \* و هندوان در  
باب برکت این آبها کتابها نوشته \* و این آبها را متبرک دانسته -  
غسل در آن موضع رفع گناهان تمام عمر دانند - خصوصاً غسل  
بعضی گناهایی گنگ - مثل بنارس و اله آباد و هردوار - متبرک  
میشمارند \* و اغنیای شان آب گنگ را از راه‌هایی دور دراز  
طلب داشته نگاه دارند - و در بعضی روزهای متبرک پرستشهایی  
آنها بکار آید \* و حق آنست که آب گنگ در شیرینی و  
سبکی و خوشگوارى نظیر ندارد \* و آب این نهر را هر جایی که  
نگاه دارند هر قدر دیر بماند گفده نمیشود \* هیچ دریائی کلانتر  
ازو در ممالک بنگاله نیست \*

و دیگر از انهار کلان این ملک برمهاتر است که از اقصای  
خطا تا کوچ و از آنجا براه بازوها بدریای شور ملحق گردید \*

و در نواح چانگام نام او میکنا شهرت دارد \* دیگر نهرهایی خورد را  
حسابی نیست \* و بر هر دو کنار اکثر انهار زراعت شالی میکنند \*

دیگر از خصوصیات این ملک - بر خلاف دیگر ممالک هندوستان -  
اینست که شاخ درخت انبه و لیمون را قلم کرده در زمین  
میتشاندند - و در سال اول بارور میشود \*



## چهارم سیوم - در زکری بعضی شهرها و آبادی

### بعضی بلاد ملک بنگاله \*

شهر لکهنوتی - که در ازمنه سابقه دار السلطنت بنگاله بود -  
 از تعمیرات سنگلدیب است \* گویند وقتی که فیروز راجی راجه  
 هند از رستم دستان شکست خورده به ترونت گریخته - و از  
 آنجا هم بکوهستان چهارکهند و گوندواره گریخته فوت شد - رستم  
 دستان - که از بی اندامی او کوفته خاطر بود - سلطنت هند  
 بفرزندانش مسلم نداشته - هندوئی سورج نام را مملکت هند  
 ارزانی داشته \* و او راجه عظیم الشان شده - تمامی قلمرو دکن را  
 عمل نموده - تا بنگاله بقبضه اقتدار خود آورد \* و چون فوت شد -  
 و نوبت سلطنت به پسرش بهراج رسید <sup>(۱)</sup> - در آن وقت تخیل در  
 ممالک او افتاده در هر سر سودائی پدید آمد - و آخر کیدار نام  
 برهمنی - از کوهستان سواک خروج کرده - و بغلبه جنگ  
 غالب گشته - زمام مملکت هند را بکف آورد \* و در آخر عهد او  
 سنگلدیب نام شخصی - از نواحی کوچ - که در حدود ملک  
 بنگاله است - بر وی خروج کرده - اول تمامی ملک بنگاله و  
 بهار را بتصرف در آورد - و بعد از آن باکیدار جنگها نموده غالب  
 آمد - و شهر لکهنوتی را احداث نموده پای تخت خویش

( ۱ ) در تاریخ فرشته سنگل « ( ۲ ) در تاریخ فرشته همچنین »



ساخت \* و در هزار سال آن شهر دارالملک بزرگ بوده - در عهد  
سلطین چغتایی ویران شده - عوض آن بلدة ناندۀ نشیمن حکام  
گردید \* و بعد از آن ناندۀ هم ویران شده - جهانگیر نگر - و بعد از آن  
مورش آباد - صوبۀ نشیمن شد \* و وجه تسمیۀ گور معلوم نشد \* (۱)  
بخطرات می‌رسد که در زمان حکومت فرزندان نوج گوریۀ شاید این  
نام یافته باشد \* و همایون پادشاه گور را تجنیس ناخوش دیده  
چنت آباد نام ساخت \* این شهر الحال خراب و ویران مطلق  
شده مسکن شیر و پلنگ است \* جز آثار و دروازه قلعه و عمارات  
شکسته و ریخته و مسجد و بنای آثار قدم رسول صلی الله علیه  
و سلم چیزی دیگر نمانده است \*

چائی<sup>(۳)</sup> که بود خستروان با دوستان در بوستان -

شد زاغ و کرگس را وطن شد شیر و روبه را مکن \*

قلعه کلان داشت که آثار آن ایوم نمود است \* و سمت مشرق<sup>(۴)</sup>  
آن شهر جهیل چنیه<sup>(۵)</sup> و بهنیه<sup>(۶)</sup> و دیگر آبشارهاست \* و بزرگ آب

(۱) در نسخه های قلمی گور به رای هندی \* در تاریخ بنگالۀ چارلس

استوارت نوشته که گور نام دیگر شهر لکنوتی است \* (۲) در آئین اکبری

و سایر المتأخرین به وج گور یا - صفحه ۵۱ حدادیه بنگرند \* (۳) مولف درین

شعر تصدی کرده - در اصل چنانست - "چائی که بود آن دلستان یا دوستان

در بوستان - شد زاغ و کرگس را مکن شد کرک و روبه را وطن" \* (۴)

قابل فعل مذکور نکرده \* (۵) چنای بهودار آورده \*



ازان وقت تا حال موجود است - اما دران وقت که آبادی شهر بود استحکام تمام داشت - و مدخل آنها در موسم برسات نبود \* و درین وقت در موسم برسات کشتی دران طرف میگذرد - و همه آب میشود \* شمالی آن یک قلعه بفاصله یک کوه - یک عمارتی کلان از تعمیرات قدیم بود و حوض آبی - مسمی به پیازابری - که آب آن حوض متعفن بود - هر که میخورد بامراض متضاده مبتلا شده هلاک میشد \* گویند در زمان سابقه گناهکاران را دران عمارت محبوس میکردند - و از خوردن آب آن حوض بزرگی تمام هلاک میشدند \* و محمد اکبر پادشاه آنرا<sup>(۱)</sup> مروت کرده گناهکاران را ازان عقوبت و صعوبت منع فرمود \*

شهر مرشد آباد شهری کلان بر لب نهر بهاگیرنی واقع شده - بر هر دو کنار نهر آبادی دارد \* در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام - سرائی در آنجا ساخته - مخصوص آباد نام گذاشته بود \* خانه چند دکانداران سکونت داشتند \* چون در عهد پادشاه اورنگزیب عالمگیر نواب جعفر خان نصیری - که خدمت دیوانی

( ۱ ) غالباً چنان باشد - " جانب شمال آن قلعه بفاصله یک کوه یک عمارتی

النج " \* ( ۲ ) نای تلایت در ترکیب فارسی خلاف سلیقه اهل زبان است \*

جای دیگر زمان سابق آورده \* ( ۳ ) در نسخه های قلبی میشد بصیغه

واحد \* ( ۴ ) لفظ آنرا اینجا بیکار - یا چنان باشد - " و محمد اکبر پادشاه

ازان مروت گروه گناهکاران را " \* ( ۵ ) در نسخه های قلبی دکانداران \*



اودیسه داشتند - کار طلب خان خطاب یافت - و دیوانی ممالک  
 بنگاله سرافرازی یافت - بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف دهاکه -  
 که در آن وقت جای حاکم نشین بود - و شاهزاده عظیم الشان - از  
 حضور پادشاه اورنگزیب بحکومت بنگاله اختصاص یافته - از پیشتر  
 در آنجا بود - چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد - محبت خود  
 با شاهزاده برار ندیده - ببهانه آن که محالات بنگاله از آن جا بعید  
 مسافت دارد - از ملازمت<sup>(۱)</sup> شاهزاده جدا شده - در مخصوص آباد  
 طرح اقامت افکند - و عملاً زمینداران و قانونگویان و ارباب دفاتر  
 دیوانی خالصه شریفه را در آن جا ساکن ساخت \* و دوگهریه<sup>(۲)</sup> که  
 ویرانه محض بود - محلسرا و دیوانخانه و کچهری پادشاهی  
 آراسته تحصیل مالواجب مقرر کرد \* و چون اصالتاً بصوبه داری  
 بنگاله و اودیسه - بانضمام دیوانی و خطاب مرشد قلی خان  
 و عطای خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافه منصب - مباحثات  
 اندوخت - بعد رسیدن مخصوص آباد<sup>(۳)</sup> - آبادی شهر (را) بذام  
 خود حکم کرده موسوم به مرشد آباد ساخت \* و دارالضرب مقرر  
 کرده در سکه ضرب مرشد آباد مسکوک نمود \* از آن وقت این  
 شهر صوبه نشین گردید \* شهر خوب است \* سکنة آنجا - در

( ۱ ) در نسخه های قلمی ملازمت \* ( ۲ ) پیش لفظ دوگهریه

لفظ در قلم انداز شده باشد \* ( ۳ ) یعنی بعد رسیدن به



مصاحبت صوبه دار با مردم شاهجهان آباد همصحبت بوده - شعار  
و گفتار شایسته و درست - برخلاف دیگر ممالک بنگاله - با مردم  
هندوستان فی الجمله مشابه دارند \* از تعمیرات آنجا آنچه لیاقت  
تحریر داشته باشد بنظر نیامده - مگر یک مکان امام بازه از تعمیرات  
نواب سراج الدوله \* <sup>(۲)</sup> وصفش مستغنی البیان ست - مثل آن  
(در) تمام ممالک هندوستان نیست \* اگرچه الآن از عشر عشیری  
نیست - اما جزوی نمونه آن یادگار کلی ست \* این دو بیت  
مولانا عرفی شیرازی - رحمه الله علیه - مناسب محل دیده  
ثبت شده \*

چه قدر صبح شناسند ساکنان درش -  
که در حوالی آن شام را نبوده گذار \*  
زهی صفای عمارت که در تماشایش  
بدیده باز نگردد نگاه از دیوار \*  
و مکانات موتی جهیل و هیرا جهیل - که خوبرترین جا بود - حالا  
از بیخ کنده شد - و خراب مطاق گردید \*  
بندر هوگلی و سانگام <sup>(۳)</sup> بقاء نیم کوه از یک دیگر واقع  
شده \* پیش ازین سانگام شهری کلان <sup>(۴)</sup> و آبادی بسیار داشت - و

(۱) در نسخه های قلمی اینجا صوبدار نوشته \* (۲) در دو نسخه های قلمی

و سانگام \* (۳) در آئین سانگانو \* (۴) بعد لفظ کلان لفظ بود قلم



جای حاکم نشین بود \* و کوهی نصاری پرتگیس و دیگر تجاران هم بود \* چون سانگام بسبب دریا گذاشت ویران شد بندر هوگلی آبادی کمال پذیرفت \* فوجدار این بندر همیشه از حضور سلطین دهلی مقرر شده می آمد - و با ناظران بنگاله حقدان تعلق نداشت \* نواب جعفر خان خدمت فوجداری آنجا ضمیمه خدمت نظامت و دیوانی در علاقه خود نمود - چنانکه مذکور خواهد شد - انشاء الله تعالی \* و بسبب آن که نواب موصوفه الیه مدار زر خیزی ملک بنگاله بر محصول سوداگران نهاده - با تجارت پیشگان فرنگ و چین و تجاران ایران و توران زمین سلوک و مراعات بسیار مینمود - و سواي محصول واجب مجوز اخذ یک دام بیجا و غیر معمول نمیشد - لهذا در عهد او بندر هوگلی زیاده از سابق معمر و آبادان شد - و تجار سائر بئادر عرب و عجم و نصاری فرنگ مالک چهارات و اغنیای مغلیه مسکن کردند - اما اعتبار مغلیه بنسبت تجار دیگر فرقه زیاده تر بود \* اهلی فرنگ را از احداث برج و بازار و قلعه و خندق ممانعت و مواظبت تمام بود \* بعد از آن - چون ظلم و سختگیری و زیاده طلبی فوجداران ازدیاد گردید - بندر هوگلی از بویرانی نهاده - و کائنه بمساحت نهایت و میانت فرقه انگریز و آسانی محصول آباد گشت \*

(۱) در نسخه های قلمی نسبت \* (۲) عبارت اینجا مبهم است و

(۳) موصوف مذکور نکرده \* (۴) بجای زائد گردید \*



شهر کلکته در سنین ماضیه دیرین بود در نعلیه مصارف  
 کالی نام بومی که در آنجا است \* چون در زبان بنگاله کتا و کتا  
 بمعنی مالک و خداوند است لهذا آن دیر به کالی کتا موسوم  
 شد - یعنی مالک آن کالی است \* رفته رفته بدینر السفه  
 الف و یای تحتانی حذف نموده - کلکنا گفتند \* شرح آبادی  
 این شهر و مرجع قائم شدن کولبی کمپنی انگریز چنین است -  
 که در زمان نظامت نواب جعفر خان کولبی کمپنی انگریز - که  
 در بندر هوگلی متصل لکھوکھات و مغایره بود - ناگاه بعد زوال  
 آفتاب - که سرداران انگریز بتناول طعام مشغول بودند - بر زمین  
 فرو شدن گرفت - سرداران انگریز افتان و خیزان بدر رفته از آن  
 ورطه هلاک مناص یافتند - و کلم<sup>(۱)</sup> مال و اسباب وقت قعر آب  
 گردید \* اکثر ذی روح و بعضی مردم نیز تلف شدند \*  
 چانگ<sup>(۲)</sup> - سردار همه آنها - باغ بنارس گماشته کمپنی را - که  
 که در لکھوکھات متصل شهر بود - بقیمت گرفته - اشیاء آنرا  
 بریده - احداث کولبی نموده - طرح عمارات در منزل و سه  
 منزل نمود \* چون احاطه دیوار تیار شد - و کار بآن رسید که  
 مستقف به شاه تیرما سازند - شرفا و نجیبی مردم سادات و

(۱) پیشتر کلکته نوشته و اینجا کلکنا هیچ نگفته که های دور

بجای الف از کجا آمده \* (۲) کلم بجای کل اینجا صحیح نباشد \*

(۳) صحیح چانگ \*



مغلیه که عمدهٔ تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار هوکلی ظاهر ساختند که هرگاه تا مکرمان بر بالایی بام و بالاخانه‌های مرتفع برآیند موجب هتک حرمت و بی‌شرمی ننگ و ناموس ما خواهد شد \* فوجدار حقیقت این حال را بحضور نواب جعفر خان عرضداشت نمود - و متعاقب تمام مغلیه و شرفا و و نجبارا نیز روانه ساخت \* آنها بحضور رسیده تظلم و استعانه نمودند \* نواب جعفر خان پروانه - باین مضمون که زهار خشتی بالایی خشتی نهند - و چوبی بالایی چوبی نگذارند - بنام فوجدار مرقوم قلمی نمود \* فوجدار - بمجرد ورود پروانه مانع شده - معماران و نجاران را حکم نمود که احدی برای کار عمارات نرود \* آن عمارات همچنان تا تمام ماند \* مسترچانک آزرد شده مستعد بچنگ گشته \* اما چون جمعیت قلیل داشت - و سواي یک منزل جهاز دیگر دران وقت موجود نبود - و علاوه آن حکم نواب جعفر خان غالب - و ازدحام مغلیه بسیار - و فوجدار بالا دست بآنها متفق<sup>(۱)</sup> - از دست و پا زدن هیچ فائده متصور نکرد - ناگزیر لنگر جهاز برداشت \* و آئینه آفتابی از بالایی جهاز مساحی آبادانی شهر مقابل نموده - آبادانی شهر کنار دریا را با چندنگر آتش زدن - روان شد \* فوجدار بجهت تدارک این مسعی به نهانه دار مکهوه نوشت که جهاز رفتن نیابد \* نهانه دار مذکور را فوجدار

(۱) در نسخه‌های قلمی ازدهام \* (۲) ای متفق بود \*



آهني - که هر حلقه آن مقدار ده آثار سطر بود (و) جهت  
 انسداد راه آمد شد گشتیهای غنیم (رخنگ و قوم ملک) (از)  
 این روی دریا تا آن رو ساخته بدیوار قلعه تعبیه کرده مهیا  
 داشت - بر روی آب کشید \* چهار بزنجیر رسیده بند شد و از  
 رفتار ماند \* مسترچانک زنجیر را بشمشیر فرنگ بریده (۱) راه نورد  
 شد - و چهار بدریای شور رسانیده - عازم ولایت دکن گردید \*  
 و چون پادشاه اورنگزیب دران ایام در دکن (بود) - و غنیم از  
 هر چهار طرف رسد غله بند کرده - قحط عظیم در لشکر پادشاهی  
 روی داده بود - سردار کوئهی کرناٹک - رسد غلات بحمل چهارات  
 باشکر رسانیده - مجرای دولتخواهی و نیکو خدمتی خود بظهور  
 رسانید \* و پادشاه عالمگیر - از فرقه انگریز بسیار راضی شده -  
 استفسار مطالب کمپنی انگریز نموده \* سردار انگریز درخواست  
 سند فرامین احداث کوئیهها در ممالک محروسه علی الخصوص  
 احداث کوئهی بنگاله کرد - و درجه پذیرائی یافت - و فرمان  
 والا به عافی محصول چهارات کمپنی انگریز و گرفتن سه هزار روپیه  
 در وجه پیشکش بخشیدند و احداث کوئهی صادر شد \* (۲)  
 چانک - با احکام و فرامین پادشاهی - از دکن مراجعت کرده  
 باز به بنگاله آمد - و در مکانی (۳) که به چانک مشهور است انگر

(۱) در یک نسخه قلمی لفظ فرنگ اینجا نوشته \* (۲) در نسخه قلمی

قلمی آمده \* (۳) حالا به اچانک شهرت دارد \*



اقامت انداخت \* و کلا را با نذور و پیشکش و تحف و هدایا  
 نزد نواب جعفر خان فرستاد - و سند مطابق اجازت کوئهی کلکته  
 حاصل کرده - احداث کوئهی نو کرده - بآبادی شهر پرداخت -  
 و کاروبار تجارت بنگاله جاری ساخت \* آن آن کوئهی شهرت دارد \*  
 کلکته شهری کلان بر لب نهر بهاگیرتی واقع است \*  
 بندر کلان تجارتگاه کمپنی انگریز و تبعه آنهاست \* جهازهای  
 خورد - که سلب گویند <sup>(۲)</sup> - از ولایات چین و فرنگ و دیگر ممالک  
 همیشه و هر سال در آن بندر آمد و رفت دارد - و اکثر موجود  
 میباشد \* درین وقت آن شهر مسکن سرداران انگریز و قوایع و  
 لواحق ایشان است \* یکقام عمارات پخته از چونه و گچ است \*  
 چون زمینش بسبب قرب دریای شور همه مرطوب و شور است -  
 لهذا عمارات آن شهر دو منزله و سه منزله است \* مکان زیرین  
 لیاقت بود و باش ندارد \* عمارتش بطور ولایات فرنگستان است -  
 و هوادر وسیع و رفیع ساخته میشود \* سڑکهای آن شهر وسیع  
 و همه پخته خشت کوب است \* و سواي سرداران انگریز بنگالیان  
 و آرامنه و غیره سکنة آن شهر هم عمده تجار اند \* و آب چاه  
 درین شهر بسبب شوری لیاقت خوردن ندارد - و اگر کسی  
 بخورد مضرت تمام بیند \* و در موسم گرما و برسات آب نهر هم

(۱) ای مطابق سند (۲) در تاریخ بنگاله چارلس استوارت که بزرگان

انگیزی است اولوپ نوشته \*



تلخ و شور شود - مگر آب تالابها که کثرت دارد بخوردن می آید \*  
 دریای شور از آنجا چهل کوه فاصله دارد \* هر روز و هر شب  
 یک بار مد و جزر آب دریا میشود <sup>(۱)</sup> \* و در وقت ایام بیض و  
 و دینجور سه روز مد کلان بزور و شور تمام هر روز و شب یک بار <sup>(۲)</sup>  
 می آید \* عجب حالتی و طرفه شورشی رو میدهد \* اکثر  
 کشتیها از دریا بخشکی می اندازد - و اکثر میشوند - و آنچه بر  
 ساحل نباشد آنرا نقصانی نمیرسد - لهذا آن روز در آنجا کشتی  
 خورده و کلان را بی فکر بدارند \* آنرا بزبان بگاله هومان گویند -  
 و آنچه هر روز و شب میشود آنرا جوار میگویند \* قلعه گلین  
 بجانب جنوبی بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراعی <sup>(۳)</sup> ست -  
 و منهن بفرشتن قاصر است <sup>(۴)</sup> - تعلق بمعانده دارد \* حصار چار  
 دیواری آن از هر چهار طرف از بیرون همچو پشته تالابها پست  
 مینماید - و از درون آن بلند مینماید \* عمارات کلان و مرتفع  
 درونش ساخته است \* طرفه صنعتها درین قلعه بکار رفته است \*  
 و دیگر صنایع عجائب و غرائب درین شهر است \* مثل این  
 شهر در خوریهای عمارات و اختراع مصفوعات در تمامی بلاد  
 هندوستان - بعد از شاهجهان آباد که آن عظیم المثال است - دیگر

(۱) در نسخه های قلمی جز \* ( ۲ ) در دو نسخه قلمی بیان لفظ

روز و لیل شب و نوشته \* ( ۳ ) در نسخه های قلمی اختراعی \* ( ۴ )

لفظ قاصر اینجا بمعنی و بمعنی و عبارت بی ربط \*



نیست \* اما عینی که دارد ایست که هوایش منعقد و آبش شور و زمینش مرطوب - بحدی که در زمینی که زیر سقف است - باوجودی که همه از خشت و چونه گچکاری کرده اند - تا هم از کثرت رطوبت لای است - و در دیوار هم تا ارتفاع درجه دست نرو نم میباشد \* چهار ماه زمستان فی الجمله آب و هوایش چندان مضرت ندارد - مگر هشت ماه تابستان و بارش بسیار مضراست \* درین وقت - که از چند سال قلمرو بنگاله و بهار و اودیه در تحت و تصرف سرداران کمپنی انگریز در آمده - دار الحکومت این ممالک همین شهر است \* عمده ترین ایشان - که خطاب گورنر جنرل دارد - درین شهر میباشد - و نایبان در هر ضلع جداگانه مقرر شده میروند - و تحصیل زر مالواجب از هر ضلع بکلکته ارسال نمایند \* عمله دفتر و کچهری خالصه در کلکته است \*

زهی شهر کلکته در ملک بنگ

که هست آن نمودار چین و فرنگ \*

عمارات آن دلکش و جانفزا -

همه سر کشیده باوج هوا \*<sup>(۲)</sup>

مبانی دران کرد استاد کار

(۱) در نسخه های قلمی دارد و دیوار \* (۲) در نسخه های قلمی

که می بجای شده \*



همه رنگ رنگ<sup>(۱)</sup> و همه خوش نگار \*

ز بس صنعت کار اهل فرنگ

خرد در تماشای آن گشته دنگ \*

کلاه پوش انگریز ساکن درو -

همه راستگویی و همه نیکبخت \*

مکان این چنین و مبین آن چنان -

کنم تا کجا شرح اوصاف آن \*

مصفا سترگهای آن غشت کوب -

صبا هر صباحش کند رخت و روب \*

بهر کوچه اش مه رخاں در طواف -

ببر کرده پرشاک رنگین و صاف \*

رخ شان چو ماه منور بتاب -

نو گوئی زمین سیر شد ماهتاب \*

یکی چون مه و آن دیگر مشتری -

یکی همچو زهره بجایوه گری \*

ز بس شد چو سیاره هرسو چمان

شده کوچه ها نقشه کشان \*

ببینی کنی گر ببازار رو

متاع نفیس جهانی درو \*

---

(۱) در نسخه های قلمی رنگ و رنگ \*



بود هرچه در ربع مسکون قماش  
 بیایی بازار از بی تلاش \*  
 گر از اهل صنعت نمایم رقم  
 چنان نقش صورت نبندد قلم \*  
 و لی هست مشهور در خاص و عام  
 که صنعت بچین و فرنگ است تمام \*  
 سوادش مسطح چو سطح سما  
 سرکها درو بسته چون استوا \*  
 بگلگشت مردم چو دانشورند<sup>(۱)</sup>  
 چو سیار در سیر باهم شوند \*  
 چنین شهر در ملک بنگالیان  
 ندیدست کس - نی شنیده چنان \*

چندین نگر - عرف فراشدانگه - از کلکته بفاصله دوازده کروزه<sup>(۲)</sup>  
 واقع است \* کوئیه نصاری فرانسویس در آنجاست \* شهری  
 خورن و بولب نهر بهائیرتی آبادی دارد \* سرداری از طرف  
 فرانسویس در آنجاست - ضابط نظم و نسق آن شهر و امور تجارت  
 میباشد \* سرداران انگریز در آنجا عمل و دخل دارند \* همچنین<sup>(۳)</sup>  
 در هرچیزه عمل و دخل فرقه اولفدیز است \*

(۱) بجای دانشورند لفظی دیگر باشد مثلاً آنسو روند یا بیرون روند \*

(۲) چند رنگ نیز مشهور \* (۳) چلیچرا و چلسوره نیز مشهور \*



چوچره - متصل بندر هوگلی - جانب جنوب بندر مذکور -  
و از فراهندانکه بماصله یک کوه جانب شمال واقع است \* و  
چنینی چهارسپور<sup>(۱)</sup> بر لب نهر مذکور آن روی چانک کوئی<sup>(۲)</sup> فرقه  
دینامار است - و آنرا دینامارنگر نیز گویند \* درین مکانها سوای  
مالک کوئی<sup>(۳)</sup> آنجا عمل و دخل دیگری نیست \*

شهر پوریه - در زمان سابق پرگنه حویلی میگفتند \* سی  
و دو هزار روپیه جمع تحصیلی بود \* چون راجه بیرنگر - که  
جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده داشت - و دیگر سکنه آن  
نواح قوم چکوار و غیره متمدن پیشه و غازنگر بودند - و متمدن را  
ایذای کمال میفرسایند - لهذا بسرحد مرزنگ قلعه جلال گذه -  
بفاصله دو کوه از پوریه - احداث شده قلعه دار در آنجا میبود \* نواب  
جعفر خان - بموجب درخواست نواب سیف خان بیدره امیر خان  
کلان را - که بنام و لقب پدر ملقب و از نسل سادات و امرای  
عظام و پادشاه نسبت بود - از حضور پادشاه اورنگزیب درخواست  
تعییناتی خود نمود - و بتقریب تنبیه و تادیب راجه بیرنگر  
و غیره مفسدین آن نواح<sup>(۳)</sup> متعین شد \* نواب جعفر خان - آمدن  
چنین کس را غنیمت شمرده - فوجداری<sup>(۴)</sup> ضلع پوریه و قلعه دارچی  
جلال گذه بخان مذکور تفویض نمود - و پرگنه بیرنگر عرف دهر پور

(۱) میرامپور نیز مشهور \* (۲) یعنی دینامارک \* (۳) در

نسخه های قلمی متنبه \*



و گوندواره - متعلقه صوبه بهار ضمیمه پوزنیه و محال سرحد جاگیر  
 مشروط قلعه داری قلعه مرزبور - نیز باو مسلم داشت \* خان  
 مسطور - حاکم مستقل الضلع شده - درجن سنگه پسر پیر شاه  
 راجه بیرنگر را - که باغی و سرکش بود - بجنگ و جدال بسیار  
 اخراج نموده - برگشته مذکور را بضبط خود آورده - و تنبیه مفاسد  
 دیگر هم کما ینبغی نموده - فساد راه را یکقام مستاصل ساخت \*  
 و احوال را بحضور پادشاه عرضداشت نمود - و التماس کرد که  
 محال اندک است - بودن غلام درین محل محض لاجل \* لهذا  
 حکم اورنگزیب بنام جعفر خان اصدار یافت - که من شیرین را  
 در قفس کرده نزد شما فرستاده ام - اگر علوفه خود نخواهد یانت  
 البته شما را تصدیح خواهد داد \* فواب موصوف - که بودن چنین  
 کس را از مغتنمات میدانست - زر توفیر را مرفوع القام ساخت -  
 و مد نظر غور و پرداخت احوال بواقعی نموده لوازم مراعات بها  
 می آورد \* و خان موصوف - تمامی زمینداران آن ضلع را بطور  
 جعفر خان بحبس در آورده - دقیقه از دقائق زرکشی فرو نگذاشت \*  
 چنانچه هرده لک روپیه ازان محکلات تحصیل نموده بتصرف خود  
 می آورد - و روز بروز قوت ملک گیری و خزانه و فوج افزون  
 میشد \* و با زمیندار مورنگ طرح آشتی انداخته - شروع جنگل  
 بری و آبادان کاری نمود - قریب نصف جنگل تا دامن کوهستان  
 مورنگ آباد کرده - بقابوئی خود در آورده - ملک و مال او



افزایش یافت \* و جعفر خان دیده و دانسته مراعات میکند \*  
 اکنون پورنیه شهری کلان شده - و رودخانه کوسی و سونرا در میان  
 پورنیه جاریست \* زمینش نشیب و ملک آبیست \* در  
 موسم برسات سیل از کوهستان مورنگ فرو میریزد - و دشت و  
 صحرا پر آب میشود - اکثر آبادی هم وقف سیل میگردد \* شالی  
 و گندم و ماش و خردل و غیره غلات و حبوبات وافر میشود \* و  
 روغن و زردچوب و شوره آبی و آتشی و فلفل و قاتله کبار  
 و تیزریات و درختان ساج بسیار کلان خوب میشود \* و گل یاسمین  
 و بیلا و گل سرخ و غیره گلهایی خوشبو افراط دارد \* کوهستان  
 مورنگ از پورنیه شش منزل طرف شمال واقع است \* چوب  
 مورنگی - که بهادری گویند - از همان کوهستان می آید \* از  
 بالای کوه راه بطرف نیپال و کشمیر بسیار قریب است - اما  
 نشیب و فراز بسیار دارد \* و محالست پورنیه نصف از مضافات  
 صوبه<sup>(۱)</sup> بهار - و پورنیه تعلق به بنگاله دارد \* و ملک سرد و آب  
 و هوای آن سرزمین ناگوار و ناموافق است \* ازرام بگروی  
 خاص و عام - ناوحوش و نظیور - سرشت ذاتی آن ملک است \*  
 و عمارات پخته کمتر دارد - مگر قلعه و لعل باغ و بعضی جای دیگر \*  
 سابق ازین آبادی سرنه بهتر از پورنیه بوده است - و گنده گوله -  
 بکنار گنگ - مکان تجاران و مهاجران از جاهای دیگر \* بدست

( ۱ ) بعد لفظ بهار شاید که لفظ است قلم انداز شده \*



ارزانی غله و آسایش<sup>(۱)</sup> خوشباشان و مسافران اهل روزگار<sup>(۲)</sup> از هر دیار آمده مقیم میشوند \* و اکثر برای سرحد با راجه مورنگ خصومت و جنگ واقع میشد \* سیف خان هر سال برای ملاقات نواب جعفر خان در مرشد آباد می آمد \* نواب موصوف با وی سلوک برادرانه میکرد \* هرگاه خرخشه دران ضلع رومیداد - نواب معزی الیه فوج برای گومک میفرستاد \* از گنده گوله و لب گنگ تا مورنگ مقدار ده روزه راه ملک وسیع پوریه است - و از کوه مورنگ به کوچ بهار و آشام راه میرود \* و پیشکش راجه مورنگ طیور شکاری ست \*

دهاکه - جهانگیرنگر \* این شهر بر لب نهر بودهی گنگ واقع است - و نهر گنگ موسوم به پدا از آنجا بفاصله سه کوه جاری ست \* در زمان سابق بهمین نام مشهور است - در عهد نورالدین محمد جهانگیر پادشاه به جهانگیرنگر موسوم شد \* ازان وقت تا اواخر سلطنت اورنگزیب همین شهر صوبه نشین بوده \* چون در عهد نظامت خود نواب جعفرخان شهر مرشد آباد را دارالسلطنت مقرر ساخت - ازان وقت آن شهر صوبه نشین شد \* درین وقت هم از طرف سرداران کمپنی انگریز صاحب ضلع در آنجا - یعنی جهانگیرنگر - میباشد \* و پارچه سفید در آنجا بهترین بافته میشود \*

( ۱ ) در نسخه های قلمی بعد لفظ آسایش نوشته \* ( ۲ ) در نسخه های

قلمی اهل روز \* ( ۳ ) بعضی کمک نویسنده \*



سرکار سونارگام<sup>(۱)</sup> بفاصله شش کروزه از جهانگیرنگر سمت مشرق و جنوب واقع است \* پارچه خامه در آنجا بهر میبافند \* و در موضع کوه سوندر حوض آبی است که پارچه<sup>(۲)</sup> در آن حوض شسته شود خوش قماش می برآید \*

اسلام آباد - عرف چانگام - از قدیم الایام شهرت کلان بوده است - و اطراف آن درختزار واقع شده - از مرشد آباد سمت مابین مشرق و جنوب بر لب دریای شور در ازمنه سابق بندر عظیم بود \* تاجران هر ملک - علی الخصوص چهارهای نصاری - در آنجا آمد و رفت داشتند - اما حالا چون شهر کلکته بندر کلان است همه بنادر بتگاله شکسته شد \* گویند چهاری که در دیگر اطراف دریای شور غرق شود محاذی چانگام یافته میشود - العبد علی الراوی \* و مد و جزر دریای شور در آنجا هم میشود \* و خروس جنگی آن ملک شهرت تمام دارد \*

سرکار بگلا نیز بر ساحل دریای شور قلعه<sup>(۳)</sup> بود - و پیدرامن آن درختزار \* و مد و جزر دریا در آنجا هم است - چنانچه در دیگر مکانات سواحل دریا و اطراف کلکته میشود \* در سال بهست و نهم جلوس اکبر پادشاه - یک پاس روز باقی مانده - و سیل

( ۱ ) در آئین سفارگانر \* ( ۲ ) پیش لفظ پارچه لفظ هر شاید که قام انداز

شده \* ( ۳ ) در نسخه های قلمی جر و شهنان در دیگر مقامات \* ( ۴ )

در آئین جهان نوشته - "سرکار بگلا ساحل دریای شور - گرد قلعه درختزار"



عجیب حادث شده - تمام شهر غرق شد \* راجه آن شهر بر کشتی  
سوار شده گریخت \* پنج ساعت جوش طوفان و برق و رعد و  
دربیا متموج بود \* دو لک ذبی روح از انسان و حیوان غریق  
بحر فدا شدند \*

رنکپور و گهوا گهاک - که آنجا ابریشم پیدا میشود - و اسپان  
لنگن در آنجا از کوهستان بهوئل<sup>(۱)</sup> آمده فروخت میشود \*  
(میوه) مسمی لنگن<sup>(۲)</sup> بضامست چهار مغز و بطعم انار میشود  
و سه تخم دارد \*

سرکار محمود آباد قلعه بوده است - و اطراف آن رودبار  
واقع شده \* در زمانی که شیرشاه ملک بنگاله را مفتوح ساخته -  
چند زنجیر فیل - از سرکار راجه آنجا - گریخته بجنکلهها رفته -  
ازان وقت فیل دران جنکلهها بهم میزدند \* و نالان هم دران  
اطراف میشود \*

باریک آباد \* پارچه نفیسه<sup>(۳)</sup> که آنرا گنگا جل گویند از آنجاست \*  
و نارنج کلان هم خوب میشود \*

( ۱ ) در یک نسخه قلمی بهوئل \* مولف آئین درین بیان اسب گوشت آورده -

صفحه ۳۹۰ \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی لنگن \* در آئین لنگن و لنگن -

صفحه ۳۹۰ \* میوه لنگن در دهاکه قاحال یافته می شود \* در سیر

المتأخرین لنگو نوشته \* ( ۳ ) پارچه لفظ فارسی است صفت نفیسه

بدیده سونت آوردن مخالف سلیقه اهل زبان \*



سرکار بازوها درختزاری ست اما درختان سماج که بکار عمارت و کشتی صرف میشود \* و کان آهن هم دران فواح است \*

سرکار سلطت کوهستان ست \* سپر کرگ در آنجا خوب میشود - که در قلمرو هندوستان بخوبی مشهور است \* و میوه های خوب - مثل سنگتره<sup>(۲)</sup> و غیره - بهم رسد \* و چوب چینی ازان ملک بدست آید \* و عود در کوهستان آنجا افراط دارد \* گویند در آخر ماه برسات درخت عود را بریده در آب و هوا چندگاه میگذارند - پس هرچه خوب برآید بکار برند - و هرچه ندها شود آنرا بیندازند \* بفراج<sup>(۴)</sup> نام پرندۀ خرد - که رنگ سیاه و چشم سرخ و دم دراز دارد - و بازویش مثلون - خوش رنگ و طویل بازو ست - در آنجا باسانی بدست آرند و رام کنند - آواز هر جانوری که بشنود یاد گیرد \* همچنین شیرگنج نام پرندۀ دیگر از بفراج هیچ تفاوت ندارد - مگر این قدر که پا و منقار شیرگنج احمر است \* این هر دو گوشت خوار اند و صید طيور خورن چون گنجشک و غیره میکنند \*

(۱) در نسخه های قلمی بازوه \* در آئین بازوها و همین صحیح \*

(۲) در آئین و سیدالمتأخرین سولتر \* (۳) در نسخه های

قلمی میگذرانید \* (۴) در آئین بهنگراج \* (۵) در نسخه های

قلمی گوشت خوار \* در آئین در بیان آن جانور نوشته - که

«گوشت خور» \*



شریف آباد \* گلوان کلان و خوب باربردار و گوسفند کلان و  
خروس جنگی کلان از آنجا خیزد \*

سرکار مدائن - <sup>(۱)</sup> که سرحد جنوبی ممالک بنگاله واقع است -

کان الماس خور در آنجا است \*

اکبر نگر - عرف راج محل - بر لب گنگ واقع است \* سابق

ازین شهری کلان و آباد بود - و فوجدار صاحب شان از طرف ناظم  
بنگاله اقامت میداشت \* حالا شکستگی و ویرانی تمام دارد \*

قصبه مالد بر لب نهر مهاندا واقع است \* و بغاصله سه (۹)

کوره سمت شمال - مقام حضرت پندره - که در آنجا آستانه منوره

موضع زهد و پرهیز حضرت مخدوم شاه جلال تبریز - قدس الله سره -

و مزار مبارک حضرت نور قطب العالم بنگالی - نور الله مرقده -

که زیارتگاه خلائق و مرجع حاجتمندان و مستملدان است - واقع

است - و مجرای انواع فیوضات است \* چنانچه هر مسافری

(و) فقیری و مسکینی یا اهل دنیا داری <sup>(۲)</sup> - (که) در آنجا وارد

شود و شنبه باش گردد - تا سه وقت او را طعام بخشنند <sup>(۳)</sup> \*

طعام پخته یا که برنج و دال و نمک و روغن و گوشت و نمک -

بقدر مناسب حال آنکس - از بهنادر سرکار - مخدما و لوازم آنجا

میدهند \* و هر سال در ایام شب بوات یا فوال <sup>(۴)</sup> - در هر شهر

(۱) شاید که بجای که به باشد \* (۲) لفظ اهل اینجا بیگار \* (۳) در

تذکره قلمی آورده اند \* (۴) مسجد شیخ الفیض \*



که ایام خشک می شود - میله (و) هجوم و ازدحام<sup>(۲)</sup> خلایق بدرجه  
 کثیر میشود - چنانچه آنها مردم از فاصله پانزده بست منزل -  
 مثل هوکلی بندر و سلمت و جهانگیرنگر و غیره - آمده جمع  
 میشوند - و مستفیض زیارت میگردند \* و در مالد و اطراف  
 آن پارچه ابریشمی خوب میشود - و پارچه سفید از قسم مامل  
 هم یانته<sup>(۳)</sup> میشود \* و کرم پيله در اطراف آن افراط دارد - و ابریشم  
 خوب میسازند \* و از مدت یک قرن کوتهی کمپنی انگریز آن  
 روی مهاندا مقرر شده است \* پارچه سفید و ابریشمی - فرمایش  
 سرداران کمپنی انگریز - رویه پیشگی داده بطریق بیع سلم - خرید  
 میکنند - و ابریشم هم در آن کوتهی تیار میسازند \* و از مدت دوسه  
 سال کوتهی نیل هم متصل کوتهی مذکور تیار شد \* نیل خوب تیار  
 ساخته در کمپنی خرید کرده - بجمعی جهازات بولایت خود میبرند \*  
 همچنین متصل خرابه گور در موضع گوامالتی یک کوتهی بخته  
 دیگر تیار شده - در آنجا نیل تیار میشود \* اگرچه ذکر قصه  
 مالد (را) ضرورت نبود - لیکن چون از دوسال سردار کوتهی  
 کمپنی خداوند نعمت مستر جارج ادنی صاحب - دام اقباله -  
 مقرر اند - و فقیر در همین جا بتصویر و تالیف این رساله  
 پرداخته - لهذا مذکور شد \*

( ۱ ) در نسخه های قلمی ازدهام \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی یافته نوشته  
 و باشد نه یافته باشد \*



## چمن چهارم - در شرح حکومت رایان در زمان سلفی در ممالک بنگاله بر سبیل اجمال \*

چون بمساعی جمیله بنگ بن هند ممالک بنگاله آبادان  
گردید - فرزندان<sup>(۱)</sup>ش - بطناً بعد بطن<sup>(۱)</sup> آن ملکا را بوجه احسن  
معمور گردانیده - بحکومت ریاست پرداختند \* اول کسی که  
در ملک بنگاله قدم برمسند حکومت و فرماندهی گذاشت  
راجه بهاگیرت<sup>(۲)</sup> از قوم کهتوی بوده است \* مدتها باسر حکومت  
بنگاله پرداخته - آخر بدلهی رفته - در جنگ درجودهن  
به مهابهارت کشته شد \* مدت حکومت او دو صد و پنجاه<sup>(۳)</sup> سال  
بود \* بعد ازین بسمت و سه نفر دیگر از فرزندانش بطن در بطن  
قریب دو هزار و دو صد سال حکومت کردند \* پس ازین حکومت  
از خاندان شان انقراض پذیرفتند بد نوج گوریه<sup>(۴)</sup> - که از قوم کایسته  
بود - رسید - و دو صد و پنجاه<sup>(۵)</sup> سال او و فرزندان<sup>(۵)</sup>ش هشت کس  
حکومت کرده - دولت سلطنت از خاندان او هم انقطاع یافته

( ۱ ) در نسخه های قلمی بطناً بعد بطن \* ( ۲ ) در آئین نام راجه اول

به گدین و به گوت نوشته - در سیر المتأخرین حکومت \* ( ۳ ) در آئین و سیر

و بیست و شصت \* ( ۴ ) در آئین و سیر راج گوریا = و همین تصحیح باشد \*

( ۵ ) در اکثر نسخه های آئین پانصد و بیست سال - و در سیر چهار صد

و شصت سال \*



به اندسر<sup>(۱)</sup> - که او هم کایسته بود - رسید \* و یازده کس - او و اولاد او -  
 به سلطنت رسیدند هفت صد و چهارده سال سلطنت بنگاله کرده \*  
 و بعد از آن که سلطنت از خانه او هم انقلاب کرده به بهوپال  
 کایسته رسید - او و فرزندانش - ده کس - مدت شش صد و نود  
 و هشت سال حکومت این ممالک کردند \* چون دولت ایشان  
 نیز زوال یافت - سکه سینه کایسته<sup>(۲)</sup> و فرزندانش - همگی هفت  
 کس - یک صد و شصت سال<sup>(۳)</sup> حکومت ملک بنگاله پرداختند \*  
 و این شصت و یک کس مدت چهار هزار و دو صد و چهل سال<sup>(۴)</sup>  
 باستقلال کمال بر مسند حکومت این مملکت متمکن بودند \*  
 و چون زمان اقبال ایشان انقراض یافته - دولت ایشان سهری  
 شد - سکه سینه<sup>(۵)</sup> قوم بید بر مسند فرماندهی جایگزین شد - و سه  
 سال بنظم و نسق آن ممالک پرداخته رخت هستی بر بست \*  
 بعد از آن بلال سینه - که قلعه گور تعمیر ساخته بود - پنجاه سال

(۱) در آئین و سیر اندسر \* (۲) در آئین سوکه سینه \* (۳) در

آئین و سیر یک صد و شش \* (۴) در آئین "چهار هزار و پانصد و چهل

و چهار سال" - در سیر "چهار هزار و سه صد و سی سال" \* (۵)

در آئین سوکه سینه از قوم بید مذکور نیست \* بلال سینه و لکهن سینه

و مادو سینه و غیرهم که اینجا بعد سوکه سینه قوم بید آورده در

آئین بعد سوکه سینه گایکه مذکور گردید \* و این هفت کس را از شصت

و یک تن که ذکرشان بالا گذشت شمار نموده - آئین صد و پنجاه و یک



بر وساده نشست حکومت ممکن بوده فوت کرد \* بعد ازان لکهن سین  
هفت سال - بعد ازان ماده هریمین ده سال<sup>(۱)</sup> - و پس ازان کیسوسین  
پانزده سال - و بعد ازان سدا سین هزده سال - و بعد ازان نوج<sup>(۲)</sup>  
سه سال \* چون نوبت اینها گذشت - راجه لکهنیا پسر لکهن<sup>(۳)</sup>  
بر تخت حکومت نشست \* دران وقت دارالراج رایان بنگاله<sup>(۴)</sup>  
شهر ندیه بود - و این ندیه شهری معروف و دارالعلم هندو است \*<sup>(۵)</sup>  
آلآن که بمسیت سابق خراب و ویران گشته نیز در علم ضرب المثل  
است \* منجمان آنجا - که در علم نجوم و کهنات شهر آفاق  
بودند - متفق اللفظ در زمان وضع حمل بمادر لکهنیا اظهار کردند  
که درین ساعت فرزند ادبار تولد شود - در اعانت ادبار شامت<sup>(۶)</sup>  
باشد - و اگر بعد ازین بدر ساعت بزاید بسطانت گذراند \* آن<sup>(۷)</sup>  
<sup>(۸)</sup>

( ۱ ) در نسخه های قلمی قبل لفظ ده لفظ که نوشته \* ( ۲ ) در آئین

نوجه - و در سیر نوجه نوشته \* ( ۳ ) در نوشته لکهنه - در طبقات نامری

لکهنیه \* ( ۴ ) لفظ عربی را با لفظ هندی پیوند داده \* صفحه ۲۳ حاشیه ۱

بنگرنه \* ( ۵ ) در آئین ندیا در طبقات نامری نودین \* ( ۶ ) درین

جمله بعضی الفاظ ادبار و اعانت و غیره مشکوک است - شاید که جمله

چنان باشد - درین ساعت اگر فرزند تولد شود در غایت ادبار و شامت

باشد \* در نوشته چنان نوشته \* " اگر این فرزند درین ساعت تولد شود ظاهر

در شقاوت و ادبار روزگار خواهد گذرانید " \* صفحه ۵۷۰ ( ۷ ) در نسخه های

قلمی بود \* ( ۸ ) در نسخه های قلمی گذراند \*



شیرزن فرمود قاهر دو پایش را بهم بسته سرنگون آویختند -  
 و پس از دو ساعت فرود آوردند - و مقارن وقت مسعود فرزاد  
 بر زمین آمد - اما مادرش فوت کرد \* راجه لکھمیا هشتاد  
 سال به سلطنت گذرانید - و در عدالت عدیل نداشت - و در  
 سخاوت نظیرش نبود \* گویند عطیات او کمتر از صد هزار نبوده  
 است \* و در اواخر عمرش - که کمال ایام سلطنتش بزوال  
 قریب بود - منجمان آنجا بر ارجه لکھمیا اطلاع کردند که از روی  
 علم ما را چنین دریافت شده - که عنقریب سلطنت تو بزوال  
 رسد - و دین تو درین ممالک رواج نیابد \* رای لکھمیا - این  
 سخن را وقتی ننهاد - پندۀ تغافل و تجاهل بگوش نهاد \*  
 اما اکثری از رؤسای آن شهر خود را بجایهای خفیه افکندند \*  
 و این معنی از آمدن ملک اختیار الدین محمد به اختیار خلجی  
 ظهور یافت - چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد \*

شرح تسلط بعضی رایان هند بر ممالک بنگاله -

و سبب رواج بت پرستی در هند \*

مختفی و مستتر مباد که در قدیم ایام رایان ممالک بنگاله  
 صاحب جاه و حشم و عظیم الشان بوده اند - و اطاعت بهار ارجه  
 هند - که صاحب سرور دهلی باشد - هم نمیکردند - چنانچه سورج<sup>(۱)</sup>

(۱) در نسخه های قلمی شرح به جای خطی نوشته شاید که سورج

باشد چه در نوشته سورج دیده شده \*



که راجه عظیم الشان شده ممالک دکن را متصرف گردید \*<sup>(۱)</sup>  
 دران وقت گماشته‌هایی او قابض و متصرف گشتند \* و در ممالک  
 هندستان راج بت پرستی از زمان او شد \* گویند در ابتدا  
 هند چنانچه از پدر خود حام بن نوح - علیه السلام - دیده و شنیده  
 بود بطاعت و عبادت ایزدی اشتغال داشت - و فرزندانش نیز  
 بهمان طریق بشیوه یزدان پرستی اقدام مینمودند - تا در وقت  
 راجی مهاراج شخصی از ایران آمده به پرستش آفتاب مصل مردم  
 هند گردید \* بمور ایام بعضی ستاره پرست و برخی آتش  
 پرست شدند \* و در عهد راجی سورج - برهمنی - از کوهستان  
 چهارکند بملازمیت او رسیده - هندوان را تعلیم بت پرستی  
 نمود - و گفت هر کس شبیه پدر وجد خود را از طلا و نقره  
 و سنگ ساخته به پرستش آن اشتغال نماید \* و این امر از همه  
 شائع تر شد \* و الیوم در مذهب کفار هندو پرستش بت و  
 آفتاب و آتش رائج تمام دارد \* بعضی بر آنند که آتش پرستی  
 از وقت گشتاشپ بادشاه ایران - که ابراهیم زردشت راج داد -  
 تا کابل و سیستان و تمامی مملکت ایران رائج شد - بمور ایام  
 در هندوستان نیز شیوع یافت - چنانکه گذشت \* دران وقت  
 ممالک بنگاله بتصرف راجی هند در آمد - و ایان بنگاله باج

(۱) در نسخه‌های قلمی گردید \* (۲) صفحه ۱۲ ستار ۷ بنگرند \*

(۳) در نسخه‌های قلمی و چنانکه \*



و خراج و انواع پیشکش گذرانیدند \* بعد ازان چون <sup>(۱)</sup> شنگلدیپ -  
 از نواحی کوچ خروج کرده - بر کیدار غالب آمد - دران وقت  
 راجه شنگلدیپ شهر گور را احداث نموده پای تخت ساخت -  
 و مدتی بر ممالک بنگاله و تمامی مملکت هند فرمانروا بود \*  
 شنگلدیپ چهار هزار فیل و یک لک سوار و چهار لک پیاده  
 بهم رسانیده - باد نخوت بکاخ دماغش پیچید - و خراج بادشاهان  
 ایران - که بطریق معمول رایان هند میدادند - نداد \* و چون  
 افراسیاب کس بمطلب <sup>(۲)</sup> باج و خراج فرستاد - بزجر و اهانت  
 تمام برگردانید \* افراسیاب در خشم شده پیران ویسه را - که  
 سپهسالار او بود - با پنجاه هزار ترک خونخوار فرستاد \* در کوهستان  
 کوچ نزدیک سرحد <sup>(۳)</sup> گهوا گهات بنگاله مقابله شده - تا دو شب روز  
 جنگ قائم بود \* هرچند ترکان آثار شجاعت بظهور رسانیدند -  
 و پنجاه هزار کس <sup>(۴)</sup> کشته را علف تیغ ساختند - اما (بسبب)  
 کثرت لشکر هند کاری پیش نرفت - و از ترکان نیز <sup>(۵)</sup> هزار  
 کس کشته شد \* روز سیم آیت مغلوبیت از ناصیه حال خود  
 مشاهده نموده - پهلو از جنگ نهی کردند \* و چون فوج هند

( ۱ ) دز فرشته شنگل - و خون مولف نیز جایی دیگر شنگل آورده -

سطر ۷ صفحه ۵۷ بنگوند \* ( ۲ ) در فرشته مطلب \* ( ۳ ) در نسخه های

قلمی اینجا گهوا گهات \* ( ۴ ) کشته اینجا بیکار \* ( ۵ ) در فرشته اینجا



غالب و ملک ایشان دور بود - جنگ<sup>(۱)</sup> در گریز کرده - بکوهستان  
رفته - جائی محکمی بدست آورده - پناه کردند \* و به افراسیاب  
عریضه مشعر احوال فرستادند \* دران وقت افراسیاب در شهر  
گنگ دژ - که مابین خطا و چین<sup>(۲)</sup> و از شهر خان بالغ یکماهه راه  
آن طرف واقع است - اقامت داشت \* بمجرد وصول عریضه  
و اطلاع احوال با یک لک سوار جرار انتخابی بقصد کومک ایلغار  
کرد \* و در وقتی که شنگل - رایان نوحی را طلبیده - و پیران را  
بمحاصره تنگ ساخته - نزدیک بود که همه را علف تیغ سازد -  
و هم از گرد راه حمله کرد \* هندوان را بحمله اولینش دل از جا  
و دست از کار رفته - بغات النعش وار متفرق شدند \* و پیران از ضیق  
محاصره بر آمده (به) ملازمت (در آمد) \* افراسیاب از لشکر هزود آن  
قدر که توانست بخاک فنا انداخت \* و شنگل - با بقیة السیف  
هزیمت خورده - بشهر لکه نوثی در آمد \* و از تعاقب افراسیاب  
زیاده از یک روز در لکه نوثی مجال اقامت نیافته - بکوهستان  
ترهت گریخت \* و ترکان - ممالک بنگاله را تاراج کرده - اثر  
آبادی نگذاشتند \* و چون افراسیاب عازم بکوهستان ترهت شد -  
شنگل - بوساطت ایلیچیان دانا استدعای عفو جرائم نموده - با تیغ

(۱) شاید که از جنگ گریز کرده باشد \* (۲) در نوشته حسن \* (۳)

در برهان و غیث کهک \* (۴) اینجا و بیکار - در نوشته هم نیست -  
یا بجای و - او باشد \*



و کفری بمحمد مت شنافت - و التماس رفتن بولایت توران کرد \*

افراسیاب خوش شده - ممالک بنگاله ( و ) تمامی هندوستان  
به پسرش ارزانی داشته - شنگل را همراه خود برد - و در جنگ  
هاماوران<sup>(۱)</sup> بردست رستم کشته شد \* و در زمان حکومت رایی  
جیچند - که به سبب بی پروائی او اکثر ممالک هندوستان رو  
بخواهی آورده بود - سالها هندوستان بحال اصلی نیامده - در  
تمامی قلمرو هندوستان بیرونقی پدید آمده بود \* در آن وقت  
بعضی رایان ممالک بنگاله - فرصت یافته قابض الملک شده - هم  
استقلال زدند \* و چون نور که از خویشان راجه کامیون بود خروج  
کرده - اول ولایت کامیون را متصرف شد - بعد از آن راجه دهلو  
برادر جیچند را - که دهلی آباد کرده اوست - بجنگ اسیر  
کرده - قنوج را بتصرف آورد \* بعد از آن لشکر به بنگاله کشید -  
( و ) قانگار در پای اخضر بحیطه تصرف خود در آورد \* و این  
نور همان ست که بردست سکندر کشته شد \* بعد از آن راجه  
مدیورا<sup>(۳)</sup> را که مثل او راجه عظیم الشان در هندوستان کم نشان  
میدهند - لشکر برده ممالک لکنوتی را مفتوح ساخته - به برادر  
زادهای خود تقسیم نمود \* و نظم و نسق کلی نموده - با غنائم  
بیشمار به قنوج رفت \* و بعد مرور ایام باز رایان بنگاله مستقل

( ۱ ) در نوشته هاموران - در لغت هردو \* ( ۲ ) ای شنگل کشته شد \*

( ۳ ) در نوشته رامدیورا<sup>(۳)</sup> را که



شده - مدتها بفراف خاطر بحکومت پرداختند \*

چون غرض مؤلف ذکر سلاطین اسلام است - لهذا بشرح احوال رایان هندو پرداخته - کمیت خوشخوار خامه مشکین رقم را از طبع این وادی عطف عنان نموده - بتحریر و تقریر کوائف حالات حکام و سلاطین اسلام اجازت جولان میدهد \*

بیان ابتدای منور شدن ظلمت آباد بنگاله بشعاع آفتاب جهانناب دین محمدی صلعم از رسیدن ملک اختیار الدین محمد بخنجر خاجی و مسلط شدن او بران ممالک \*

روضه اول در ذکر حکومت حاکمان اسلام که

از طرف سلاطین دهلی بنیابت درین

ملک فرمانروائی کرده اند \*

برضا بیضا نظائر مستخبران آثار سلاطین و حکام اهل اسلام مخفی و محتجب نماند که ابتدای شعاع خورشید دین محمدی در ممالک بنگاله از وقت سلطنت سلطان قطب الدین ایبک پادشاه دهلی است \* و وجه تسمیه ایبک آنست که انگشت خنصر او شکسته بود - لهذا ایبک میگفتند \* چون سلطان قطب الدین - در سنه تسعین و خمسائه قلعہ کرل را بجزیر و تهر از کفار مستخلص ساخته - یک هزار اسب و غنائم بیشمار بدست



گفت<sup>(۱)</sup> تمام این شهر مدرسه بود - و در لغت هند مدرسه را بهار گویند - لهذا این شهر بدین نام موسوم است \*

و بعد از آن چون محمد بختیار مظفر و منصور مراجعت نموده - بخدمت سلطان پیوست - از ملازمان دیگر ممتاز و محسوب الاقران گردید \* و درجه اعتلایش آن قدر ارتفاع یافت - که ارکان دولت سلطان قطب الدین را عرق حسد بحرکت آمده - در آتش و شک و غیرت میسوختند - و در انداز و دفع او همداستان<sup>(۲)</sup> شدند \* تا آنکه روزی در مجلس سلطان بتقریب قوت و زور بازویش متفق اللفظ بر زبان آوردند - که محمد بختیار از قوت و قوت و زور اراده جنگ با فیل میکند \* سلطان از راه تعجب از وی سوال کرد \* محمد بختیار از جرأت جاهلیت انکار نکرد - و بدانست که مطلب ارکان دولت بر افزای اوست \* الغرض روزی که جمیع خواص و عام در دربار حاضر بودند - فیل سفید که مست بود در قصر سفید حاضر کردند \* محمد بختیار دامن بر کمر زده - بمیدان در آمده - گریزی بر خرطومش زد - فیل نعره زنان گریخت \* جمیع نظارگیان از حاضران و حاسدان ندای تحسین و آفرین بفلک رسانیده - متعجب گردیدند \* سلطان - ملک محمد بختیار را بخلعت خاص و انعامات بیکران سرفراز

( ۱ ) صحیح گفتند \* ( ۲ ) در نوشته همداستان \* ( ۳ ) صحیح

خاص و عام یا خواص و عوام \*



ساخته - بامرا فرمان داد که هریکي او را انعامات ارزاني دارند \*  
چنانچه همگي امرا اموال بي پایان برو ايتار کردند \* محمد  
بختيار هم دران مجلس تمامی آن اموال و چیزے از مال خاصه  
خود بران افزوده بر حاضران تقسیم کرد \*

الفصل درین وقت حکومت ممالک بهار و لکهنوی هم باو  
تفویض نموده - خود بجمعیت خاطر منقبض المرام<sup>(۱)</sup> متوجه  
دارالسلطنت دهلي گردید \* ملک بختيار دران سال صوبه بهار را  
بعد فتح متصرف شده بنظم و نسق پرداخت \* و سال دوم  
بممالک بنگاله در آمده - در هرجا تهايه نشانده - بشهر ندیه<sup>(۳)</sup> -  
که دران آران دارالراج ممالک بنگاله شده - عزیمت نموده روانه  
شد \* راجه آنجا - که لکهنیا نام داشت و مدت هشتاد سال  
بکومت آن ممالک گذرانیده بود - در زمانی که برسر مائده  
باکلی ماکولات اشتغال داشت - بیک ناگاه محمد بختيار با هرده  
سوار تاخت آورده - تاخبردار شدن راجه بدرون سرايش داخل  
شده - تیغهای برق کردار صاعقه بار از نیام آهنگنه - بده و زن  
در افتادند - و خرمن عمر اکثري را وقف صواعق مجرعه سینوف  
ساختند \* و راجه لکهنیا - از هول این واقعه دست و پا گم

(۱) بجای مقصود المرام آورده چه در فرشته جاني شده چنين

نوشته \* (۲) فاعل فعل مذکور نکرده \* (۳) در آئين ندیا - در

نوشته نودیا \*



کرده - تمامی خزانه و خدم و حشم بجا گذاشته - برهنه پا از  
 پس پشت سرای بدر زده - در کشتی سوار شده - بسمت کامروپ  
 گریخت \* محمد بختیار - شهر را بجاروب غارت رفته - ویران  
 مطلق ساخت \* و شهر لکهنوتی را - که از قدیم دارالملک ممالک  
 بنگاله بود - مجدداً دارالملک خود ساخته - برچاربالش وسعت  
 آباد بنگاله بفراغ خاطر متمکن گشت \* و خطبه و سکه بنام  
 سلطان قطب الدین جاری کرده - در رواج امور اسلام کوشید \*  
 از آن تاریخ مملکت بنگاله در تصرف سلاطین دهلی در آمد \*  
 ملک اختیار الدین محمد بختیار اولین کسی ست از اهل  
 اسلام که در ممالک بنگاله حکومت کرد \* و در سنه ۵۹۹ قمره  
 و تسعین و خمسمائه چون سلطان قطب الدین بعد فتح قلعه  
 کالنجر بشهر مهره - که پایتخت کالپی بود - رفته متصرف شد -  
 ملک محمد بختیار از بهار عازم ملازمت شده - در وقتی که  
 سلطان از مهره متوجه بدژن بود - رسید \* انواع جواهر و اصفاف  
 نفائس بنگاله و نفوذ فراوان پیشکش گذراند \* و چندی همراه  
 رکاب سلطان بوده - باز رخصت معارفت یافته - بنمالک بنگاله  
 آمد \* و مدتی متمکن وساده فرماندهی آن ممالک بوده - بقلع  
 و قلع بتخانه ها پرداخته - تعمیر مساجد نمود \* پس از آن عازم  
 ممالک خطا و تبت گردیده - با جمعیت ده دوازده هزار سوار  
 چوار - از راه کوهستان مشرقی و شمالی بنگاله - برهنه پا یکی



از رؤسای کوچ علی میچ<sup>(۲)</sup> نام - که بردست محمد بختیار باسلام مشرف شده بود - بران جبال رسید \* علی میچ لشکر او را بصر زمیني که شهر آنجا را ابردهن<sup>(۳)</sup> گویند و بردهن گدني نیز خوانند بود \* گویند که آن شهر از آثار گرشاسپ شاه است \* و پیش آن شهر دریائي موسوم به نمکدي<sup>(۴)</sup> - که در عمق و وسعت سه چند نهر گنگ است - جاری ست \* چون آن دریای زخار عریض و پهنا و متعسر المعبر است - از آنجا گذشته بعد ده روز بجائی رسید که پلی عظیم از سنگ تراشیده بطول بیست و نه طاق بنا نهاده باستانیان است \* گویند گرشاسپ شاه - در وقت یورش هندوستان آن پل را ساخته - بملک کامروپ در آمده بود \* القصه محمد بختیار - از آن پل عبور عساکر نموده - دو سردار صاحب فرج را بجهت محافظت آن پل نگاه داشته - عازم

---

( ۱ ) در طبقات ناصري کوچ - در فرشته کونچ \* ( ۲ ) در نسخه های قلمي مسیح - در استوارت میخ - در طبقات ناصري میچ \* کوچ و میچ نام دو قبیلہ \* در طبقات ناصري نوشته - ” یکی از روسای قبائل کوچ و میچ که او را علی میچ گفتند بر دست محمد بختیار اسلام آورده بود “ - در فرشته نوشته - ” یکی از روسای منچ .... گرفتار محمد بختیار گردیده بر دست او اسلام آورد و به علی منچ مشهور گردید “ \* ( ۳ ) در طبقات ناصري بردهن و مرددهن - در فرشته ابردهن \* ( ۴ ) در طبقات ناصري بنگمتي و بگمتي - در فرشته تیمکري \*



پیشتر شد \* راجی کامروپ مصاحت بر رفتن نداده گفت - اگر  
امسال یورش ثبت موقوف نموده - سال آئنده جمعیت لائق  
بهم رسانیده - باستعداد تمام عزیمت آن طرف نمایند - من هم  
پیشرو لشکر اسلام بوده - کمر جانفشانی بر میان بندم \* محمد  
بختیار - اصلاً برین سخن گوش نهاده - نهضت به پیشتر کرد -  
و بعد شانزده روز بزمین ثبت پیوست \* با قلعه - که بنای گرشاسب  
شاه (و) از بس حصین بود - جنگ شروع نمود - و خلایق بسیار  
از سپاه اسلام شربت ممات چشیدند - و کاری از پیش نرفت \*  
و از مردم آن بوم - که (به) باندی و اسیری در آمده بودند -  
دریافت شد - که در پنج فرسنگی این قلعه شهری عظیم در غایت  
آبادانی ست \* پنجاه هزار سوار ترک خورخوار تیرانداز دران  
شهر موجود است \* هر روز (در) نخاس آن شهر قریب هزار  
پانصد راس اسب ترکی بفروخت میروند \* اسپان بدیار لکهنوتی  
از همان جا میروند \* شما با این جمعیت قلیل خیال محال در  
سر دارید \* محمد بختیار - از دریافت این احوال از اراده خود  
پشیمان شده - بی نیل مقصود مراجعت کرد \* و چون سکته آن

(۱) در نسخه های قلمی خفین \* (۲) در نسخه های قلمی چشیدن \*

(۳) در نسخه های قلمی بود \* (۴) همچنان در نسخه های قلمی \*

(۵) در طبقات ناصری نوشته - "هر روز پانصداد در نخاس آن شهر بقدر

پانصد هزار و پانصد اسب فروخته شود"



اطراف علف و غله را آتش زده - رخت خود در شعاب جبال  
کشیده بودند - هنگام معارفت تا پانزده روز مردم لشکر ( را ) یک  
مشت غله و ستوران را یک ساق علف بنظر نیامده \*

نه آدم بجز قرص خور<sup>(۱)</sup> دید نان -

نه کیوان علف دید جز کهکشان \*

از غایت جوع مردم لشکر بگوشت ستوران دندان فرو بردند -  
و ستوران مرگ را بر زندگی ترجیح داده گردن زیر خنجر شان  
مینهادند \* القصه باین حالت تبه<sup>(۲)</sup> تا پل رسیدند \* چون آن  
هر دو سردار - در یکدیگر خصومت کرده - از سر پل برخاسته رفته -

و مردم آن نواح پل را شکسته - بودند - از ملاحظه این شکستگی  
دل امیر و فقیر معاً چون کاسه<sup>(۳)</sup> چینی بشکست \* محمد بختیار -

غریق دریای تحیر و تفکر شده - از چاره کار در ماند \* بعد کنگاش  
بسیار خبر یافت که درین نزدیکی بتخانه ایست در غایت  
ارتفاع - و بتان زرین و سیمین در غایت عظمت در آنجا نصب

اند \* گویند بتي دران بتخانه بود که هزار من وزن داشت \*  
الفرغ محمد بختیار با فوج خود دران بتخانه مامور<sup>(۴)</sup> کرد - و  
بتدبیر ساختن معبر سرگرم گردید \* رای کادروپ همگی سپاه

( ۱ ) در نسخه های قلمی خوردند نان \* ( ۲ ) در يك نسخه قامی

نه بابل و در دیگری به بابل \* ( ۳ ) در نسخه های قلمی کاسه \*

( ۴ ) در نسخه های قلمی کردند \*



و رعایای ولایت خود را حکم کرد که دست بتاراج دراز سازند \* مردم آن ولایت فوج فوج شتافته بمحاصره بتخانه پرداختند \* و از هر طرف نیی نیزه ها در زمین فرو برده \* و در هم بافته \* بشکل دیوارها ساختند \* محمد بختیار دید که کار از کار میگذرد - و کارد باستخوان میرسد \* بیک بار از بتخانه برآمده با جمعیت خود یورش نموده - بران حصار نایستاق زد - و راهی سر کرده خود را از تنگنای بیرون کشید \* کفار آن ممالک تالاب آب بتعاقب پرداختند \* و دست بغارت و قتل گشادند \* تا برخی باب تیغ و قدری بسیل آب غریق بمر فنا شدند \* اما لشکر اسلام \* چون بلب آب رسیدند - متحیر ایستادند \* ناگاه یکی از لشکریان اسب خود در آب راند \* و بقدر یک تیر انداز پایاب یافت - تا تمامی لشکر از معانده این حال خود را در آب انداختند \* چون زیر آب همه ریگ بود \* باندک حرکت همه غرق آب گردیدند \* بالجمله محمد بختیار با هزار سوار \* و باقوی با سه صد سوار - پایاب گزشت - باقی همه وقت سیله آب گشادند \* چون محمد بختیار از آن دریای زخار با جمعیت قلیلی بملاست عبور کرده - از غایت خشم و انفعال - که زنان و فرزندان مقتولان و غریقان از کوفه و بام زبان به تشنجه و نفرین او میشنیدند - بمرقعی فوق مهتلا شد - و در دیوکوت رسیده نرفته مرگش شد \* و باقوی بعضی علی مرتضی خان \* که از امرای



او بود - دران بیماری سرش از تن جدا کرده - علم حکومت در ممالک لکهنوتی افراخت \* حکومت ملک اختیارالدین محمد بختیار در بنگاله دوازده سال بود \*

چون محمد بختیار از حکومت این جهان فانی در گذشته عازم جهان باقی گردید - ملک عزالدین خلجی<sup>(۱)</sup> بحکومت این بنگاله عز امتیاز یافت \* هنوز هشت ماه پیش نگذشته بود که علی مردان خلجی بقتلش مبادرت نمود \*

### حاکم شدن علی مردان خلجی در بنگاله \*

بعد قتل عزالدین قاتلش - که علی مردان خلجی باشد - قابض ممالک بنگاله شد - و خود را سلطان علاءالدین<sup>(۱)</sup> مخاطب کرده - خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت \* باد ثغور و کبر در کاخ دماغش پیچید - و ظلم و بدعت آغاز نهاد \* دو سال بحکومت پرداخت \* آخر چون افواج سلطانی از دهلی رسید - جمیع خلجیان با افواج بادشاهی<sup>(۲)</sup> متفق شده انتقام عزالدین ازو کشیدند \* بعد از آن نوبت حکومت این ممالک به غیاث الدین خلجی رسید \*

### مسلط شدن غیاث الدین خلجی در بنگاله \*

چون غیاث الدین خلجی بحکومت بنگاله<sup>(۱)</sup> فائز شد - از آنجا

( ۱ ) شاید که بجای این زمین باشد \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی شده \*



که در شهر سنه ۹۰۷ سید و سبعه مائه سلطان قطب الدین در لاهور  
 بحالت چوگان بازی از اسب افتاده وفات یافته بود - پسرش  
 آرام شاه بر سر بر سلطنت دهلی نشسته - سلطنتش بیرونقی تمام  
 داشت - غیاث الدین - درین دیار تسلط تمام پیدا کرده - خطبه و  
 سکه این ممالک بنام خود ساخت - و چندی اطلاق سلطنت  
 بر خویش کرده بحکومت پرداخت \* و چون سر بر دهلی بجلوس  
 سلطان شمس الدین التمش زیب و زینت یافت - در سنه ۹۲۲  
 اثنا و عشرين و ستمائه لشکر به بهار کشید - و به لکنوتی در آمد \*  
 سلطان غیاث الدین - نائب مقاومت در خود ندیده - سی و هشت  
 زنجیر فیل و هشتاد هزار روبه معه دیگر نفائس و تحف نذر  
 گذرانیده - خود را از هواخواهان سلطان شمرده \* سلطان شمس الدین  
 خطبه و سکه انجا بنام خود کرده - پسر مهین خود را سلطان  
 ناصر الدین خطاب داده - ولایت لکنوتی باو مفوض فرموده -  
 و پسر و دوزبانش مرحمت کرده - خود بدارالملک دهلی مراجعت  
 فرمود \* سلطان غیاث الدین بصفت<sup>(۱)</sup> عدالت و سخاوت متصف  
 بود \* ایام سلطنتش دوازده سال بود \*

حکومت سلطان ناصر الدین پسر سلطان شمس الدین \*


چون سلطان یافت<sup>یافت</sup> بحکومت بشکله فائز شد - بعد

( ۱ ) در نسخه های قلمی بعد لفظ بصفت - حرف و - نوشته \*



مراجعت سلطان شمس الدین بجانب دهلي - غياث الدین -  
 که باطراف ممالک کامروپ رفته بود - معاودت کرده علم بغی  
 افراشت \* سلطان ناصرالدین بعد محاربه عظیم اورا بقتل رسانید -  
 و غنائم بسیار بدست آورده - و نفائس و تحائف این ملک  
 باکثر مردم روشناس بدھلي فرستاد \* و سه سال و چند ماه  
 بحکومت بنگاله پرداخته - در سنه ۴۲۶ سنه و عشرين و ستمائه  
 در لکهنوي شربت ناگوار اجل چشید \* و حسام الدین خلجي -  
 که یکی از امرایان محمد بختیار بود - بر ممالک بنگاله فائز شد \*

### حکومت علاءالدین خان \*

چون سلطان شمس الدین - خبر وفات فرزند دلبند خود شنیده  
 مراسم تعزیت بجا آورده - در سنه ۴۲۷ سنه و عشرين و ستمائه  
 جهت اطفای آتش فتنه - که بعد وفات ناصرالدین در ممالک بنگاله  
 وقوع یافته بود - به لکهنوي در آمد - و با ملک حسام الدین خلجي -  
 که طغیان ورزیده خال تمام در نظم و نسق بنگاله انداخته بود - در  
 سنه ۴۲۸ ثمان و عشرين و ستمائه جنگ کرده اورا گرفتار ساخت -  
 بعد قلع بنای فساد و دفع فتنه شورش حکومت آن ممالک  
 به عزالملک ملک علاءالدین خان تفویض فرمود \* و او بضبط و ضبط  
 آن ممالک پرداخته - خطبه و سکه  درین دیار جاری  
 داشت \* مدت سه سال حکومت کرد و محمول شد \*



### حکومت سیف الدین ترک \*

بعد عزل عزالملک علاءالدین - سیف الدین ترک بفرمان  
نیابت بنگاله میاهات اندرخت \* او هم سه سال متکلی و ساد<sup>۱</sup>  
فرماندهی بوده بزهر مقتول شد \*

### حکومت عزالدین طغاخان<sup>(۱)</sup> \*

چون فلک شعبده باز دران هنگام زمام سلطنت دهلی به رضیه  
سلطان بنیت سلطان شمس الدین سپرده بود - در عهد او حکومت  
لکهنوتی به عزالدین طغاخان مقرر شد \* او به نظم و نسق آن  
ملک پرداخت - و مدتی کامیاب و کامروا بود \* چون در سنه ۶۳۹  
تسع و ثلاثین و ستمائه سلطان علاءالدین مسعود سربز سلطنت  
دهلی را زیب و زینت بخشید - طغاخان تحائف و نفائس  
بسیار مصحوب شرف الملك سقری بحضور سلطان به دهلی  
فرستاد \* و سلطان چتر لعل و خلعت خاص مصحوب قافی  
جلال الدین حاکم اوده برای عزالدین طغاخان مرحمت فرمود \*  
و در سنه ۶۴۲ اتنا و اربعین و ستمائه سی هزار منول افواج چنگیز  
خان - از راه کوهستان شمالی بولایت لکهنوتی در آمده - قلعه  
پرداز شدند \* ملک عزالدین حقیقت حال بحضور سلطان علاءالدین  
التماس نمود \* بدر این معنی ملک قرا بیگ نیمور خان را -

( ۱ ) در طبقات ناصری عزالدین طغاخان خان - و در نوشته عزالدین طغاخان :



که از بندگان خواجه تاش بود - جهت امداد طغاخان بالشکرو  
گران، لکهنوتی فرستاد \* عندالمقابلہ انواع مغول تاب جنگ نیارده -  
دریخت خوردہ بملک خود برگشتند \* و در همان نزدیکی  
بنقریبانی چند میان عزالدین طغاخان و ملک قرابیک تیمورخان  
مخالفت واقع شد \* لهذا سلطان علاءالدین بمقتضای آنکه - ع -  
در فرمانده بیک کشور نگیند<sup>(۱)</sup> -

ملک قرابیک تیمورخان را بحکومت لکهنوتی سرفراز فرموده -  
ملک عزالدین طغاخان را به دهلی طلب فرمود \* مدت ایالت  
طغاخان سیزده سال و چند ماه بود \*

### حکومت ملک قرابیک تیمورخان \*

بعد از عزل عزالدین طغاخان - ملک قرابیک تیمورخان -  
حاکم ممالک لکهنوتی شده - بضبط امور مملکداری پرداخت \*  
تا ده سال بحکومت گذرانیده فوت کرد \* و در عهد سلطنت  
ناصرالدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش - در سنه ۶۵۵  
خمس و شصتین و ستمائک بحکومت لکهنوتی به ملک جلال الدین  
خان<sup>(۲)</sup> تفویض یافت \*

(۱) در نسخہ های قلمی نگیند \* (۲) در نسخہ های قلمی چانی \*

در فرستہ و طبقات ناصری خانی \*



### حکومت ملک جلال الدین خانی \*

چون ملک جلال الدین خانی بحکومت ممالک لکهنوتی شرف امتیاز یافت - یک سال کم و بیش بحکومت لکهنوتی گذرانیده - در سنه ۹۵۹ سته و خمسین و ستمائه معزول شده - حکومت آن دیار به ارسلان خان مقرر گردید \*

### حکومت ارسلان خان \*

چون ارسلان خان بحکومت لکهنوتی رسید بنظم و نسق پرداخت \* فی الجمله استقلالی بهم رسانیده - در سنه ۹۵۷ سبع و خمسین و ستمائه در زنجیر فیل و جواهر بسیار و پارچه نفیسه<sup>(۱)</sup> بیشمار بسطان ناصرالدین فرستاده - و در همان روزی در لکهنوتی وفات یافت \*

### حکومت محمد تانار خان \*

بعد از وفات ارسلان خان پسرش محمد تانار خان - که در همت و سخاوت و شجاعت و پاکدامنی شهره آفاق بود - بحکومت لکهنوتی مستقل گردیده - باطاعت سلطان ناصرالدین چندان سر فرو نمی آورد \* و بعد چندی خطبه ممالک لکهنوتی بنام خود خواند - و چندگاه بهمین منوال گذرانیده \* و چون در سنه ۹۹۴ اربع و شستین و ستمائه سرور سلطنت دهلی بوجود پرچود سلطان

( ۱ ) در سنه ۹۷۷ سطر ۱۴ بنگرند \*



غیاث‌الدین بلبن زیب و زینت یافت - و آوازه بلند حوصلگی و استقلال مزاج و کمال عزم آن بادشاه در اکثاف و اطراف شائع گشت - مسجد تاتار خان مال اندیشی کرده - شصت و سه زنجیر نیکل معه دیگر ثکائف و هدایا به دهلی ارسال نمود \* چون سال اول جلوس بود - سلطان غیاث‌الدین این معنی را تفأزل دانسته در شهر قندها بسته شانپها کرد - و امرا و ملوک و صدور ندوز و پیشکشها گذرانیده - بانعامات سرفراز شدند \* و فرستاده‌ها (را) بانعامات لائق سرفراز ساخته - رخصت معاودت فرمود \* تاتارخان از عنایات سلطانی خوشدل شده - تن باطاعت داده - خود را در سلک امرای پادشاهی منتظم ساخت \* سلطان غیاث‌الدین طغرل نام غلام ترک را بحکومت لکنوتی سرفراز گردانید :

### حکومت طغرل <sup>(۲)</sup> المخاطب سلطان غیاث‌الدین \*

چون طغرل حکومت لکنوتی یافت - از اینجا که در سخاوت و شجاعت و دلیری و چالاکی عدیم‌المثال بود - در اندک فرصت ضبط و ربط ممالک لکنوتی نموده - تا کامروپ فتح نمود \* در سال شش صد و هفتاد و هشت از لکنوتی به جاجنگر لشکر کشید -

(۱) در نسخه‌های قلمی بلبن \* (۲) مخاطب به سلطان باستانی

نگاشست - در دیگر جاها نیز حروف به مذکور فکده \* (۳) اینجا پاندهی تغییر

الفاظ از نوشته نقل نموده \* (۴) در نسخه‌های قلمی ساج نکر - در

نوشته و جاجات نامری جاجنگر - در فیروز شاهی ساجنگر \*



و راجی آنجا را شکست داده - فیل و مال فراوان و امتعه و اتمشۀ  
 بی پایان بدست آورد \* و بقایان که سلطان غیاث الدین پیر شده  
 بود - و هر دو پسرانش با فوج گران در ملتان بمقابله مغلان بودند -  
 در خیال سلطنت لکنهوتی افتاده - ازان فیلان و غنائم برای سلطان  
 حصۀ نفرستاد \* و چون دران ایام سلطان در دهایی بیمار شده قریب  
 یک ماه از خانه بیرون نیامد و اراجیف فوت سلطان در ممالک منتشر  
 گردید - طغرل یک باره میدان را خالی دیده از پوست برآمد -  
 و جمعیت فراوان بهم رسانیده - خود را سلطان مغیث الدین خطاب  
 کرد - و چتر سرخ بر سر گرفته - خطبۀ آن بلاد بتمام خویش گردانید \*  
 مقارن آن حال سلطان شفا یافته - فرامین پادشاهی متضمن شفا  
 و صحت مزاج رسید \* طغرل - بحکم الشروع ملزم - از کرده پشیمان  
 نگردیده - دست اصرار بر دامن مخالفت زد \* سلطان غیاث الدین  
 چون بران حال اطلاع یافت - ملک ابتکین<sup>(۲)</sup> مردراز را - که خطاب  
 امیری خان داشت و حاکم اوده بود - سر لشکر کرده - و صاحب صوبۀ  
 لکنهوتی گردانیده - با امرای دیگر مثل قمرشاه<sup>(۳)</sup> شمشیری و مالک  
 النجم الدین پسر عایی خان و جمال الدین قندری<sup>(۴)</sup> چوشت استیلا

( ۱ ) در فرشته ملزم \* ( ۲ ) در فرشته شاهی شمشیری - در فرشته

شاهی - در استیلا و جنگین \* ( ۳ ) در قمرشاهی شمشیری و امرای

( ۴ ) در قمرشاهی قلمی شمی - در فرشته شمی \* ( ۵ ) در فرشته های

قلمی قندری - در فرشته قندری \*



طغرل گسیل کرد \* و چون ملک ابتهکین با لشکر موفور از آب سرو عبور نموده - و بر سمت لکه‌قونی روان شد - طغرل هم با فوج شایسته بمقابله آمده \* از آنجا که در سخاوت و بخشش بی‌نظیر بود - بعضی امرا و سپاهیان - ترک رفاقت امین‌خان کرده - به طغرل پیوستند - و مشمول انواع رعایت شدند - لهذا روز محاربه شکست بر لشکر امین‌خان افتاد \* و چون امین‌خان هزیمت خورده به اوده گریخت - سلطان از دریافت این خبر آشفته شده - دست بدندان گزید - و حکم فرمود تا امین‌خان را بدروازه اوده<sup>(۱)</sup> بحلق کشیدند - و بعد از آن ملک ترمی<sup>(۲)</sup> را با فوج بسیار بدفع طغرل تعین فرمود \* و طغرل - حمله دیوانه کرده این فوج را نیز شکست داده - غنیمت فراوان بدست آورد \*

به نیروی اقبال آن شیر مست

دو باره سپاه عدو را شکست \*

سلطان غیاث‌الدین - از استماع این خبر کلفت اثر غمگین و دزهم شده - مزم ملوکانه کار بسته - بهمت عالی قرار رفتن خود داد - و فرمود تا کشتیهایی بسیار در چین و کشتی مهیا کنند و در شرق موسم شکار سمند<sup>(۳)</sup> سنام<sup>(۴)</sup> و سمانه<sup>(۵)</sup> برآند - و ملکه سراج<sup>(۶)</sup> را مسالومست

( ۱ ) سمچنین در طبقات اکبری - در فرشته‌های اوده - آورده نوشته :

( ۲ ) در فرشته‌های قدیمی ترمینی - و در فرشته‌های ترمینی - و در فرشته‌های

ترمینی \* ( ۳ ) در فرشته سنام و سمانه - در طبقات اکبری سمانه

و سنام \* ( ۴ ) سمچنین در طبقات اکبری - مگر در فرشته سراج \*



سمانه سرفراز ساخته - و پسر خورد - بغرا خان - ( ۱ ) با لشکر خاصه  
 همراه گرفته - از سمانه برگشته بمیان دراب آمد \* و ملک الامرا<sup>(۲)</sup>  
 فخرالدین کوثرال را به نیابت غیبت در دهلی گذاشته - و از گنگ  
 عبه کرده - با آنکه موسم برسات بود ملاحظه نکرده - کوچ بکوچ  
 جانب لکنوتی<sup>(۳)</sup> یلغز کرد \* طغرل - که درین فرصت لشکر مستعد  
 بهم رسانیده بود - با مال و اقبال و جمعیت تمام راه جاجنر پیدش  
 گرفت - و خواست ( که ) آنرا متصرف شده درانجا بماند -  
 و بعد ازان که سلطان معاودت به دهلی کند - باز به لکنوتی درآید \*  
 اما چون سلطان به لکنوتی رسید - چند روز توقف کرده سالار  
 حسام الدین وکیل در بارنگ را - که جد مؤلف تاریخ فیروز شاهي  
 باشد - بضبط ممالک لکنوتی مقرر فرموده - خود بعزم تنبیه طغرل  
 بجانب جاجنر روان شد \* وقتی که بمحدود سنارگام<sup>(۴)</sup> رسید -  
 بهوج رای - که ضابط آنجا بود - بمخدمت رسیده در سلک هواخواهان  
 منتظم گشت - و نعهد نمود که اگر طغرل اراده گریختن بطرف دریا  
 نماید نکندارد \* اما چون سلطان بتعجیل تمام ازانجا گذشته منزل چند

( ۱ ) در نسخه های قلمی لفظ خورد را در اکثر مقامات به نوشته \* اینجا

شاید که بجای خورد - خون باشد \* ( ۲ ) همچنین در طبقات اکبری - مگر -

در نوشته ملک فخرالدین \* ( ۳ ) در نسخه ۵۷ سطر ۶ ایضاً آورده \*  
 ( ۴ ) همچنین در طبقات اکبری - در نوشته سنارگام \* ( ۵ ) در نسخه های

قلمی به لفظ رسید - حرف و نوشته \*



شناخت - خبر طغرل منقطع گردید - و هیچ کس ازو نشان ندیداد \*  
 سلطان ملک باریک<sup>(۱)</sup> برس را فرمود که با هفت هزار سوار جرار  
 انتخابی ده دوازده کوزه پیش میفرسته باشد \* هر چند ایشان  
 لوازم تدبیر و تفحص بجای آوردند - اما از نشان طغرل اثری  
 نمی یافتند - تا روزی ملک محمد تیرانداز حاکم کول و برادر او  
 ملک مقدر<sup>(۳)</sup> - از لشکر مقدمه علیحده شده - با سی چهل سوار  
 پیش پیش میفرستند \* ناگاه در صحرا با بقالی چند درچار  
 شدند - آنها را گرفته متفحص شدند - و برای تخویف شروع  
 بکشتن کرده یکی را گردن زدند - و دیگران فریاد بر آوردند که اگر  
 مقصود شما متاع و اسباب است هرچه داریم گرفته ما را  
 از جان امان دهید \* ملک محمد تیرانداز گفت ما را با مال<sup>(۴)</sup>  
 و اسباب شما مدعائی نیست - غرض ما را سزاغ طغرل است -

(۱) در فرشته باریک بولاس - در طبقات اکبری باریک نیکرس -

در استوارت ملک باریک - در تاریخ فیروز شاهی ضیای بونی باریک

بیگنوس \* (۲) همچنین در طبقات اکبری - در فیروز شاهی

و فرشته ملک محمد تیرانداز - در استوارت فقط محمد شیرو \*

(۳) در فرشته ملک مقدر - در طبقات اکبری ملک مقدر - در

فیروز شاهی مقدر \* در نسخه های قلمی اینجا مقدر و جانی دیگر

مقدر \* صفحه ۸۱ بطور دیگر \* (۴) در فرشته بجای از جان -

بجان - و همین صحیح \*



اگر راه نمائید از جان و مال امان یابید - و الا هرچه بینید از خود  
 بینید \* بقالان گفتند ما غله باربری طغرل برده بودیم - و بالفعل  
 از همان جا می آئیم \* از شما تا طغرل نیم فوسخ راه بیش  
 نیست \* امروز مقام کرده است - فردا کوچ کرده به جاجنگر  
 خواهد رفت \* ملک محمد تیرانداز - بقالان را با دو سوار  
 پیش ملک باربگ برس فرستاده - پیغام نمود که حقیقت حال را  
 از بقالان بخاطر آورده بعجلت تمام برآید - مبادا طغرل - از اینجا  
 کوچ کرده بولایت جاجنگر - که مملکت بنگاله است - در آمده -  
 با مردم آن حدود ساختگی کرده - در جنگلی متواری شود \*  
 و خود با سواران برنشسته پیشتر روان شد - دید که بارگاه طغرل  
 ایستاده - و لشکوش بنفلت تمام آرام گرفته - و فیلان و اسبان بچرا  
 مشغول اند \* فرصت را غنیمت تصور کرده - متوجه بارگاه طغرل شد \*  
 و مردمان را گمان اینکه از ملازمان لشکر طغرل اند - هیچ کس  
 متلاشی و متعرض ایشان نشد \* چون محاذی بارگاه طغرل رسیدند -  
 بیک باره شمشیرها کشیده هر که را در دربار یافتند بکشتند - و تیرانه

( ۱ ) در نسخه های قلمی نمائی \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی باربگ بنگ

برس \* ( ۳ ) بجای سازش آورده \* ( ۴ ) در فرشته - " با سواران ترک

بر پشته برآمده دید که " - در طبقات اکبری - " چون سواران ترکی

بر پشته برآمدند دیدند که " \* در فیروزشاهی - " بر بنفی برآمدند

دیدند که " \*



برآوردند که دولت دولت بلین \* چون طغرل نام بلین شنید -  
 بخيال آنکه سلطان رسيد - يك باره دست و پا گم کرده -  
 به واسطه يکي تمام از راه طهارتخانه بدر رفت - و بر اسب بي زین  
 سوار شده - از کمال اضطراب بياران خود نپيوست - و خواست  
 که خود را بآب که نزديک لشکرگاه بود زده بيرون رود - و خود را  
 گرد آورده به جاجنگر شتابد \* قضا را از گم شدن طغرل نمامي  
 امرا و سپاه برهم خورده هر کدام رو بجانبي نهادند \* و ملک  
 مقدر - که قتل طغرل بر دست او مقدر شده بود - بدنبال طغرل  
 شتافته - در کنار آب باورسيد \* تير شکاري بر پهلو او زده -  
 از اسب فرو انداخت - و خود از اسب فرود آمده - سرش از تن  
 جدا کرد - و چون مردم طغرل در شخص ولي نعمت خود بودند -  
 ملاحظه کرده - سر را زير گل بکنار آب پنهان ساخته - تن او در آب  
 انداخت - و جامه هاي خود کشيده - بجامه شستن مشغول شد \*  
 در اين اثنا سلاحداران طغرل رسيدند - و خداوند عالم خداوند عالم گويان  
 طغرل را منجاستند - چون نيافتند راه فرار پيش گرفتند \* انور<sup>(۳)</sup> -  
 سر او را يکي تير زک بر جگر -

(۱) در نوشته لفظ دولت مکرر نوشته \* (۲) در نسخه يکي قلبي فرأ

(۳) از مؤلف هرگز نيست - اين همه ابيات ياندي تصوف و تغيير از تاريخ

فروخته نقل کرده - بجای از اسب فقط اسب نوشته - و مشروح آخرين را همان

مراوده - ج - "هم از سوي گشته بيدل تمام" - و اين مختصر نامورين شده -



فرود آمد از اسپ و بیسریک سر \*

چو شد طغرل آنجا بغفلت تلف -

برآمد یکی شور از هر طرف \*

شکستند یاران طغرل تمام -

هم از بیسری جمله گشتند رام \*

درین هنگام ملک باریک برس رسید - و مقدر پیش دریده بشارت

فتح رسانید \* ملک باریک - تحسین و آفرینها کرده - سر طغرل را

با غنایم بخدمت سلطان ارسال نموده \* و روز دیگر با غنائم

و اسیران لشکر طغرل بمنلازمت رفته - ماجرای فتح بعرض رسانید \*

و ملک محمد تیرانداز درجه اعلی یافت - و برادرش ملک مقدر -

طغرل کش نام یافته - بر مسند امارت متمکن گردید \* و سلطان

غیاث الدین - بعد ازان به لکهنوتی آمده - هنگامه سیاست را گرم

ساخت \* هر دو طرف رسته بازار شهر دارها نصب کرده - اعوان

و انصار طغرل را - که اسیر و دستگیر شده بودند - بر دارها کشیدند \*

و زنان و فرزندان ایشان را هرجا که یافتند گرفتار کرده - بشهر لکهنوتی

بسیاست غیر مکرر بقتل رسانیدند \* تا آن زمان احدی از پادشاهان

دهای زنان و فرزندان مردم گنهار را نکشته بود \* بعد ازان اقلیم

لکهنوتی به واد خود بغراخان ازانپ داشته - خزانه و غیره - درجه

از اموال طغرل بدست افتاده بود - و سواي قیل همه بوی داد -

و مخدایب بخطاب سلطان ناصرالدین ساخته - و چتر بر سرش



گرفته - خطبه و سکه آن ولایت بقام او گردانید \* و در حین وداع وصیتی چند کرده گفت - فرمانروایی لکهنوتی را با پادشاه دهلی - خواه خریش باشد خواه بیگانه - درافتادن و بغاوت و زربدن لائق نیست \* و اگر پادشاه دهلی قصد لکهنوتی کند - حاکم لکهنوتی را باید که عطف عنان نموده بجایهای دوردست رود - و چون پادشاه دهلی مراجعت نماید - باز به لکهنوتی در آمده کار خود بسازد \* و در ستن باج و خراج از رعایا میانه روی<sup>(۱)</sup> کار نماید - نه این قدر ستانده که متمرّد (و) سرتاب شوند و نه آن قدر که عاجز و زبون گردند \* و نوکران خود را ضوابط آن قدر دهد که ایشان را سال بسال کفایت کند - و از باعش معیشت و اخراجات لایذیه عسرت نکشند \* و در امور ملکی شروع بمشورت اهل رای که مخاصم و خیرخواه باشند نماید - و در اجرای احکام از هواپرستی اجتناب نموده برای نفس خود خلاصه حق نکند \*<sup>(۲)</sup> و از تنج احوال حشم غافل نبوده - نگهداشت خاطر و دلجوئی ایشان را از ضروریات شمرده -<sup>(۳)</sup> تنافلی و سهولتها را کار نبندد - و هر کس (که) ترا برین تصریح نماید - او را دشمن دانسته سخن او را نشنوی \* و خود را در پناه کسی انداز که از دنیا اعراض نموده رو بجانب خدا آورده باشد \*

(۱) در فرشته میانه روی را کار فرمایند \* (۲) در نشو و ای قلمی نکند \*

(۳) صحیح تغافل و سهولت \*



حمایت از کهن دامن درویش -

ز صد سد سکن در قوتش بیـش \*

بعد از آن پسر را وداع نموده به دهلی مراجعت کرد - و به کوچ  
متواتر بعد سه ماه<sup>(۲)</sup> به دهلی رسید \* ایام حکومت و سلطنت طفل  
در بنگاله پست و پنج سال و چند ماه بود \*

## حکومت بغراخان المخاطب ناصرالدین

### بن غیاث الدین بلبن \*

چون سلطان ناصرالدین در سالک لکنهوتی فرمانروا شد -  
بعد چندمی برادر کانش - که سلطان محمد نام داشت و به خان  
شهند مشهور است - در ملتان بچنگ مغلان شهادت یافت -  
و سلطان غیاث الدین که با او دلبستگی تمام داشت در فراق او  
گاهیدن گرفت - سلطان ناصرالدین را از لکنهوتی طامع داشت \*  
چون به دهلی رسید - مراسم تعزیت برادر بزرگ بجا آورده -  
در تسلی خاطر پدر کوشید \* سلطان گفت که فراق برادر تو مرا  
رنجور و ضعیف ساخته است - و عنقریب وقت رحلت من

( ۱ ) در فرشته دانی - صاحب طبقات اکبری این مصراع چنان آورده -

حمایت را کهن دامن درویش \* ( ۲ ) همچنین در فرشته - در نسخه‌های

قلهی سه سال \* ( ۳ ) در نسخه‌های قلهی مذکور \*



است - درین وقت جدائی از من لائق نیست - چرا که  
 جز تورانی ندارم \* پسر کیقباد و پسر برادرش کیخسرو خوردند -  
 و تجارب روزگار ندیده اند \* اگر ملک بدست ایشان افتد - از عهده  
 محافظت نتوانند برآمد \* و هرکه بر تخت دهلی نشیند ترا  
 اطاعت او لازم خواهد شد \* پس میباید که تو حاضر باشی \*  
 ناصرالدین قبول نموده در خدمت پدر ماند \* همین که اندک آثار  
 صحت در پدر مشاهده کرد - بهجت تمام به بهانه شکار از شهر  
 برآمده - بی رخصت سلطان به لکنوتی آمد \* سلطان را  
 گران آمد - و باز بیمار شده در سنه ۶۸۵ ازین جهان گذران  
 در گذشت \* و چون سلطان معزالدین کیقباد - بعد وفات جد خود -  
 به عمر هزده سالگی در دهلی بر تخت سلطنت نشست - و بمقتضای  
 جوانی در لهو و لعب افتاده - بجز شاهد و شواب از امور مملکت  
 مستغنی گردید - و ملک نظام الدین - در فکر استیصال خانواده  
 بلبنی شده - معزالدین را بران آورد که پسر عم خود را - که کیخسرو  
 باشد - از ملتان طلب داشته - در اتنای راه بکشت - و اکثری از  
 امرای خیرخواه را از میان برداشت - سلطان ناصرالدین بفراشان -  
 در لکنوتی خبر غفلت پسر و استیلائی ملک نظام الدین شنید -  
 مکتوبات نصیحت آمیز به پسر نوشت - و به رمز و اشارت براندیشه  
 شریف دهلی ایما کرد - سوگند یفتگان \* لاعلاج شده - بعد فوت  
 سلطان بلبن بدو سال در سنه ۶۸۷ بمقتد انزاع ملک دهلی



با بانصائح فرزند - لشکر کشید \* و چون به بهار رسیده فرود آمد -

و چون سلطان ناصرالدین از بهار بکنار آب سر رسیده نزول فرمود -

(۳) نصیب شد اعلام شهذشاه دهر

بر لب گهگر به حوالی شهر \* (۴)

گهگر ازین سو (و) سر زان شریف

از تف لشکر بلب آورده گفت \* (۵)

نیز چون مشورت ازان سری آب -

کرد چو روشن که رسیدند آنجا -

بر لب آب آمد و ازین صفت -

نامت دو خورشید ز هر دو طرف \*

الغرض بعد (موصول) (۶) قرب جوار - سلطان ناصرالدین خاطر از

استخلاص دهلی پرداخته طالب صلح گردید \* و سلطان معزالدین -

(۱) بجای بانصائح شاید که بانصاح یعنی به اصلاح باشد \* (۲) در نوشته

چنان نوشته - "سلطان معزالدین کیتباد چون خبر توجه پدر و موصول او

به بهار شنید او نیز ساختگی لشکر کرده متوجه آن حشود شد و در همین گرمی

بلب آب گهگر رسیده فرود آمد و سلطان ناصرالدین از اجتماع این خبر از بهار

بکنار آب سر رسیده نزول نمود \* در نسخه های قلمی عبارت اینجا بی ربط \*

(۳) از توان السعدین \* (۴) در نسخه های قلمی چنان نوشته -

بر لب آب گهگر حوالی شهر \* (۵) در نسخه های قلمی گفت \* (۶)

در نوشته لفظ موصول مذکور \*



از اغوای ملک نظام الدین از صلح ابا نموده - عازم جنگ شد \*  
و بعد از آن که سه روز از طرفین مراسلات واقع شد - روز چهارم سلطان  
ناصرالدین بخط خود نوشت - که ای فرزند اشتیاق دیدار بسیار  
است - و بیش ازین طاقت و شکیبایی<sup>(۱)</sup> در فراق تو مرا نماده \*  
اگر نوعی نمائی که این سوخته آتش حرمان بوصول تو رسد -  
و یعقوب صفت یک بار دیگر چشم رمد رسیده از مشاهده طلعت  
یوسفی روشن گردد - در پادشاهی و عیش و عشرت تو خلل  
نخواهد شد \* و این بیت دران ثبت کرد -

گرچه ( که ) فردرس مقامی خوش است -

هیچ به از لذت دیدار نیست \*

سلطان معزالدین - از مطالعه مکتوب پدر متأثر شده - خواست  
( که ) جریده بملاقات پدر رود \* نظام الدین مانع آمد - و چنان کرد  
که سلطان با کوکب و دبدبه پادشاهی بقصد ملاقات از کنار آب گهگر  
کوچ کرده - در صحرا رو آورده - بکنار آب سرو فروت آمد \* و چنان  
مقرر شد که - بواسطه حفظ مرتبه پادشاه<sup>(۲)</sup> دهلی - ناصرالدین  
از آب سرو گذشته بدیدن کیقباد آید - و کیقباد بر تخت نشسته  
باشد \* پس بغراخان بر کشتی سوار شده از آب برگشت -

( ۱ ) در فرشته - طاقت شکیبایی \* ( ۲ ) در فرشته - دران نامه \* ( ۳ )

در یک نسخه قلمی - متاثره \* ( ۴ ) شهبین در فرشته - در نسخه های

قلمی - در صحرائی اوده \* ( ۵ ) در نسخه های قلمی - پادشاهی \*



و متوجه بارگاه معزالدین کیقباد گشت \* کیقباد - بیطاقت  
 شده - از تخت فرود آمده - بر پای پدر افتاد - و یک  
 دیگر را در کنار گرفته - بوسه بر سر و روی همدیگر داده -  
 گریه ها کردند \* بعد از آن پدر - دست پسر گرفته - بر بالی  
 تخت<sup>(۱)</sup> نشاند - و خواست که خود پیش تخت ایستد \* پسر -  
 از تخت فرود آمده - پدر را بر تخت نشاند - و خود بآب  
 پیش او نشست - و لوازم شادمانی بجا آوردند \* بعد از  
 ساعتی سلطان ناصرالدین برخاست - و از آب گذر نموده -  
 به بارگاه خود رفت \* و از طرفین تحفه ها ارسال نموده \* چند  
 روز متواتر سلطان ناصرالدین برای ملاقات پسر رفته - در یکدیگر<sup>(۲)</sup>  
 صحبتها داشتند \* و روز رخصت نصیحتی چند گفته -  
 پسر را در آغوش گرفته - رخصت نمود - و گریان و نالان بمنزل  
 خود رفت - و آن روز طعام نخورد - و با مکرمان خود گفت  
 که امروز پسر را وداع آخرین کردم \* پس از آن جا نهضت فرموده -  
 بمملکت خود باز آمد \* و چون سلطان معزالدین کیقباد در آخر  
 سنه ۹۸۹ کشته شد - و سلطنت از خاندان غوریه به سلسله خلجیه  
 انتقال یافت - و سلطان جلال الدین خلجی بر تخت دهلی  
 نشست - سلطان ناصرالدین - صرفه بجای اظهار اطاعت و متابعت

(۱) در نسخه های قلمی بعد لفظ تخت الفاظ فرود آمده پدر را بر تخت

از سهو کاتب غلط نوشته شده \* (۲) بهایی در - با صحیح \*



ندیده - چتر و خطبه بر طرف ساخته - همچو سائر امرا سلوک نمود \* و باقطاع لکهنوتی قانع شد - و تا عهد سلطان علاءالدین و سلطان قطب الدین بهمین منوال گذرانید \* ایام حکومت سلطان ناصرالدین در بنگاله شش سال بوده است \*

### فرمانروائی بهادر شاه \*

در زمان سلطنت سلطان علاءالدین - بهادر خان - که از خویشان سلطان ناصرالدین (و) یکی از امرای کبار سلطان علاءالدین بود - بایالت بنگاله ممتاز شده - مدتها بر مسند ایالت متمکن بوده - خطبه و سکه سلاطین دهلی جاری داشت \* در عهد سلطان قطب الدین خلجی - سلطنت بنگاله بخود قرار داده - خود را بهادر شاه نامیده - خطبه و سکه ممالک بنگاله بنام خود کرد - و ظلم و تعدی آغاز نهاد \* چندی بزیمن منوال گذشت \* و اما چون نوبت سلطنت دهلی به غیاث الدین تغلق شاه رسید - و در سنه ۷۲۴ عرائض از لکهنوتی مشعر بر ظلم و بیاداد حکام آن دیار رسیده - سلطان تغلق شاه با لشکریانی مستعد متوجه ممالک بنگاله گردید \* چون به ترونت رسید - سلطان ناصرالدین - که بسبب سلامت روحی او در عهد علایی تغیر اقطاعش نشده بود و در گوشه لکهنوتی میبود - طاقت مقاومت با تغلق شاه در خود

(۱) در فرشته - " نام مقاومت تغلق شاه نیلورده " \* (۲) در

نسخه تاریخی قلمی حق \*



فدیده - رضا بقضا داده - از لکهنوتی کوچ فرموده - به تروث رفته -  
 ملازمت نمود - و تحف و پیشکش بسیار گذرانیده \* سلطان  
 غیاث الدین تغلق شاه با احترام او کوشیده - چتر (و) دربارش  
 داده - اقطاعش بدستور سابق بحال او مقرر داشت \* و بهادر شاه  
 را - که داعیه سرکشی داشت - بدرگاه آورده داخل زمرد امرا  
 گردانید \* او نیز تن بطاعت سلطان داده سلوک امرایانه پیش  
 گرفت \* سلطان غیاث الدین - پسر خوانده خود تاتارخان را والی  
 سنارگام ساخته - محافظت سنارگام و گور و بنگاله نیز به سلطان  
 ناصرالدین رجوع کرده - به دهلی مراجعت فرمود \* اما در همان  
 زودی سلطان ناصرالدین بجوار رحمت حق پیوست \* عهد حکومت  
 بهادرشاه در بنگاله سی و هشت سال بوده است \*

### حکومت قدرخان \*

چون سلطان غیاث الدین تغلق شاه از بنگاله مراجعت کرد -  
 هنوز به دهلی نرسیده در اثنای راه در ماه ربیع الاول سنه ۷۲۵ در  
 زیر سقف قصر نوادداشت وفات یافت \* پسرش الخان بر تخت  
 سلطنت دهلی جلوس نموده - خود را محمد شاه نامیده - جمیع  
 امرا را بمناسبت و جایگز سوگراز ساخت \* و ملک بیدار خلجی را

( ۱ ) در فرشته سنارگام - و در طبقات اکبری بعض جا سنارگام و بعض دیگر

جا سنارگام - در فیروزشاهی سنارگام \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی مشاطاب \*



که از امرای کبار او بود - قدرخان خطاب داده - اقطاع لکنهوتی را -  
 که از وفات سلطان ناصرالدین خالی بود - باو تفویض نمود \*  
 و ثاتارخان را - که تغلق شاه والی سنارگام کرده بود و برادر خوانده  
 سلطان محمد شاه میشد - بهرامخان خطاب داده - در یک روز صد  
 زنجیر نیکل و هزار اسب و یک کرو اشرفی نقد بخشیده -  
 و چنود دربارش مرحمت فرموده - ولایت بنگاله و سنارگام باو مقرر  
 داشته - بتعظیم و احترام تمام باز رخصت به بنگاله فرمود \* و از  
 چهارده سال به نظم و نسق آن ممالک پرداخته - از دست  
 فخرالدین - که ملازم او بود - مقتول شد - چنانکه تذکره میشود \*

روضه ثانی در ذکر سلاطین که در ممالک بنگاله

بر سریر سلطنت جلوس فرموده خطبه

بنام خود خوانده اند \*

باید دانست که از وقت سلطنت سلطان قطب الدین ایبک

تا عهد پادشاهی سلطان غیاث الدین محمد تغلق شاه - هفده کس

از سلاطین مدت یک صد و پنجاه سال در دلهی سلطنت کردند \*

و در ممالک بنگاله حاکمان از طرف پادشاه دلهی به دریافت حکومت

و فرماندهی میکردند - و خطبه و سکه پادشاه دلهی در ممالک بنگاله

جاری ماند \* و اگر کسی از حاکمان بخی وزیر دلهی و سکه بنام

خود کرد - سلاطین دلهی - گوشمالی او واجب دانسته - زود بسزا



رسانیدند \* اما چون - در عهد سلطنت محمد شاه - قنبرخان  
 بحکومت و نیابت لکنهوتی فائز شد - و چهارده سال در لکنهوتی  
 ساندۀ بنظم و نسق ممالک پرداخت - ملک فخرالدین - که سلاحدار  
 قنبرخان بود - مداخلت در امور ملکی بهم رسانیده - استعداد تمام  
 پیدا کرد - و داعیه ریاست و حکومت در دلش متکین شده - در کمین  
 فرصت می بود - تا قابو یافته - باغبی شده - زلی نعمت خود را  
 کشته - بر ممالک بنگاله فرمانروا شد \* چون سلطنت محمد شاه  
 پادشاه دهلی بیرون رفتی تمام پیدا کرده بود - گرفتاری از راه امور  
 دیگر مضطر آورده - دست از اطاعت پادشاه دهلی کشیده - اسم سلطنت  
 بر خود اطلاق نمود \* پادشاه دهلی بسبب هر ج مرج سلطنت خود  
 دست تصرف بر ممالک بنگاله رسانیدن نتوانست \* از آن وقت  
 سلطنت بنگاله از دهلی جدا گردید \* و این فخرالدین پادشاه اول  
 است که خطبه سلطنت در ممالک بنگاله بنام خود خواند \*

### ذکر سلطنت سلطان فخرالدین \*

چون سلطان فخرالدین بر سرور سلطنت لکنهوتی <sup>(۱)</sup> عباس  
 فرمود - مخلص خان غلام خود را با لشکر آراسته بجهت ضبط ممالک  
 اقصای بنگاله فرستاد \* ملک علی مبارک - عارض لشکر قنبرخان -  
 با لشکر مستعد قتال بمقابله او درآمده - بعد از محاربه و مقابله  
 بسیار مخلص خان را بقتل آورده - تمامی خشم او را متصرف شد \*

(۱) در استعدادهای قاضی جلوساهی عباس \*



سلطان فخرالدین - که نودولت بود و از امرای خود نیز اطمینان خاطر نداشته - نتوانست که بر سر علی مبارک رود \* و ملک علی مبارک - جمعیت تمام بهم رسانیده - بخود را سلطان علاءالدین خطاب داد - بر سر سلطان فخرالدین لشکر کشید - و در سنه ۷۴۱ بعد از جنگ او را دستگیر ساخت - و سیاست رسانیده انتقام قدر خان گرفت \* آری -

ای کشته کرا کشتی کامروز ترا کشتند -

فردا بکشند آنرا کامروز ترا کشته \*

بعد از آن سلطان علاءالدین - فوجی معتمد بطور تهانه در لکنهوی گذاشته - خود بعزم ضبط محال دیار بقاله مراجعت نمود \* حکومت سلطان فخرالدین دو سال و پنج ماه بود \*

## سلطنت یافتن علی مبارک المخاطب

### سلطان علاءالدین \*

گویند در ابتدای حال ملک علی مبارک از سالزمان معتمد ملک فیروز رنجب بود \* و ملک فیروز برادرزاده سلطان غیاث الدین تغلق شاه و پسر عم سلطان محمد شاه بود \* چون سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت دهلی جلوس نمود در سال اول جلوس ملک فیروز را نائب باریک ساخت \* در آن آوان از حاجبی الیاس - کوته علی مبارک - خطابی بوقوع آمد - و بسبب آن از دهلی گریخت \*



[ ریاض ]

چون ملک فیروز از علی مبارک درخواست او نمود - علی مبارک  
متفحص شد \* چون اثری از سراغ او نیافت - پیش ملک فیروز  
از گریختن او اطلاع نمود \* ملک فیروز بروی اعتراض فرموده او را  
از قرب حضور دور ساخت \* علی مبارک روانه سمت بنگاله گردید \*  
در اندامی راه بعالم روبا ( با ) حضرت شاه مخدوم جلال الدین  
تبریزی - قدس الله سره - در خورد - و عجز و منتها نموده حضرت  
مخدوم را خوش ساخت - تا حضور مخدوم فرمودند که ما ترا  
صوبه بنگال دادیم - اما برای ما هم مکانی راست خواهی کرد \*  
علی مبارک - انگشت قبول هدیه نهاده - پرسید که در کدام جا  
حکم تیار ساختن مکان میشود \* فرمودند که در بلده پندوه جایی  
که سه خشت بالای هم بیایی - و یک گل صدبرگ تازه و ترزیر  
آن خشتها بینی - همان جا باید ساخت \* چون به بنگاله رسید -  
با قدرخان ملازمت نموده - طرح اقامت افکند - تا رفته رفته  
خدمت بخشیکرمی لشکر قدرخان باو تفویض یافت \* و چون ملک  
فخرالدین از قدرخان بغی وزیده - ولای نعمت خود را کشته -  
اطلاق سلطنت بر خود نمود - علی مبارک - خود را سلطان  
علاءالدین خطاب داده - لشکر بر فخرالدین کشیده - چنانچه مذکور شد -  
انتقام ولای نعمت خود از فخرالدین گرفت \* و باستظهار تمام - نهانه  
در لکهنوی گذاشته - متوجه ضبط دیگر ممالک بنگاله شد \* چون  
خطبه و سکه مملکت بنگاله بنام خود ساخت - سرشار نشه عیش



و کامرانی بوده - ایماي حضرت مخدوم را از خاطر سپه کرد -  
 تا شبی در خواب دید که حضرت مخدوم فرمودند که ای علاءالدین  
 سلطنت بنگاله یافتی و حکم ما را فراموش ساختی \* علاءالدین -  
 روز دیگر نفیض نشان خشتها نموده - چون مطابق فرموده حضرت  
 مخدوم برای العین مشاهده کرد - همان جا مکانی - که ایوم آثار آن  
 موجود است - راست کرد \* در همان ایام حاجی الیاس هم در  
 پندوة وارد شد \* سلطان علاءالدین او را چندی محبوس ساخت -  
 اما آخر باستعفاي مادرش - که دایه سلطان علاءالدین بود - از قید  
 رها کرده - و بپایه اعتبار رسانیده - در مجلس خود راه داده \*  
 حاجی الیاس - باندک فرصت لشکر را بخود موافق ساخته - روزی  
 باتفاق خواجه سرايان سلطان علاءالدین را کشته - خود را شمس الدین  
 بهنگره لقب ساخته - دیار لکهنوتی و بنگاله را متصرف گردید \*  
 سلطنت سلطان علاءالدین یک سال و پنج ماه بود \*

## سلطنت حاجی الیاس المخاطب سلطان

### شمس الدین ( بهنگره ) \*

چون سلطان علاءالدین کشته شد - و سلطنت بنگاله به حاجی  
 الیاس علائی رسید - خود را سلطان شمس الدین خطاب داده -  
 در پادشاهی پندوة بر سر سلطنت نشست \* چون بنگاله بسیار  
 متصرف گردید به شمس الدین بهنگره اشعار یافت \* در استوای مردم



و دلجوئی سپاه مساعی جمیله مبدول داشت \* پس از چندگاه  
 سامان لشکر نموده به جاجنگرفت - و ازان جا نفائس و پیشکش  
 بسیار و فیان بزرگ بدست آورده - بدارالملک خود مراجعت نمود \*  
 و بسبب اختلال سلطنت دهلی - که در وقت سلطان محمد شاه رو  
 داده بود - تا سیزده سال سلاطین دهلی متعرض حال بنگاله نشدند \*  
 سلطان شمس الدین بکمال استقلال بمشاغل سلطنت بنگاله قیام ورزید \*  
 بتدریج تا حدود بنارس متصرف گردید - و شوکت و عظمت  
 بیش از پیش بهم رسانیده \* تا نوبت سلطنت دهلی به فیروزشاه  
 بن (حج) رسید - در صد استرداد ملک بنگاله گردید \* گویند دران  
 (زمان) سلطان شمس الدین حوضی بتقلید حوض شمسی دهلی  
 تیار ساخت \* سلطان فیروزشاه - که از شمس الدین خار خار بوده  
 در تاب میبود - در سنه ۷۵۴ متوجه دیار لکنوئی (شد) - و بکوچ  
 متواتر - متصل بلده پتووه - که دارالملک سلاطین بنگاله بود - رسیده -  
 و در جائی که الیوم فیروزپور آباد است مضروب مخیم ساخت -  
 و از انجا سواری فرموده بمحاصره قلعه پرداخت \* سلطان شمس الدین -  
 پسر خود را با جمعی در قاعه گذاشته - خود بشلعه (۳) اکتاله - که  
 حصانت تمام داشت - پناه برده متحصن گردید \* فیروزشاه متعرض  
 حال مردم سکنه پتووه نشده - پسر سلطان شمس الدین را بجنگ

(۱) در فرشته جایی بیش از بیش \* (۲) فاعل گردید - فیروزشاه \*

(۳) در فرشته اکتاله \*



اسیر کرده - متوجه قلعه اكداله شد \* در اول روز جنگ عظیم واقع گردید \* بعد از آن مدت مدتی و دو روز بمحاصره قلعه پرداخت \* چون کار از پیش نرفت - فیروزشاه خراسان که تغییر مکان نموده بهنگار آب گنگ فرود آید \* پس بنفس نفیس تفحص جایی مناسب میکرد \* سلطان شمس الدین - بتخیال آنکه فیروزشاه بعزم مراجعت سوار شده است - از قلعه برآمده صفوف جنگ آراست - مؤلفه -

ز شمشیر (و) تیرو سنان (و) تفنگ

شد از هر دو طرف <sup>(۱)</sup> گرم بازار جنگ \*

تن پهلوانان تهی شد ز روح -

چو گل بر رخ شان شگفته جروح \*

بعد قتال بسیار از طرفین مردم بیشمار کشته و خسته گردیدند \* آخر الامر نسیم ظفر بر پرچم فیروزشاهی وزید - و شمس الدین - تاب نیاورده گریخته - باز بقلعه تحصن جست \* چهل و چهار زنجیر فیل بزرگ - که از جاجنگر آورده بود - با چتر و علم معه دیگر اسباب سلطنت و حشم بدست بهادران فیروزشاه افتاد \* گویند در همان عرصه مخدوم شیخ راجا بیابانی - که سلطان شمس الدین اعتقاد کمال در حق آن جناب داشت - ارتحال بعالم بقا کردند \* سلطان شمس الدین - بلباس فقیرانه از قلعه برآمده - بیخواره شیخ حاضر شد \*

(۱) بجای لفظ طرف - مو یا رو بایستی نگاشت - یا بجای هر دو طرف

هر طرف \*



بعد فراغ از تجهیز و تکفین جریده سرسواری با سلطان فیروزشاه  
 ملازمت نمود - و بی آنکه پادشاه معلوم کند باز بقلعه آمد \* چون  
 سلطان دریافت احوال نمود تاسف خورد \* القصه چون مدت  
 محاصره امتداد کشید - و موسم بوسات در رسید - از آنجا که در موسم  
 بوسات ولایت بنگاله یکسر آب میشود - و تردد متعذر تمام میگردد -  
 سلطان فیروزشاه صلح گونه در میان آورد \* سلطان شمس الدین - که از  
 ضیق محاصره عاجز آمده بود - فی الجمله گردن باطاعت نهاد -  
 طالب صلح گردید \* فیروزشاه - پسر سلطان شمس الدین را با دیگر  
 اسیران بلاد لکنهوتی رها کرده - علم مراجعت افراشت \* و در  
 سنه ۷۵۵ سلطان شمس الدین پیشکش بسیار و نفائس شاهانه پیشمار  
 مصکوب رسولان سخندان برای سلطان فیروزشاه فرستاد \* سلطان  
 نیز طریقه التفات با رسولان مسلوک فرموده رخصت معارفت ارزانی  
 داشت \* و چون سلطان شمس الدین از فیروزشاه دغدغه تمام داشت -  
 لهذا در سنه ۷۵۷ ایلچیان دانا و سخن سنج به دهلی فرستاده  
 التماس صلح نمود \* فیروزشاه قبول کرده ایلچیان را بعزت و حرمت  
 تمام رخصت فرمود \* ازان وقت در میان دهلی و بنگاله حدود  
 بسته شد - و پادشاهان دهلی - بران عهد و موافق قائم بوده -  
 متعرض حال سلاطین بنگاله نشدند - و بارسال تحف و هدایا  
 از طرفین سلوک پادشاهانه در یکدیگر<sup>(۱)</sup> مرعی داشتند \* و در سنه ۷۵۸

(۱) بجای یاکدیگر یا در حق یکدیگر \*



سلطان شمس الدین از بنگاله ملک تاج الدین را با چند نفر امرا  
برسم رسالت با تحف و پیشکش بسیار باز به دهلی فرستاد \*  
و سلطان فیروزشاه - تفقد بر حال رسولان<sup>(۱)</sup> بیش از پیش فرموده - بعد<sup>(۲)</sup>  
چند روز اسپان تازی و ترکی با دیگر تحف و هدایای نفیسه  
مصحوب ملک سیف الدین شکنه فیل - برای سلطان شمس الدین  
در عوض فرستاد \* چون دران نزدیکی سلطان شمس الدین در بنگاله  
وفات یافته بود - ملک تاج الدین و ملک سیف الدین قریب چهار<sup>(۳)</sup>  
کروه رسیده بودند - که خبر وفات سلطان شمس الدین شیوع یافت \*  
ملک سیف الدین حقیقت حال را به دهلی عرض داشت -  
و بموجب فرمان سلطان اسپان را در عوض مواجب سپاهیان متعینه  
بهار داده - تحف<sup>(۴)</sup> و نفائس نیز - و ملک تاج الدین به بنگاله آمد \*  
مدت سلطنت شمس الدین شانزده سال و چند ماه بود \*

### ذکر سلطنت سکندر شاه بن شمس الدین \*

(۱) در فرشته یدش از یدش \* (۲) از فرشته نقل کرده - صفحه  
۵۷۶ جلد ۲ بنگرند \* (۳) بجای چهار بهار باشد چنانکه از فرشته  
و استوارت مفهوم میشود \* کاتب بهار را چهار خوانده و لفظ کروه  
از طرف خود افزوده باشد \* (۴) در فرشته چنان نوشته - "ملک  
سیف الدین حسب الحکم اسپان را با مروری بهار داده و ملک تاج الدین  
به دهلی رفت" \* (۵) در نسخه های قلمی چنان نوشته - "تحف  
و نفائس هر دو ملک تاج الدین" \*



(۱) چون سلطان شمس الدین بهنگره جهان گذران را پدرود کرد -  
 روز سیوم - بتجویز امرا و سوان سپاه - فرزند بزرگ او سکندر شاه -  
 بر تخت سلطنت بنگاله اجلاس نموده - دامن عدل و احسان بر  
 مفارق عالمیان مبسوط گردانیده - نوید امن و امان در داد \*  
 و استرضای خاطر سلطان فیروزشاه اہم دانسته - پنجہ زنجیر فیل  
 با اقسام امتعه و اقمشہ برسم پیشکش مرسول نمود \* و در همان ایام  
 فیروزشاه پادشاه دہلی بعزم تسخیر ممالک بنگاله در سنہ ۷۶۰<sup>(۳)</sup> روان  
 شد \* چون بہ ظفر آباد رسید - برسات شروع گردید \* سلطان همان جا  
 مقام کرد - و ایلچی نزد سکندر شاه فرستاد \* سکندر شاه  
 از ارادہ پادشاه دہلی متروک بود - کہ در همان آوان ایلچی  
 فیروزشاه رسید \* سکندر شاه - بزودی تمام حاجب خود را  
 معہ پنج زنجیر فیل و با تحفہ و ہدایا ہمراہ ایلچی فرستادہ -  
 ابواب مصالحہ کشادہ - اما اثری بران منقلب نشد \* بعد انقضای  
 ایام ہوشکال سلطان فیروزشاه بہ لکھنوتی شتافت \* چون  
 موکب سلطانی حدود پتوہ را معسکر ساخت - سکندر شاه -  
 خود را مرد میدان ندیدہ - برسم پدر بختار اکتالہ متخصی  
 گشت \* فیروزشاه در تضییق محصوران کوشید \* چون کار بر آنہا

(۱) از فرستہ نقل کردہ - صفحہ ۵۷۷ جلد ۲ بنگرند \* (۲) در نسخہ ہای

قلمی و با - در فرستہ فقط و \* (۳) در یک نسخہ قلمی ۶۶۰ - در فرستہ ۷۶۰

و ہمین تصحیح \* (۴) در نسخہ های قلمی مرتب \*



تنگ شد - سکندر شاه - چهل زنجیر فیلی با مال بسیار و تحفه  
و نفائس بیشمار پیشکش فرستاده - و پیشکش هرساله قبول نموده -  
در صلح زد \* فیروز شاه قبول فرموده علم مراجعت بدارالملک خود  
افراشت \* پس از آن سکندر شاه باستقلال تمام سالی چند تاج عیش و  
مشرت داد \* و در سنه ۷۶۶ مسجد آدینه بنا کرد - اما هنوز بانمام  
فرسیده بود که نامه عمرش تمام شد - و عمارت مسجد نیم گله  
ماند \* الآن قدری از تعمیرات آن مسجد در جنتلی پختن - از  
آبادی پندره بمفاصله یک کره - موجود است \* نقیر آنرا  
ملاحظه کرده \* الحق خوب مسجدی ساخته - و مباح خطای در  
تعمیر آن صرف شده باشد \* سعی او مشکور باد \* گویند سکندر  
شاه را از زن سابق هفده پسر بوجود آمده - و از زن دیگر یک  
پسر - مسمی به غیاث الدین - که در حسن اخلاق و جمیع اوصاف  
بر همه برادران فائق و در امور سلطنت و جهانداري انسب و لائق  
بود \* لهذا زن اولین - آتش حسد و حق مشتعل ساخته -  
خواهان دفع غیاث الدین شده - در صدد ایذا و آزار او قابوچو  
میدود - تا روزی فرصت یافته - بحضور پادشاه دست آداب بر سینه  
فشارده - میخواست که مرکز خاطر خود را بعرض رساند \* سلطان  
از طرز ادای زن بتفرس دریافت - و فرمود چه انکس داری  
بگو \* زن گفت تمنائی که هست اگر پادشاه در اخفای آن قسم  
یاد فرماید - و حتی الامکان متوجه انجاء شود - بپایند نمره



رسانم \* پادشاه در اخفای آن قسم یاد کرد - و مبالغه نموده فرمود -

نمنائی که داری جلوهر کن -

لبت آئینه خاکس<sup>(۱)</sup> جگر کن \*

زن مکار از روی پرکاری عرض نمود که از حرکات غیث الدین خلجانی تمام در دل دارم \* او درین فکر است که قصد ضرر جان پادشاه شده - قلع و قمع پسران من نموده - خود متکبی و ساد سلطنت شود \* اگرچه مرا بمنزل فرزند است - و نمیخواهم که مضرت جانی باو رسد - اما چون سلامت<sup>(۲)</sup> نفس پادشاه (مقدم است) - سر رشته حزم و احتیاط از دست نداده - علاج واقعه پیش از وقوع نماید - و اصلح آنست که او را بزندان حبس نماید - یا که حدقه دیدگانش از نور بصارت عاطل سازد \* سلطان - از اصغای این حرف بهرم شده - فرمود که این چه آیه (۳) غرض<sup>(۳)</sup> است که با شربت دولتخواهی آمیختی - و چه نائز و حسد انباشتی ست که بتمنا<sup>(۴)</sup> ریختی \* شرم نداری که توهفده پسر داری و این ضعیفه همین یک پسر \* هرچه بر خود نپسندی بر دیگری میسند \* زن باز با الحاح تمام التماس نمود که هرگز حسد و بغض را در این معنی مخلی نیست - آنچه لازم

( ۱ ) شاید که چاک یا خال باشد \* ( ۲ ) نصیح سلامت \* ( ۳ ) در نسخه های

قولی عرض \* ( ۴ ) شاید که بخرم تمنا باشد مگر لفظ تمنا نیز اینجا



خیرخواهی ست بجا آوردم - آینده پادشاه اختیار دارم \* سلطان  
 قفل سکوت بردر جک دهان نهاده ساکت ماند - و بادل خود  
 گفت - چون غیاث الدین پسر خلف است و لیاقت سلطنت  
 دارد - گو قاصد جان من است باش باش \*

فوزند خورش است اگر خلف زاد -

گر ناخلفی<sup>(۱)</sup> بود تلف باد \*

سلطان غیاث الدین را پس از آن مطلق العنان ساخت \* اما  
 غیاث الدین - که از مکر و خداع آن زن همواره متشکی بود -  
 روزی به بهانه شکار سوار شده بطرف سنارگام گریخت \* و عفریب  
 فوجی مستعد کارزار بهم رسانیده با پدر درخواست (و) پیغام  
 مطمن کرد \* و متعاقب - بعزم استخلاص مملکت - با فوج  
 عظیم از سنارگام کوچیده - سنارگهی را مضرب خیام ساخت \*  
 ازین طرف پدر هم با لشکر قیامت اثر طبل استقبال نواخت \*  
 روز دیگر در میدان گوالپاز - طرفین به تسویه صفوف پرداخته  
 با بجنگ قائم کردند \* مؤلفه -

پسر با پدر کی—ن برآرسته -

محبابا شد از سی—نه برخواستنه \*

پدر رشت— مهر و الفت گسیخت -

تو گیتی که شفقت ز عالم گریخت :

(۱) در نسخه های قادی و گونا خلف :



اگرچه غیاث‌الدین به پهلوانان و جنگ‌آوران لشکر خود بمیانگه تمام فرمان داده بود که حتی الامکان سعی بلیغ نموده پادشاه را زنده دستگیر نمایند - اما از آنجا که تقدیر بقوع دیگر بود - سکندر شاه بر دست یکی از پهلوانان لشکر غیاث‌الدین فادانسته کشته شد \*  
 هنوز قاتلش بر سر استاده بود - که یکی از آن میان - سکندر شاه را کشته دیده - پرسید که اینرا که کشت \* او گفت من کشتم \*  
 گفت حیف نکردی سلطان سکندر است \* پس هر دو خائفت و ترسان پیش غیاث‌الدین رفتند - و گفت که اگر بیم آن باشد که اگر دست خود باز دارم مقتول شوم - درین صورت سبابت نموده میتوان کشت \* غیاث‌الدین گفت البته میتوان کشت - و بعد نامل گفت ظاهراً تو سلطان را کشته \* گفت بلی فادانسته زخم نیزه بر سینۀ سلطان زدم - هنوز رمقی دارد \* غیاث‌الدین - به عجلت تمام رفته - از اسب فرود آمد - و بر پدر بزرگوار خود نهاد - و اشک بر رخساره روان کرد - و گفت - ای پدر چشم را کن - و صیبتی فرما تا بجا آرم \* سلطان چشم باز کرد - و گفت - کار منی آخر شده است - سلطنت ترا بجاگردد باشد \*

تو سرمنبر باشی بشاهنشاهی -

که من کردم از سجز بالین تویی \*

این بگفت و طائر روحش طیران نمود \* غیاث‌الدین - مصالحت در



توقف خود ندیده - چند کس امرا را برای تجهیز و تکفین پدر گذاشته - خود جلوریز متوجه پندره شد - و بر سریر سلطنت جلوس فرمود \* مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود \* و با حضرت مخدوم علاء الحق - قدس الله سوره - معاصر بود \*

### ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر شاه \*

چون سکندر شاه در تهمخانه زمین استراحت کرد - سریر سلطنت بنگاله بوجود ذری<sup>(۱)</sup> الجود سلطان غیاث الدین زیب و زینت یافت \* اول چشمان برادران علاءی را کندیده پیش مادرشان فرستاد - و خاطر خود را از دغدغه برادران فارغ پرداخت<sup>(۲)</sup> - بعد از آن عدل و داد پیش نهاد - و همت ساخته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید \* نقل است که نوبتی سلطان غیاث الدین - به بیماری صعب مبتلا شده - از زندگی مایوس گشت \* و سه کس از ندمانی محرم حرم خود را - که یکی سرو و دیگری گل و سیومی<sup>(۳)</sup> لاله نام داشت - بنسالگی مقرر ساخت \* و چون حق تعالی صحت بخشید \* آنها را به تیمن برگزیده - منظور نظر بیش از پیش<sup>(۴)</sup> ساخت \* انبیاغان دیگر از راه حسد بطعن نسالگی حرف میزدند -

( ۱ ) در نسخه های قلمی همچنین \* ( ۲ ) بجای پرداخت ماضی باشد

و نه لفظ فارغ بیکار \* ( ۳ ) در نسخه های قلمی پیش لفظ سرو از نوشته \*

( ۴ ) معاویه پیش از پیش \*



تا روزی در حالت انبساط بحضرت سلطان اظهار این معنی کردند \*  
سلطان را این مصرع در خاطر گذشت - ع -

ساقی - حدیث سرو و گل و لاله میروند \*

مصرع دیگر نتوانست بهم رسانید - و از شعری پای تخت  
هم (کسی) از عهده مصرع دیگر نتوانست برآمد \* پس سلطان  
مصرع خود را نوشته مصحوب رسول بخدمت خواجه شمس الدین  
حافظ به شیراز فرستاد \* خواجه حافظ بدیهه<sup>(۱)</sup> مصرع دیگر فرمود -  
مصرع -

این بحث باثلاثه فساله میروند \*

این مصرع دیگر خالی از کرامات غیب اللسانی نیست \* و  
غزلی تمام بنام او گفته فرستاد \* پادشاه نیز صله لائق در عرض  
آن عنایت نمود \* این دو بیت از است -

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله میروند \*

حافظ - ز شوق مجلس سلطان غیاث<sup>(۲)</sup> دین

خامش مشو که کار تو از ناله میروند \*

الحق سلطان غیاث الدین پادشاه خوب بود - و در متابعت شرع  
شریف سرموئی قاصر نمیشد \* چنانچه منقول است که روزی

(۱) ای فی البدیهه \* (۲) در اصل وین \* (۳) در نسخه های قلمی این \*

(۴) در نسخه های قلمی غیاث الدین \*



در حالت تیراندازی - (تیر) سلطان غیاث‌الدین به پسر بیوه زنی رسید \* بیوه زن پیش قاضی سراج‌الدین دادخواه شد \* قاضی متحیر شد که اگر رعایت پادشاه کنم بدرگاه خدا مأخوذ شوم - و اگر نکند طلبیدن او کار دشوار است \* آخر بعد از قائل بسیار پیاده را بطلب پادشاه فرستاد - و خود دره زیر مسند گذاشته در محکمه نشست \* پیدای قاضی چون بدربار رسید - رسیدن پیش سلطان محال دانسته - اذان آغاز کرد \* سلطان - اذان بیوقت شنیده - باحضر مؤذن فرمان داد \* چون حاجبان درگاه او را بحضور بردند - سلطان از موجب اذان بیوقت استفسار نمود \* گفت مرا قاضی سراج‌الدین تعیین کرد که پادشاه را در محکمه شریعت برم \* چون رسیدن بحضور متعسر بود - باین حیل خود را رسانیدم \* حالا برخیز و بمحکمه حاضر شو \* پسر بیوه زنی را که زخم تیر زده مستغیثه است \* پادشاه فی الفور برخاست - و نیمچه شمشیری زیر بغل پنهان گرفته - روان شد \* چون پیش قاضی رسید - قاضی - ایضا با پادشاه ملتفت نشده - فرمود که استوفای خاطر این ضعیفه بکن \* سلطان عاوری که توانست او را راضی ساخته - و گفت - ایها القاضی - اینک ضعیفه راضی شد \* پس قاضی رو بضعیفه کرد - و پرسید که بدان خود رسیدی و راضی شدی \* گفت بلی راضی شدم \* آنگاه

(۱) در نسخه‌های قلمی متغیر - بجایش متعسر باشد یا متعذر \*



قاضی بشکفتگی تمام برخاست<sup>(۱)</sup> - و تعظیم سلطان نموده - بر مسند نشاند \* سلطان شمشیر از بغل برآورد - و گفت - ای قاضی - من بموجب حکم شرع در محکمه تو حاضر شدم - اگر یک سر مو امروز از ادای شرع خلاف از تو مشاهده میکردم - بهمین شمشیر گردنم میزد<sup>(۲)</sup> \* شکر خدا که خیر شد \* قاضی نیز در آن از زیر مسند برکشید - و گفت - ای سلطان - امروز اگر از تو اندک تجاوز از امور شرع معاننه میدیدم - بخدا که بهمین دره پشت تو سرخ و سیاه میکردم - ع -

رسیده بود بلائی دلی بخیر گذشت<sup>(۳)</sup> \*

سلطان - خوشوقت شده - قاضی را بانعام و اکرام نوازشها فرموده خبره راضی و شاکر مراجعت فرمود \* سلطان غیاث الدین از ابتدای حال با حضرت نور قطب العالم - قدس الله سره - اعتقاد تمام داشت - و هم عمر و هم سبق بودند - چنانچه هر دو بخدمت شیخ حمید الدین کنج نشین ناگوری<sup>(۴)</sup> کسب علوم نموده بودند \* و مدت الامر در خدمت قطب العالم قاصر نشد \* و آخر در سنه ۷۷۵ بهیله و تزویر راجه کانس - که زمیندار آن ناحیه بود - بدغا کشته شد \* مدت سلطنت غیاث الدین هفت سال و چهل

(۱) در نسخه های قاضی درخواست نوشته \* (۲) در نسخه های

قاضی میدوم \* (۳) در نسخه های قاضی بلا بچای بلائی \* (۴) در

نسخه های قاضی ناگوری \*



ماه بود \* و در رساله دیده شد که شانزده سال و پنج ماه و سه روز سلطنت کرده و دیعت حیات سپرد \*

### سلطنت سیف الدین نائب سلطان السلطین \*

چون سلطان غیاث الدین از تگکای جسمانی بوسعت آباد روحانی شتافت - اسرا و سران سپاه سیف الدین پسر او را - سلطان السلطین لقب نهاده - بر تخت پدر جلوه جلوس دادند \*

یکی میبود دیگر آید بجای -

جهان را ندارند بی کدخدای \*

و او پادشاه حلیم المزاج و کریم الطبع و شجاع بود \* مدت ده سال بمسلطت بدگاله گذرانیده - در سنه ۷۸۵ مرحله پیمایی طریق عدم گردید \* و در رساله سه سال و هفت ماه و پنج روز نوشته \* و الله اعلم بالصواب \*

### سلطنت شمس الدین بن سلطان السلطین \*

بعد از وفات سلطان السلطین - شمس الدین نام - پسرش - بمشورت اعیان و ارکان دولت - قدم بر سوزر جهانداري گذاشت \*

و بدستور اسلاف مراسم سلطنت و حکومت تقدیم رسانیده - چندین بعیش و کامرانی گذرانیده \* و در سنه ۷۸۸ بموضع طبعی یا بعد از (۱) راجه کانس - که در آن وقت تسلط تمام پیدا کرده بود - را نور

(۱) در نسخه های قلمی بمعرض \* جدول اثباتات مورخانین بدگاه دهه :



منزل فنا گردید \* و بعضی نوشته اند که این شمس الدین پسر سلطان السلاطین نبوده - اما متبني بوده است - و نام او شهاب الدین بود \* بهر تقدیر ایام سلطنت او سه سال و چهار ماه و شش روز بود \* و اصح آنست که راجه کانس - که زمیندار بهرپریه بود - بر وی خروج کرده - او را بقتل آورد - و اسم سلطنت بر خود گذاشت \*

### مسلط شدن راجه کانس زمیندار \*

چون سلطان شمس الدین رخت هستی بر بست - راجه کانس زمیندار هندو - بر نمایی قلمرو بنگاله استیلا یافته - بر مسند حکومت مربع نشست \* و ظلم و سفاکی بنیاد نهاد \* و صدده قتل مسلمین پرداخته - اکثری از علما و مشائخ را مقتول تیغ ستم کرد \* و میخواست که بیخ اسلام را از قلمرو خود مستاصل سازد \* گویند روزی شیخ بدرالاسلام - ولد شیخ معین الدین عباس - پیش آن بدرجام بی سلام نشستند \* گفت ای شیخ چرا بر من سلام نکردی \* شیخ فرمود اهل علم را سلام بکافر کردن روا نیست - خصوصاً چون تو کافر ظالم سفاک را که خون مسلمانان سبیل کرده \* ازین سخن آن ملحد ناپاک ساکت شده - و همچو مار پیچ و ثاب خورده - در صدده قتل گردید \* روزی در مکانی - که دروازه تنگ و کوچک

( ۱ ) جزئی مذکور - صفحه ۲۶۳ بنگرند \* ( ۲ ) بجای در صدده قتل مسلمین

شده \* ( ۳ ) در نسخه های قاضی اسلام - جزئی ایشیاتک موسائومی بنگاله

حصه ۱ نمبر ۳ - سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۶۶ بنگرند \*



داشت - نشست و شیخ را طلب کرد \* شیخ چون رسید مطلب او در یافت - اول پا را درون گذاشت - بعد ازان سر فرو نکرده داخل شد \* آن مردود را آتش خشم در اشتعال آمده - گفت شیخ را در صف برادرانش نشانند \* فی الفور آن جناب را شربت شهادت چشاندند \* و بقیه علما را همان روز بر کشتی نشانده بدریا غرق ساخت \* حضرت نور قطب العالم - قدس الله سوه - از استیلاي آن کافر و قتل مسلمین بی طاقت شده - بسلطان ابراهیم شرقی - که دران زمان تا سرحد بهار در قبض تصرف او بود - نامه نوشت - بدین مضمون که کافس نام حاکم این ملک کافر بیدین است - ظلم و خونریزی شعار خود ساخته - اکثری از علما و مشائخ را کشته - و غریق بحر فنا ساخته - الحال در صدد قتل بقیه ( اهل ) اسلام است \* میخواهد که بنای اسلام را ازین ملک منهدم سازد \* از انجا که معونت و محافظت مسلمین بپادشاه اسلام لازم و واجب است - بناء علی هذا بدو کامه متصدع اوقات شریف گشت \* مامول آنکه قدم نزول اجلال بر سر سکنه این محال و منت بر حال این شکسته بال نهند - که رهائی مسلمانی چند از شکنجه جفای این ظالم شود \* و السلام \* چون مراسله بحضور سلطان ابراهیم گذاشت - باعزاز تمام و اکرام مالاکلام ( و ) کرده - مطالعه کرد \* و قاضی شهاب الدین

( ۱ ) در نسخه های قلمی سر فرو کرده \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی



جوانپوری - که از فضایی وقت و سرآمد علمای عصر بود - و سلطان  
 در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید - و در روزهای متبرک در مجلس  
 سلطان بر کرسی سیمین می نشست - ترغیب تمام کرد - و گفت  
 که بر جناح استعجال باید روان شد که درین پورش فواید دینی و  
 دنیوی متصور است - یعنی هم ملک بنگاله در حوزه تصرف درآید -  
 و هم دیدار حضرت شیخ - که منتج حسنات حال و مآل است -  
 با ضمیمه ثواب دادرس زمره اهل اسلام بحصول پیوندد \* سلطان  
 ابراهیم - خیمه بیرون زده - طبل ارتحال نواخته - بکوچ متواتر با فوج  
 بحرموج باندک ایام به بنگاله رسیده \* و سرای فیروزپور مضرب  
 خیم ساخت \* راجه کانس - از دریافت این حال مضطرب شده -  
 بملازم حضرت قطب العالم شتافته - بعجز و الحاح و زاری درآمد -  
 و گفت رقم عفو بر صحیفه جرائم این گنهار کشیده - تسلط سلطان  
 ابراهیم ازین ملک باز دارند \* حضرت مخدوم فرمودند که برای  
 سفارش کافر ظالم مانع پادشاه اسلام نمی توانم شد - خامه آنکه  
 حسب الطلب<sup>(۱)</sup> و اشارت ما آمده باشد \* کانس لاعلاج شده سر بر  
 قدم گذاشت - (و) گفت هرچه رضای حضرت باشد قبول میکنم \*  
 فرمود تا بشرف اسلام مشرف نشوی من سفارش تو نمیتوانم کرد \*  
 کانس انگشت قبول بردیده نهاده \* اما زن آن ضال - او را بچانه  
 ضلالت انداخته - مانع استیغاب سعادت اسلام گردید \* آخر پسر



دوازده ساله را - که جدو نام داشت - بخدمت حضرت قطب العالم  
بود - و گفت من پیر شدم - تارک دنیا خواهم شد - همین پسر را  
مسلمان ساخته سلطنت بنگاله او را بخشید \* حضرت قطب العالم  
سفل پان از دهان خود بر آورده بدهن جدو گذاشتند<sup>(۱)</sup> - و ثلثین شهادت  
نموده - بخلعت اسلام مشرف ساختند - و جلال الدین نام او کرده -  
حسب الحکم در شهر منادی زده - خطبه سلطنت بنام او خواندند \*  
و امور شرع شریف ازان تاریخ روایی دیگر یافت \* بعد ازان  
حضرت قطب العالم - بملاقات سلطان ابراهیم رفته - معذرت قدوم  
نموده - درخواست معاودت پادشاه کردند \* سلطان ازمین معفی  
گرفته خاطر شده رو به قاضی شهاب الدین کرد \* قاضی گفت - ای  
حضرت - سلطان حسب استدعای شما در اینجا رسیده - اکنون شما خود  
حمایت و جانبداری او نموده - و کیلانه پیش آمدید - چه تصور توان  
کرد \* حضرت فرمودند که آن-وقت<sup>(۲)</sup> حاکم ظالم بر اهل اسلام مسلط  
شده بود - الحال که به یمن قدوم سلطانیه پادشاه مشرف اسلام مشرف  
شده - جهاد بر کافر لازم است - نه بر اهل اسلام \* قاضی لاجواب شده  
ساکت گردید \* اما چون مزاج سلطان برهم شده بود - پاس خطا  
سلطان نموده - بامتحان علوم (و) کمالات آن حضرت اقدام نموده -

( ۱ ) در نوشته جمل و آن غالباً جمل یا جمل باشد - در استوارت

جمل \* جنرل ایسیالک سوسائتی صفحه ۲۶۶ بنگرند - ( ۲ ) در نسخه های

قلعه گذاشتن \* ( ۳ ) در نسخه های قلعه بدی لفظ حاکم و نوشته



ملزم و مغفعل گردید \* و بعد سوال و جواب بسیار - حضرت قطب فرمودند که بر درویشان بچشم حقارت و انکار فکریستن و طالب امتحان شدن جز خسارت نتیجه نه بخشد \* نزدیک است که بحال ثبلا بمیری \* و در روی سلطان نیز نگاه غضب آلود نمودند \* القصة سلطان ناخوش ( و ) کوفته خاطر به جرنپور رفت \* گویند در همان زودی سلطان ابراهیم و قاضی شهاب الدین جرنپوری وفات یافتند \* آری - ع -

با<sup>(۲)</sup> دل شدگان هرکه در افتاد بر افتاد \*

اماراجه کانس شنید که سلطان ابراهیم وفات یافت - سلطان جلال الدین را از سلطنت معزول کرد - و خود بر سریر شرارت متمسک شد \* و بحکم مذهب باطل خود چند گاو از طلا ساخته - جلال الدین را از دهان گاوان انداخته از راه سفره گاوان برآورد - و آن طلا را به برهمنان تقسیم کرد - و پسر را تلقین مذهب خود نمود \* از آنجا که جلال الدین تلقین فرموده حضرت قطب العالم بود از دین مستقیم خود برگردید - و سخن کفار در دل او مؤثر نیفتاد \* و راجه کانس - باز لوای شقاوت افراخته - در فکر قلع و قمع مسلمانان گردید \* و چون ظلم و ستم او از حد گذشت - روزی شیخ انور پسر حضرت قطب العالم شکایت آن ظالم پیش

( ۱ ) در نسخه های قلمی یافت \* ( ۲ ) این مصرع از حافظ شیراز

است - در اصل چنانست - " با درد کشان هرکه در افتاد بر افتاد " \*



پدر بود - گفت حیث باشد که باوجود همچو شما قطب وقت  
مسلمانان از دست این کافر در ایذا و آزار باشند \* حضرت شیخ  
در آن وقت بعبادت و یاد الهی مستغرق بودند - باستماع این  
معنی در غضب آمده فرمودند که این ظلم وقتی فرو نشیند  
که خیر تو بر زمین افتد \* شیخ آنور دانست که هرچه بر زبان  
پدر بزرگوارش گذشت شدنی ست \* بعد از لحظه عرض نمود  
که هرچه در باره فقیر ارشاد شد عین صواب است <sup>(۱)</sup> \* در باره برادر  
زاده ام شیخ زاهد چه حکم میشود \* فرمودند طبل نیکنمایی زاهد  
تا قیامت \* القصه راجه کانس <sup>(۲)</sup> - زیاده از سابق در ظلم و جور  
اصرار کرده - بندریج بر خادمان و لواحقان آن حضرت نیز دست  
تعدی دراز نمود - و اسباب و اثاث آنها بتاراج داد \* شیخ آنور و  
شیخ زاهد را دستگیر نموده \* چون سخن حضرت شیخ زاهد شنیده  
بود در قتل آنها جرأت نموده به سنارگام فرستاد - و تاکید ساخت  
که زرمدفون پدر و جد ایشان از آنها معلوم کرده خواهند کشت \*  
و چون بعد رسیدن سنارگام تهدید بسیار کردند - و از زر که هرگز  
مدفون نبود نشان نیافتند - اول شیخ آنور را شربت شهادت  
چشانیدند - و چون قصد شیخ زاهد نمودند - ایشان فرمودند که  
در قالی موضع دیگ کال مدفون است \* چون گاویدند - آوندی

( ۱ ) در نسخه های قلمی ثواب \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی



کalan بر آمد - و غیر از یک اشرفی دیگر دران ندیدند \* گفتند دیگر چه شد \* فرمود ظاهراً کسی دزدیده باشد \* و این معنی از تلقین غیب بوده است \* گویند روزی که شیخ انور را در سفارگام شهید کردند - و خون مبارک ایشان بر زمین رسید - همان روز راجه کانس در همان وقت از دارالراج خود بدرخ شتافت \* و بقول بعضی پسرش جلال الدین - که در حبس بود - با خدمتگاران اتفاق نموده - او را کشت \* مدت حکومت و ظام آن سفاک را هفت سال نشان میدهند \*

### ذکر سلطنت جلال الدین پسر راجه کانس \*

بعد از ان جلال الدین باستقلال تمام بر تخت سلطنت جاوس نمود \* اکثر کافران را - علی الرشم پدر - مسلمان نمود - و زناداران (را) - که گاو طلا خورده بودند - بعنف و زجر تمام گوشت گاو خورانیید<sup>(۱)</sup> \* و حضرت شیخ زاهد را از سفارگام طلبیده در اعزاز و احترام کوشید - و خدمتها نمود - و اکثر بملازمت حاضر میشد \* و امور مملکت و جهانداري را چنانچه باید و شاید میکرد \* در زمان سلطنت او مردم برفاهیت و آسودگی تمام میگذرانیدند \* گویند در عهد او شهر پندره آن قدر آباد شد که تقریباً نتوان کرد \* و مسجد و حوض و تالاب جلای و سرائی در گور بقیان نهاد \* و مسجدی ابتدای آبادی گور در وقت او شد \* مدت هفده سال سلطنت

(۱) در نسخه های قلمی خورانییدند \*



نمود \* در سنه ۸۱۲ خانه گور را منزل گاه ساخت \* الذیوم گنبدی خود  
بر مقبره او در پندره موجود است - و قبر زن و پسرش هم در پندره  
او در همان مقبره است \*

### سلطنت احمد شاه بن جلال الدین \*

چون سلطان جلال الدین در مضجع خاک خوابید - پسرش  
احمد شاه - بتجویز امرا و سران سیه - بر سر سلطنت بجای  
پدر جلوس نمود \* از بسکه تذم مزاج و ظلم و سفاکانه بود - خواهر  
فاحق ریختی - و شکمهای زنان حملدار میدوید \* چون این  
ظلم بحد رسید - و صغار و کبار از تعدی او بجان آمدند - شادی  
خان (و) ناصر خان - که هر دو غلام بودند - و درجه امارت  
داشتند - متفق شده احمد شاه را بقتل آوردند \* و این واقعه  
در سنه ۸۳۰ روداده \* مدت سلطنت او شانزده سال و بقول  
هزده سال بوده است \*

### سلطنت ناصر خان غلام<sup>(۲)</sup> \*

چون سریر سلطنت از وجود احمد شاه خالی ماند - شادی خان  
خواست که ناصر خان را از میان برداشته خود مقصدی امر  
سلطنت گردد \* ناصر خان - بر مافی الضمیر او مطلع شده -  
سبقت نموده - شادی خان را بقتل آورد \* و خود از روی جرات  
قدم بر تخت سلطنت گذاشته شروع در انقاع انجمن نمود \* امرا

(۱) نزد متأخرین شازده \* (۲) در نوشته ناصرالدین \*



و ملوک سلطان احمد شاه نائب فرمانبردار می او نیاورده او را هم بقتل رسانیدند \* سلطنت او هفت روز و بقول بعضی نیم روز بود \*

### (۱) سلطنت ناصر شاه \*

چون ناصر خان غلام بسزای کردار خود مقتول شد - امرا و ملوک اتفاق نموده یکی از نبائر سلطان شمس الدین بهنگره را - که لیاقت این شغل خطیر داشت - ناصر شاه خطاب کرده - بر تخت سلطنت اجلاس دادند \* ناصر شاه آئین معدلت و سخاوت پیش نهاد خاطر ساخت - تا مردم خورد و بزرگ مرفه الحال بوده - جراحتهای ظلم احمد شاهی رو بالتیام آورد \* و عمارت گور و قلعه از احداث آن پادشاه عالی جاه است \* مدت سی و دو سال بسطنت بنگاله پرداخته مانند دیگران از این جهان پدروند کرد - و بقول بعضی ایام سلطنت او از بیست و هشت سال تجاوز ننمود \*

### (۲) سلطنت باریک شاه بن ناصرالدین \*

چون ناصر شاه رخت هستی بپوشست - پسرش باریک شاه متکی رساد سلطنت گردید \* مروتی دانشمند و متشرع بود \* در عهد او مردم سپاهی مرفه و آسوده حال بودند \* و او هم مدت العمر بعیش و عشرت گذرانیده - در سنه ۸۷۹ عازم

(۱) در فرشته ناصرالدین شاه \* (۲) بجای " این جهان را پدروند

کرد " \* (۳) غالباً به کاف فارسی باشد چنانکه صاحب غیاث اللغات

تحقیق کرده \*



ملک عدم گردید \* مدت سلطنت او هفده یا شانزده سال بود \*

### سلطنت یوسف شاه \*

بعد از وفات بزرگ شاه - پسرش یوسف - بتجویز امرا و معارف ممالک - بر سریر فرمانروایی جلوس فرمود \* و او پادشاه حلیم و خیرخواه خلق و نیکبخت و صاحب علم و ریاضت بود \* هفت سال و شش ماه سلطنت (کرده) - در سنه ۸۸۷ راه نورد سفر آخرت گردید \*

### سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه \*

بعد از فوت یوسف شاه - پسرش سکندر شاه بر تخت سلطنت نشست \* فی الجمله مایه سودا داشت \* چون قابلیت این امر عظیم نداشت - امرا و اعیان تعمق کرده - همان روز او را از سلطنت معزول نموده - پسر دیگر یوسف شاه را - که فتح شاه نام داشت - بر سریر فرماندهی متمکن ساختند \* و او مردی دانا و عاقل بود \* رسم ملوک و سلاطین سلف را پیش نهاد همت خود ساخته - امرا را فرائض مرتبه هر یکی منزلت داده - با خلاق طریق توانشها مساوک داشت \* در زمان او ابراب عیش و نشاط بر روی مردم بنگاله مفتوح گردید \* چون در بلاد بنگاله رسم بود که هر شب پنج هزار پایک بذویت حاضر میشدند - <sup>(۱)</sup> و علی الصبح پادشاه

(۱) در فرستای بدوخت پیروز میداشتند \*



ساعتی برآمده سلام آن جماعه گرفته رخصت میداد - آنکه جماعت دیگر حاضر میشدند \* روزی خواجه سرای فتح شاه - که باریک نام داشت - با پایگان اتفاق نموده - فتح شاه را بکشت \* و این واقعه در سنه ۸۹۹ وقوع یافت \* سلطنت فتح شاه هفت سال و پنج ماه بود \*

## سلطنت باریک خواجه سرا مخاطب

### سلطان شاهزاده \*

چون باریک خواجه سرا - نمکحرام بیدولت - بقتل ولی نعمت خود اقدام نمود - بمقتضای آنکه - ع -  
بیشه چون خالی بود رزیه شیربها کند -

خود را سلطان شاهزاده لقب نهاده - و بر اورنگ فرماندهی مربع نشست \* هر جا که خواجه سرائی بود نزد او جمع آمد \* و مردم درون همت را بمال فریفته بر خود فراهم آورد \* در افزونی شوکت و قوت کوشید - و چون قابوی خرد برابر دید - در فکر دفع امرای بزرگ صاحب جمعیت گردید \* ازان جمله سر و سرکرد جمیع امرا ملک اندیل حبشی - که در سرحد می بود - بر این معنی مطلع گشته - در صد تدبیر و اندیشه آن شد که بجه لائق خود را <sup>(۱)</sup> بهایی تخت رسانیده کارش بکفایت رساند \* دران اثنا خواجه سرای

(۱) در نوشته برگرد خود جمع کون \* (۲) در نوشته طریق \*



خون گرفته را بخاطر رسید که (او را طلب داشته - بحیله و تدبیر متعین گرداند - پس فرمان طلب صادر فرمود) \* ملک اندیل فرمان طلب را از لطیفه غیبی انگاشته - با جمعیت شایسته خود را بحضور رسانید \* و چون بهوشیاری و احتیاط تمام بدربار آمد و شد میگرد خواجه سرا در دفع او عاجز شد \* تا روزی مجلسی ترتیب داده - با ملک اندیل گرم جوشی پیش از پیش نموده - مصحف اقدس بمیان آورد - و گفت دست بمصحف بگذار که بمن آسیبی نرسانی \* ملک اندیل قسم یاد کرد که تا تو بر تخت باشی مضرت نرسانم \* و بسبب آنکه جمیع مردمان از آن خواجه (سرای) بیدارت خونین دل بودند - ملک اندیل نیز در انتقام خون ولی نعمت مستعد بوده - دربانان را با خون متفق ساخته - فرصت میجست \* تا آنکه شبی آن کافرنعمت - شراب وافر خورده سرشار شده - بر تخت خفته بود - ملک اندیل برشمونی دربانان بقصد قتل او بحرم سرا در رفت \* چون او را بر تخت خفته یافت - قسم بیادش آمده

(۱) در تاریخ فرشته - که مآخذ این حکایت است و جمله یزدین و حسین

لفظ بلفظ از آن مآخذ - چنان نوشته - "خواجه سرای خون گرفته را

بخاطر رسید که او را طلب داشته بحیله و تدبیر متعین گرداند پس فرمان

طلب صادر فرمود ملک اندیل حبشی آنرا لطیفه غیبی دانسته با جمعیت

خوب بحضور آمد " و گاهی هموا سطره قلم انداز کرده "



متأمل شد \* ناگاه آن اجل گرفته - بقدرت قادر مطلق که یکی را  
از تخت نخرت بخاک مذلت اندازد و دیگری را کلاه سروری بر تاج  
گذارد - بسبب غلیان مستی شراب غلیظه از تخت فرود افتاده \*  
ملک اندیل خوشوقت شده تیغ بر انداخت - اما کارگر نیامد \*  
سلطان شاهزاده - هوشیار شده - خود را در مقابل شمشیر برهنه دیده -  
با ملک اندیل در آرتخت - و چون قوی و عظیم الجثه بود - ملک  
اندیل را در کشتی بزیر انداخت - و خود بر فراز سینه او نشست \*  
ملک اندیل - که موی سر او را در دست خود محکم گرفته بود -  
نمناشت - و به یغرش خان - که بیرون سحره ایستاده بود - آواز داد  
که چاد خود را بمن برسان \* یغرش خان ترک با جمعی از حبشیان  
فی الفور بدرون آمد - و ملک اندیل را بزیر دیده در انداختن تیغ  
متأمل شد - چه که در انشای تلاش کردن شمعها در زیر دست  
و بای یکدیگر آمده بود ( و ) خاموش شده - و طور تاریک بود \*  
ملک اندیل فریاد برآورد که من موی سر او را بدست دارم - و او  
چندان عریض و جسیم است که بدن او سپهر من شده است \* تو  
بی تأمل تیغ بپنداز - که تیغ ازو نگذارد نخواهد شد - و اگر گذاره شود  
و بمن رسد رسیده باشد - من و صد هزار قلمچی من در قبضه خون  
(۱) در نسخه های قلمی گلا \* (۲) در نوشته - "چه در انشای ناگفته  
و گرفتن یکدیگر شمعها زیر دست و پا آمده بود" \* (۳) در نسخه های قلمی  
پیش از لفظ من یا نوشته و آن سهواً کاتب باشد \*

(۱) در نسخه های قلمی گلا \* (۲) در نوشته - "چه در انشای ناگفته

و گرفتن یکدیگر شمعها زیر دست و پا آمده بود" \* (۳) در نسخه های قلمی

پیش از لفظ من یا نوشته و آن سهواً کاتب باشد \*



ولی نعمت اگر کشته شوند هنوز اندک است \* یغرش خان آهسته  
 شمشیری چند بر پشت و پهلوئی سلطان شاهزاده زد \* و سلطان  
 شاهزاده خود را بمرگ انداخت \* ملک اندیل برخاسته بانفاق  
 یغرش خان و حبشیان بیرون رفت \* و تولچی باشی <sup>(۱)</sup> بخوابگاه سلطان  
 شاهزاده رفته چراغ روشن کرد \* و سلطان شاهزاده - او را ملک اندیل  
 تصور کرده - پیش از روشن شدن چراغ - از خواب جان بالایی تخت  
 بر نیامده - بخیزن گریخته بود \* و تولچی باشی چون متوجه آن  
 مخیز شده بدرون رفت - سلطان شاهزاده باز خود را بمرگ انداخت \*  
 و او نریاد برداشت که حبیب است که خدایان صاحب مارا <sup>(۲)</sup> هلاک  
 کردند - و سلطنت را برباد دادند \* سلطان شاهزاده - او را از خیرخواهان  
 و صدیقان خود خیال کرده - آواز برآورد که ای فلان خاموش باش  
 که من زنده ام - و پرسید که ملک اندیل کجا است \* تولچی گفت  
 او - بگمان آنکه پادشاه را بقتل رسانیده است - بخاطر جمع بشان  
 خود رفته \* سلطان شاهزاده باو گفت که بیرون رفته فلان امرا را  
 جمع کرده بر او تعیین کن که ملک اندیل را کشته سرش بیاورند -  
 و دروازه را به پیکانان نوبتی سپرده بگو که مسلح شده هوشیار

(۱) در نوشته ... "و تولچی باشی حبشی که بیرون رساناده بود"

(۲) در نسخه های قلمی بار ملک بجای مارا هلاک چنانکه در نوشته است

(۳) در نسخه های قلمی بجای را نوا نوشته اند (۴) بجای بر او شاید

که بر آن باشد - یعنی بر آن امر تعیین کن که \*



باشند \* تواجی حبشی گفت بسرو چشم - اینک رستم که علاج  
 بر اصل<sup>(۱)</sup> دهم \* و بیرون آمده<sup>(۲)</sup> احوال را آهسته بگوش ملک اندیل  
 گفت \* ملک اندیل - با اتفاق تواجی باز باندرون در آمده - بزخم  
 خنجر کار او را با تمام رسانید - و در همان مخزن گذاشته درش را  
 متغی<sup>(۳)</sup> ساخت \* و بیرون شده کس بطلب خان جهان وزیر فرستاد \*  
 و بعد از حاضر شدن او در تعیین پادشاه لوازم کنگاش تقدیم رسانیدند \*  
 و چون فتح شاه را جز طفل دوساله نموده بود در اندیشه شدند  
 که او قابل سلطنت نیست - چگونه او را بر تخت نشاند \*  
 پس علی الصباح جمیع امرا با اتفاق - بمحانه زن فتح شاه رفته -  
 داستان شب را برهن رسانیدند - و گفتند که چون شاهزاده طفل  
 است بیکي باید سپرد که تا کالن شدن او مهلت سلطنت را  
 متدشی<sup>(۴)</sup> باشد \* مادر شاهزاده - چون بر فکر ایشان آگاه شد - دانست  
 که چه میگویند \* جواب داد که من با خدا عهد کرده ام که هر کس  
 قاتل فتح شاه را بکشد پادشاهی باو ارزایی دارم \* ملک اندیل  
 در آغاز از اقبال این معنی آبا نموده - اما آخر چون جمیع امرا

( ۱ ) در فرشته همچنین لفظ بافت ( ۲ ) در فرشته همچنین \* در

نسخه های قلمی آمده \* ( ۳ ) همچنین در فرشته \* در نسخه های

قلمی باریک در بجای فتح شاه نوشته و آن از قریبه غلط معلوم می شود \*

( ۴ ) همچنین در فرشته - منقول فعل مذکور نکرده \* ( ۵ ) در فرشته

متدشی میباشد باشد \* ( ۶ ) در نسخه های قلمی میگوید \*



دران مجلس حاضر شده باتفاق تکلیف نمودند قدم بر تخت گذاشت \* مدت طغیان سلطان شاهزاده بقولي هشت ماه و بقولي دوییم ماه بود \* بعد از واقعه سلطان شاهزاده سالی چند این رسم در بنگاله بود که هر که (کشده<sup>(۱)</sup>) حاکم خود را بکشد و آن قدر فرصت یابد که بجای او بر تخت نشیند - همه مردم مطیع و منقاد او باشند - و متعارض حال او نشوند \* ایام حکومت سلطان شاهزاده در رساله شش ماه دیده شد \* والله اعلم بالصواب \*  
سلطنت ملک اندیل حبشی مخاطب فیروز شاه \*

چون ملک اندیل حبشی بطالع فیروز عروس مملکت بنگاله را در آغوش کشید - خود را فیروز شاه خطاب داده - بدارالملک<sup>(۲)</sup> گور رفته - همان جا طرح اقامت انداخت \* و در طریق معذات و احسان مساعی جمیله بکار برده - خلائق را در مهد امن و امان نگاه داشت \* از آنجا که در ایام امارت کارهای بزرگ و نمایان از دست او بشهر آورده بود - سپاه و رعیت - از وی در مسابا شده -  
در زمان سلطنت او پیرامن سرکشی نگشتند \* و در بذل و بخشش بی نظیر بود \* خزائن و دقائن ملوک پیشین را - که بپیشین سعی و مشقت فراهم آورده بودند - باندک فرصتی صرف مسکینان و محتاجان نمود \* گویند یاری در یک روز یک لک روپیه بمسکین

(۱) در نوشته شعبی (۲) پنهان شامی (۳) در نوشته های فارسی

بدانملک \* (۴) از وی در حساب شده - این اتفاق در نوشته نیست \*



بخشید \* ارکان دولت را این اسراف<sup>(۱)</sup> خوش نه آمد - در یکدیگر<sup>(۲)</sup> گفتند که این حبشی قدر زری که بی مشقت و محنت بدست آمده است نمیداند \* تدبیری<sup>(۳)</sup> باید اندیشید که قدر زر شناخته دست از اسراف<sup>(۴)</sup> و تصرفات بیجا کوتاه کند \* پس آن زر را در محسن جمع کردند - تا پادشاه بچشم خود ببیند - شاید که قدر این زر شناخته در نظرش بسیار نماید \* و چون سلطان زر را ملاحظه کرد پرسید که این زر را چرا درین جا گذاشته اند \* ارکان دولت عرض کردند این زر همان است که برای مسکینان عطا شده است \* فرمود ازین قدر چه خواهد شد - یک لک دیگر اضافه نمایند \* ارکان دولت متعجب شده زر را بفقرا تصرف نمودند \* ملک اندیل - سه سال سلطنت کرده - در سنه ۸۹۹ مریض شده - شمع زندگانش به سرمر اجل منطفی گشت \* و اصح آنست که فیروز شاه دم از دست پایگان گشته شد \* مسجد و مناره و حوض در شهر گور از معدنات اوست \*

### سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه \*

چون فیروز شاه به نهانخانه عدم شتافت اسرا و وزرا پسر بزرگ او را - که محمود نام داشت - بر فراز تخت سلطنت جلوس اجلاس دادند \* و حبش خان نام غلام حبشی مدارالمهام امور مالی و

(۱) در نسخه های قلمی اسراف \* (۲) بجای یکدیگر \* (۳) در

نسخه های قلمی تدبیریکه \* (۴) اسراف بفتح اول جمع صرف \*



ملکی شد \* آن قدر در امورات پادشاهی محیط گردید که از  
سلطنت جز نامی بر محمود شاه نگذاشت \* و محمود شاه بمجبوری  
میگذرانید - تا آنکه حبشی دیگر - که او را سیددهی بدر دیوانه<sup>(۲)</sup>  
میگفتند - از اوشاح او تنگ آمده حبش خان را بکشت - و  
خون متصدی امور سلطنت شده - پس از چندگاه با سرداران  
پایکان اتفاق نموده - وقت شب سلطان محمود را نیز بقتل رسانید \*  
و علی الصباح بتجویز امرای درگاه - که با او همزمان بودند - بر  
تخت برآمده خود را مظفر شاه خطاب داده \* ایام سلطنت  
محمود شاه یک سال بود - و در تاریخ حاجی محمد قندهاری  
مروم است که سلطان محمود شاه پسر فتح شاه ( است ) \*<sup>(۳)</sup>  
جشن شان - غلام باریک شاه - بحکم سلطان فیروز شاه نویسنده او<sup>(۴)</sup>  
میکرد - ( و ) بعد وفات سلطان فیروز شاه سلطان محمود را بر تخت  
نشاند \* و چون شش ماه بران بگذشت - حبش خان را هوس  
سلطنت در سر افتاد \* ملک بدر دیوانه حبش خان را کشته خود -  
چنانکه گذشت - بر سر بر سلطنت نشست \*

سلطنت سیددهی بدر المختاطب مظفر شاه \*<sup>(۵)</sup>

چون مظفر شاه بر تخت سلطنت در داد گور جلوس فرمود -

( ۱ ) بجای در بوباید \* ( ۲ ) در نوشته مسیعی \* ( ۳ ) همچنین در

درشته ص ۸۴ جلد ۲ \* ( ۴ ) همچنین در نوشته در نسخه های

قوامی به نیت او منکبر و این بی معنی \* ( ۵ ) در نوشته مسیعی \*



از بسکه سفاک و بیباک بود - اکثری از علما و صلحا و اشراف  
 ملک را مقتول ساخت - و رایان کفره را - که بخصوص سلاطین  
 بنگاله کمربسته بودند - لشکر کشی نموده بقتل رسانید \* و سید  
 حسین شریف مکی را بمنصب وزارت نواخته - صاحب اختیار  
 امور سلطنت گردانید \* و در جمع نمودن خزائن راغب گشته -  
 بتجویز سید حسین - مواجب سوار و پیاده را کم کرده - در تعمیر  
 خزانه کوشید - و در تحصیل خراج نیز سختگیریها پیش نهاد -  
 لهذا عالمی از دست مظفر شاه متألمی شده متذکر گردیده \* رفته  
 ( رفته ) سید حسین نیز دل دگرگون کرد - تا کاری بجایی رسید  
 که در سنه ۹۰۳ بسیاری از امرای کبار او <sup>(۱)</sup> برگشته خروج کردند -  
 و سلطان مظفر شاه با پنج هزار حبشی و سه هزار افغان و بنگالی <sup>(۲)</sup>  
 در قلعه گور متحصن گشت - و مدت چهار ماه میان مردم درون  
 و بیرون جنگ واقع شد - و هر روز جمعی کثیر بقتل میرسیدند \*  
 گویند دران ایام که سلطان مظفر متحصن بود - هرگز گرفته پیش او  
 می آوردند - از کمال قهر و غضب - که طائفه حبشی را می باشد -  
 شمشیر کشیده بدست خود می گشت - چنانچه عدد قتیان خاصه  
 او بچهار هزار رسید \* آخر مظفر شاه - با جمعیت خود اثر شهر برآمده -  
 با امرا - که سید حسین شریف سرگروه همه آنها بود - صف آرائی  
 نمود - و از طرفین بست هزار کس علف تیغ و تیر گردیدند \*

( ۱ ) در فرشته از او بجای او \* ( ۲ ) در فرشته سه در بسته های قلمی می \*



شد از کشته ها پشته پرداخته -

نوگوئی حصاری دگر ساخته \*

آخر نسیم ظفر بر پرچم لولای امرا<sup>(۱)</sup> وزیده - مظفر شاه با جمعی  
از مغربیان و مخصوصان در میدان کشته شد \* و بقول حاجی محمد  
قندهاری - دران ایام از اول تا آخر در جمیع معارک یک نک  
و بیست هزار کس از مسلمانان و کافر بعالم فنا شتافتند \*  
و سید حسین شریف مکی<sup>(۲)</sup> بسطفت رسیده علم جهانبانی  
افراشت \* و در تاریخ نظام الدین احمد<sup>(۳)</sup> مسطور است که چون  
طبائع مردم از بدسلوکی مظفر شاه نفرت گرفت - سید شریف  
مکی - این معنی را بخاطر آورده - سردار پایکن (را) با خود موافق  
ساخته - شبی با سیزده نفر بحرم سرا در آمده - مظفر شاه<sup>(۴)</sup> را  
بقتل آورده - صباح آن بر تخت سلطنت نشسته - خود را  
سلطان علاءالدین نامید \* مدت سلطنت مظفر شاه سه سال و پنج  
ماه بود \* مسجدی از تعمیرات او در گور مانده بود \*

سلطنت علاءالدین سید حسین شریف مکی \*

چون سید حسین شریف مکی در ایام وزارت اخلاق جدیدی با  
جمیع مردم موعی داشته - همیشه بگوش خلایق میروسانید که مظفر شاه

(۱) در نسخه های قلمی و وزیده \* (۲) در نسخه های قلمی و بهایی تا -

در نوشته من اوله الی آخره \* نسخه ۵۸۵ - جلد ۲ \* (۳) در نوشته

لفظ احمد نوشته \* (۴) در نسخه های قلمی و بهایی \*



[ریاض]

از بسکه خسیس و دنی المزاج است - هر چند من - اورا در باب  
 رفاه سپاه و امرا ناصح شده - مانع از قبائح اعمال میشدم - <sup>(۱)</sup> سودمند  
 نیفتاد - بجمع کردن زر مشغول میشود \* ازین مهر امرا اورا مشفق  
 و مهربان و غمخوار خود تصور میکردند \* چون نیکو نهادی او  
 و بد نفسی مظفر شاه در عوام معروف و در خواص مشهور بود - لهذا  
 در آن روز که مظفر شاه کشته شد جمیع امرا در باب تعیین پادشاه  
 کنگاش کرده باسلطنت سید شریف مکی راغب گشتند \* و گفتند  
 اگر ترا پادشاه سازیم بما چگونه سلوک <sup>(۲)</sup> خواهی کرد \* گفت آنچه  
 مدعای شما باشد خواهم کرد - و عجاله الوقت هر چه در شهر بر  
 روی زمین باشد بشما میگذارم - و هر چه در زیر زمین است من  
 بنصرف می‌آرم \* خواص (و) عوام بطمع مال قبول آن امر کردند -  
 و بذراج شهر گور - که از مصر گوی سبقت ربرده بود - شناختند \*  
 بدین گونه شهری بتاراج رفت -

نوگفتی که چاروب غارت برفت \*

سید شریف مکی باین آسانی پسر پادشاهی گرفت - و خطبه

(۱) در نسخه‌های قلمی می‌شوم « در فرشته چنان نوشته = « بگوش

خالق می‌وسانید که مظفر شاه خسیس است و قابل پادشاهی نیست  
 و هر چند من او را در باب سپاه و امرا نصیحت کردم سود نیفتاده «

(۲) در نسخه‌های قلمی بعد لفظ غمخوار لفظ از نوشته و آن مضرب

معنی « (۳) همچنین در فرشته = در نسخه‌های قلمی مسلوب \*



و سکه بنام خود کرد \* مؤلف گوید که اهل توارینج سید شریف  
مکی نام او نوشتند - و چون بسلطنت رسید خود را علاءالدین  
خطاب کرد - اما در تمامی مملکت بنگاله و نواحی گور نام او  
حسین<sup>(۱)</sup> شاه مشهور السیف خاص و عام است \* چون نام حسین شاه  
در تاریخ نیانتم - لهذا نردن داشتم - بعد تلاش بسیار از عبارات  
کتابها - که در خرابه بلده گور الیوم بر سنگ دروازه کلان<sup>(۲)</sup> اثر قدم  
رسول - صلعم - و سونه<sup>(۳)</sup> مسجد و بعضی مزارات دیگر - که از نعمیرات  
سلطان حسین شاه و پسر او نصرت شاه و پسر دیگر او محمود شاه  
است - کنده الآن موجود است - مستفاد شد که سیدالاسادات  
علاءالدین ابوالمظفر شاه حسین سلطان بن سید اشرف الحسینی  
ست - و بشهر و سنین<sup>(۴)</sup> سید شریف مکی کتابها همه موافق  
است - دفع شده و نردن گردیده \* بخاطر میبرد که ظاهرا پدر  
بزرگوار او - سید اشرف حسینی - شریف مکه بوده باشد - لهذا او هم  
به شریف مکی مشهور شد - و گونه نام آن چنان سید حسین  
بوده است \* در رساله بنظر آمد که حسین شاه و برادرش یوسف  
معه پدر خود سید اشرف حسینی از متوطنان شهر نردن بودند<sup>(۵)</sup>

(۱) جنرل ایسیاتک موسالقی حصه ۱، نردن ۳، سنه ۱۸۷۳ ع صفحه ۲۴۴

بنگرنه \* (۲) بعد فقط کلان در نسخه های قلمی نوشته \* (۳) یعنی

سونا بمعنی طلا \* (۴) در نسخه های قلمی شهر - نردن صورت پیشی لفظ

کتابها لفظ در قلم انداز شده باشد \* (۵) بدال جمله نیز خوانند \*



بحسب اتفاق وارد بنگاله شده - در ضلع راده<sup>(۱)</sup> بموضع چاندپور سکونت گرفته - هردو برادر پیش قاضی انجا بتحصیل (و) کسب علوم مشغول شدند \* و بدریافت نجابت اینها قاضی دختر خود را به حسین شاه تزویج نمود \* پس ازان بخدمت مظفر شاه اختیار ملازمت نموده - بپایه وزارت رسید - چنانکه مذکور شد \* چون بر سریر سلطنت در بلده گور جلوس فرمود - بعد از چند روز مردم را از تاراج شهر منع نمود \* و چون ممنوع نشدند - دوازده هزار تاراجی را بقتل رسانید - تا ازان عمل دست کشیدند \* و تفحص کرده بسیاری از اموال را بتصرف خود در آورد \* ازان جمله یک هزار و سه صد کشتی طلا بود - چه از قدیم الایام رسم در ملک لکنوتی و بنگاله چنان بود که مردم دولتمند کشتیها از طلا ساخته طعام در وی میخوردند - و در روزهای جشن و طوبی در مجلس هر کسی که کشتیهای طلا زیاده حاضر میشد موجب زیادتی فخر و اعتبار او در اقران میگودید \* و این رسم تا حال در مردم اغنیا و صاحب حشمت استمرار دارد \* سلطان علاءالدین حسین شاه - چون مرد دانا و عاقل بود - امرای امیل را رعایتها نمود - و بندگان خاص خود را نیز بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید \* و پایگان را - که حرام نمکی و خاوندکشی شعار خود ساخته بودند - از چوکی

(۱) جائی دیگر راده - صفحه ۱۴۱ سطر ۱۵ \* (۲) در نسخه های قلمی شعر \*



دادن منع فرموده<sup>(۱)</sup> - و جمله را یقلم برطرف کرد - تا مضرتی  
 باو نرسد \* و بجای پایگان در چوکی و نوبت سرهنگان را مقرر  
 کرد \* و حبشیان را نیز یقلم از تمامی قلمرو خود اخراج نمود \*  
 چون این زمره هم بشارت و خوارندگشی و شور پشینی مشهور شده  
 بودند - در چونپور و هندوستان جا نیانته - آثار بجانب تجارت  
 و دکن شتافتند \* اما سلطان علاءالدین حسین شاه - کمر معدنیت  
 اسوار بسته - برخلاف دیگر سلاطین بنگاله - پای تخت خود در  
 اکداله<sup>(۲)</sup> - که متصل شهر گور بود - مقرر کرد \* و غیر از حسین شاه  
 احدی از سلاطین بنگاله سوابی پندوه و بلده شور جای دیگر  
 پای تخت خود نگذاشته \*<sup>(۳)</sup> چون خود اشراف<sup>(۴)</sup> و نجیب بود -  
 بمقتضای کلی شیئی بر رجحان اصله - سادات و مغل و افغان  
 را در دست گرفته عمال خوب جا بجا برگماشت - تا ملک بقرار  
 آمده - تنزل و انقلاب - که در زمان سلاطین حبشی و غیره بهم  
 رسیده بود - برطرف شد \* و گردن کشان مملکت جماعتی<sup>(۵)</sup> سر بر خط  
 فرمان او نهادند \* و رایان اطراف را مطیع ساخته - تا اودیه  
 تسخیر نموده - مالگذاری گرفت \* بعد از آن عریضت فتح ممالک

(۱) فرمود اینجا نصیح \* (۲) در نسخه های قلمی اینجا یكداله و جای

دیگر اکداله صفحه ۹۹ منظر ۱۱ بنویسند در نوشته اکداله - صفحه ۸۷

جلد ۲ \* (۳) در نسخه های قلمی نگورده اند \* (۴) بهای شریف

(۵) در نوشته افط جماعتی درین جمله نوشته :



آشام - که مابین شمال و مشرق بنگاله واقع است - پیش نهاد  
 همت ساخته - با لشکر جرار از پیاده و کشتیهایی بی شمار متوجه  
 آن دیار گردید \* و آن مملکت را مفتوح ساخته - با فوج دریاموج  
 دران ممالک درآمد \* و تمامی آن ولایت را تا کامروپ و کامته  
 و غیره - ( که ) در تحت تصرف رایان عظیم الشان مثل روپ نرائن  
 و مال کنور و کوسا لکنی و لچه می نرائن و غیره بود - مسخر نموده - اموال  
 و اسباب بسیار ازان ولایت بتصرف آورد - چنانکه افغانان مکنهائی  
 آنها را شکسته تعمیر مکنهائی کرده بودند \* و راجه انجا - تاب مقاومت  
 نیاورده - ملک را خالی کرده - بکوهستان گریخته بود \* سلطان - پسر  
 خود را با فوجی گران بضبط آن حدود گذاشته - خود مظفر و منصور  
 به بنگاله مراجعت فرمود \* و بعد مراجعت سلطان - پسرش دران جا  
 بضبط و حراست پرداخت \* اما چون موسم برسات رسید - و از طغیان  
 آب طرق و مسالک مسدود گشت - راجه - با اعوان و انصار خود  
 از کوه فرود آمده - آن لشکر را محاصره نموده - بجنگ پرداخته - و راه  
 آنکه مسدود کرده - در اندک فرصت همگی را غلب تیغ ساخت \*  
 و سلطان - بر کنار آب بهنگه قلعه<sup>(۵)</sup> راست کرده - در آبادی و معموری

( ۱ ) جمله بی ربط است \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی مکنهائی - بهمه این لفظ

شاید که چیزی قلم انداز شده \* ( ۳ ) صاحب غیاث اللغات به زای هوز

تحقیق کرده \* ( ۴ ) در نسخه های قلمی ساخته زن بهیغه جمع \* ( ۵ )

استوارت بتیا آورده و نوشته که آن نام نهری است که آن را گندک نیز گویند \*



ممالک بنگاله غایت سعی و اهتمام مبذول داشت \* و مساجد و لنگرخانه در هر سرکار جا بجا تعمیر و مقرر ساخته - فقرا و عزلت گزینان را املاک بسیار عفايت فرمود \* و بجهت خرج لنگرخانه قدوة المشائخ شیخ نور قطب العالم - قدس الله سوه - مواضع متعدده تعیین فرمود - و هر سال از اذکاله - که پای تخت او بود - بزیارت مزار فائض الانوار حضرت شیخ نور قطب العالم - قدس الله سوه - بقصبة پندره می آمد \* و از برکت اخلاق حمیده و سیر پسندیده - و وفور عقل و کیاست - سالهای دراز باستقلال کمال در امر سلطنت پرداخت \* و در سنه ۹۰۰ سلطان حسین شرقی - که سلطنت ممالک جونپور میکرد - از سلطان سکندر شکست خورده - و از تعاقب او مجال اقامت نیافته - به کهل گانور رسید - و پناه و التجا باین آستان آورد \* سلطان علاءالدین حسین شاه - عزت او را نگاه داشته - اسباب عیش و عشرت مهیا ساخت - تا از فکر و تروند سلطنت باز آمده - بقیة عمر در همین جا بسربرد \* و تا آخر ایام سلطنت او محمد بابر پادشاه در هندوستان مسلط شد \* سلطان حسین شاه در سنه ۹۲۷ باجل طبیعی طبل ارتحال ازین جهان فانی گشت \* مدت سلطنت او هشت و هفت سال - و ( نزه ) بعضی هشت و چهار سال - و بقول بعضی هشت و نه سال و پنج سال - بود \* از سلطین بنگاله مثل علاءالدین حسین شاه پادشاهی دینار

( ۱ ) در نسخه های قلمی کمال \* ( ۲ ) پای دیگر کهل گام - ملاحظه فرمائید



نشد \* و آثار خیر او درین ملک مشهور افواه خواص و عام است <sup>(۱)</sup> \*  
 هزده پسر داشت \* نصرت شاه بعد از پدر جانشین گردید \*

## ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاءالدین

### حسین شاه \*

چون سلطان علاءالدین حسین شاه برحمت ایزدی پیوست \*  
 اعیان سلطنت و ارکان دولت پسر کلانش ( را ) - که نصرت شاه نام  
 داشت - و به نصیب شاه معروف است - ( و ) عاقل و عادل  
 و پسندیده خو - و نسبت بدیگر برادران در امور سلطنت شایسته  
 و لائق تر - بود - بر تخت سلطنت اجلاس دادند \* پسندیده ترین کاری  
 که ازو بظهور آمده این بود که برادران را بقید و حبس نداده \*  
 مضامین هر یکی را - از آنچه پدر عنایت فرموده بود - در چند  
 ساخت \* و راجه ترهت را دستگیر نموده بقتل رسانید \* و دو  
 سردار نامی را - که یکی علاءالدین - و دیگری مخدوم عالم -  
 که به شاه عالم اشتهار دارد - ( و ) هر دو داماد حسین شاه بودند \*  
 بضبط حدود ترهت و حاجی دور تعیین نموده دران جا گذاشت \*  
 و چون بابر پادشا - سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی را کشته -  
 بر سواد اعظم هندوستان مسلط گشت - اکثر امرای افغان گروخته

( ۱ ) صفحه ۶۲ حاشیه ۳ بگوشه \* ( ۲ ) که اینجا محل معنی است -



به نصرت شاه التاج آوردند \* و در آخر سلطان محمود - برادر  
سلطان ابراهیم - نیز از مملکت خود برگشته شده به بنگاله آمد \*  
نصرت شاه - داجوئی هریکی نموده - فراخور مرتبه و حالت آنها  
و گنجایش مملکت خود - هریک را به برگذات و قصبات لائق  
نوازش فرموده \* و دستخیز سلطان ابراهیم را - که بآن - کمک افتاده  
بود - بعقد و ازدواج خود درآورد \* و استیلائی افواج مغل به خاطر  
آورده قطب شاه را با فوج گران بنواح بهرائج گسیل کرده \* و او را  
دران جا با مغلان چند کت جنگ واقع شد - و مدتی بمقابله هم  
نمشتند \* اما خان زمان - داماد بابر پادشاه - تا چون به نصرت  
شاه رسید - در سنه ۹۳۵ (۱) بابر پادشاه در جونیور آمده -  
تمامی اطراف و جوانب را تحریک نصرت خود درآورد بود -  
و عازم شد که به بنگاله رفته آنها نیز بقبض و نصرت خود درآورد -  
نصرت شاه - سأل اندیشی نموده - نصف و دهایی نفیسه  
و ایلچیان گردان فرستاده - از راه شجور و زاری در آمد \* بابر پادشاه  
بنا بر صلاح وقت صلح کرده مراجعت فرسود \* و چون بابر پادشاه  
پنجم ماه جمادی الاول سنه ۹۳۷ (۲) شفقار شد - و همایون پادشاه  
بر رویر دهلی قائم مقام گردید - آوازه افتاد که پادشاه دهلی  
در مدتی تسخیر بنگاله است - لهذا نصرت شاه در سنه ۹۳۹ - بواسطه

(۱) که اینجا یکبار \* (۲) در نسخه های قلمی فرستاده (۳) صحیح

جمادی الاول (۴) در نسخه های قلمی به شفقار \*



اظهار اخلاص و محبت و خصوصیت - تحائف نفیس مصحوب  
 (ملک) مرجان خواجه سرا نزد سلطان بهادر گجراتی فرستاد \*  
 ملک مرجان - در قلعه<sup>(۲)</sup> مقدور با سلطان بهادر ملازمت نموده -  
 خدمت خاص سرفراز گشت \* و دران مدت نصرت شاه باوجود  
 سیدات مرتکب فسق و فساد و انواع ظلم و بیداد - که شرح آن  
 موجب کدورت خاطر همگان است - گردید - و عالمی از جور او  
 متذکر شد \* در همان اثنا روزی بزیارت قبر پدر خود - بمقام اذکاره  
 که در شهر گور بود - سوار شد \* قضا را در همان جا خواجه سرائی را  
 بقایا بر وقوع نقضی وعید سزای کردارش کرد \* خواجه سرا -  
 از ترس جان خود با دیگر خواجه سرین - در مراجعت  
 بدولتخانه - در سنه ۹۴۳ بقتل آورد \* مدت سلطنت او شانزده<sup>(۳)</sup>  
 سال بود \* بعضی سیزده سال و کمتر از آن نوشته اند \* بنای مکان  
 اثر قدم رسول - صلعم - در سنه ۹۳۹ - و مسجد طلائی - که عوام  
 آنرا سونه مسجد گویند - در سنه ۹۳۲ - احداث شده - از تعمیرات  
 نصرت شاه بن سلطان علاءالدین حسین شاه در خوابه گور الیوم  
 با شکستگی در دیوار موجود است \* و بنای مزار فائض الانوار  
 حضرت مخدوم اخوی سراج الدین در سعدالله پور نیز از آثار خیر  
 آن پادشاه است \* مؤلف گوید که در همه کتبهها - که بر سنگها

(۱) همچنین در نوشته \* (۲) در منتخب الباب ماندو \* (۳) محققین

شاهجه بدون آون تحقیق کرده اند \* (۴) صفحه ۱۳۱ حاشیه (۳) بنگرند \*



کنده آلان موجود است - نام او نصرت شاه بن سلطان علاءالدین حسین شاه میفریسد - و در کتب توارین نام او نصیب شاه -  
 بالفون و اصاح مهمله و یای تختانیه و یای موحده - مرقوم  
 است \* ظاهرا تصحیف و سهو شده باشد - چرا که در عبارات  
 کنده های کتابه سنگین غلطی را مدخلی نیست \*

### سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه \*

چون سلطان نصرت شاه شربت ناگوار اجل چشید - پسرش  
 فیروز شاه بتجویز امرا بر تخت سلطنت فرماندهی جلوس نمود \*  
 هنوز سه سال سلطنت کرده بود که سلطان محمود بنکالی - ( که )  
 یکی از هجده پسر سلطان علاءالدین حسین شاه بود - و نصرت شاه  
 او را بامارت سربلندی داده بود - و تا زندگی نصرت شاه سلطنت  
 امرایانه میداشت - درین وقت قابو یافته - فیروز شاه را بقتل  
 آورده - بر سریر سلطنت - بوزنه پدر شرف - جلوس نمود \*

### ذکر سلطنت سلطان محمود بن علاءالدین \*

چون محمود شاه بر سریر سلطنت جلوس نمود - بمشغول عالم  
 بوزنه او - که بحکومت حاجی پور مامور بود - عام بغی افراشته -  
 با شیرخان - که در نواحی سببار ( ۱ ) بود - رابطه میبرد

( ۱ ) بجای میفریسد نوشته بایستی نوشت \* ( ۲ ) بجای بنکالی بنکالی

( ۳ ) در نسخه های قدیمی امی اضافت بن لفظ گاه ها قلم انداخته شده \*



و اخلاص درست کرد \* محمود شاه قطب خان حاکم منگیر<sup>(۱)</sup> را  
 بتسخیر ولایت بهار<sup>(۲)</sup> و استیصال<sup>(۳)</sup> مخدوم عالم (گسیل کرد) \*  
 و شیرخان هرچند در صلح زد<sup>(۴)</sup> فایده نکرد \* آخر بانفاق افغانان  
 دل بر مرگ نهاده قرار جنگ داد<sup>(۵)</sup> \* چون تقارب فتنین رو داد  
 جنگی عظیم وقوع یافت - و قطب خان در جنگ کشته شد -  
 و شیرخان فیل و اسباب او را متصرف گشته قوی گشت \* بعد ازان  
 مخدوم عالم - بقصد انتقام یا باران<sup>(۶)</sup> سلطنت - علم بغی افراشته -  
 با محمود شاه جنگ کرده مقتول شد \* و شیرخان افغان در  
 همان زودی - که دران وقت باسلطنت دهلی رسیده بود - لشکر  
 به بنگاله کشید \* امرای بنگاله - در محافظت در نیلیاگده<sup>(۷)</sup> هی  
 و سکری گلی کوشیده - یک ماه جنگ کردند \* آخر الامر نیلیاگده<sup>(۷)</sup> هی  
 و سکری گلی مفتوح شد - و شیرخان به بنگاله درآمد -

(۱) در فرشته همچنین جلد ۱ صفحه ۴۱۸ - در نسخه های قلمی منکبر \*

(۲) در نسخه های قلمی به حای خطی نوشته - و آن سهو کاتب باشد \*

(۳) مؤلف اینجا از فرشته نقل کرده - و الفاظ گسیل کرد از سهو کاتب

قلم انداز شده \* (۴) در نسخه های قلمی - در صلح زد و فایده نکرد -

در فرشته - "در صلح زد و ملایمت نمود فایده نکرد" \* کاتب یا الفاظ

ملایمت نمود از سهو نقل کرده یا حرف و از طرف خود در آورده \* (۵)

در فرشته قرار بجنگ داد \* (۶) بجای در شاید که دره باشد - صفحه

۱۴۳ سطر ۱۰ بگرد \* (۷) در انوار سکی گلی \*



و محمود شاه هم صف کشیده برابر آمد - و جنگ معرب واقع شد \*  
 سلطان محمود - از میدان شکست خورده - بقلعه<sup>(۱)</sup> متحصن گشت -  
 و عرضداشت مشتمل بر استمداد بحضور همایون پادشاه دهلی  
 فرستاد \* همایون شاه در سنه ۹۴۴ متوجه تسخیر ولایت جونپور  
 شده \* چون دران وقت شیرخان در بنگاله بود - همایون پادشاه  
 بهایی حصار چنار رفته بمحاصره پرداخت \* غازي خان سرور -  
 که از طرف شیرخان در قلعه بود - علم مدافعه افراشت - و تا  
 شش ماه محاصره امتداد کشید \* آخر بتدبیر رومی خان سرکوبها<sup>(۲)</sup>  
 ساخته قلعه را مفتوح ساخت \* و شیرخان هم - در باب انتزاع  
 قلعه گور مساعی جمیله بکار برده - کار بر محصوران تنگ ساخته \*  
 اما چون دران ایام یکی از زمینداران بهار سر بفساد برداشته مصدر  
 فتنه ها شده بود - ناگزیر شیرخان - مصلحت در توقف ندیده -  
 جلال خان پسر خود و خواص خان را - که از امرای معتبر او  
 بود - بمحاصره قلعه گذاشته خود به بهار رفت \* و جلال خان  
 پسر شیرخان با محمود شاه جنگ میداشت - تا آنکه کار بر  
 محصورین تنگ شده - و غله در شهر نایاب گردید \* روز یکشنبه

( ۱ ) در فرشته - در حصار گور متحصن شد \* ( ۲ ) در

فرشته چنان نوشته - " رومی خان که صاحب اتمام توپخانه

پادشاهی بود در دریا سرکوبها ساخته قلعه بتصرف سپاه مغل

درآمد " \*



[ ریاض ]

سیزدهم ماه فروردی (۱) - مطابق ششم ذوالقعدة سنه ۹۴۱ - جلال خان  
با دیگر امرا - مثل خواص خان و غیره - طبل جنگ گرفت \*  
سلطان محمود نیز از ضیق محاصره تنگ آمده بود - از قلعه برآمده  
بکرب پرداخت \* چون ایام درلش بزرال رسیده بود - و اقبال  
شیر خان یاروی نمود - سلطان محمود - تاب جنگ نیاروده -  
از راه بهته گریخته - بدر رفت - و پسران محمود شاه گرفتار شده -  
قلعه گور با دیگر غنائم بدست جلال خان پسر شیر خان آمد \*  
و جلال خان و خواص خان بقلعه درآمده بقتل و اسیر و غارت  
( و ) نهیب پرداختند \* و شیر خان هم - از فتنه بهار اطمینان  
حاصل کرده - دنبال سلطان محمود نمود \* چون بعد بقرب مبدل  
شد - سلطان محمود - لاعلاج برگشته - جنگ کرد - و زخم گران  
برداشته - از معرکه گریخت \* شیر خان - مظفر و منصور جلوریز  
به گور رسیده - بتگاله را متصرف گشت \* مسجد جامع در  
سعدالله پور از تعمیرات سلطان محمود بن سلطان علاءالدین ~~محمود~~  
شاه آلان موجود است \* از عبارت کذده آن مستفاد شد که وی  
پسر سلطان علاءالدین حسین شاه است \* و ایام سلطنت محمود شاه  
پنج سال نشان میدهند \*

( ۱ ) همچنین در اسقوات - در نسخه های قلمی فروردی \* ( ۲ ) صحیح

ذی القعدة - سنه ۹۴۱ حاشیه ۳ بنگرند \*



جلوس فرمودن نصیرالدین محمد همایون پادشاه

بر سریر بلده گور \*

چون سلطان محمود - از جنگ شیرخان زخمدار گریخته - عازم ملازمت سلطان محمد همایون پادشاه شد - در وقتی که سلطان همایون پادشاه قلعه چنار را مفتوح ساخته بود - در درویش پوره رسیده - ملاقات کرده عجز و الحاح تمام نموده - التماس پرورش بنگاله کرد \* سلطان - نظر ترحم بحال او میدول داشته - میرزا دوست بیگ را در قلعه چنار گذاشته - در اوائل سنه ۹۴۵ به عزیمت تسخیر بنگاله رایت نهضت افراشت \* شیرخان بدریافت این معنی جلال خان و خراسان را بمحافظت دره تیلپاگده<sup>(۲)</sup> هی - که سر راه بنگاله واقع<sup>(۱)</sup> است - فرستاد \* و این تیلپاگده<sup>(۲)</sup> هی و سکری گلی جائی ست در میان ولایت بهار و بنگاله در غایت استحکام - که از یک طرف کوه شامخ و جنگل قلب و صعب دارد که به هیچ وجه دخول دران ممکن نیست - و از جانب دیگر نهر گدگ که عبور ازان نهایت مشکل است \* سلطان همایون شاه جهانگیر بیگ<sup>(۳)</sup>

(۱) در نسخه های قلمی واقعه \* (۲) در نسخه های قلمی اینجا سانکری

گلی و پیش ازین سکری گلی - صفحه ۱۴۰ - سطر ۱۱ - و پائین نیز سکری گلی

نوشته \* (۳) در نوشته و استوارت جهانگیر قلی بیگ \* و جائی دیگر

در نسخه های قلمی همچنین نوشته \* صفحه ۱۴۰ - سطر ۹ بنگورد

در منتخب الباب خانی خان جهانگیر بیگ \*



مغل را بتسخیر نیلیاگدهی و سکری گلی روانه فرمود \* روزی که جهانگیر بیگ دران جا رسید - وقت فرود آمدن - جلال خان و خواص خان - با فرج مستعد یلغز کرده - بر سرش ریختند \* افواج مغل - تاب نیارنده شکست فاحش<sup>(۱)</sup> یافته - و جهانگیر بیگ زخمی شده - بحال ثباه مراجعت کرده - باردوی سلطانی رسیدند \* اما چون همایون پادشاه به نیلیاگدهی و سکری گلی نزول اجلال فرمود - جلال خان و خواص خان - تاب حمله همایونی در خون ندیده - بجانب کوه گریخته - ازان جا پیش شیرخان به گور رسیدند \* افواج سلطانی ازان کوه تنگ باسانی گذشته مغل بمغل روان شد \* و چون کهل گام<sup>(۲)</sup> مضرب خیام ناگاحتشام شد - محمود شاه - که همراه رکاب بود - دران منزل شنید که هر دو پسرانش - که بقید جلال خان افتاده بودند - کشته شدند \* و ازین غم و غصه روز بروز میکاست - و در همان زودی رخت هستی برپست \* و چون شیرخان - از رسیدن افواج سلطانی مطاع شده مضطر گشته - خزائن و دوائن سلاطین گور و بنگاله برداشته - بسمت راندها گریخت - و ازان جا بجانب کوهستان چهارکهند روان شد - همایون پادشاه شهر گور را - که دارالملک بنگاله بود - بی مانعی مسخر ساخته - و بنا بر تجنیس مذموم شهر را جنت آباد نام کرده - خطبه و سکه پادشاهی جاری نمود \* و سزارگام و چانگام و غیره بذار در حوزه تصرف پادشاهی درآمد \* چندی بعیش و عشرت

( ۱ ) بجای فاش \* ( ۲ ) پیش ازین کهل گانو - صفحه ۱۳۵ سطر ۱۱ بازگرد \*



پرداخته - دنبال شیر خان نکرده - این چنین دشمن قوی را سهل افگشتند \* هنوز از سه ماه زیاده دران جا نمانده بودند که از بدی آب و هوای انجا اسپان و شتران بسیار تلف شدند - و اکثر مردم بیمار گردیدند \* بیک ناگه خبر رسید که افغانان برای چهارکند رفته قلعه رهناس را مسخر نمودند - و فوجی بحراست قلعه گذاشته - و شیر خان خود به مونگیر آمده امرای پادشاهی را - که در مونگیر بودند - علف تیغ ساخت \* و قضیه تسلط میرزا هندال - که در دهلی<sup>(۱)</sup> وقوع یافته بود - نیز شیوع یافت \* پادشاه - از دریافت خبر دهلی مضطرب شد - جهانگیر قلی بیگ را بصوبه داری بنگاله سرفراز ساخته - و ابراهیم بیگ را - که او هم از امرای کلان بود - با پنج هزار سوار انتخابی برفاقت او گذاشته - بر سبیل سرعت عازم اکبرآباد گردید \* و این معنی در سنه ۹۴۴ وقوع یافت \*

### بر تخت نشستن شیر شاه در شهر گور \*

چون سلطان همایون پادشاه در سنه ۹۴۴ متوجه آگره گردید - شیر خان بر بی سامانی سپاه و مخالفت میرزا هندال مطلع شده<sup>(۲)</sup>

(۱) در فرشته نوشته - "درین وقت خبر رسید که هندال میرزا در آگره

و مبعوث علم بغی و مخالفت افراشته خطبه بنام خود خوانده شیخ بهاول را بقتل رسانید" - جلد ۱ صفحه ۴۲۳ \* آگره بجای دهلی صحیح باشد

چه مؤلف خود پائین میگوید - عازم اکبرآباد گردید - و دو مضر پستری

می نگارد - متوجه آگره گردید \* (۲) در نسخه های قلمی شد \*



با لشکر مستعد از رهتاس روان شد \* و در وقتی که اردوی سلطانی  
 به چوسا رسید - <sup>(۱)</sup> سر راه گرفته مدت سه ماه در برابر نشست -  
 و هر قدر که توانست مزاحمت رسانید \* آخر شیخ خلیل نامی  
 درویشی را - که مرشد شیر خان بود - از راه حيله و خدیعت  
 بخدمت سلطان فرستاده - طالب صلح گردید \* سلطان بذابر  
 اقتضای وقت قبول فرمود - و چنان مقرر شد که بنگاله و رهتاس  
 از شیر خان باشد - و زیاده طلبی نکند - و سکه و خطبه پادشاهی  
 دران حدود باشد \* پس برین اقرار شیر خان بحلف قرآن مجید  
 مبادرت نمود \* سپاه سلطانی را ازین سرگند خاطر جمع شد \*  
 اما شیر خان - روز دیگر بافواج افغانه مستعد و مکمل - <sup>(۲)</sup> غافل  
 بر لشکر پادشاهی برآمده - فرصت صف آرایی نداد - و بعد از  
 جنگ غالب آمده - گذرها را - که کشتیها دران جا بود - مسدود  
 ساخت \* ازین ممر شاه و گدا و امیر و وزیر شکسته و بدحال  
 از تعاقب افغانان خود را بی اختیار بآب گنگ زدند - چنانچه  
 سواهی هندوستانیان قریب بهست هزار کس مغل غرق شدند \*  
 و پادشاه نیز خود را بآب زده بمدد یکی از سقاییان بمشقت تمام

(۱) در فرشته چوسا = در استوارت چوسار و آن غلط است - در آئین

نیز چوسا \* (۲) لفظ یافته بعد لفظ غافل شاید که قلم انداز شده -

در فرشته - ایشان را غافل یافته \* (۳) بجای وزیر غالباً فقیر باشد چه

پیشتر شاه و گدا آورده \*



بساحل نجات رسید - و با برخی از مردم - که پیمانۀ عمرشان  
 بدریز نشده بود - بجانب اکبرآباد متوجه شد \* شیرخان - بعد  
 از حصول این فتح شگرف - مراجعت نموده به بنگاله آمد - و با  
 جهانگیر قلی بیگ بدفعات جنگ کرده - آخر بدغا و حيله  
 نزد خود طلبیده - او را با مردم رفقای او بقتل آورد \* و بقیۀ  
 افواج را که در دیگر جا بود نیز علف تیغ ساخته - خطبه و سکه  
 بنام خود ساخت - و ولایت بنگاله و بهار یکم بتصرف خود  
 درآورد \* و ازان وقت خود را شیرشاه خطاب داد - و آن  
 سال در بند و بست مملکت پرداخته قوت و شوکت تمام پیدا کرد \*  
 و در آخر سال خضرخان را بحکومت بنگاله گذاشته - خود  
 بجانب اکبرآباد نهضت کرد \* و ازان طرف افواج همایونی -  
 باوجود نفاق برادران - یک صد هزار کس باستقبال شنافت -  
 و در سنه ۹۴۷ روز عاشورا در نواحی قنوج بر لب آب گدگ طرفین  
 مقابل شدند \* و افواج مغل که ارادۀ فرود آمدن بر منزل<sup>(۲)</sup>  
 داشتند - افغانان قریب پنجاه هزار سوار رسیدند \* لشکر پادشاهی  
 بی جنگ هزیمت خورد \* و شیرشاه - تا خوشایند تعاقب  
 نموده - مراجعت به اکبرآباد کرد \*

### حکومت خضرخان در گور \*

چون خضرخان از جانب شیرشاه بحکومت بنگاله منتور شد -

(۱) در نسخه های قلمی بعد حصول ازین فتح \* (۲) ای همین که \*



دختر یکی از سلاطین بنگاله را بعقد خود درآورده - در نشست و برخاست و دیگر تجملات سلوک پادشاهانه مرعی داشت \* و چون شیر شاه در اکبرآباد ازین معنی خبر یافت - مال اندیشی نموده - علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته - بر جناح استعجال بجانب بنگاله کوچ نمود \* و خضر خان چون بطریق استقبال بملازمش رسید - شیر شاه او را محبوس ساخته - ولایت بنگاله بچند کس قسمت نموده - ملوک الطوائف ساخت - و قاضی فضیلت را - که از علمای ولایت آگره بود - و بحسن و دیانت و امانت اتصاف داشت - امین ولایت گردانیده - صلاح و فساد ملک را در قبضه اقتدار او سپرده - خود مراجعت نموده به اکبرآباد رفت \*

### ذکر ایالت محمد خان سور در بنگاله \*

چون در سنه ۹۵۲ شیر شاه - در تسخیر قلعه کالنجر بحکم تقدیر - از آنش بازوت نقب - که بجزیر حصار حفر نموده بودند - بخیبر سرخت - و پسر خورد او - که جلال خان نام داشت - بر سریر سلطنت دهلی جلوس فرموده - خود را اسلام شاه خطاب داد - که در السنه افواه عوام به سلیم شاه معروف است - محمد خان سور - که از امرای کبار و خویشان سلیم شاه (و) بعدل و انصاف و حسن اخلاق معروف بود - بحاکمیی ممالک بنگاله ممتاز گشت - و چند سال تا آخر



عهد سلطنتش راه یافته بود - علم مخالفت افراخته - متوجه تسخیر چنار و جونپور و کالپی گردید \* محمد شاه عدلی هیمو بقال (۱) - که از امرای کبار او بود - با فوج عظیم همراه گرفته - بر سر محمد خان رفت - و در موضع چهارگانه<sup>(۲)</sup> - که پانزده کوهی کالپی ست - بین الفریقین جنگ صعب اتفاق داد \* مردم بسیار از طرفین شربت فنا چشیدند - و محمد خان نیز جام ممات نوشید \* امرای بقیة السیف رو بهزیمت نهاده - در جهوسی<sup>(۳)</sup> فراهم گردیده - پسرش خضر خان را بسطنت برداشته \* بهادر شاه<sup>(۴)</sup> بقصد انتقام خون پدر خود در صدد جمعیت لشکر شده - بسیاری

( ۱ ) بعد لفظ سلطنتش چند سطر از سهو کاتب قلم انداز شده - و عبارت بی ربط و مطلب خط گردیده \* در استوارت در ذکر محمد خان سور چنان نوشته - "گرفتند که این سردار تا آخر عهد سلطنت سلیم بغایت عدل و انصاف و نهایت حسن اخلاق حکم راند \* چون در سنه ۹۶۰ محمد عدلی - که بشهرت پرمستی و عشرت رغبت تمام داشت - بر تخت سلطنت مسلط گردید - آن حاکم بنگاله ( محمد خان سور ) - خون را از اطاعت قاتل پسر ولی نعمت خویش بوی نداشت - از تسلیم کردن حکومت سلطان ابا نمود و حکم فرمود تا سکه بنام خودش زدند " \* تاریخ بنگاله چارلس استوارت چاپ کلکته سنه ۱۸۴۷ صفحه ۹۲ \* از تاریخ فرشته نیز همین مضمون مستفاد میشود \* صفحه ۱۵۱ حاشیه ۱ نیز بنگرند \* ( ۲ ) در فرشته و استوارت چهارگانه \* ( ۳ ) در استوارت جهوسی \* ( ۴ ) خطاب خضر خان که احوالش باین می آید \*



از ممالک پورب را بتصرف آورده - به بنگاله آمد \*

### فرماندهی خضر خان المخاطب بهادر شاه \*

چون بهادر شاه بافواج جرار بممالک بنگاله درآمد - شهباز خان نام سرداری - که از طرف محمد شاه عدلی دران وقت حکومت گور داشت - بجنگ پیش آمد \* امرای شهباز خان - غلبه از طرف بهادر شاه دیده - به بهادر شاه پیوستند \* شهباز خان - با بقیه جمعی که همراه داشت - پا بجنگ قائم نموده - در میدان جنگ بقتل رسید \*

کسی را که دولت کند یاری -

که یارن که با وی کند داری \*

بهادر شاه - مظفر و منصور شهر گور را بتصرف آورده - سکه و خطبه بدام خود جاری کرد \* بعد ازان بر سر محمد شاه عدلی لشکر کشید - و مابین سورج گده و جهانگیره جنگ سبع رو نمود \* محمد شاه - در معرکه زخمهایی کاری برداشته - بقتل رسید \* و این محمد شاه مبارز خان ولد نظام خان سورا است - که برادرزاده شیر شاه و عمویچه و خسرویوز سلیم شاه بود \* بعد از وفات سلیم شاه روز سیوم - پسرش فیروز شاه ( را ) - که خواهرزاده او میشد - کشته - خود بر تخت سلطنت دهلی نشست - خود را محمد شاه عادل خطاب داده بود \* چون لیاقت



سلطنت نداشت - افغانان او را عدلی<sup>(۱)</sup> گفتند - و باندک تغییر  
اللسان او را اندلی میخواندند - و اندلی بلغت هندی بمعنی  
نابینائی ست \* و بعد از آن بهادرشاه - مدت شش سال سلطنت  
ممالک بنگاله کرده - بخوابگاه عدم شتافت \*

### سلطنت جلال الدین بن محمد خان \*

بعد از وفات بهادرشاه - برادرش جلال الدین بر تخت سلطنت  
جلوس کرد - و پنج سال در شهر گور بحکومت بسر برده - بتسخیر  
مملکت گور نهضت فرمود \*

### فرمانروائی پسر جلال الدین \*

بعد از وفات سلطان جلال الدین - پسر او - که نامش معلوم  
نشد - بر سریر حکومت نشسته - کوس فویت پنجره نواخت -  
و هنوز از هفت ماه و نه روز بیش نگذشته بود که غیاث الدین -  
او را بقتل در آورده - زمام امور سلطنت بنگاله در قبضه  
اقتدار خویش کرد \*

### سلطنت غیاث الدین \*

چون سلطان غیاث الدین عروس مملکت بنگاله را در آغوش

( ۱ ) در منتخب الالباب نوشته که مبارز خان فیروز خان را بکشت و خود را  
به محمد شاه عادل مخاطب ساخت - عوام الناس بوجه آن خون بیگانه  
او را عدلی شاه خواندند - و چون دیگر کارهای بی موقع ازو بظهور رسید  
ظرفان عدلی را به اندلی<sup>(۱)</sup> که بزبان هندی بمعنی کور باشد تبدیل ساختند \*



کشید - هنوز بر بستر بیغمی از یک سال و یازده روز پیش استراحت نفرموده بود که تاج خان کرانی زور آورده او را بقتل رسانید - ( و ) بضرب تیغ آبدار انتزاع سلطنت نمود \*

### فرماندهی تاج خان کرانی \*

تاج خان کرانی از امرای سلیم شاه و حاکم سنبهل بود - در وقت تخلل محمد شاه عدلی از گوالیار گریخته راه بنگاله پیش گرفت \* محمد شاه عدلی فوجی گران در پی او گسیل کرد \* در فواحی چهارمپور<sup>(۱)</sup> - که چهل کروهی اکبرآباد و سی کروهی قنوج است - طرفین بیکدیگر مقابل شده - جنگ نموده - تاج خان شکست یافته بجانب قنوج متوجه شد \* و در راه بعضی عمال خالصه محمد شاه عدلی را بدست آورده - از نقد و جنس آنچه توانست وصول نموده - و یک حلقه فیل - که یک صد زنجیر باشد - از پرگنات گرفته - به برادران خود - عماد خان و الیاس خان - که حاکم بعضی ولایت<sup>(۳)</sup> کنار گنگ و خواص پور تانده بودند - ملحق شد - و علم مخالفت مرتفع ساخت \* چون محمد شاه از گوالیار بر سر کرانیان لشکر کشید - قنوج گنگ طرفین مقابل هم شدند \* هیمو بقال - که سردار و سپه سالار بود - یک حلقه فیل همراه

( ۱ ) در نسخه های قلمی چهارا - در فرشته چهارمپور و همین صحیف

باشد \* جلد ۱ صفحه ۴۴۰ \* ( ۲ ) در فرشته عماد و سلیمان

و الیاس \* ( ۳ ) در فرشته ولایات \*



گرفته - از آب عبور نموده - جنگ کرده غالب آمد \* و چون  
ابراهیم خان سور - که شوهر خواهر عدلی بود - گریخته دهلی را  
بتصرف آورده - مورد فتنه گردید - ناچار عدلی از کرانیان  
دست بردار شده - بآن طرف شتافت \* و کرانیان مستقل  
شدند \* و چنانکه گذشت - چون تاج خان شهر گور را بتصرف خود  
در آورد - قریب نه سال بامر حکومت آن (بوده) و فتح ممالک  
نموده - بطور دیگران رخت هستی بربست \*

### فرماندهی سلیمان کرانی \*

در اوائل حال سلیمان خان یکی از امرای شیرشاه بود \*  
شیرشاه او را بحکومت صوبه بهار سرفراز ساخت - و در زمان سلطنت  
سلیم شاه نیز بدستور معهود بانظام صوبه بهار می پرداخت \*  
و چون سلیم شاه هم مسافر ملک آخرت گردید - و در هندوستان  
ملوک الطوائف شد - و در هر سری سودای سلطنت و در هر دهلی  
تمنای مملکت متمکن گشت - سلیمان خان - بعد وفات تاج خان  
بودارش - باستقلال کمال حاکم بفکاله و بهار شده - شهر گور را -  
بسبب ناسازی آب و هوای آنجا - ویران ساخته - قصد خانه را  
آباد ساخت \* و در سنه ۹۷۵ ولایت اودیسه را بتصرف درآورد -  
و نائب مستقل دران مکان با فوج معتمد گذاشته - خود عازم  
تسخیر ممالک کوچ شد \* و اطراف و جوارب آنرا بحیطه تصرف  
درآورده - هنوز محاصره شهر میداشت - که دران اثنا خبر رسید



که گردن‌کشان اردیسه باز علم بغی افراشتند \* ناگزیر ازان جا برخاسته  
به تانده - که دارالملک او بود - مراجعت نمود \* و چند گاه بهمین  
منوال تزلزل در هندوستان بود \* و چون محمد همایون پادشاه از  
ایران مراجعت به هندوستان نمود - سلیمان خان - مآل اندیشی  
نموده - عرضداشت مبنی اظهار اعتقاد و اخلاص - معه تحف و هدایا -  
ارسال نمود - و ازان طرف هم - بمقتضای صلاح وقت که قلع و قمع  
شیرخانیان در پیش بود - پیشکش و هدایا تشریف پذیرائی یافته -  
فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر دلاسا و تسلی صدور یافت - و  
بخاعت بحالی بدستور سرمایه افتخار اندوخت \* و بعد ازان هر چند  
سلیمان خان خطبه و سکه ممالک بنگاله بنام خود کرده بود - (۱) اما  
خود را حضرت اعلی می‌گفت - و بحسب ظاهر با جلال‌الدین محمد  
اکبر پادشاه ملائمت نموده - گاه گاه تحف و هدایا میفرستاد \* قریب  
شانزده سال حکومت بنگاله باستقلال تمام نموده - در سنه ۹۸۱ بر دستور  
خاک استراحت فرمود \* و او بسیار تند مزاج و جفا پیشه و سخت گیر  
بود \* و در تاریخ فرشته حکومت تاج خان کرانی نفوخته - و حکومت  
سلیمان خان بست و پنج سال میفریسد \* چون برادرانش را - از ابتدا -  
حکومت این ممالک تفویض بود - و تاج خان بعد ازان آمد - لهذا  
همگی ایام حکومت آنها را بر یک کس ختم کرد \* والله اعلم بالصواب \*

( ۱ ) عبارت اینجا بی ربط - غالباً چنان باشد - و خود را حضرت اعلی



## فرماندهی بایزید خان بن سلیمان خان \*

بعد از وفات سلیمان - پسرش بایزید خان - اطلاق سلطنت  
بر خود نموده - بر مسند فرماندهی بنگاله جلوس نمود - هنوز  
یک سال پیش نگذشته بود - و بقول یک سال و شش ماه سلطنت  
نموده بود - که هانسو نام افغانی - که پسر عم بایزید و یزید او  
بود - قصد او نموده - او را بدیوانخانه بدعا قتل ساخته -  
میخواست که خود متصدی امور سلطنت گردد \* لودی خان -  
که سردار عمده و معتبر سلیمان خان بود - ابا نموده - باقتضای  
اقدام نموده \* بقول بعد دو و نیم روز برادر کوچک - که داؤد خان  
نام داشت - بعرض خون برادر خود هانسو را کشت \* بر هر تشویر  
بعد از بایزید داؤد خان برادرش جانشین برادر خود شده \*

## ذکر سلطنت داؤد خان بن سلیمان خان \*

چون داؤد خان بر سریر حکومت بنگاله متعین شد -  
پروکاران محیط نقطه سلطنت بنگاله گردیده - خدایه و سکه  
قلعه بنگاله بتمام خود ساخت \* و بواسطه شرب منام - و  
مباحثه ارباب و اوباش - و كثرت خیول و خدام - و وفور  
استعداد و چشم - و فراوانی اسب و دولت - و افزونی شان  
و مكنت - که چهل هزار سوار خوش اسبه - و ده هزار پیاده



زنجیر فیل - و یک لک و چهل هزار پیاده - از قسم تفنگچی  
و برق انداز و بان انداز و کماندار - و بست هزار توپ - که از آن  
جمله اکثر قلعه شکن - و بسیار نواره جنگی - و دیگر آلات و  
ادوات حرب - که مستعد و موجود داشت - نخوت آرا شده -  
حرمه سمالک ستانی و کشورگیری بخاطر آورده - حواشی ممالک  
محمد اکبر پادشاه را مزاحمت رسانید \* هر چند دولتخواهان  
ازین امور مانع آمده - نسخه نوائج خواندند - بگوش هوش  
نشید \* منعم خان - مخاطب به خان خانان - که از طرف  
محمد اکبر پادشاه حاکم جونپور بود - و منصب پنجزاری داشت -  
بحکم پادشاه متوجه بقلع و قمع داؤد خان شد - و او برخی از  
امرای منل را پیشتر از خود گسیل کرد \* داؤد خان از دریافت  
این معنی - لودی خان افغان را - که از امرای عمده او بود -  
بمقابله منل تعیین نمود \* در پتفه مقابله طرفین رو داده - چندی  
بجنگ پرداختند \* آخر الامر فریقین بصلح راضی شده - هر دو  
لشکر بولایت خودها مراجعت کردند \* اما جلال الدین محمد  
اکبر پادشاه قبول صلح نه نموده - راجه تودرمل را<sup>(۲)</sup> - به منصب  
وزاری سرفراز کرده - صاحب اهتمام بنگاله نموده - پیش خان خانان  
فرستاد - و امرایان و افواج دیگر را - بهایشلیقی<sup>(۳)</sup> خان مذکور

(۱) در نسخه های قلمی یا انداز = (۲) در نسخه های قلمی که بجای به \*

(۳) در نسخه های قلمی بهایشلیقی و این بی معنی \*



بغایر استیصال داؤد خان نامزد کرد - و در باب تسخیر مملکت  
 بهار مکرر فرمان به خان‌خانان اصدار فرمود \* چون در آن وقت  
 میان داؤد خان و لودی خان فی‌الجمله نزاعی بهم رسیده بود -  
 لودی خان کوفته‌خاطر شده - به خان‌خانان ابواب ملائمت مفتوح  
 داشته - نسبت محمد اکبر پادشاه اظهار اطاعت و انقیاد نمود \*  
 قتل‌وخان نام سرداری - که با لودی خان اتفاق داشت - سلسله  
 عدالت جنبانیده - به داؤد خان شکایت کرد - که او با امرای  
 اکبری سازش دارد - و در نهایی یکر و یکداستان است \*  
 داؤد خان از اطلاع این معنی به لودی خان<sup>(۱)</sup> نوشت عجز آمیز  
 نوشته - با خود متفق ساخته - پیش خود برد - و خلاف مروت  
 کرده - لودی خان را - که بحسن رای و تدبیر (و) شجاعت  
 و مردانگی معروف و معروف بود - بقتل آورد - و خود  
 با جمعیت تمام بکنار آب سون سر راه بر لشکر اکبر شاه گرفت -  
 و جائی<sup>(۳)</sup> که آب سون و سر و گنگ الحاق یافته است بر روی  
 دریا جنگ عظیم واقع شد \* لمؤلفه -

برآمد ز نازک برنا و پیسر

شپا شاپ پیکل فضا فاشی دیر \*

چکا چاک خنجر بگردون رسید -

(۱) در نسخه‌های قلمی اکثری \* (۲) در نوشته‌های کتابت \* (۳) در

نوشته - "جایی که آب سون به گنگ ملحق میشد" \*



چگر چاک شد خون به جیخون رسید \*

تبمزین بخود یلان گشته غرق - <sup>(۱)</sup>

چو تاج خروسان جنگی بفرق \*

عاقبت الامر اقبال اکبری غالب آمده - و افغانان منهزم شده -

رو بگریز نهاده - به پتنه رفتند \* و چند کشتن ایشان بدست

مغلان افتاد \* خانانان هم متعاقب از دریا گذشته جلوریز

متوجه به پتنه شد - و آن قلعه را - که داؤد خان در وی

متحصن گشته بود - محاصره کرده طرح جنگ انداخت \* لمؤلفه -

چو بر قلعه افتاد شان طرح جنگ -

ز طرفین غریب توپ و تفنگ \*

ز آواز غریدن توپ و دود

چو ابر سیاه کاندرو رعد بود \*

ز باریدن گوله ها چون تگرگ

روان شد دران فوجها سیل مرگ \*

چون این خبر به محمد جلال الدین اکبر پادشاه رسید - دانست

که بی توجه او فتح قلعه پتنه غیر ممکن است - لهذا همت

ملوکانه کار بسته - خود با جمیع شاهزاده ها و امرا در یک هزار

کشتی نشسته - و رنگارنگ پوششها بر کشتیها افکنده - در عین

بارش باران متوجه شد \* و چون بحوالی پتنه رسید - خبر یافت

(۱) در نسخه های قلمی: چولان باک بجای بخود یلان \*



که عیش خان نیازی<sup>(۱)</sup> - که از سرداران معتبر آن افغان بود - از قلعه برآمده - با خان خانان جنگ کرده کشته شد - و مردم قلعه در فکر گریز اند \* پادشاه خان عالم را با سه هزار سوار بفتح قلعه حاجی پور تعیین فرمود \* و او بدان جا رفته - قلعه را از دست فتح خان انتزاع کرده - بتصرف آورد \* داؤد خان - از دربانان فتح قلعه حاجی پور - ایلچیان گردان بدرگاه اکبری فرستاده - استعفاي جریمه نمود \* اکبر شاه فرمود بعد ملازمت عفو تقصیرات خواهد شد - و اگر بملازمت نمی آید از سه کاری اختیار کند - یا خود تنها بمقابله من بیاید - یا یکی از امرای (خود) را تنها بفرستد تا بامرای من جنگ کند - یا یک فیل جنگی بفرستد تا با فیل من جنگ نماید - هرکه مظفر شود ملک ازو باشد \* داؤد خان - از استماع این پیام هراسان شده - صرفه در اقامت پهنه ندیده - وقت شب از دروازه آهنی برآمده - و بکشتی سوار شده - و اسباب و حشم را همان جا گذاشته - بجانب بنگاله گریخت \* قلعه حاجی پور و پهنه مفتوح شد - و محمد اکبر پادشاه بست و پنج کره تعاقب مظهرمان نمود -

(۱) در منتخب اللباب خافي خان چاپ کالج پریس سنه ۱۸۹۹ ع نیازی

نام طائفة افغان نوشته \* در نسخه های قلمی نیازی \* (۲) در استوارت

همچنین - در نسخه های قلمی اینجا جان عالم نوشته و جای دیگر

خان عالم \* صفحه ۱۶۱ مطبوعه بنگرند \* (۳) اینجا بفرستد \*



چهار صد زنجیر فیل دأؤد خان با دیگر لوازم حشمت بدست  
 بهادران مغل افتاده - هرکه گریخت جان سلامت برد - ما بقی  
 علف تیغ ساخته - منعم خان را بضبط آن نواح و نفع دأؤد خان<sup>(۱)</sup>  
 مامور ساخته - خود از دریاپور علم مراجعت افراشت \* چون  
 خان خافان به سکری گلی رسید - دأؤد خان بیطاعت شده بجانب  
 اودیسه گریخت \* و بعضی از امرای اکبری - مثل راجه  
 تودرمل و غیره - که دنبال او به اودیسه رفته بودند - از دست  
 جنید خان - پسر دأؤد خان - در کورت شکست یافتند - و منعم خان  
 بر این معنی آگاه شده<sup>(۲)</sup> خود بجانب اودیسه رفت \* دأؤد خان  
 باستقبال برآمده - چون مقاربت فتنین رو داد هردو لشکر  
 تعبیه صفوف نمودند \* لمؤلفه -

دایران بمیدان کشیدند صف -  
 همه خنجر و تیر و نیزه بکف \*  
 در سو فوج قائم شده چون دو کوه -  
 یکی بی شکوه و دیگر با شکوه \*  
 نمودند هریک همی دستپاچه -  
 هم از توپ و تیر و سنان زد و خورد \*  
 ز خون دایران هردو سپاه  
 روان گشته سیلی دران زمگاه \*

(۱) بجای ودفع در نسخه های قلمی واقع \* (۲) در نسخه های قلمی شد \*



بمیدان فتاده ز بس کشته‌ها -

بهر سو نمودار شد پشته‌ها \*

گجرا نام افغانی - که بشجاعت و نهور رستم وقت بود -

و هراولی فوج داود خان باو تعلق داشت - بهراول خان‌خانان -

که خان‌عالم بود - حمله‌های مردانه آورده - فوج هراول را

برهم زد - و خان‌عالم را بقتل رسانید - (و) پاپی ثبات هراول را

متزلزل ساخت \* و جمعی - که میان قول و هراول بودند -

از صدمه داود خان برهم خورده - پناه بقول برده - باعث

تفرقه نیز شدند \* و خان‌خانان - با جماعه قلیلی که مانده

بود - مقابل با گجرا شده - بحسب اتفاق گجرا و خان‌خانان

بیکدیگر رسیدند \* لمؤلفه -

دو شمشیرزن چون بهم شد دو چار -

کشیدند تیغ از دوسو آبدار -

همی این روان وان برین زخم زد -

بدان سان که از جنگجویان سزد \*

نشد بر زرها یکی کارگر -

دگر بود در پیش رو شان سپر \*

ز شمشیر گجرا سوانچام کار -

تن خان‌خانان شده زخمسدار \*

(۱) در استواریه و طبقات اکبری گویند \*



دیگر یاوران در میان آمدند -  
 میان دو سردار حائل شدند \*  
 خان خانات - با آن حال جنگ کفان - از معرکه بیرون رفته  
 بایستاد - و چون لشکر متفرقه برو جمع شد - باز متوجه حرب  
 گجرا گردید \* قضا را در عین گرمی حرب نیری بر مقبل گجرا  
 رسید \* لمؤلفه -

چو گجرا دگر بار آمد بجنگ -  
 ز شست قضا شد کشاده خدنگ -  
 به پیشانی‌ش چون رسید از صفا -  
 گذر کرد پیکان ز سوی قضا<sup>(۱)</sup> \*  
 بر افتاد گجرا بر میدان چو کوه -  
 ز افتادنش گشت بیدل گروه \*  
 چو دولت ز داؤد خان رو بنافت -  
 ز هر جانب ادبار بر وی شناخت \*  
 گردان (شد) از جنگ داؤد خان -  
 که دیگر نبودش ظفر را گمان \*

داؤد خان - فیال و جمیع اسباب حشم را گذاشته - به بیدلی تمام  
 از میدان گریخت \* همه اسباب بدست افواج مغل آمد \* و راجه  
 تودرمل و غیره امرای پادشاهی بتعاقب داؤد خان شناختند \*

(۱) در نسخه‌های قلمی قضا \*



داؤد خان - چون بفواحي دریاي چین رسید - در پای قلعه -  
 که کنار نهر کنگ بود - پناه برد - و چون راه گریز مسدود بود -  
 ناچار اهل و عیال را در قلعه گذاشته - خود کفی در گردن انداخته -  
 و دل بر مرگ نهاده - بعزم جنگ برگشت \* راجه تودرمل  
 چگونگی حال را به خان خانان اعلام نمود \* خان خانان با وجود  
 زخمها بر جناح استعجال بانجاشنافت \* اما داؤد خان بتوسط  
 یکی از امرایان حرف صلح در میان آورد - و چون بنای آشتی  
 استحکام یافت - بملاقات منعم خان رفت \* خان خانان - سلوک  
 مروت و فتوت مرعی داشته - کمر (و) خنجر و شمشیر مرصع  
 بجواهر قیمتی بار داده - ولایت اودبسه و کنگ بنارس<sup>(۱)</sup> را  
 به داؤد خان مسلم داشته - باقی ممالک را متصرف شده -  
 بشوکت و عظمت تمام مراجعت فرموده - ببلده<sup>(۱)</sup> تانده آمده -  
 (به) امر حکومت پرداخت \* چون در سفرات سابق - از عهد  
 محمد بختیار خلجی تا زمان شیر شاه - بلده<sup>(۱)</sup> گور پای تخت  
 سلطین بنگاله بود - و بواسطه<sup>(۱)</sup> ناسازی آب و هوای انجا با مردم  
 غیر بومی - افغانان خواص پور تانده را احداث نموده نشیمن گاه حکام  
 ساختند - خان خانان - بفکر تعمیر بلده<sup>(۱)</sup> گور شده - بدان جا رفت -

(۱) در نسخه های قلمی کنگ و بنارس - مگر صحیح کنگ بنارس -

چه کنگ را کنگ بنارس نیز میگویند - چنانکه در آئین اکبری و

طبقات اکبری مذکور است \*



و آن شهر را مجدداً تعمیر ساخته - نشیمن خود کرد \* و در همان زمینی از عدم موافقت آب و هوایی آنجا بیمار شده - در نوزدهم رجب سنه ۹۸۳ و دیعت حیات بقایض ارواح سپرد \* داؤد خان - از دریافت خبر وفات خان خانان - با اتفاق افغانان باز بنگاله و بهار را متصرف گشت - و فی الفور بعزم استخلاص خواص پور تانده آمد \* امرای اکبری تاب توقف نیارده - کلام بیرون رفتند \* داؤد خان باستقلال کمال بحکومت پرداخت \*

### حکومت نواب خان جهان در ممالک بنگاله

#### و کیفیت قتل داؤد خان \*

چون خبر وفات منعم خان خان خانان در دهلی رسید - محمد اکبر پادشاه حسین قلی خان ترکمان را - بخطاب خان جهان نواخته - بحکومت بنگاله تعیین نمود \* و چون خان جهان دران نواح رسید - خواجه مظفر علی ترهتی - که نوکر بهرام خان بود و خطاب مظفر خان یافته نامزد بهار شده بتسخیر قلعه رهناس آمده بود - با لشکر بهار و ترهت و حاجی پور و غیره با وی ملحق شد \* و جمیع امرای اکبری با آنها متفق شده عازم تسخیر قلعه نیلیا گدھی و سکری گلی شدند \* داؤد خان نیز - با لشکر قیامت اثر - دران محل که مابین گدھی و تانده است - بمقابلت خان جهان شناسانست \* اما خان جهان - بحمله اول



گدھبی را مفتوح ساخته - قریب یک هزار و پانصد افغانان را  
 بقتل درآورد - و متوجه آن موضع - که معسکر داؤد خان  
 بود - شد \* چون بعد بقرب مبدل گردید - بانزدنم شهر محرم  
 سنه ۹۸۳ روز پنجشنبه<sup>(۱)</sup> - طرفین بآرامش صف سپاه قیام نمودند \*  
 امولفه -

دو پرخاشگر صف برآستند -

ستیزآوران جنگ میخواستند \*

چو شد گرم بازار جنگ و ستیز -

کشیدند بر یک دگر تیغ نیز \*

ز غریب توپ و قهقهه بان

بلوزید بر خویشتن آسمان \*

کالابهار - که از امرای نامدار داؤد خان بود - بر جرنغار خان جهان

تاخته برهم زد - و مظفرخان بر بونغار داؤد خان<sup>(۳)</sup> وادعه از جا

برداشت<sup>(۴)</sup> - و دران حالت خان جهان بر قول داؤد خان حمله برد -

و جنگ معب درگرفت \* امولفه -

ده و تن برآمد دزان رزمگاه -

بسی خالق شد کشته از دو سپاه \*

(۱) در نسخه های قلمی . "طرفین صف بآرامش سپاه" \* (۲) در

نسخه های قلمی جرنغار \* (۳) در نسخه های قلمی بونغار \* (۴)

در نسخه های قلمی برخواست \*



ز بس کشته‌ها پشته‌ها گشته بود -  
 شد آثار روز قیامت نمود \*  
 یل نامور خان جهان در نبرد  
 برآورد از فوج داود<sup>(۱)</sup> گرد \*  
 بهر سو که شمشیر افراختی  
 عدو را سر از تن جدا ساختی \*  
 و زمین سوی داود با تیغ تیز  
 بر آورد از فوج او رستخیز \*  
 بهر سو که با تیغ رو می‌نهاد  
 به پایش سر خود عدو می‌نهاد \*  
 اگر بر سواری زدی تیغ کین -  
 دو پاره شدی تا بقربوس زمین \*  
 و گر نیزه بر سینه کس زدی -<sup>(۲)</sup>  
 سنانش ز پشتش ترازو شدی \*  
 به نیروی بازوی آن شیر مست<sup>(۳)</sup>  
 بسی را بکشت و بسی را بختست \*  
 و لیکن چو اقبال یاری نکرد -  
 بمیدان قدم استواری نکرد \*

(۱) در نسخه‌های قلمی اوداد بجای داود \* (۲) مؤلف قاضیه

زدی با شدی جائز داشته \* (۳) بجای بازوی شاید که بازویش باشد \*



هزیمت شد و مال و اسباب باخت -

دو اسبه بسوی وی ادبار تاخت \*

چون همای فتح و ظفر بر لشکر اکبر شاه سایه انداخت - و داؤد خان

از معرکه فرار نمود - بهادران لشکر شان جهان - ثعالب از دست

نداده - دنبال نمودند - تا آنکه داؤد خان را - اسیر دستگیر

نموده - نزد خان جهان آوردند - و خان جهان - وجودش را

مایه فتنه و فساد دانسته - حکم بقتل او کرد \* مؤلفه -

سرش را بردند از نیغ کین -

شد از خون داؤد رنگین زمین \*

شده تخت شاهی ز شاهان نهی -

ز بنگاله شد ختم نام شهی \*

چوید خان - پسر داؤد خان - که زخم گران برداشته از معرکه

بدر رفته بود - بعد دوسه روز تن مجروح او از روح نهی گردید \*

خان جهان آن قدر ممالک - که در ضبط خان خاندان بود - بقبض

درآورده - تمامی فیلان افغانان را با دیگر غنائم بخدمت اکبر پادشاه

مرسول داشته \* و مظفر خان - تقاضا مراجعت نواخته - به پنه

رفته - در سنه ۹۸۴ متوجه تسخیر قلعه رهناس گشت \*

کیفیت مستاصل شدن بعضی امرای داؤد خان \*

چون مظفر خان عازم مراجعت بسمت پنه شد - در اندامی راه



محمد معصوم خان را بر سر حسین خان افغان - که دران نواح بود -  
 گسیل کرد - و او حسین خان را گریزانیده در برگذه - که جاگیر او  
 بود - درون قلعه فرود آمد - و کالپهار با هشت صد سوار  
 بر سر معصوم خان آمده محاصره کرد \* معصوم خان فرجه دیده  
 دیوار عقب قلعه را شکافته برآمد - و با کالپهار جنگ درداک \*  
 قضا را در عین گرمی جنگ فیل ادهار - که فیل جنگی کالپهار  
 بود - بخروطوم اسپ معصوم خان را زیر کرد - و او را پیاده  
 ساخت \* دران اثنا جوانان تیرانداز بضرب تیر فیلانش را  
 کشتند - و فیل بی فیلبان<sup>(۱)</sup> بمسب اتفاق بر قوج خود حمله کرد -  
 و بسیاری از افغانان را هلاک و پامال ساخت \* ازین سبب  
 شکست بر افغانان افتاد - و کالپهار کشته شد - و فیل او  
 باز گردید \* ولایت اودپسه و کنگبئارس و تمامی ممالک  
 بنگاله و بهار - باهتمام و سعی خان جهان بالتمام داخل دیوان  
 محمد اکبر پادشاه شد - و دولت سلاطین بنگاله اختتام و انقراض  
 پذیرفت - و دیگر کسی صاحب سکه و خطبه دران ممالک نشد \*  
 و امرای بزرگ افغانان - بطور حسین خان و کالپهار - چنانکه  
 ذکر شد - یکنام مستاصل شدند - و بعضی باقصای ممالک بنگاله  
 در جنگها خزیدند \* در سنه ۹۸۷ خان جهان ترکمان داعی حق را  
 لایک اجابت گفت - و افغانانی - که نام و نشان شان مفقود بود -

(۱) در نسخه های قلمی بی فیلبانان \* (۲) در فرشته مثل \*



سر از گوشها برآورده - مکرر در فکر امارت و ایالت شدند \* ازان جمله عثمان خان نام - سردار عمده<sup>(۱)</sup> افغانه - باجتماع افغانان پرداخته - سر بشورش برداشت \* محمد اکبر پادشاه خان اعظم مرزا عزیز کوکه ( را ) با دیگر امرای عمده بر ممالک بنگاله و بهار تعیین نمود \* و او مساعی جمیله در قلع و قمع افغانه بتقدیم رسانید \* و چون دفع ماده فساد افغانه بکلی صورت نمی‌یست - لهذا در سنه ۹۹۰ شهباز خان کُنجو بکومک افواج سابق لاحق گشت - و با عثمان خان جنگها روداد \* و افواج قاهره دست از قتل و اسیر ( و ) غارت و نهیب آن جماعه نمی‌کشیدند \* بالجمله در حین حیات اکبر شاه دولت افغانه رو بزوال نهاد - اما چون استیصال کلی نشده بود - بعد شفقار شدن اکبر پادشاه - که در سنه ۱۰۱۳ - هزار و چهارده - هجری وقوع یافته بود - عثمان خان خروج نموده آب رفته را در جوی شمشیر آرد \* و قریب بیست هزار افغان فراهم آورده - خطبه آن نواح بنام خود خوانده - و بغرور جمعیت موفور دست و پا زدن آغاز نهاد \* و امرای پادشاهی را - که درین ملک بودند - بحساب نه آورده - بر ممالک محروسه پادشاهی دست تطاول دراز کرد \*

اکنون خامه بدائع نگار بتکثیر حالات ناظران بنگاله - که از پیشگاه آسمان جبه پادشاهان چغتایی بخلاف نظامت بنگاله مصلح

( ۱ ) بعد لفظ عمده در نسخه های قلمی بر نوشته \* ( ۲ ) بعض کتب خوانند \*



شده - لوامی حکومت برافراشته - این دیار را از خس و  
خاشاک وجود اشرار پراخته اند - می پزداند \*

روضه ثالث در ذکر حکومت ناظمانی که از حضور  
سلاطین تیموریه دهلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند \*

نظامت راجه مان سنگه \*

چون - بذاریخ نوزدهم جمادی الثانی سنه ۱۰۱۴ هجری - نورالدین  
محمد جهانگیر پادشاه - در ارک مستقر الخلافه اکبر آباد - بر اریکه  
سلطنت جلوس فرمود - از آنجا که خبر طغیان عثمان خان متواتر  
از روی وقایع و اخبار و عرائض امرا رسیده بود - هم در روز جلوس  
راجه مان سنگه را خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرمج  
و اسب خامه عطا فرموده - بنظامت صوبه بنگاله امتیاز بخشید -  
و وزیر خان بدیوانی و تفطیح این صوبه مباحات اندوخت \*

بعد رسیدن درین ملک - عثمان بدگوهر مبادرت بر مبارزت نمود -  
و در یکدیگر جنگها واقع شد \* عثمان بیجبرگی و خیرگی تمام سارک  
غالبانه می نمود - چون ایام جنگ امتداد کشید و استیصال  
افانده میسر نشد - لهذا در همان سال جلوس راجه مان سنگه را  
ازین خدمت خلع نمودند - و قطب الدین خان کوکلتاش - بخلعت  
و کمر مثل و اسب با زین مرمج - چینه افتخار بر تارک  
امتیاز داد \* نظامت راجه مان سنگه هشت ماه و هفت روز بود \*



## نظامت قطب‌الدین خان \*

چون قطب‌الدین کوکلتاش - نهم شهر صفر سنه ۱۰۱۵ -  
 بخامت نظامت صوبه بنگاله و منصب پنج‌هزاری ذات و سوار  
 و دو لک روپیه مدد خرج خان مذکور و سه لک روپیه مدد خرج  
 کومکیان - سرمایه افتخار اندرخت \* بعد رخصت شدن از حضور والا  
 درین ملک رسیده - هنوز چند ماه پیش نگذشته بود - که از دست  
 علی قلی بیگ استیجولو - که مخصوص بخطاب شیرافکن خان بود -  
 کشته شد \* و تفصیل این اجمال آنکه - علی قلی بیگ استیجولو  
 سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه طهماسب صفوی بود \* بعد فوت  
 شاه اسمعیل - از راه قندهار به هندوستان آمده - در ملتان  
 به عبدالرحیم خان خان‌خانان - که متوجه فتح تپنه و ملک سند  
 بود - ملازمت نمود \* خان‌خانان او را غائبانه در سلک بندگان  
 پادشاهی منسلک ساخت - و او دران یورش مصدر ترددات  
 نمایان و خدمات شایان گردید \* چون خان‌خانان مظفر و منصور  
 ازان یورش مراجعت بحضور نمود - حسب‌الائتماس او بمنصب  
 لائق سرفرازی یافت - و در همان ایام صبیحه مرزا غیاث بیگ  
 طهرانی را - که مسماة مهرالینسا نام بود - نامزد او کردند \*

( ۱ ) در نسخدهای قلمی نهایت بیگ - مگر در دیگر کتب تاریخ غیاث بیگ +

( ۲ ) لفظ مسماة اینجا بیگار - و بود بجای داشت بمیل \*



و وقتی که حضرت عرش آشیانی از اکبر آباد متوجه فتح دکن شدند - و شاهزاده ولی عهد باستیصال <sup>(۱)</sup> رانا دستوری یافت \* علی قلی بیگ بکومک شاهزاده متعین گشت - و آن جناب - التفات تمام بحال او مبذول فرموده - بخطاب شیرافکن خان اختصاص بخشیدند \* و بعد جلوس بر اورنگ جهانبانی - جایگزین او در بردوان بصورت بنگاله عزایت فرموده او را بدان صوب رخصت کردند \* بعد ازان - چون دنائت طبع و فتنه جوئی و بد خوئی او معروف حضور شد - لهذا قطب الدین خان را در وقت رخصت بنگاله اشارتی رفته بود که اگر او را بر جاده صواب راسخ دم و ثابت قدم بیند فیها والا نه <sup>(۲)</sup> روانه درگاه فلک اشتباه سازد - و اگر در آمدن ثعلل نماید بسزا رساند \* چون قطب الدین خان به بنگاله رسید - آخر از حرکات و سکنات و طرز معاش او بدگمان شد \* و چون حضور خود طلب نمود - عذرهای نامسموعه <sup>(۳)</sup> پیش آورده نیامد \* قطب الدین خان حقیقت را بدرگاه والا عرضداشت نمود \* فرمان صادر شد که بنوعی که در هنگام رخصت حکم شده بود - سزای ناهنجاری در دامن روزگارش نهد \* خان مذکور - بمحور و رود فرمان - بلا توقف - چریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان شد \* شیرافکن خان - از دریافت خبر رسیدن خان موصوف - چریده

( ۱ ) ای رانی اودی پور \* ( ۲ ) نه بینکار \* ( ۳ ) منبت بصیغه مؤنث

آورده بوعایت موصوف - مگر آن جمع فارسی



با دو کس جلدار با استقبال شتافت \* و در وقت ملاقات - مردم  
 قطب الدین خان هجوم آورده چون انگشتری دور او فرا گرفتند \*  
 او گفت این چه سلوک و کدام روش است \* خان معزی<sup>(۱)</sup> الیه -  
 مردم را از هجوم مانع آمده - تنها همراهش شده - بسخن پرداخت \*  
 شیرافکن آیه دفا از صفحه حال مطالعه نمود \* پیش از آن که از  
 طرف ثانی حرکتی رو دهد - علاج واقعه قبل وقوع واجب دانسته -  
 بچستی تمام شمشیری بر شکم قطب الدین خان زد - که روده  
 و احشایش بیرون افتاد \* خان مسطور - بهر دو دست شکم  
 خود را گرفته - آواز<sup>(۲)</sup> بر آورد که مگذارید که این حرامخور بیرون  
 رود \* آئینه خان نام کشمیری - که از بنده های عمده<sup>(۳)</sup> او بود -  
 اسب را برانگیخته شمشیری بر فرقش زد \* شیرافکن خان بهمان  
 حال به یک ضرب کار او هم بانام رسانید \* درین وقت ملازمان  
 قطب الدین خان - از اطراف هجوم آورده - بزخم های پلیم کارش  
 ساختند \* این شیرافکن خان همان است که زن او نورجهان -  
 بیگم جهانگیر پادشاه - مشهور السنه خاص و عام است \* یکی  
 از شعرا گوید -

نورجهان گرچه بصورت زن است

در صف مردان زن شیرافکن است

( ۱ ) در نسخه های قلمی معزیه \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی آواز \*

( ۳ ) در نسخه های قلمی بود \*



بعد کشته شدن قطب الدین خان نظامت صوبه بنگاله به جهانگیر قلی خان - که ناظم صوبه بهار بود - تفویض گردید - و اسلام خان بجای او بحکومت صوبه بهار اختصاص یافت \*

### نظامت جهانگیر قلی خان \*

در اواخر سنه ۱۰۱۵ - ( که ) سال دوم<sup>(۱)</sup> از جلوس جهانگیری بود - جهانگیر قلی خان - که ناظم صوبه بهار بود - بحکومت بنگاله بلندپایگی یافت \* و او لاله بیگ نام داشت - ( و ) از غلام زاده های میرزا حکیم بود \* بعد وفات میرزا - بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوست - و آن حضرت بشاهزاده بلنداقبال - نورالدین محمد جهانگیر - مرحمت فرمودند \* صاحب نعلش قوی بود - و کارهای عمده ازو متمشی میگذشت - و در امور مسلمانی و حق پرستی وسوخ تمام داشت \* بعد رسیدن در بنگاله - هنوز بضبط و ربط کما یجبغی نپرداخته بود که لشکر اجل بر سرش ناخست \* بحکومت او یک سال و چند ماه بود \* چون خبر وفات او بحضور رسید - اسلام خان - ولد شیخ بدرالدین فتحپوری - که نظامت صوبه بهار داشت - بحکومت این دیار امتیاز یافت \* و بحکومت صوبه بهار و پکنه به افضل خان - ولد شیخ ابوالفضل علامی - مقرر گردید \*



## حکومت نواب اسلام خان و کیفیت

## قتل عثمان خان \*

چون - سال سیوم از جنوس - نظامت صوبه بنگاله به اسلام خان تفویض یافت - در باب اطفای ناگه شورش و طغیان عثمان خان تاکید بایع شد \* خان موصوف - بعد رسیدن در جهانگیرنکر - به تنظیم و تنسیق ممالک پرداخت \* چون حسن انتظام و ربط و ضبط امور نظامت معروض حضور گردید - لهذا - سال چهارم از جلوس - بپاداش حسن خدمت - بعنایات مقصب پنجهازاری ذات و سوار سر امتیاز باوج فلک سو \* خان موصوف افواج گران - بسوکردگی شیخ کبیر و شجاعت خان - ترتیب نموده - باستیصال آن مایه طغیان - یعنی عثمان خان - برگماشت - و دیگر امرای نامدار - مثل کور خان پسر قطب الدین خان کوکه - و افتخار خان - و سید آدم باره - و شیخ اچیه - و معتقد خان - و پسران معظم خان - و غیره بندهای پادشاهی - بکوتاک مقرر گشتند ، چون بحدود متعلقه عثمان رسیدند - نخست میانچری سخن دان پتایر اصلاح مزاج نکبت امتزاج آن مایه طغیان فرستاد - <sup>(۱)</sup> قای شاهوار نصائح ارجمند را گوشوار گوش داشت ساختند - از انجا که آن بد سرشت در اصل جوهر ناقابل (بود) - و ایاق شغل آن

(۱) در نسخهای قلمی متن دانا - (۲) در نسخهای قلمی نکبت -



جوهر نداشت - قدر این شیچراغ ندانسته - خرف پاره‌های افکار  
 لایعنی را در کیسه ادبار خود فراهم آورد - و در مقابل آن گوهر  
 نابان شبه مغزوفات خود را در چید - و فرستاده را بی نیل<sup>(۱)</sup>  
 مقصود رخصت مراجعت داد - و خرد آماده قتل شده - سمن  
 مبادرت ( و ) مبارزت را گرم مهمیز ساخته - بر کنار ناله<sup>(۲)</sup> پراز لای و  
 خلیش جفود ادبار آراست \* چون خبر این جرأت و بی تمیزی  
 او سامعه آشوب امرای جهانگیری شد - سال هفتم از جلوس -  
 اواخر ماه ذیحجه سنه ۱۰۲۰ - بتسویه صفوف اقبال پرداخته - قدم  
 تهور در میدان جلالت و شجاعت افشردند \* و از آن طرف عثمان  
 نیز - ترتیب افواج شقارت امتزاج نموده - در عرصه ادبار بمقابله  
 اقبال صفوف قتال پیراست \* بهادران بزمجو - از طرفین بمقابله  
 و مجادله پرداخته - داد بسالت و شجاعت دادند \* مؤلفه -

صفوف از در سو گشت چون زو برو

فتادند در یکدگر سو بسو

ز نوپ و تنگ و سنان و ز تیور

شده گرم هند گداز ( و ) گیسر \*

ز بس نوک و از گداز تا آسمان

ممیز نمی شد زمین و زمان \*

( ۱ ) در نسخه های قلمی بی نیل در مقصود \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی

بعد لفظ ناله حرفی که نوشتند \*



شد از شور و غوغای هر دو سپاه  
 همه عرصه حشر آن رزمگاه \*  
 روان هر طرف گوله و تیر و بان  
 ز جنگ آوران کرد خالی جهان \*  
 تن پهلوانان طپان<sup>(۱)</sup> هر طرف  
 چو مرغان مذبح در هر دو صف \*

در عین گرمی هنگامه جنگ و بارش تیر و تفنگ - عثمان -  
 پردلی<sup>(۲)</sup> بکار برده - فیل مست جنگی پیشاپیش خود گرفته - بر  
 فوج هراول حمله آورد \* بهادران نبرد آزما - پای ثبات انشوده -  
 دست باستعمال سیف و سنان کشاده - کارنامه رستم و سام طی  
 کردند \* سید آدم باره و شیخ اچیه - که سرداران فوج هراول بودند -  
 داد مردی داده جان نثار شدند \* درین وقت چپقلش از طرفین  
 در مغوف رو داد \* افتخار خان سردار صف برنغار - و کشور خان  
 سردار فوج برنغار - با جمعی کثیر از نمکخواران - بساغر شهادت  
 ریحیق سقا هم ربه شراباً ظهورا پیمودند - و از مخالفان نیز جم غفیری  
 بدار الجهنم شتافتند \* عثمان چون دید که چندین از سوان و دامداران  
 فوج پادشاهی سرشار جام شهادت شدند - و مغوف از مردان

(۱) مسیح پلان \* (۲) در نسخه های قلمی بزدا \* (۳) در نسخه های

قلمی بران غار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۳ نیز بنگردد \* (۴) در نسخه های

قلمی برنغار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۲ نیز بنگردد \*



کار خالی شد - بار دیگر بچه نام فیلی مست را پیش رو داشته -  
 خود بر فیل عماري دار سوار شده - بذات خود بر فوج هراول  
 ناخته - حمله‌های پیهم نمود \* ازین طرف شجاعت خان - با  
 خویشان و برادران خود - بمقابل و مدافعه پرداخته - لوازم شجاعت  
 و تهور بتقدیم رسانید \* اکثري از خویشانش راق شهادت نوشیدند -  
 و بسیاری زخمی جبهه افروز برداشته دست از کار کشیدند \*  
 چون آن فیل به شجاعت خان رسید - خان موصوف اسپ را  
 جولان داده نیزه بر خرطوم فیل زد - و بجایک تمام تیغ از کمر کشیده  
 دو زخم متواتر بر مستکش فرود آورد - و چون بر متصل شد -  
 جمد هر کشیده دو زخم دیگر رسانید \* فیل - از غایت مستی پروای  
 این حربه‌ها نکرده - بغضب تمام پیش آمد - (و) راکب و مرکب  
 را زیر کرد \* آن شجاع - چستی کار برده - سبک از اسپ جدا  
 شده - راست بایستاد \* درین حالت جلودار خان مسطور شمشیر  
 دودستی بر دست فیل زد - و زخم کاری افتاد - چنانکه فیل  
 بزاف در آمد \* شجاعت خان - بمدد گاری جلودار - فیلباناش را  
 بریز انداخت - و بجمده زخم دیگر بر خرطوم فیل زد \* فیل  
 ازین زخم فریاد کثان گریخت - و قدمی چند رفته بیفتاد \* اسپ  
 شجاعت خان صحیح و سالم برخاست - و خان مذکور بر نشست \*  
 مقارن این حال - فیلی دیگر بر علمدار ناخته معه علم زیر کرد \*



شجاعت خان آواز داد که خبردار مردانه باش من زنده ام اینک رسیدم \* جمعی که گرد پیش علمدار بودند پر دل شده حربه های کاری انداخته - فیل را مجروح ساخته گویزانیدند - و علمدار را سوار ساختند \* درین وقت که جنگ کونه یراق در میان آمده - اکثری شهید و بقیة السیف جریح شده طاق دست جنبانیدن نداشتند \* اقبال پادشاهی بجایه در آمد - گلوله تفنگی بر پیشانی عثمان بدنهاد خورد - و او را بر عماري نگونسار ساخت \* اگرچه دانست که جانبر نیست - با این هم لشکر را ترغیب جنگ میکرد \* و چون آثار مغلوبیت از ناصیه بخت خود مشاهده نمود - عذاب ابدار منعطف ساخته - با رمق خشاشه به بنگاله رسید \* و افواج منصور<sup>(۱)</sup> تا لشکرگاه بتعاقب پرداخته عثمان کشیدند \* عثمان نیمی از شب گذشته بگذشت \* ولی خان برادرش و میریز خان پسرش - خیمه و لوازم حشم را همان جا گذاشته - لاش آن بد معاش را برداشته - بمخیم خود شتافتند \* شجاعت خان بدریافت این واقعه اراده تعاقب نمود - اما دولتخواهان - عذر کوفتگی و ماندگی لشکر و تجهیزات و تکفین مقتولان و تیمار مجروحان در پیش آورده - دران روز مصالحت تعاقب ندادند \* مقارن این حال - معتقد خان - که در آخر بخطاب لشکرخانی سرفراز گشته - و عهد السلام خان - پسر عبد المعظم خان - و غیره بنده های پادشاهی - با سه صد



سوار و چهارصد بندو قچی تازه در رسیدند \* شجاعت خان - این مردم را همراه گرفته - بتعاقب آن گروه شقاوت پزوه پرداخت \* ولی خان - قاضیه بر خود تنگ دیده - پیغام کرد که مایه این طغیان عثمان بود - نتیجه کردار خود یافت - و ما همه تابع فرمانیم - اگر پیمان امان یابیم - سر بر آستان نهاده - فیلان عثمان را برسم پیشکش بگذرانیم \* شجاعت خان و معتقد خان - دلداري نموده - عهد (و) موافق در میان آوردند \* روز دیگر ولی خان و ممربز بخان با جمیع برادران و خویشان بملاقات شجاعت خان آمدند - و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گذاریدند \* شجاعت خان و معتقد خان - آنها را همراه گرفته - مظفر و منصور در جهانگیرنگر به اسلام خان بدوستند \* اسلام خان عرضداشت متضمن نوید این فتح در اکبرآباد بحضور پادشاه ارسال داشت - شانزدهم شهر محرم سنه ۱۰۲۱ بحضور شاهنشاهی گذشته بمطالعه درآمد \* و در جلدوي چنین خدمت نمایان بمنصب شهزاري - و شجاعت خان بافائده منصب و (خطاب) رستم زماني - سرافراز شدند - و سائر بقدهای پادشاهی - که در استیصال عثمان خان مصدر ترددات نمایان شده بودند<sup>(۲)</sup> - هر یکی بمقامب ازجمله ممتاز شدند \* طغیان عثمان خان هشت سال بود - و در سال هفتم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۲۲ هجری - استیصال او بوقوع آمد \* و سال

(۱) در نسخه های قلمي پیوست \* (۲) در نسخه های قلمي برده \*



هشتم از جلوس - اسلام خان را با مردم مگ - که حیوان بصورت انسان اند - جنگ در میان آمد \* جمعی از مردم مگ را - که در قید آمده بودند - همراه پسر خود - هوشنگ خان - بحضور پادشاه ارسال داشت \* و در همان سال - که سنه ۱۰۲۲ هجری باشد - در بنگاله داعی حق را ابیک اجابت گفت - و حکومت این ملک به قاسم خان برادر او تفویض یافت \*

### نظامت قاسم خان \*

چون حکومت بنگاله به قاسم خان - برادر اسلام خان - مقرر گردید - پنج سال و چند ماه متکی وساده نظامت بوده - چون آشامیان - در حدود ممالک محروسه - سر بشورش برداشته - سید ابابکر را از جمدهر (?) دستگیر کرده بودند - و تدارک این معنی کما حقہ از خان موصوف متعذر شد - لهذا خان مذکور معزول شده - و ابراهیم خان فتح جنگ بانجام امور این ملک مقرر گشت \*

### نظامت ابراهیم خان و آمدن شاه جهان در بنگاله \*

ابراهیم خان فتح جنگ در سنه ۱۰۲۷ - مطابق سال سی و نهم جلوس والا - بحکومت صوبه بنگاله و ولایت اودیشہ سر بلند گردید \* و وی احمد بیگ خان - برادرزاده خود را - حاکم اودیشہ نموده - خود در جهانگیر نگر طرح اقامت انداخت - ( و ) در ارتق و فتح امور ملکه داری پرداخت \* چون در زمان حکومت او وقایع بزرگ رو داد - لهذا اجماعاً بتغییر آن می بردارد - سال هفدهم



از جلوس سنه ۱۰۳۱ - بعرض پادشاه جهانگیر رسید که دارای ایران  
عزم انتزاع قلعه قندهار دارد - بنابران زین العابدین - بخشی اعدیان -  
در بهرانپور نزد شاهزاده شاه جهان فرمان باین مضمون رسانید که  
شاهزاده - بر جناح استعجال - با افواج و توپخانه و اکیال - متوجه  
ملازمت حضور گردد \* شاهزاده - از بهرانپور نهضت فرموده - در  
ماندو رسیده - معروض داشت که موسم برسات نزدیک است -  
ایام بارش در قلعه ماندو گذرانیده - متوجه درگاه خواهد شد \*  
و برگشته دهلپور را بجایگزین خود التماس نمود - و دریا خان افغان  
را بحواس است انجا تعیین فرمود \* چون پیش از وصول عرض داشت -  
در همان ایام - حضرت خدیو جهان صبیح نورمحل را - که از  
شیرانگی داشت - برای شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده بودند -  
و برگشته مذکور بالتماس نورمحل بجایگزین شهریار نخواه شده - شریف  
الملک - ملازم شاهزاده شهریار - قلعه دهلپور را بتصرف خود  
داشت \* مقارن آن دریاخان رسیده خواست بر قلعه دست تصرف  
دراز کند - از طرفین نائزۀ قتال اشتعال یافت \* قضا را تیری بر  
حدفۀ شریف الملک رسیده چشمش را از نور عاطل ساخت \* وقوع  
این واقعه باعث برهمی مزاج بیگم شده - آتش فتنه بالا گرفت -  
و بتحریر یک بیگم خدمت قندهار به شهریار تعلق یافت \* و میرزا

( ۱ ) در نسخه های قلمی مانده و گذرانیده - در سیر المتأخرین و

منتخب المآل قلعه ماندو \*



رستم صفوی باقالی‌قیمی شاهزاده و سپه سالاری لشکر ممتاز گردید \*  
 شاهجهان - از دریافت اشتعال آتش فساد - افضل خان - خلف  
 ابوالفضل علامی - را - که بعد عزل از صوبه بهار بدیوانی شاهزاده  
 امتیاز یافته بود - معه مرشد داشت روانه حضور ساخت - تا بآیاری  
 «لطفت و مدارا همچنان غبار فتنه را تسکینی دهد - و آرام و ادب  
 از میان نبرد \* از آنجا (که) بیگم در مزاج پادشاه تصرف تمام داشت -  
 او را راه سخن نداده بدیصول مطالب رخصت مراجعت داد -  
 و بمتصدیان درگاه اعلیٰ حکم شد که محالات متعلقه شاهجهان را -  
 که در سرکار حصار و میان دواب واقع است <sup>(۳)</sup> - بجاکیر شهریار تنخواه  
 نمایند - و بشاهزاده بلند اقبال فرمان شد که صوبه دکن و گجرات  
 و مالوه بآن فرزند عنایت شد - ازین صوبجات در هر جا که خواهند  
 اقامت نموده بضبط آن حدود پردازند \* و جمعی از بندها را  
 بجهت یورش قندهار طلب شده است - بر سبیل استعجال روانه  
 حضور نمایند \* و غره خورداد سال هجدهم از جلوس والاسنه  
 ۱۰۳۲ - آصف خان بصاحب صوبگی ممالک بنگاله و اودیسه  
 دستوری یافت \* چون صبیحه آصف خان در عقد ازدواج  
 شاهجهان بود - بعضی مگس طینتان - آصف خان را بجانبدارگی

( ۱ ) در منتخب الالباب همچنین مگر در نسخه‌های قلمی و خطی

نسیم صفوی و جائی دیگر رستم صفوی \* صفحه ۲۰۵ مخطوطه درگزین »

( ۲ ) در نسخه‌های قلمی حاکم \* ( ۳ ) در نسخه‌های قلمی واقعه \*



شاهجهان متهم داشته - بیگم را باین آوردند که مهابت خان را -  
 که از قدیم با آصف خان خصومت دارد - و با شاهجهان بی اتفاق  
 است - از کابل باید طلبید - و فرامین عالم مطاع و نشانهای  
 بیگم بطلب او صادر گردید \* مهابت خان - از کابل رسیده -  
 بسعادت ملازمت حضور سومیایه افتخار اندرخت \* و به شریف<sup>(۱)</sup> -  
 وکیل شاهزاده پرویز - حکم شد که بسرعت تمام شنافته - شاهزاده  
 پرویز را با لشکر صوبه بهار بحضور آرد \* و چون بیگم از جدائی  
 برادر اضطرار خاطر داشت - همان سال دوم ماه آذر حکم شد که  
 آصف خان عطف عنان نموده بدرگاه رسد \* القصه شاهجهان -  
 از دریافت خبر مقدمات مذکور و بی التفانی حضرت شاهنشاهی  
 و نقار خاطر نوزجهان بیگم - مقرر نمود که قاضی عبد العزیز -  
 متوجه درگاه والا شده - مطالب ایشان را بعرض همایون رساند -  
 و پیش از فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک و رسیدن  
 شاهزاده پرویز - خود بخدمت پدر بزرگوار شتابد - یحتمل که غبار  
 فتنه فور نشیند \* فی الجمله قاضی موصوف بر کنار آب لودیانه  
 داخل لشکر فیروزی شد \* از آنجا که خاطر همایون باغواهی بیگم  
 آشفتنگی تمام داشت - قاضی را بار حضور نداده - به مهابت خان  
 حکم شد که او را مقید دارد \* درین نزدیکی شاهجهان هم - بافواج  
 فراوان - بنواح اکبر آباد - در فتحپور مضرب خیم ساخت - و موکب

(۱) شاید که شریف خان باشد - صلیحه ۲۰۴ بمطرح ۱۶ بنگرند \*



اقبال پادشاهی از سرهند معاودت فرمود - و سائر امرا و مختصیداران  
از مساللات جاگیر خودها آمده - بسعادت زمین بوس فائز شدند  
و تا رسیدن بدارالخلافه دهلی جمعیت موفور فراهم آمد - و هواوی  
فوج به عبدالله خان مقرر گشته - حکم شد که یک گزوه پیشتر  
از اردوی معلی فرود آمده باشد - اما شاهجهان - مآل اندیشی  
فرموده - بخود قرار داد که اگر باین جمعیت ادبیه بمقابله شتابد -  
احتمال دارد که کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد - لهذا با  
خان خانان و بسیاری از بنده ها - از راه راست عطف عنان  
نموده - بست کوره جانب جنوب شتافتند - و راجه بکرماجیت  
و داراب خان<sup>(۲)</sup> پسر خان خانان را - با جمعی از بنده ها - بمقابله  
لشکر فیروزی گذاشتند - تا اگر فوجی - بتضریک بینم - بتعاقب  
آمین شود - نامبرده ها سه راه آنها شوند - تا وقتی که فتنه اطمینان  
پذیرد - و تاریخ هشتم جمادی الاول سنه ۱۰۳۴ شهر معاودت  
شاهزاده شاهجهان معروض حضور گردید - بینم - بتضریک  
مهتاب خان - آصف خان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان  
و اشکر خان و غذائی خان و نوازش خان و غیره (۳) - با  
جمعیت بست و پنج هزار سوار - بمقابله برگماشت - و از آن طرف  
راجه بکرماجیت و داراب خان - ترتیب افواج نمودند - در برابر

(۱) در نسخه های قلمی - امروزی و نیکو بنام (۲) در نسخه های قلمی

دارخان - و پائین در خان و دارخان



آمدند - و از طرفین بجنگ نیرو و تفنگ اقدام نمودند \* چون  
 عبدالله خان با شاهجهان یکدل بود - اقرار داشت<sup>(۱)</sup> که - هرگاه  
 افواج باهم مقابل شوند - بوقت فرصت - خود را بخدمت  
 شاهزاده والا نبار رسانم \* درین وقت قابو یافته جلوریز بلشکر  
 شاهزاده پیوست \* راجه بکرماجیت - که (بر) اراده عبدالله خان  
 مطلع بود - شادان و فرحان نزد داراب خان شتافت - تا نوید  
 آمدن او رساند \* قضارا گلوله تفنگ بر پیشانی راجه رسید -  
 فی الفور بیفتاد \* ازین ممر سر رشته انتظام افواج شاهزاده از هم  
 گسیخت \* با آنکه مثل عبدالله خان سردار - بنای فوج هر اول  
 پادشاهی را منهدم ساخته - بلشکر شاهزاده متفق شده بود - تا هم  
 داراب خان و غیره - سرداران لشکر - پامی همت خود را بر جای  
 داشتن نتوانستند \* ازین طرف رفتن عبدالله خان و ازین طرف  
 کشته شدن راجه بکرماجیت افواج را از نسق انداخت - و دست  
 و دل لشکریان از کار رفت \* آخر روز افواج طرفین بجای خودها  
 رفته قرار گرفتند \* الحاصل موبک شاهنشاهی از اکبر آباد بصوب  
 اجمیر نهضت فرمود - و شاهزاده شاهجهان بجانب ماندو رایت  
 مراجعت برافراشت \* و بستم و پنجم ماه مذکور شاهزاده  
 پرویز را با عساکر بیشمار بتعاقب شاهجهان رخصت نمودند \*

(۱) بجای اقرار شاید که قرار باشد \* (۲) در نسخه های قلمی

قبل لفظ رفتن و کشته شدن حرف از نوشته و آن محل معنی \*



عنان اختیار شاهزاده و نظم و نسق امور عساکر بصوابدید رای  
 مهابت خان مفوض شد \* چون شاهزاده پرویز - با عساکر  
 نصرت مآثر - از کریو چاندا عبور نموده - بولایت ماندو درآمد -  
 شاهجهان - با جمعیت خود - از قلعه فرود آمدند - و استم خان را  
 با جمعی بمقابله فرستادند \* بهادالدین برقنداز - از مخصوصان  
 رستم خان - که در سلک بندگان مفلسک بود - از مهابت خان  
 عهود ( و ) موافق گرفته - در کمین فرصت نشست \* وقتی که  
 افواج طرفین برابر هم صف آرا شدند - رستم خان - اسب برانگیخته -  
 خود را بشکر پادشاهی ملحق ساخت \* این رستم خان  
 بدسروشت را - شاهزاده والا قدر از منصب سهبستی<sup>(۱)</sup> بوالا پای  
 پنجهزاری و خطاب رستم خانی نواخته - بصوبه داری گجرات  
 سرفراز فرموده بودند - و اعتماد کمال بروی داشتند \* درین وقت  
 که او را سالار سپاه ساخته بمقابل شاهزاده پرویز تعیین فرمودند -  
 حقوق تربیت چندین ساله را بر طاق بیوفائی گذاشته - به مهابت خان  
 پیوست \* از وقوع این حرکت افواج شاهزاده یقلم برهم خورد -  
 و اعتماد از میان برخاست \* اکثری - جاه پیمای شوارع  
 ناحق شناسی شده - رو بفرار آوردند \* شاهجهان - از اطلاع  
 این حال - باقی مانده را پیش خود طلبیده - از آب فویدا  
 عبور فرموده - کشتیها را بآن طرف کشیده - بیرو یک بخش را



با جمعی بر کنار آب گذاشته - خود با خان خانان و عبدالله خان  
و غیره بصوب قلعه اسیر و برهانپرز شتافت \* محمد تقی بخشی  
نوشته خان خانان را - که فہائی نزد مہابت خان فرستاده بود -  
گرفته - بخدمت شاہزادہ شاہجہان آورد \* در عنوان مکتوب این  
بیت نوشته بود -

صد کس بنظر نگاہ میدارندم -

روئے پیریدمی ز بی آرامی<sup>(۱)</sup> \*

شاہزادہ او را - با داراب خان پسرش - از خانہ طلب داشته -  
آن نامہ را در خلوت بوی بندود - و وی جواب معقول نیارست<sup>(۲)</sup>  
داد - لہذا او را با فرزندانش - متصل دولتخانہ - نظربند  
نگاہ داشتند - و فال بد مضمون بیت راست آمد \* مہابت خان -  
پہنائی نوشته ہا فرستادہ - خان خانان را بسخنان مردم فریب  
از راہ برد \* و خان خانان - بطریق مشورت - بخدمت شاہجہان  
التماس نمود کہ چون زمانہ بناسازی ست - اگر چندی  
بمقتضای آنکہ -

زمانہ با تو نماند تو با زمانہ بساز -

طرح صالح اندازند - قرین مصاحت و موجب رفاهیت بندہ ہای  
خدا خواهد برد \* شاہجہان - اطفای آنش فتدہ را فوز عظیم  
پنداشته - خان خانان را در خلوت بردہ - اول بسوگند مصحف

(۱) در نسخه های قلمی پیریدمی \* (۲) در نسخہ های قلمی نیارست \*



خاطر خود را از طرف او مطمئن ساختند - و او - دست  
 بمصحف برد - بظاظ و شداد سوگند خورد که هرگز از آن جناب  
 زوی اخلاص نکند - و طریق بیوفائی نه پیماید - و در آنچه  
 اقربین صلاح و خیرخواهی طرفین باشد کوشد \* شاه جهان - پس  
 از دلجمعی خود - خان خانان را رخصت فرموده - داراب خان  
 را - با فرزندان او - در خدمت خود نگاه داشتند \* و مقرر شد  
 که مشارالیه - این طرف آب متوقف شده - بمراسلات ترتیب  
 مقدمات صلح نماید \* و چون خبر صلح و رخصت خان خانان  
 انتشار یافت - سردمائی - که برکنار آب تعیین بودند - لوازم  
 حزم و احتیاط را گذاشته - سرشته استحکام گذرهای آب را از دست  
 دادند \* شبی در حالتی که اینها در گران خواب غفلت بودند -  
 جماعتی از جوانان کارگذار - اسپان بآب در زده - مردانه عبور  
 نمودند \* شورش عظیم برخاست - مردم از هزل دست و پا  
 گم کردند \* بیروم بیدگ دست مدافعه کوتاه دیده بای همت  
 توانست افشرد - و تا خود را جمع کند - مردم بسیاری از آب  
 گذشته بودند \* خان خانان - سرف سوگند را از لوح خاطر  
 زدوده - نامه وفا در فرمودید - و توسن بیوفائی را گرم همیز نموده -  
 به مهابت خان پیوست \* بیروم بیدگ ماضی و خجسته خود را  
 بمخدمت شاهزادگان عالی قدر رسانیده \* شاهزاده - از دریافت بیوفائی  
 خان خانان و تیور اشکریان شاهی از آب نوبدا - توقف در برهانفور



قرین مصلحت ندانسته - در عین شدت برشکال و طغیان آب از دریای تبتي عبور فرموده - از راه ولایت قطب‌الملک بصوب اودیسه ولایت نهضت افراشت \*

ذکر رسیدن موکب شاه‌جهانی در بنگاله و کشته

### شدن ابراهیم خان فتح‌جنگ \*

چون موکب شاه‌جهانی در ولایت اودیسه رسید - احمد بیگ خان - برادرزاده ابراهیم خان ناظم بنگاله - که از قبل عم خود نیابت اودیسه داشت - دران آوان بر سرزمینداران نواح رفته بود \* بیک ناگاه خبر تشریف‌آورچی شاهزاده دریافته - نقد همت درباخت - و دست ازان مهم بازداشته - بموضع پپلی - که جای حاکم نشین آن صوبه بوده است - مراجعت نموده - نقد و جنس اشیای خود را همراه گرفته به کنگ - که از پپلی دوازده کوه سمت بنگاله واقع است - رفت - و دران جا نیز مجال اقامت ندیده - به بردوان نزد صالح بیگ - برادرزاده جعفر بیگ - رفته کیفیت واقعه ظاهر ساخت \* صالح بیگ تصدیق رفتن رایات منصور شاهزاده نمیکرد \* دزین وقت نوشته عبدالله خان بطور استمالت بنام صالح بیگ رسید \* او مستمال نشده قلعه بردوان را مستحکم نموده متحصن گشت \* و چون بردوان مضروب خیام فلک احتشام شد - عبدالله خان بمحاصره پرداخته قافیه بروی تنگ ساخت \* چون کار بدشواری



کشید - و ابواب کومک مسدود یافت - لاعلاج عبدالله خان را دید \* خان موصوف قوطه در گردش انداخته بحضور اتدس آورد \* چون این خار از راه برداشته شد - رایات دولت آیات بطرف راجمحل ارتفاع یافت \* و چون این خبر به ابراهیم خان فتح جنگ - که ناظم صوبه بنگاله بود - رسید - بدریای حیرت فرورفت \* با آنکه افواج کومکي او در سرحد مگ و دیگر امکنه متفرق بودند - در اکبرنگر عرف راج محل پای همت افشوده - باستحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و ترتیب لشکر و اسباب رزم پرداخت \* درین حین نشان شاهزاده بنام او صدور یافت - مضمون آنکه بحسب تقدیر آنچه شدنی بود از قوه بفعل آمد - <sup>(۱)</sup> اکنون که از عساکر فیروزی باین طرف شد - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک (از) جولانگاه نگاهی بیش نیست - و مطلب ازین عالیتر است - لیکن چون این سرزمین پیش ما افتاده سرسری هم نمیتوان گذاشت - اگر او اراده رفتن بدرگاه پادشاهی داشته باشد - دست تعرض از جان و مال و ناموس او کشیده - می فرمائیم که بخاطر جمع روانه دهلی شود - و اگر توقف درین ملک مصلحت داند - ازین ملک بهر جا که پسند نماید اختیار نموده آسوده و مرفه الحال نشسته باشد \* ابراهیم خان در جواب نوشت که

(۱) عبارت اینجا بی ربط - شاید که چنان باشد - اکنون که عساکر

فیروزی مآثر باین طرف متوجه شد \*



بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند - سر سن  
 است و این ملک - تا جان دارم می کشم - خریدهای عمر گذشته  
 معلوم - از حیات مجهول الکمیت چه مانده است - اکنون سواهی  
 این آرزویی ندارم که حقوق تربیت ادا نموده - در راه وفا جان نثار  
 شده - بسعادت شهادت فائز شوم \* القصه ابراهیم خان اول  
 خواست که در قلعه اکبرنگر متحصن شود - اما چون قلعه کلان  
 بود - و آن قدر جمعیت - که از هر طرف محافظت چنانچه  
 باید توان نمود - با خود نداشت - لهذا در مقبره پسرش -  
 که حصار مختصر داشت - تحصن جست \* درین حال جمعی  
 از بندها - که متعین<sup>(۱)</sup> تهاجمات بودند - آمده حصار مقبره را  
 محاصره نمودند - و از درون و بیرون آتش تیر و تفنگ مشتعل  
 گشت \* درین وقت احمد بیگ خان هم رسیده داخل حصار  
 شده - از آمدن او دلهای محصوران ( را ) فی الجمله تقویتی  
 پدید آمد \* چون اهل و عیال اکثری دران طرف آب بودند -  
 عبدالله خان و دریاخان افغان خواستند که از آب گذشته بدان  
 طرف لشکرآرا شوند \* ابراهیم خان از دریافت این معنی مضطر  
 شده - احمد خان را همراه گرفته - سراسیمه بدان سو شتافت -  
 و دیگر مردم را بحراست حصار مقبره گذاشت - و کشتیهایی  
 جنگی پیشتر از خود گسیل کرد تا سرازیران فوج گرفته نگذارد که



از آب گذرانیده شود - اما پیش از رسیدن کشتیها دریا خان  
 از دریا گذشته بود \* ابراهیم خان - بعد توقف این معنی -  
 احمد بیگ را - از آب گذرانیده - بر سر دریا خان فرستاد \* چون  
 مقابل هم شدند - بر کنار آب بین الفریقین جنگ معب رو داد -  
 و جمعی کثیر از همراهیان احمد بیگ مقتول شدند \* احمد بیگ -  
 مجال توقف و تاب مقاومت ندیده - مراجعت نمود \* ابراهیم خان  
 ( و ) جمعی از جوانان خوش اسبه بر جناح استعمال بدو رسیدند \*  
 دریا خان - از دریافت این خبر - گروهی چند پس نشست -  
 و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ نیز - چند کره بالا رفته -  
 برهنمونئی زمینداران از آب گذشته - به دریا خان پیوست \*  
 بالاتفاق در زمینی - که یک طرف بدریا متصل و جانب دیگر  
 جنگل عظیم بود - پای همت انشوده - نبرد آراستند \* ابراهیم خان -  
 از آب گنگ عبور نموده - متوجه میدان کارزار گشت \* سپید  
 نورالله را - که از منصبداران بود - با هشت صد سوار هراول  
 و احمد بیگ خان را با هفت صد سوار طرح ساخت - و خود  
 با هزاران سوار و پیاده در غول پای ثبات استوار کرد - و بعد  
 مقابلۀ فتنین جنگ عظیم واقع شد \* نورالله - تاب اقامت  
 نیارده - از جایی خود متحرک شد - و جنگ به احمد خان  
 رسید \* وی - مردانه با جنگ قائم نموده - زخمهایی کاری  
 برداشت \* ابراهیم خان - از مشاهده این حال صبر نکرده -



جلوریز تاخت \* درین ناختن سر رشته افواج از انتظام رفت \*  
اکثری از رفقای او عار فرار اختیار نمودند - و ابراهیم خان با  
معدودی چند پای غیرت در میدان افشرد \* هر چند مردم جاو او  
را گرفته خواستند ازان روطه هلاک بیرون کشند - قبول نه نموده  
کفت وقت من مقتضی این کار نیست - چه بهتر ازین که  
جان نثار شده در زمره نمکالان شمرده شوم \* مقارن این حال -  
مردم از اطراف هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام  
ساختند - و فتح فصیب اریلیای دولت شاهزاده جوان بخت شد \*  
و جمعی - که در حصار مقبره تحصن داشتند - از دریافت  
این واقعه - مضطرب شدند \* درین هنگام - نقیبی را - که  
از بنده های ( ۹ ) شاهزاده بهای حصار رسیده بود - آتش دادند -  
و جوانان بیگانه پرور گرم گیر از اطراف و جوانب دویده بحصار  
درآمدند \* درین حمله عابد خان دیوان و میر تقی بخشی  
و جماعتی دیگر از مردم روشناس بزخم <sup>(۱)</sup> غیر و تفنگ جان نثار  
شدند - و حصار نیز مفتوح شد \* مردم قلعه انتری سو و پا  
برهنه گریختند - و گروهی - که گرفتاری عیال رفته رفته شان  
بود - آمده ملازمت کردند \* چون عیال و اطفال و امتعه و اموال

( ۱ ) همچنین در دیگر جاها - صفحه ۱۷۷ سطر ۷ و صفحه ۲۱۵ سطر ۱۲

یافتند - غالباً تیر تفنگ باشد چه تیر تفنگ بمعنی غولگ تفنگ باشد \*

( ۲ ) در نسخه های قلمی گرفتار \*



ابراهیم خان در جهانگیرنگر بود - موكب شاه جهان از راه دریا  
 بدان طرف عازم شد \* احمد بیگ خان - برادرزاده ابراهیم خان -  
 که پیشتر بدان جا رسیده بود - جز اطاعت چاره ندیده - بوسیله  
 مقریان درگاه ملازمت نمود \* و وکلائی سرکار بضبط اموال  
 ابراهیم خان مامور شدند \* سوای امتعه و اقمشه و قیل و عود  
 و عنبر و غیره نفائس - چهل ایک روپیه نقد بضبط درآمد \*  
 شاهزاده بلند اقبال داراب خان پسر خان خانان را - که تا حال  
 مقید بود - از قید برآورد - سوگند گرفته - حکومت بنگاله  
 باو تفویض کردند \* و زن او را با یک دختر و یک پسر - شهناز  
 خان - همراه گرفتند \* و راجه بهیم پسر راجه کرن را با فوج گران  
 برسم مقله بصوب پٹنه گسیل کردند \* متعاقب - خود با عبداللہ خان  
 و دیگر بڈہا رایت عزیمت افواشتند \* چون صوبہ پٹنه در نیول  
 شاهزاده پرویز مقرر بود - مختاص خان دیوان خود را بحکومت  
 آن ملک مقرر داشته - الہ یار خان - پسر افشار خان - و شیر خان  
 افغان را بفوجاری انجا گذاشته بودند \* بمجرد رسیدن راجه بهیم -  
 پای همت آنها متزلزل شدہ از جا رفت - و آن قدر قوت  
 در دل نیافتند کہ حصار پٹنه را مستحکم نموده - تا رسیدن کوسک -  
 متحصص شوند \* از پٹنه برآمده بجانب انہ آبان شتافتند \* راجه بهیم -  
 بر تھریک سیش و سنان - بشہر درآمدہ - صوبہ بہار را متصرف  
 شد \* و متعاقب - شاهزادہ جهان سنان رونق بخش - و جاگیرداران



آن صوب بشارت ملازمت مشرف - گشتند \* سید مبارک -  
 که قلعه دارچی رهناس بدمه او مقرر بود - قلعه را بر زمیندار سپرده -  
 بشرف استلام عتبه سنیه شاهزاده شدافت \* شاهزاده - عبدالله  
 خان را با فوجی بسمت صوبه اله آباد - و دریا خان را با جمعی  
 بطرف صوبه اوده - تعیین فرمودند - و بعد چندی - بیرم بیگ را  
 بحکومت صوبه بهار گذاشته - خود نیز رابات عزیمت بآن طرف  
 افراشتند \* و پیش از آن که عبدالله خان از گذر چوسا عبور  
 نماید - جهانگیر قلی خان - پسر خان اعظم گزنه - که بمشغولیت  
 جونیور اختصاص داشت - هراسان شده - جای خود گذاشته - نزد  
 مرزا رستم به اله آباد رفت - و عبدالله - جلوریز - در قصبه جیوسی -  
 که آن روزی گنگ مقابل اله آباد واقع است - رسیده - معسکر آرا  
 گردید \* و چون کشتیهایی کلان از بنگاله همراه رفته بود - بضرب توپ و  
 تفنگ از آمد عبور نموده - در معموره اله آباد لشکرگاه ساخت - و  
 موبت اقبال شاهزاده شاه جهان در جونیور نزول اجلال فرمود \*

جنگ نمودن شاه جهان با عساکر پادشاهی

و رفتن بسیمت دکن \*

چون خبر عزیمت شاه جهان بصوب بنگاله و اودیه بعرض

(۱) در نسخه های قلمی اینجا جوسه و پیشتر چوسا نوشته . صفحه ۱۱۴

بسمت م انگرود (۲) در نسخه های قلمی کوا



شاهنشاهی رسید - به شاهزاده پرویز و مهابت خان - که در دکن بودند - فرمان رفت که ازان جا - بر جناح استعجال - متوجه صوبه<sup>۱</sup> الہ آباد و بہار شوند - تا اگر ناظم بنگالہ سد راہ مرکب شاہجہانی نتواند شد - ایشان با عساکر نصرت مآثر بمقابلہ پردازند \* و مقارن این حال - خبر کشته شدن نواب ابراہیم خان فتح جنگ ناظم بنگالہ سامعہ آشوب شد - لہذا مکرر فرامین بتاکید تمام اصدار یافت \* شاهزادہ پرویز - با مهابت خان و دیگر امرا - بصوب بنگالہ و بہار عیان معارفت منعطف ساختند \* چون سران لشکر شاہجہان - کشتیہا را بجانب خود کشیدہ - گذرہای آب گنگ را مستحکم و مضبوط نمودہ بودند - ازین ممر چندی متوقف شدہ<sup>(۱)</sup> - بہ تردد تمام موازی سی منزل کشتی از زمینداران بدست آوردہ - براہمنوی<sup>(۲)</sup> آنها گذری برای عبور اختیار نمودہ - از آب عبور کردند \* روزی چند طرفین بمقابلہ ہمدیگر صف آرا شدند \* چون عساکر پادشاہی قریب چہل ہزار (بود) و لشکر شاہجہان از دہ ہزار زیادہ نبود - لہذا دولتخواہان شاہجہان مصالحت در صف جنگ نمی دیدند \* راجہ بہیم - پسر رانا کرن - برخلاف دیگر خیرخواہان پامی جہالت افشودہ - بطور راجپوتان بمبالغہ و اغراق تمام - اصرار و استبداد نمود کہ بدورن جنگ صف رفاقت من مضمون نیست \* ناگزیر شاہزادہ والاحاء - باس

(۱) در نسخہ ہای قلمی شد \* (۲) شاید کہ جنگ صف باشد چنانکہ

باین نوشتہ \* در منتخب الباب نیز جنگ صف \*



خاطر او را اهم دانسته - با وجود قلت سپاه - قرار بجنگ صف داد \*

از طرفین - ترتیب صف نموده - پا بجنگ قائم نمودند \* مؤلفه -

ز طرفین انواع بستند صف -

همه خنجر و نیز و نیزه بکف \*

بمیدان نشردند پای قتال -

شده آتش حرب در اشتعال \*

نخست از دو سو توپ بندوق بان<sup>(۱)</sup>

شده بر سر فوج آتش نشان \*

زدند از اسب ازان دو سپاه

تو گفتمی که برخاست ابر سپاه \*

همه گونه باران بَرنگ نگر<sup>(۲)</sup> -

نمودار گردید طوفان مرگ \*

سر و دست (و) پهلوانان سران

بروی هوا بود هر سو پیران \*

ز خون هر طرف گشت نهری روان -

چو ماهی تن پهلوانان طپان \*

بهر سو روان نیز خارا شکاف -

بهر تنی که بقتلست بگذاشت صاف \*

(۱) واو عطف ننوشته \* (۲) در نسخه های قلمی ترنگ و آن مهر



ز تیغ ر سنان سپندها چاک چاک -  
 تن بهار واران فتاده بخاک \*  
 وای فوج شاهي بسان نجوم  
 بر افواج شهزاد کرده هجوم \*  
 گرفتند گردش دران داورى -  
 چو برگرد انگشت انگشتری \*  
 ز افواج شاه جهان راجه بهیم -  
 بفر شجاعت بسی مستقیم -  
 بدین گونه این چیرگیها چو دید -  
 نیارند در دل هراسی بدید \*  
 تن چند زان قوم همراه او<sup>(۱)</sup>  
 رها کرد بر فوج اعدا جلو \*  
 برانگیخت اسپى چو شیرى بجنگ -  
 برآهیخت تیغى برنگ نهنگ \*  
 بیک حمله مردانه صفها درید -  
 بچستی بقول مخالف رسید \*  
 کسی کو شدش سد ره زان سپاه  
 سرش را برانداخت بر خاک راه \*  
 ولیکن جوانان جنگ از ما

(۱) قافیه آویا جلو صحیح نباشد \*



چو دیدند که ناگه آمد بلا -

ز هر جانب اسبان برانگیختند -

بران پیلان پهلوان ریختند \*

تنش را بشمشیر کردند چاک -

ز مرکب بر انداختندش بخاک \*

دگر از سران سپاه و خدوم

نیارست بر یارش زد قدم \*

گوله اندازان - از معائنۀ این حال - توپهارا گذاشته پس پا شدند -

و توپخانه بدست مردم پادشاهی افتاد \* دریاخان و غیره افغانان

و دیگر سرداران سپاه جنگ ناکرده - پا بگیریز نهادند \* افواج

پادشاهی - از اطراف و جوانب چون حلقۀ پرکار سر بهم آورده -

شاهزاده را چون نقطه درمیان گرفتند \* سواپی نیلان نشان و طوغ

و قورچیان خاصه - (که) پس پشت شاهزاده بودند - و عبدالله

خان - که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده بود -

احدی نماند \* درین وقت تیرپی باسپ سوارپی خاصۀ شاهزاده

رسید \* عبدالله خان چون دانست که شاهزادۀ عالی قدر از میدان

عنان تاب نخواهد شد - جلو گرفته - بالحاج و اقتراح تمام از میدان<sup>(۲)</sup>

برآورده - اسپ سوارپی خود را پیش کشید - (و) بالتماس بسیار

سوار ساخت \* بالجمله از رزمگاه تا رهتاس عنان منازعت باز

(۱) بالخان های محقق \* (۲) در نسخه های قلمی زمینداران \*



نکشیدند \* چون در همان ایام شاهزاده مراد بخش قدم به عالم شهود نهاده بود - و کوچهای طولانی متعذر می نمود - لهذا ایشان را در ظل حمایت ایزد منان سپرده - خدمت پرست خان را - با چندی از بنده های معتمد - بخدمت ایشان مقرر داشته - خود - با دیگر شاهزاده ها و پرستاران حرم دولت - با کمال آهستگی و وقار بسمت پکنه و بهار علم نهضت افراشتند \* درین وقت - عرائض دنیا داران دکن - علی الخصوص ملک عنبر حبشی \* متضمن بر التماس توجه بدان صوب مکرر رسید \* و شاهزاده - بعد از انعطاف عنان - داراب خان پسر خان خاندان را - که سوگندها داده بکومت و حراست موبه بنگاله سرفراز کرده بودند - طلب فرمودند - که در کوچ خود را بملازمت رساند \* داراب خان - از ناراستی و درشت خوئی - صورت این معنی از خیال دیگر بخاطر آورده - عرض داشت نمود که زمینداران - از هر طرف محاصره نموده - طرق مسدود نموده اند - ازین ممر برآمدن متعسر دانسته از خدمت والا متعذر ام \* شاهزاده از آمدن او مایوس شده - و جماعتی - که مصدر تودعات تواند شد - نیز در رکاب نمانده بود - لا علاج - با خاطر

(۱) در نسخه های قلمی بعد ازین عطف \* (۱) شاید که پشت خوئی

باشد \* (۳) در نسخه های قلمی تغییر - همچنین جانی دیگر -

صفحه ۱۰۷ سطر ۱۱ بنگیزد \* (۴) بجای تودعات در نسخه های قلمی

تودعات \* (۵) در نسخه های قلمی تودعات



پیر آشوب - با شفتگی تمام - پسر داراب خان را حواله عبد الله خان فرموده - به اکبر نگر شتافتند - و کارخانجات بیوث را - که در آن جا گذاشته بودند - همراه گرفته - از همان راه که از دکن آمده بودند علم مراجعت افراشتند \* عبد الله خان - از دریافت بی ادائی و بدطینتی داراب خان - پسر جوان او را مقتول ساخته - آبله های دل شکست \* هر چند که شاهزاده نشان فرستاده از قتل او مانع شده بود - اما مؤثر نیفتاد \* و چون خبر نهضت شاهجهان از بنگاله بصوب دکن بعرض پادشاه رسید - فرمان شد که شاهزاده پرویز که بتعاقب شاهجهان به بنگاله رفته است - مخلص خان - بر سبیل استعجال - نزد شاهزاده مذکور رفته - سزاوی نموده - ایشان را با امرای عظام روانه دکن نماید \* لهذا شاهزاده پرویز - صوبه بنگاله را بجاگیر نواب (مهابت) خان و پسرش خانه زاد خان تنخواه داده - عثمان معارفت بصوب دکن معطوف داشتند \*

### مقرر شدن صوبه بنگاله در جاگیر نواب

#### مهابت خان و پسر او \*

چون صوبه بنگاله بجاگیر نواب مهابت خان و پسرش خانه زاد خان مقرر شد - از خدمت شاهزاده مرخص شده - به بنگاله شتافت - و احکام بنام زمینداران آن ملک صادر شد که دست تعرض از داراب خان کوتاه داشته - او را روانه بیلازمست سازند \* داراب خان بی ممانعتی آمده با مهابت خان



ملازمت نمود \* اما چون خبر آمدن او نزد خان موصوف بعرض حضرت شاهنشاهی رسید - فرمان جهان مطاع بنام مهابت خان بدین مضمون عز اصدار یافت که در زنده گذاشتن آن بدفرجام چه مصاحبت بخاطر آورده - می باید که - بمجرد اطلاع بر مضمون فرمان - سر آن سرگردان تبه بطالت و ضلالت را روانه حضور پرنور سازد \* و خان معزی<sup>(۱)</sup> الیه - حکم والا را کاربند شده - سرش بریده بدرگاه جهان پناه ارسال داشت \* و چون مهابت خان فیلانی - که در صوبه بنگاله وغیره بدست آورده بود - بدرگاه آسمان چاه ارسال<sup>(۲)</sup> داشت - و نیز مبالغ خطیر از مطالبات سرکار بدمه او می برآمد - لهذا فرمان شد که عرب دست غیب - نزد خان مشارالیه رفته - فیلان را باز یانت نموده - بحضور والا شتابد - و بگوید که اگر او را حسابی خرد پسند باشد - بدرگاه والا حاضر شده - مطالبه را بدیوانیان عظام مفروغ سازد \* مهابت خان نخست فیلان را روانه بارگاه عالم پناه ساخت - پس ازان - پسر خود خافه زان شان را بصوبه دارچی این ممالک بنگاله مقرر داشته - خود - با جمعیست چهار پنج هزار راجپوت خونخوار یکرنگ - هازم اسلام عقبه سنیة حضور گردید \* و پیش نهاد خاطرش اینکه اگر حرف بر ناموس و مال و جان او آید - هرگاه کار بختان و کار بدستوان رسد -

(۱) در نسخه های قلمی معزی الیه - عقیقه ۱۷۳ سطر ۳ بائورد \* (۲)

در نسخه های قلمی داشت \*



حتی الامکن یاس عزت ناموس خود داشته - با اهل و عیال نثار  
 شود \* و چون خبر رسیدن او معروض حضرت اقدس گردید -  
 اول حکم شد که تا او مطالب سرکار پادشاهی را بدیوانیان اعلی  
 مفروغ نسازد - و مدعیان خود را بر طبق عدالت راضی نه نماید -  
 راه کورنش و ملازمت مسدود است \* بعد ازان برخوردار - پسر  
 خواجه<sup>(۱)</sup> نقشبندی را - که بحکم شاهنشاهی خان مذکور دختر  
 خود را با وی منسوب کرده بود - بحضور طلب فرموده - بخوارگی  
 و بی عزتی تمام گزریانه ها زده دست و گردن بسته - سر برهنه  
 بزرندان سپردند \* مهابت خان هنگام صبح با جمعیت خود سوار  
 شده - مراتب عبودیت و بندگی را ترک کرده - گستاخانه  
 و بی باکانه - دروازه گلاب بازی را درهم شکسته - با چهار پانصد  
 راجپوت بدرون رفته - مراسم کورنش و زمین بوس بنقدیم رسانیده -  
 بلباس سیر و شکار - سمت منزل خود مراجعت نمود \* القصه  
 چون موکب شاهنشاهی بصوب تهته رفته بود - به مهابت خان  
 حکم شد که عزیمت بسمت تهته نماید \* و در همان ایام شاهزاده  
 پرویز وفات یافت \* اما چون شریف خان - در قلعه تهته متحصن  
 گشته - باستحکام پرداخت - بندگان شاهجهانی عازم سمت  
 دکن شدند \* مهابت خان - بعد رسیدن انجا - مکرر عرائض  
 بخدمت شاهجهان فرستاده - اظهار رسوخ عقیدت نمود - و ازان طرف

(۱) در سیرالمتأخرین خواجه عمر نقشبندی \*



مستمال شده - بخندمت شاهزاده عالی قدر شرف اندوز گشت -  
 لهذا صوبه بنگاله - از تغیر خانه زاد خان پسر مهابت خان -  
 به مکرم خان ولد معظم خان مقرر گردید - ولایت پنده به میرزا  
 رستم صفوی تفویض شد \* گویند روزی که سند نظامت بنگاله -  
 از تغیر خانه زاد خان - بنام نواب مکرم خان در شاه جهان آباء  
 نوشته شد - شاه نعمت الله فیروزپوری قصیده در مدح خانه زاد خان  
 نوشته فرستاد - و در قصیده یک بیت - که مشعر بر معزای او  
 بود - داخل کرد - و آن این است -

من در هوایت ای گل خندان چو عندلیب -

سرو تو فوهار و تمناشاهی دیگران \*

خانه زاد خان چون آن بیت مطالعه کرد - بر تغیری خود مطلع  
 شده - فکر روانگی خود نمود - و بعد یک ماه فرمان تغیری  
 بار رسید \*

### نظامت نواب مکرم خان \*

در سال بست و یکم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۳۵ - مکرم خان  
 بنظامت صوبه بنگاله فرق عزت برافراخت - چندی ماه پیش  
 نگذشته بود - که بحسب اتفاق - فرمان پادشاهی بنام او شرف  
 صدور فرمود \* خان موصوف بسواری کشنی باستقبال فرمان  
 شتافت \* چون وقت نماز عصر نزدیک شد - بملازمان فرمود  
 که کشنی را برقرار کنند - تا نماز گذارد - متوجه مطلب نمود \*



ملازمان خواستند که سرکشتی گردانیده بساحل آرند \* مقارن این حال - بادی تند وزید - سرکشتی بجانب دیگر بگردید \* طوفان تند و تلاطم امواج کشتی را غرق ساخت \* مکرم خان - با رفقا و مصاحبان خود - آشنای دریای فنا گشت - و احدی از آن گرداب هلاک سر بساحل نجات نکشید \*

### نظامت نواب فدائی خان \*

چون سانحه غرق شدن مکرم خان بعرض والا رسید - سال بست و دوم از جلوس - سنه ۱۰۳۶ هجری - نواب فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله جیغه مباحثات بر کلاه افتخار زد \* و چون دران ایام سواي اتمشه نفیسه این ملک و فیل و عود و عنبر و غیره تحف و هدایا - زر نقد ارسال حضور نمیشد - درین وقت - برخلاف سابق - مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه پیشکش حضور و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش نورجهان بیگم - که مجموع ده لک روپیه باشد - داخل خزانه عامره میکرده باشند \*

چون - بست و هفتم صفر سنه ۱۰۳۷ هجری - پادشاه نورالدین محمد جهانگیر - در هنگام مراجعت از کشمیر - در قصبه راجور<sup>(۲)</sup> رحلت سفر آخرت نمود - و ابوالمظفر شهاب الدین شاه جهان - که دران زمان در حدود دکن بود - خروج نموده - بحسن تدبیر

(۱) بجای مجموع \* (۲) در سیرالمتأخرین راجپوتی \*



آصف جاه آصف خان - بعد قلع و قمع برادران - بر تخت  
سلطنت دهلی جلوس فرمود \* موبه بنگاله از تغیر فدائی خان  
به قاسم خان مفوض گشت \*

### نظامت نواب قاسم خان \*

چون قاسم خان - بخدمت نظامت موبه بنگاله - گل افتخار  
و اعزاز را زیب دستار عزت و مفاخرت (ساخت) - بدستور نظامان  
ماضیه - بنظم و نسق امور نظامت پرداخته - در تنبیه و اخراج  
فسده مساعی جمیله بتقدیم رسانید \* سال ششم از جلوس  
شاه جهان - بر فرقه نصاری و پرتگیس - که در بندر هوگلی مساط  
شده بودند - فوج کشی نموده - بعد جنگ فتحیاب گردید \* در  
جادریم این فتح مورد تحسین و عنایات شاهنشاهی شد \* اما  
در همان زودی داعی حق را لبیک اجابت گفت \*

### نظامت نواب اعظم خان \*

بعد از آن نواب اعظم خان بخلعت نظامت موبه بنگاله فخریه  
مبایهات اندوخت \* و او از عهد عالمگیری کما حقّه تواناست  
بر آمد - و نظم و نسق ملک برهم خورد تا آنکه آشامیان - سر  
بشورش برداشته - اکثر محاللات و پرگانات متعاضد ممالک محروسه  
را ناخست و تاراج نمودند - و بعد السلام را - که با جمعیت هزار



سوار و پیاده بسیار در نواح گواهی رفته بود - معه اموال و اجناس بیقیاس اسیر کرده بردند \* چون سائحه بحضور پرنور حضرت خدیو گیهان شاه جهان معروض گردید - اعظم خان معزول شد - و اسلام خان - که در امور نظم و نسق ملکی مهارت تمام داشت و از امرای کبار جهانگیری بود - بخلعت صوبه داری بنگاله مخلص شد \*

### حکومت نواب اسلام خان \*

چون نواب اسلام خان بحکومت صوبه بنگاله سر نفاخر افتراخت - از آنجا که مرد کاردان و سلیقه شعار بود - بعد رسیدن در صوبه - از رنق و فتق مهمات نظامت کما ینبغي پرداخته - اراده تنبیه آشامیان بدنهاد - و تسخیر ملک کوچ بهار و آشام - پیش نهاد خاطر نموده - عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساخت - و بجنگهای متواتره و قتال متکثره تنبیه آن گروه شقاوت پروره نموده - محالات پادشاهی از حیطة تصرف آن سگ طینتان برآورده - بر ملک کوچ بهار رفت \* و آن ملک را بجنگهای صعب مفتوح ساخته - اکثر قلعات آشام را نیز مسخر ساخت - و در استیصال آشامیان شوم سرگرم جنگ و پیکار بود \* درین ضمن - بجهت وزارت - طالب اسلام خان از حضور شاه جهان شد - و فرمان

( ۱ ) مفت بصیغه جمع آورده مگر جنگها جمع فارسیست \* همچنان در

مناحه ۲۲۱ مطهره \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی سنگ طینتان \*



بقام نواب سيفت خان اصدار يانت که نظامت بنگاله به شاهزاده محمد شجاع مقرر شد - تا رسیدن شاهزاده لوازم نيابت بجا آورده از امور مرجوعه آن ملک خبردار باشد \* اما چون اسلام خان در عين گرمي کارزار عازم ملازمت حضور شد - مهم آشام نائمام ماند - بلکه باعث مزید شورش و فساد آشاميان بدنهاد گرديد \* و اين معني در اواخر سال يازدهم از جلوس شاهجهان روداد \*

### حکومت شاهزاده محمد شجاع \*

در سال دوازدهم از جلوس شاهجهاني - شاهزاده محمد شجاع داخل ممالک بنگاله شده - در اکبرنگر عرف راج محل رخت اقامت انداخته - همان جا طرح عمارات عالي نموده - مکانات دلشسين احداث فرموده \* و نواب اعظم خان را - که نائب و خسر آن شاهزاده بود - به جهانگیرنگر فرستاد \* امورات نظم و نسق ملک - که از رفتن اسلام خان برهم خورده بود - مجدداً رونق تازه گرفت \* مدت هشت سال بنظم و نسق آن ملک پرداخت \* سال هشتم از جلوس - شاهزاده محمد شجاع بحضور طلب شد - و نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت صوبه داربي اين ملک کوس نوبت پنچرويه نواخت \*

### نظامت نواب اعتقاد خان \*

چون نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت بنگاله از حضور مخلص شده<sup>(۱)</sup> درين ملک رسيد - دو سال بنظم و نسق پرداخته -

(۱) در نسخه عالي قلمي شد \*



در سال بست و درم از جلوس شاه جهان - معزول شد - و سلطان محمد شجاع را کرت دوم نظامت این ممالک مسلم شد \*

کیفیت حکومت شاه شجاع دفعه دوم

و مال حال او \*

چون کرت ثانی شاهزاده محمد شجاع در بنگاله رسید - مدت هشت سال با استقلال کمال در ضبط و ربط ملک پرداخته - فتح ممالک نموده - داد کامیابی و کامرانی داد \* و سال سیم از جلوس - مطابق سال ۱۰۶۷ هجری - اعلی حضرت شاه جهان بعارضه بدنی مبتلا شدند - و بسبب آنکه ایام بیماری امتداد کشید و ارکان دولت از دیدار فائز الانوارش محروم بودند - تحلل عظیم در انتظام امور سلطنت روداد \* چون از شاهزاده‌ها غیر داراشکوه کسی در حضور حاضر نبود - لهذا عنان اختیار ملکی بدست او داد \* و او - خود را ولی عهد تصور نموده - زمام حل و عقد امور سلطنت بقبضه اقتدار خود مستحکم درآورد \* ازین جهت شاهزاده مراد بخش در گجرات خطبه بنام خود خوانده \* و محمد شجاع در بنگاله اسم سلطنت بر خود اطلاق کرده - لشکرکشی نموده - به پتنه و بهار رفت - و ازان جا عزیمت پیشتر نموده - متصل به بنارس رسید \* داراشکوه از دریافت این اخبار - در عین اشتداد مرض - اعلی حضرت را تکلیف عزیمت داد - تا آنکه بهستم محرم سنه ۱۰۸۶ - مطابق سی و یکم از جلوس - رایات



عظمت و اجلال از دارالخلافه شاه جهان آباد به سمت مستقر الخلافه اکبر آباد نهضت فرما شدند \* نوزدهم صفر - مستقر الخلافه مخیم سردقات عز و اجلال گردید \* از آن جا داراشکوه راجه جی سنگه کچهواهی را - که عمده راجه های عظام و رکن رکن سلطنت بود - با چندی از امرای کبار - مثل دلیر خان و صلیت خان و ایزد سنگه و غیره امرای پنجهزاری و چهارهزاری و غیره (و) افواج بیشمار پادشاهی و لشکری فراوان از نوکران خود - با توپخانه و سایر آلات حرب - بسرداری سلیمان شکوه - مهدی خلف خورش - بجنگ محمد شجاع تعین نمود \* چنانچه چهارم ماه ربیع الاول سنه مذکور - از دارالخلافه کوچیده - بدان مهم ره گرا گردیدند - و بعد قطع منازل از بلده بنارس گذشته - در موضع بهادرپور - که بمفاصله در نیم کوه از بلده مرقوم بر کنار آب گنگ واقع است - بمفاصله یک و نیم کوه از لشکرگاه محمد شجاع - مضرب خیم ساختند \* و طرفین بهوشیاری و خبرداری پرداخته - در مدد فرصت برده - از طرفی پیش دستی بظهور نمی آمد - تا آنکه - بیست و یکم جمادی الاول - به بهانه تبدیل مکان آوازه کوچ انداخته - صباح آن باراد جنگ مسلح و مکمل شده - کوس جنگ فوخته - بانگ حی (۱) علی الیورش در دادند - و بر سر محمد شجاع - که از جبر

(۱) در نسخه های قلمی اینجا عثاله و پادشاه نوشته \* (۲) بر

قباس حی علی الصلوۃ \*



دیروز غافل شده بنسوزی مغرب قتال و آرایش آلات حرب و جدال  
 پرداخته سرمست باد غفلت و بیخبری و مخمور خواب  
 شیرینی سحری بود - بیک ناگاه مانند بلای ناگهانی حمله برده -  
 از هر طرف ریختند \* محمد شجاع - سراسیمه از خواب بیدار  
 گشته - بر ماده فیل سوار شده - حرکت مذبوحی کرد \* چون  
 کار از کار گذشته بود و راجه جی سنگه دلیرانه از جانب میسره  
 نزدیک رسید - لا علاج عذاب تاب شده - خود را بر نواره ها - که  
 از بنگاله همراه رفته بود - رسانیده - کشتی هزیمت تند براند -  
 و خزانه و تریخانه و دواب و کارخانجات را با تمامی اردو وقف  
 تاراج ساخته - بسرعت هرچه تمامتر از پلنه گذشته - به مونگیر  
 رسیده - در مدد محافظت آن مکان شده - چندی متوقف  
 شد \* مردم سلیمان شکوه - بغارت و تاراج و قتل و اسیر پرداخته -  
 بتعاقب محمد شجاع شتافته به مونگیر رسیدند \* محمد شجاع -  
 در آن جا هم مجال توقف ندیده - بسرعت برق و باد راه نورد  
 شد - (و) یکسر داخل اکبرنکر گردید \* افواج پادشاهی تا حدود  
 صوبه پلنه و بهار بعمل و دخل خود آوردند \* اما چون اورنگزیب  
 عالمگیر بهادر در همان زودی از دکن عزیمت حضور نموده - در  
 حدود نریدا با فوجهای انبوه مقابله نموده - بعد مقابله بسیار و  
 خونریزی بیشمار - شکست فاحش<sup>(۱)</sup> یافته - به شاهجهان آباد



شدافت \* و عالمگیر داخل شهر شده - سلطان محمد پسر کاکان را  
 بملازمت شاه جهان فرستاده - پادشاه را نظربند ساخت \* و  
 داراشکوه را بعد محاربات بسیار بقتل درآورده - در ماه مبارک  
 رمضان سنه ۱۰۶۹ هجری - بر سریر سلطنت دارالخلافه شاه جهان آباد  
 جلوس فرمود \* و سلیمان شکوه هم - از دریافت خبر هزیمت  
 داراشکوه - تعاقب شاه شجاع گذاشته - به شاه جهان آباد مراجعت  
 نمود \* محمد شجاع - مذاقشه داراشکوه و اورنگزیب را طولانی  
 تصور نموده - میدان خالی دیده - باغواي علی وردی خان و  
 مرزاجان بیگ و غیره ارکان دولت - باز دیگر آب رفته را در جوی  
 شمشیر آورده - بداعیه وراثت سلطنت بگاله - با لشکر جرار  
 خونخوار - متوجه دارالخلافه هندوستان گردید \* چون - پیش  
 از رسیدن - معامله انجا مفروغ شده - اورنگزیب عالمگیر برنخت  
 نشسته بود - از دریافت این خبر عالمگیر - با تمامی افواج به  
 هندوستان - بر جناح استعجال نهضت فرموده - و در مقام کچه<sup>(۳)</sup>  
 فکترین مقابل شده - داد مقابله دادند \* لمؤلفه -

شده قائم از هر دو سو فوجها -

چو کوهی بمیدان فشردند پا \*

(۱) در سیرالمتأخرین آله وردی خان نوشته \* (۲) فاعل فرموده اگر

عالمگیر باشد بجای هندوستان به هندوستان خوانند \* (۳) در

سیرالمتأخرین و منتخب الالباب کچه - در استوارت کچه \*



سپاه از دو جانب چو نزدیک شد -

ز گرد سیاه<sup>(۱)</sup> دهر تاریک شد \*

چو از هردو سو گرفتند طبل جنگ<sup>(۲)</sup> -

کشادند شیران به پر خاش چنگ \*

ز کوس و کورگه<sup>(۳)</sup> برآمد خروش -

جهان را ز بس شور کرگشت گوش \*

ز توپ و زبندرق و از بان و تیر

سلامت ز گیتی شده گوشه گیر \*

ز دود ارابه - که شد بر هوا -

بپوشید بر چشم عالم سما \*

شده گرم در جان ستانی سنان -

پیام اجل گفت در گوش جان \*

چنان برق شمشیر آتش فروخت -

کزو خرمن زندگیا بسوخت \*

ز بس آتش حرب شد مشتعل -

بر افلاک بهرام را سوخت دل \*

بعد از کشتش و کوشش بسیار (و) دستبرد بیشمار - افواج عالمگیر

مغلوب و منهزم شد - و پادشاه عالمگیر - با معدودی چند از امرا

و خواص و جمعی پیدادهای تفنگچی - پای ثبات در میدان

(۱) یا سیاه باشد \* (۲) سکنه خرنی \* (۳) در نسخه های قلمی زکورکه \*



فشرده - فرزین بند تهر را در بساط نبرد قائم ساخت \* علی وردی خان - میر بخشی شجاع شاه - بعزم دستگیر کردن آن حضرت رخ آورده - خواست که کشت رسانده مات کند \* از آنجا که حق تعالی جوهر عقل سلطین را فوق عقل جمهر خلایق آفریده است - و در تدابیر جنگ منصوبه درست دارند - آن والا نظرت لیلاج فظنت <sup>(۱)</sup> - بمقتضای الحرب خدعة - خان مذکور را بتطبیع وزارت فریب داده - فرمود که اگر محمد شجاع را - از فیل فرود آورده - بر اسب سوار نمائی - با زنی ما قائم میماند \* خان مذکور - بطمع خام با خداوند نعمت قدیم شطرنج کج باخته - شیوه دغا بازی بکار برده - بحضور محمد شجاع عرض کرد که فتح و نصرت نصیب اولیای دولت (شد) و پیل بند فوج حریف شکست خورد - لیکن چون گوله و بان و تیر و تفنگ از هر طرف می آید - مبدا - در سوارچی فیل - چشم زخم رسد - صلاح دولت آنکه بر اسب سوار شوند - بائبدال خداوندی پادشاه عالمگیر را - زج ساخته - بطرفه العین در گوشه کمان دستگیر کرده می آرم \* همین که شاه شجاع بر اسب سوار شد - خان مذکور خبر به عالمگیر فرستاد \* آن حضرت فوراً بحکمت عملی شادینانه فتح فواخت \* و چون مردم سپاه شاه شجاع را بر فیل ندیدند - یکبارگی غلغلۀ فتح عالمگیر و مقتول شدن شاه شجاع در تمامی لشکر افزاد \*



سپاه - تصدیق کشته شدن شاه شجاع نموده - یکبارگی راه فرار پیمودند \* شاه هرچند جهد کرد سودی نه بخشید \* از انجا مثل مشهور است - شجاع جیت بازی هارے اپنے هاتھ هارا \* فوج عالمگیر باز فراهم شده حمله نمودند \* شاه شجاع - چون دید که بازی از دست رفت - ناگزیر عار فرار اختیار نموده - خود را به بنگاله رسانید - و درهٔ تیلیا گدهی و سانگری گلی را مستحکم (کرده) - در اکبرنگر نشست \* عالمگیر پادشاه نواب معظم خان خان خانانان سپه سالار را بصوبه داری بنگاله مامور و متعین ساخت \* و بست و دو کس امرای نامدار - مثل نواب اسلام خان و دلیر خان و داؤد خان و فتح جنگ خان و احتشام خان و غیره را - بسرکردگی سلطان محمد - بتعاقب شجاع برگماشته - خود بدولت مظفر و منصور - بدارالخلافت مراجعت فرمود \*

### حکومت نواب معظم خان خان خانان \*

چون نواب معظم خان خان خانان سپه سالار - خلعت صوبه داری ممالک بنگاله را زیب قامت افتخار گردانیده - با فوج دریا موج - راه نورد بسمت بنگاله شد - از انجا که شاه شجاع درهٔ تیلیا گدهی و سانگری گلی را استحکام داده بود - عبور از آن هر دو دره

(۱) در استوارت - "شجاع جیت بازی اپنے هاتھ هارا" \* (۲) در

نسخه های قلمی هات \* (۳) در نسخه های قلمی دیگر جا سانگری گلی \*

(۴) در نسخه های قلمی سرکردی \* (۵) مشهور به میرچانه \*



دشوارگذار محال دانسته - با جمعیت دوازده هزار - در اسبه  
 برای چهارکهند و کوهستان - خود را در بنگاله رسانید \* چون افواج  
 نزدیک رسید - سلطان شجاع - در اکبرنگر استقامت خود ندیده -  
 علی ردی خان را - که مایه فتنه و فساد بود - بقتل آورده -  
 خود در تانده آمده - مورچال بسته - بخودناری کشید \* چون  
 افواج مقابل شد و آب گنگ در میان حائل بود - روزی شریف  
 خان مایه فتنه (و) فتح جنگ خان - بر کشتیا سوار شده - عبور  
 نموده - و متعاقب - فوج دیگر هم سوار شد \* ازین طرف -  
 مردمان سلطان شجاع - بمجرد رسیدن شریف خان - مقابل شدند \*  
 قریب هفتاد کس - که بر خشکی فرود آمده بودند - کشته و  
 خسته گردیدند \* دیگر کشتیا از میان آب رجع القهقري نمودند \*  
 سلطان شجاع حکم بکشتن مجروحان کرد - شاه نعمت الله فیروز پوری  
 مانع آمدند \* سلطان شجاع - که بخدعت ایشان اعتقاد کمال  
 داشت - شریف خان را - معه تمامی مجروحان - حواله ایشان  
 کرد \* ایشان تیمارداری نموده - بعد اندمال جراحها - بخصت  
 بلشکر آنها نمودند \* اما سلطان محمد - نقی (؟) با عم خون ساخته -  
 جریده بملاقات آمد - و انواع شفقت بورگانه از عم خود دید -  
 اقامت نمود \* سلطان شجاع دختر خود را بازواج او در آورد -  
 سلطان محمد - از طرف سلطان شجاع - با همسایر پادشاهی - که  
 جان خازان و دایه خان و غیره باشند - چند اوست چنانچه بود -



آخر چون مزاج سلطان شجاع را غافل و کم تدبیر یافت - باز مراجعت کرده - بلسکر پادشاهی ملحق شد - و ازان جا به شاه جهان آباد بملازمت پدر رفته محبوس گردید \* و حکم تعاقب سلطان شجاع بنام خان خانان بتاکید تمام ورود یافت \* القصه روزی که دلیر خان و غیره از پگله گهاک عبور نمودند - پسر دلیر خان - با جمعی از مردم کاری - غریق بحر فنا گشت \* اما سلطان شجاع - معه متعلقان و معتمدان خود - بر نواره های پادشاهی - که از جهانگیرنگر طلبیده بود - برنشسته - کشتی هزیمت به جهانگیرنگر تند براند \* خان خانان هم از راه خشکی بتعاقب شدافت \* سلطان شجاع - دران جا هم مجال اقامت نیانته - با معدودی چند - راه ملک آشام گرفت - و ازان جا بولایت ارخانگ<sup>(۱)</sup> رسیده - بمرزبان انجا - که از نسل سادت (۹) بود - پناه آورد \* و در همان زودی - دران ملک - بخداع مرزبان آن مرزبوم یا<sup>(۲)</sup> باجل طبعی درگذشت \* چون - در ایام هرج مرج سلطان شجاع - بیم نرائن<sup>(۳)</sup> - راجه کوچ بهار - جسارت نموده - با جمعیت انبوه - بر گهوا گهاک تاخت نمود - جمعی کثیر از نکور و اناک مومن سکنه انجا را با سیري برد \* و بقصد تسخیر

( ۱ ) در نسخه های قلمی اینجا یرخنگ نوشته \* صفحه ۷۱ سطر ۱

و حاشیه ۵ بنگرند \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی تا \* ( ۳ ) در

استادیت همچنین - در منتخب الباب بیستم نواین \*



ملک کامروپ - که هاجو و گواهتی نواب آنست - و داخل ممالک  
مکروسه پادشاهی بود - سهواناته نام وزیر خود ( را ) - با جم  
غفیر - گسیل کرد \* و از دریافت این چیزگی و خیرگی - راجه  
آشام نیز کوتاه اندیشی نموده - جمعیتی<sup>(۱)</sup> عظیم - براه خشکی  
و تری - بسمت کامروپ روانه نمود \* میر لطف الله شیرازی - که  
فوجدار ملک کامروپ بود - از دو طرف سیل بلا بر خود متوجه  
دیده - بسبب یاس از امداد و تیقن بر عدم کمک از حضور -  
بسواری کشتی خود را بر جناح استعجال - به جهانگیرنگر رسانیده -  
از ورطه آفت نجات یافت \* و سهواناته نیز - خود را مرد  
میدان گروه آشام ندیده - فحوائی العود احمد را کاربند شده -  
بملک خود رجع القهقری نمود \* آشامیان - بی مذاذعتی ملک  
کامروپ را متصرف شده - بجاروب غارت رفتند - و نقیر و قطمیر  
و صامت و ناطق آن دیار را جبراً و کرها بملک خود برده - بهدم  
ابذیه و تخریب امکنه پرداخته - آثار عمرانات نگذاشته - عرصة الملک  
را قاعاً و صفصفاً ساختند \* چون سلطان شجاع بحال خود  
گرفتار بود - کفر آشام - فرصت وقت یافته - حوالی موضع کدی باری -  
که پنج منزل جهانگیرنگر است - بتصرف آورده در موضع  
تب سله - قریب کدی باری - تپانه ساخته - عام جسارت و  
شرارت افراشتند \* لهذا چون خان خاندان به جهانگیرنگر رسید -

( ۱ ) پیش لفظ جمعیتی در نسخه های قلمی با نوشته \* ( ۲ ) شاید که قهراً باشد \*



چندی در نظم و نسق امورات ملکی پرداخته - نواره‌های جنگی و توپخانه و غیره آلات رزم مهیا ساخته - احتشام خان را بحراست جهانگیرنگر و نواح آن گذاشته - و رای بهگویی داس شجاعی را بمعاملات مالی و ملکی مقرر فرموده - سال چهارم از جلوس اورنگزیب بهادر - مطابق سنه ۱۰۷۲ هجری - توپخانه و غیره را براه دریا - و خود - با جمعیت دوازده هزار سوار جرار و پیاده بیشمار - براه خشکی از طرف کوهی - که نهانه سرحدی ملک پادشاهی بود - روانه شده - بعزم تسخیر ممالک کوچ بهار و آشام سمنند عزیمت را گرم مهمیز ساخت \* و در اندک فرصت بر ملک کوچ بهار استیلا یافته - تا گواهی مسخر نمود \* پس از آن افواج قاهره بابتزاع ممالک آشام یورش نمودند \* در آن ایام حکم پادشاهی صدور یافت که عازم ملک ارخنگ شده - <sup>(۱)</sup> فرزندان و اهل حرم شاه شجاع را - از وصال نکال مکان و زندان ارخنگ نجات داده - بحضروالا روانه سازد \* خان موصوف در جواب فرمان عرضداشت نمود که عساکر فیروزی که به تسخیر ملک کوچ بهار و ولایت آشام سرگرم جنگ و بیکار است - معامله آن هردو جا را نامفروغ گذاشته عازم ارخنگ شدن مقتضای مصلحت نیست - این دولخواه - مهم ارخنگ را بسال آینده انداخته - امسال در استخلاص ممالک کوچ بهار و ولایت آشام می پردازد \* بعد از آن -

(۱) در نسخه‌های قلمی پیش لفظ فرزندان حرف و نوشته \*



بست و هفتم جمادی الثاني سنه مذکور - از گواهی کویچه  
داخل ملک آشام گردید - و بمحاربات تری و خشکی راه جنگل<sup>(۱)</sup>  
و کوهستان و نهرها را بیای جرات و جلاوت طی نمود \* و در  
هر جائی که ( رفت ) نهانده محکم نشانیده - قلعه و حویلی راجه  
آن ملک را محاصره نموده بحرب و ضرب بسیار مفتوح ساخت -  
و غنیمت بیشمار بدست آورد \* و بجنگهای متواتره و متکثره -  
آشامیان شوم<sup>(۲)</sup> - مغلوب گردیده - پهلو از جنگ تهی کرده - بالای  
کوه بهوئنت گریختند - و تمامی آن ملک بحوزه تصرف درآمد \*  
آخر الامر راجه انجا - غاشیه اطاعت بردوش و حلقه انقیاد در  
گوش کشیده - و کلابی معتبر با تحف و هدایا نزد خان خانان  
فرستاد - و پیشکش پادشاهی قبول کرد \* و دختر خود را - معه  
امتعه و اقمشه نفیسه و فیلان و غیره نفائس آن دیار - معه بدلی<sup>(۳)</sup>  
پهون - برای پیشکش عالمگیر پادشاه روانه کرد \* پهون مذکور -  
با تمامی پیشکشها - در سواد شهر رسیده - داخل خیمه شد - و  
در تهیه روانه شدن بدارالخلافت بود \* از انجا که جادو و سحر آشامیان  
مشهور آفاق است - خان خانان را سحر کارگر شد \* از مدتی  
در دگر گشته و جگر داشت - رزق روز زیاده می شد - تا کار بهلاکت

( ۱ ) در نسخه های قلمی رده \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی بعد لفظ

شوم حرف و نوشته \* ( ۳ ) خانی خان در منتخب الباب لفظ بدلی

مذکور نکرده و نوشته که پهون وزیر راجه آشام بود \*



کشید \* هرچند بمداوا پرداخت - مفید نیفتاد \* لاعلاج  
میر مرتضی و غیره سرداران را گذاشته - در هر جا تپانه نشانیده -  
جریده بکوه رسید - و ازان جا - از استیلاي مرض بسواري  
کشتي عازم جهانگیر نگر شد \* و برادر کروهی خضر پور - بتاریخ  
دویم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۷۳ هجری - و سال پنجم جلوس<sup>(۱)</sup>  
والا - بر کشتي ودیعت حیات نمود \* متعاقب - مردمان  
تپانجات نیز برخاسته آمدند \* و دختر راجه با پیشکش همان جا  
ماند - اما آن راجه دختر خود را در خانه نگرفت \*

### حکومت نواب امیرالامرا شایسته خان \*

پس از فوت خان خانان - صوبه داری ممالک بنگاله بنام  
امیرالامرا شایسته خان مقرر شده - خان موصوف در بنگاله رسید \*  
چند سال بضبط و ربط قرار واقعی پرداخته - دان سخاوت و عدالت  
و رعیت پروری داد \* بیوه های شرفا و نجبا و بی مایگان را  
دیہات و زمینها معاف کرده مالک املاک ساخت \* غمازان<sup>(۲)</sup> اشرف  
خزانہ اصلی نداشت باز بخلعت بحالی ممتاز شده به بنگاله  
آمد \* اما چون خان مذکور - راضی به بودن این ملک نبوده -  
همیشه عرائض متضمن این معنی بحضور والا ارسال می نمود که غلام

( ۱ ) در منتخب اللباب شروع سال ششم نوشته \* ( ۲ ) عبارت اینجا بی ربط -

شاید که چنان باشد - غمازان ازین حال به عالمگیر خبر دادند شایسته خان

خود بحضور رسیده حقیقت حال را و نمود و چون اسراف خزانہ الخ \*



اراده قدمبوس ملازمان حضور دارد - امیدوار است که خدمت این صوبه بنام دیگری مقرر شود - و از حضور منظر نمی شد \* آخر بعد اصرار بسیار - از تجویز تمام نظامت به نواب ابراهیم خان - خلف یار وفادار - علی مردان خان - تفویض یافت \* و آثار خیر نواب امیرالامرا در بنگاله - بلکه در تمامی قلمرو هندوستان - معروف و مشهور است \* یکی این است که در عهد نظامت او - ارزانی غله بحدی بود که پیشیز یعنی دمی را غله یک آثار ارز بازار فروخت میشد \* در وقت مراجعت بدارالخلافه شاهجهان آباد - بر دروازه مغربی قلعه جهانگیرنگر طلاق نوشت که کسی که نرخ غله را بهمین دستور ارزان نماید این در را بکشد \* ازان عهد تا وقت شجاع الدین محمد خان آن دروازه بند بود \* در عهد نیابت سرفراز خان کشاده شد - چنانچه مذکور خواهد شد \* و تعمیر کثرت و عمارات امیرالامرا .. در جهانگیرنگر موجود است \*

### نظامت نواب ابراهیم خان \*

چون نواب ابراهیم خان بخلعت نظامت صوبه بنگاله قامت میبایست آراست - در جهانگیرنگر رسیده - به تنظیم و تفسیق ملک پرداخته - ابواب نصفت و عدالت و ترحم بر ضعفا مفتوح ساخته - مجوز آزردن مولی نشد \* و در هندو کامی که پادشاه اورنگزیب عالمگیر - در ملک دکن - بجنگ ابوالحسن - عرف نانا شاه - والی آن ملک -







چون نتوان عدو را بقوت شکست -

بنعمت بیدارید در فتنه هست -

دست از مال و اسباب لکوک برداشته - خلاص جان خود مغنم  
 انگاشت \* یک بیغی و دو گوش - انگشته بند - از قلعه برآمد - و  
 قلعه هوگای - معه تمامی اسباب و حشم - بدست حریف آمد \*  
 از وقوع این معنی عالمی متزلزل گردید \* اعیان و اشراف شهر  
 و اطراف و تجار و رؤسای اکناف - معه ننگ و ناموس خودها -  
 در چوچرا - که ایمن آباد بود - پناه جستند \* سردار اولدیز دو  
 منزل چهارمملو<sup>(۱)</sup>ی چهل ازان و آلات حرب بهای قلعه رسانیده -  
 بضرب گول<sup>(۲)</sup>ه توپ عمارات قلعه را منهدم ساخت \* و از بارش  
 گوله ها خرمن حیات اکثری وقف سیل فنا گردید \* سوبها سنگه<sup>(۳)</sup> -  
 عهده برآ نه شده - بطرف ساندگام - که متصل هوگای بود - منهدم  
 شد - و اینجا هم مجال اقامت ندیده - بسمت بردوان رجع القهقري  
 نموده - بسرکردگی رحیم خان مسطور - سمت ندیا و مرشد آباد -  
 که دران وقت مخصوص آباد نام داشت - لشکرکشی نمود \*  
 نسوان و عیال کشتن رام مقتول - که اسیر پنجه قهر سوبها سنگه

(۱) جمع چهلدار معرب لفظ انگریزی بمعنی لشکری که بلفظ

سولتر یا سولجر باشد \* و لفظ چهلداری بمعنی خیمه کوچک از

نماین لفظ مأخوذ است \* (۲) در نسخه های قلمی پیش ازین سوبها سنگه

و اینجا و پائین سوبها و سنگه نوشته \*



بودند - ازان جمله دختر کهن رام بحالیه حسن و جمال آراسته  
 و به پدروایه عصمت و عفت پیوسته بود \* آن بدنهای ناپاک کیش  
 میخواست که دامن عصمتش را بلوث فجور بیالاید \*  
 قضا را شبی آن سگ سرشت خواست که آن آهوی چین را  
 صید خود کند - و باغواي شیطانی بروی تطاول کرد \* آن شیرزن  
 بکار نيز چون غمزۀ چشم خون ریز - که از بهر چنین روز با خود  
 پنهان داشت - از زیر ناف تا شکمش بردید - و بهمان کزلک  
 جانگزا رشته حیات خود نیز ببردید \* چون آتش خاندان سوز  
 منطقی گشت - شعله دیگر - یعنی برادر<sup>(۱)</sup> آن بد همت - که  
 همت سنگه نام داشت - بخانه سوزي خلائق سرکشیده - با  
 جمعیت سابق و لاحق - دست بغارت و نهیب ملک پادشاهی  
 دراز کرد \* و رحیم خان - بقوت فوج و قوم - خود را رحیم شاه  
 مخاطب ساخته - کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده - و جمعی  
 کثیر از ابدال و اوباش و جهلای بد معاش فراهم آورده - آتش  
 شرارت را در بالا ساخت - تا آنکه از بردوان تا اکبر نگر - آن روی  
 آب گنگ - نصفی از ممالک بنگاله را بحیطۀ تصرف خود  
 در آورد \* و از نمکخواران پادشاهی هر که تن بطاعت او نداد  
 گرفتار شکنجه عقوبت گشت \* ازان جمله - در لواح مرشد آباد -  
 شخصی - نعمت خان نام - از قدریان پادشاهی - با چندی

(۱) در نسخه های قلمی برادران آن \*



از خویشان و رفیقان خود - سکونت داشت \* چون پہلو از  
 رفاقت رحیم شاه تہی کرد - رحیم شاه تشنہ خون او شدہ - سوش  
 طلب داشت \* او نیز - پیمانہ عمر خود را لہریز دیدہ - مستعد  
 جام شہادت گردیدہ - بمیدان خرامیدہ \* تہور خان نام - خواہر زادہ  
 او - کہ اسم با مسمی بود - اسب را بچولان آوردہ - حملہ ہای  
 مردانہ نمود \* آخرش افواج غنیم گردش گرفتند - و از ہر طرف  
 آتش حربہ حوالہ او کردند - تا شروت شہادت چشید - و رفقای  
 او نیز یک یک - پیروان لاش او - بہ بستر فنا استراحت کردند \*  
 نعمت خان - از وقوع این سائقہ - ہی زرہ و سلاح بجامہ یکتہی  
 شمشیر حائل نمودہ - بر اسب بادپا سوار شدہ - افواج مخالف  
 را از میمنہ و میسرہ دریدہ - خود را بقلبگاہ رسانیدہ - زخمی  
 بر سر رحیم شاہ زد \* قضا را تیغ - ضرب بر مغررش خوردہ -  
 بشکست - و از ہیجان خشم قبضہ را بر رویش پرتاب کردہ -  
 قبضہ دست بر کمربند حریف زدہ - بقوت بازو او را از زمین  
 در ربودہ - بر خاک انداخت - و بچستی تمام از اسب جستہ -  
 بر فراز سینہ اش نشست - و جمدھر از کمر کشیدہ بر گلویش  
 راند - اتفاقاً در حلقہ زرہ آن بدگہر گرہ شدہ بحلقش نرسید \*  
 درین اثنا - یاران رحیم شاہ رسیدہ بزخم شمشیر و نیزہ مجروحش  
 ساختند - تا دستش از کار ماند \* او را - از بالایش کشیدہ -  
 بتاک انداختند \* رحیم شاہ - حیات دوبارہ یافتہ - رحیم



و سالم ماند \* و آن مجروح را - با رمق جان در حالت غش  
 بخیمه بردند \* از غلیان عطش چشم بطلب آب کشاد \* چون  
 کسان رحیم شاه مشرب آب آوردند - خوردن آب را بر طبع خود  
 گوارا نکرده - بآلب تشنه جام شهادت چشید \* زمینداران نواح  
 و منهبان متواتر این خبر موحدش بحضور نواب ابراهیم خان  
 در جهانگیرنگر عرضداشت نمودند \* خان مذکور - از آنجا که -

اگر چند با قوت شیر بود

بکین خواستن نرم شمشیر بود -

از غایت شجارتی - بر زبان راند که جنگ ما را خونریزی  
 خلق خداست - چه ضرور که خونهای مردم طرفین ریخته شود \*  
 و چون - از روی وقایع و اخبار - کیفیت این سوانح بعرض والا  
 در دکن رسید - فرمان پاکشاهی بنام زبردست خان - خلف  
 ابراهیم خان - متضمن تفریض خدمت فوجداری چکله بردار  
 و میدنی پور وغیره و تاکیدات در باب تنبیه غنیم عاقبت و خیم  
 شرف اصدار یافت - و نیز بنام ناظران و فوجداران موبه  
 اوده و اله آباد و بهار حکم محکم صادر گردید که (از) اوطان  
 و اماکن رفتاری غنیم هر جا که سواغ بیابند - زن و بچه آنها را اسیر  
 و دستگیر نمایند - یا هرکه از رفاقت شایم اجتناب کند امان جان  
 یابد - و هرکه تن برفاقتش داده نیل بدنامی بر چهره حال خود  
 کند ناموسش برباد دهند \* و این معذی بعمل آمد \* و متعاقب -



صوبه داری بنگاله و بهار بنام نتیجہ دودمان سلطنت - شاهزادہ  
 عظیم الشان - مغرض گشته - حکم شد کہ باجمعی از بندگان  
 پادشاهی عازم ممالک بنگاله شود \* اما خان ذی شان - زبردست  
 خان - بمجرد ورود منشور لامع الذور - نوازه های جنگی و توپخانه  
 سلطانی از جهانگیرنگر ترتیب داد - با فوج دریاموج - بسواری  
 کشتی سمند عزم رزم را گرم مهمیز ساخت \* رحیم شاه - بسنوح  
 خبر آمد آمد عساکر قاهره - بعجلت هرچه تمامتر - بالشکر  
 بی شمار از پیاده و سوار - بر لب آب گنگ رسیده - پای اقامت  
 قائم کرد \* زبردست خان - کشتیها را بساحل رسانیده - بچالاک  
 تمام - مقابل معسکر حریف مورچال بندی کرده - بارادہ صف  
 جنگ صف کشید - و اضراب ارابه - چون سد سکندر - بوابر  
 مورچال آن یاجوج مغنن قائم ساخت \* روز دیگر از مورچال  
 برآمده - بتسویہ صفوف پرداخته - میمنه و میسر و قلب و  
 جناح (و) هراول و چنداول از پهلوانان مسلح و مکمل و کنداوران  
 زره پوش و خنجرگذار برآراست - و ارابه ها را پیشاپیش آن  
 حصار آهنی چیده - مانند موج دریا متحرک گشته - کوس  
 جنگ زد \* چون صدای طلب حربی بگوش رحیم شاه خورد -  
 سراسیمه شده - با افواج افغانہ عفریت کردار - باستقبال افواج  
 پادشاهی رخ بمیدان نهاده - یورش کرد \* ازین طرف - خان



ذی‌شان - بشاک توپخانه آتش افشان و استعمال بندرق و بان -  
 اشارت کرد \* توپچیان و برقدازان و باندازان در لوازم آتش باری قاصر  
 نشدند - و متعاقب - مبارزان پیکار پزوه بر سر منقاهیر ریختند - و  
 خرمن حیات آن خسان را وقف برق شمشیر ساختند \* لمؤلفه -

بزرگیزی و شمشیر آویختند -

بسی خون دران <sup>(۱)</sup> زمگاه ریختند \*

ز دود اراکه <sup>(۲)</sup> و گرد سپاه

زمین تا فلک گشته یکسر سیاه \*

ز بس ریزش خون دران دشت جنگ

یکی بکمر موج شد سرخ رنگ \*

سر پهلوانان شده چون حداب -

تن شان چو ماهی شنار در آب \*

بعد خونریزی بسیار - افغانه خدلان شعار راه فرار اختیار کردند -  
 رحیم شاه رو از میدان برتافت \* زبردست خان زبردست و  
 چالاک - استیلا یافته - زده زده - بهائم سیرتان را به بنگاه رسانید \* و تا  
 سه پاس کامل آتش حرب مشتعل بود \* آخر روز - از شدت  
 حرارت هوا و تود و تلاش بی‌انتهای راکب از کار و مرکوب از  
 رفتار متعذر شده - دست از اشتعال ناکوه حرب کوتاه ساخته -  
 در همان نزدگاه فروکش شدند - و بکفن و دفن مقتولان و تیمار

(۱) در نسخه‌های قلمی زمگاه \* (۲) و اینجا متحرکی آورده \*



(و) مرهم مجروحان پرداختند \* و شب بهوشیاری و بیداری و طلایه و یزکداری بسر بردند \* چون روز دیگر خسرو خاوری - بر نیله خنگ سوار ( شده ) و خنجر زرنگار آهیخته - در میدان سپهر تاخت - (و) سیاهی<sup>(۱)</sup> افواج شب و سپاه انجم بیک حمله اش ناپدید بل معدوم گردید - دیگر بار مغصور و مقهور بنسویه صفوف و تهیه مصاف پرداختند - و بعد تقارب فتنین - به نیزه و شمشیر و چمدهر بچپقلش درآویختند \* نمکخواران پادشاهی - کمر فدویت و جان نثاری بر میان جان بسته - بجان ستانی فتنه باغیه پرداخته - از کشته پشته ساختند \* و پس از<sup>(۲)</sup> رک و بدل دو پاس پایی ثبات افغانه منزلزل گردید \* و رحیم شاه - عار فرار اختیار نموده - پشت جنگ داده - بحال تباه راه مرشد آباد پیش گرفت \* زبردست خان - مقدار یک فرسخ راه پاشنه کوب آن شوربختان زد و برد کرده - جمعی کثیر را از آن مخدولان اسیر و قتل نموده - و اموال و اسباب و اسلحه و اسبان بغارت داده - شادیانگه فتح نوازان مراجعت نموده - بر خیمه زد - و اسباب مغروته بسپاه بخشیده - (در) لوازم دلجوئی سران لشکر - علی<sup>همه</sup> و سب درجائیم - قصور نکرد \* و سه روز مقام کرده - به تیمار زخمیان پرداخت \* و در باب انسداد راه و رسد غنیم - پرور انجات بنام

(۱) در نسخه های قلمی سپاهی \* (۲) در نسخه های قلمی دو بدل دو

پاش بکای رد و بدل دو پاس \*



زمینداران و گذر بانان - بتهدید تمام - روانه نمود \* و مجروحان لشکر را -  
 با نفائس امتعه و غنیمت - به جهانگیر نگر گسیل کرد \* و جوایس  
 برای تجسس خبر فراریان بهر سو گماشت \* اما رحیم شاه -  
 بحالت تباه سراسیمه به مرشد آباد رسیده - باجماع سپاه جهد بلیغ  
 نمود \* قلیلی ازان منظر مان بی ساز و برگ و جمعی دیگر از  
 گرسنگان بی جوشن و ترک فراهم آورده - مهر خزان و قفل  
 صدایق برداشت - و بدادن اسب و سلاح و ریش زر بکمال  
 استعجال لشکر آراسته - مستعد جنگ نشست \* زبردست خان -  
 روز چهارم - از جنگ گاه نفاذ کوچ نواخته - بسراغ حریف راه نورد  
 مرشد آباد گشت \* درین اثنا - زمینداران نواح نیز آمده  
 بملازمت سرفراز شده همراه لشکر شدند \* بعد قطع منازل -  
 سمت شرقی در زمین قاع (و) هموار مضرب خیام ساخت \*  
 رحیم شاه - کثرت جمعیت حریف بخاطر آورده - خود را مرد  
 میدان آن صف شکنان ندیده - به بیدلی تمام جانب بردوان  
 گریخت \* و آن زبردست - بزبردستی تمام لوازم تعاقب بجا آورده -  
 فرمت یک مقام نمی داد \*

حکومت شاهزاده والا گهر محمد عظیم الشان

و قتل ابراهیم خان \*

چنانچه سابقاً مذکور شد - چون شاهزاده والا گهر -

( ۱ ) در نسخه های قلمی جوش \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی همواره \*



محمد عظیم الشان - خلف محمد معظم بهادر شاه - از پیشگاه  
 خلافت - با عطای خلعت خاصه و جواهر و شمشیر مرصع و اغافه  
 منصب و ماهی مراتب - ( به ) تنبیه فتنه باغیه - بصوبه داری  
 بنگاله و بهار مخصوص و مرخص شد \* با هر دو پسران خود - که  
 سلطان کریم الدین و محمد فرخ سیر باشند - از ولایت دکن متوجه  
 آن ممالک شده - بر جناح استعجال - از راه صوبه اوده و آله آباد  
 بصوبه بهار رونق افزا گردید \* و پریغ قضائیلغ باحضار زمینداران  
 و عمال و جاگیرداران و غیره اصدار فرمود \* و آنها - با پیشکشها و  
 فدور - باریاب مجرا شده - علی قدر مراتبهم - هریکی بمخلع  
 فاخره شرف امتیاز یافت \* و بنظم و نسق امور سلطنت پرداخته -  
 باج و خراج بخزانة عامه داخل کردند \* و امورات مالی و ملکی  
 به دیوانیان بادیان و کارکنان باکفایت مقرر و مفوض گردید -  
 و تحصیلداران بر امکنه و محالات تعیین شدند \* بیک ذاکه  
 خبر فتح زبردست خان و هزیمت رحیم شاه از روی اخبار دریافت  
 شد - شاهزاده بلندخوسله - بخیل آنکه ماهی فتح و ظفر  
 که شایان شکار مابدولت باشد صید دام دیگری شود - و قرعه  
 مجرای حسن خدمتی بنام غیری افتد - ( و ) یقین است  
 که زبردست خان <sup>(۱)</sup> - که نپیره نواب علی مردان خان است - در

( ۱ ) در نسخه های قلمی این سلیمان نوشته اند - و آن سهو کاتب است \*

صفحه ۲۲۲ سطر ۲ و صفحه ۲۲۷ سطر ۱۴ بنگرند \*



جلد روی چندین خدمتی نمایان بصوبه داری بنگاله کلاه مباحثات  
 بر هوا خواهد انداخت - از صوبه بهار - یلغر کرده بعجلت  
 هرچه تمامتر - داخل راج محل گردید - و بعزم تنبیه غنیم  
 سمند عزم را گرم مهمیز ساخته - افواج بحر امواج به بردوان کشید \*  
 و زبردست خان را بدو کلمه تحسین و آفرین و استمالت  
 و دلداري هم سرفراز نفرمود \* <sup>(۱)</sup> خان موصوف - از بی التفاتی  
 شاهزاده بیدل شده - و این قدر محنتهای شاقه را لا حاصل  
 انگاشته - عازم استلام عتبه سنیة خلافت گشت - و از شکوه  
 شاهزادگی اعتنا <sup>(۲)</sup> نکرده - طبل کوچ نواخته - جاده پیمای مسلک  
 دشمن گردید \* رحیم شاه - که از هیبت صولت آن شیر بیشه  
 و غا مانع روباه و شغال در سوراخ موش و مار می خزید -  
 فرصت وقت یافته - بار دیگر آب رفته در جری آورد - و غالبانه  
 در اطراف بردوان و هوگلی و ندیا دست تعدی دراز کرد \* و  
 سکته آن ممالک را بتاراج داده - یکقلم بی چراغ - بلکه کثام سباع  
 و آشپان بوم و زاغ ساخت \* شاهزاده - بعد رفتن زبردست خان -  
 بدلجمعی تمام - یولیع و نشان - متضمن تسلی و استمالت  
 زمینداران و فوجداران - به جهانگیرنگر فرستاده - خود نیز -  
 آهسته آهسته از اکبرنگر رایت انتهای افراشته - فرسنگ به فرسنگ

(۱) در نسخه های قلمی نقرمودند \* (۲) در نسخه های قلمی اعتبار -

نالبه اعتنا باشد چنانکه در صفحه ۲۳۴ مخطوطه \*



به آسودگی سپاه - راه پینا شد \* و عمال و فوجداران و زمینداران  
 هر یکی با جمعیت لاقه از محالات خردها - با نذر و پیشکش -  
 شرف اندوز آستانه بوسی شده - همراه رکاب سعادت انتساب - راه گرا  
 گشتند \* رحیم شاه عاقبت تباه - آمد آمد شاهزاده را افسانه  
 شمرده - مانند بخت در خواب غفلت می نمود \* چون خبر  
 قرب وصول افواج ظفر امتزاج سامعه آشوب آن برگشته بخت شد -  
 به یکبار مضطربانه افواج افغانه را - که در در و نزدیک پراکنده  
 بودند - فراهم آورده - مستعد جنگ نشست \* آن شاهباز  
 اوج سلطنت - از جم غفیر آن عسافیر پروا نکرده - تنها بی ثامل  
 و تورک و تجمل روان (شده) - در سواد بردوان مخیم خیام  
 ساخت - و گوش حال آن ضال نکبت مآل را بدر شاهانه نصائح  
 گرانبار ساخت - و در صورت اقبال و انکار حکم آن والا گهر وعده  
 (و) وعید فرمود \* آن باطل پزوه گوهر آبدار احکام والای شاهزاده را  
 بظاهر گوهر گوش و بباطن سنگریزه چشم خود ساخت - یعنی  
 در صورت تن باقبال داده انگشت قبول بر دیده گذاشت - و  
 بمعنی خار غدر و مکر در مزرع دل کاشت \* خواجه انور برادر  
 کلان خواجه عاصم را - که سردار عمده و صاحب الوس  
 و انیس جلیس انجمن میمنت مانوس شاهزاده بود و در

( ۱ ) بعث لفظ بخت غالباً لفظ خود قلم انداز شده \* ( ۲ ) در

نسخه های قلمی سامع \*



خلا و ملا پایۀ وزارت داشت - بدستگیری خود استدعا نمود -  
تا اگر خواجه مذکور آمده بعهد (و) میثاق و حلف خاطر نشان  
نمایند - فردا صباح همراه او بحضور آمده استعفاي جرائم کند \*  
شاهزاده راست کردار - غافل از خداع آن غدار - التماس او را  
بدرجۀ اجابت مقرون ساخته - بخواجه موصوف امر فرمود که  
علی الصباح بخیمه اش رفته - مستمال ساخته - بوقت دربار  
بحضور آورده - ملازمت کفاند \* روز دیگر - خواجه مزبور -  
امتنال امر خداوندی را کاربند شده - بی احتیاط لوازم حزم  
با چندی از خویشان و یاران سوار شده - محاذی معسکر  
رحیم شاه ایستاده - خبر فرستاد - و خود سواره چشم برآه ماند \*  
رحیم شاه - که افواج افغانه را مسلح ساخته در خیمه خود  
پنهان داشته در صدد دعا بود - با فرستاده ابواب تملق و لبتی  
مفتوح داشته - درخواست آمدن خواجه مسطور بمکان خود کرد \*  
خواجه مذکور - باندیشه آنکه میباید از آتش خس پوش دودی  
بخیزد - در رفتن خود تعلل نموده - بعهد و پیمان رحیم شاه را  
می طلبید \* و چون درخواست طرفین تکرار یافت - و مطلب  
کرسی نشین نشد - ناگاه رحیم شاه - با افواج مسلح از مورچال  
برآمده - هرزه گویان - بمقابلۀ خان موصوف شتافت - و  
از جراحت اللسان کار بجراحت السنان کشید \* خواجه انور -  
آب زیر گاه را دریافته - از آمدن خود نادم گشته - درخواست



بی حصول گوهر مقصود عطف عنان نماید \* رحیم شاه -  
 سبقت نموده - بجنگ مبادرت نمود \* ناگزیر خواجه انور  
 مقابل شده - مردانه و دلیرانه بگاززار پیوست - و تردهات  
 نمایان نموده - زخمهای چهره افروز برداشته - با جمعی  
 از رفقای خود - بروضه رضوان شتافت \* افغانه - میدان  
 خالی دیده - شمشیرها علم کرده - براردوی معلای شاهزاده  
 تاختند \* لمؤلفه -

چو آن زنده خاندان شهبی  
 ازان فال نگریست آن گمراهی -  
 هم از حالت خواجه انورش  
 خبر شد که از تن جدا شد سورش -  
 چو گلزار شد چهره اش از غضب -  
 سلاح از سلاحدار کرده طلب \*  
 بدر کرده جوشن بسر مغشوش -  
 سراپا شده آهنی پیکشوش \*  
 حناکی یکی تیغ الماس وار -  
 یکی خنجرش در کمر استوار \*  
 یکی آفتابی سپر بر کتف -  
 یکی نیسره آبکوش بکشف \*  
 بر آویخته تیرش از کمر



کمان کیانی نگه‌دار \*  
 کمندی بفتراک هودج به بست -  
 یکی گرز آهن گرفته بدست \*  
 بفرمود تا سروران سپاه  
 شتابند یکسر بدرگاه شاه \*  
 بفرمان او لشکر جنگجو  
 نهادند در حضرت شاه رو \*  
 چو شهزاده بر نیل گشته سوار -  
 نموده چو خورشید بر کوهسار \*  
 نزد طبل جنگ و بجنبید فوج -  
 بدانسان که دریا درآید بموج \*  
 بمیدان رسید و علم بر فراشت -  
 بترتیب افواج همت گماشت \*  
 برآراست قلب و جناحین خویش -  
 یمین و یسار و پس آهنگ و پیش \*  
 ز بسیاری فوج و رعب شهری  
 زمین کرد از بیم پهلوتی \*  
 سواره ستاده بمیدان جنگ -  
 همی کرد بر پیش‌دستی درنگ \*

چون بساطت نبشت آراسته شد - و افواج سوار و پیاده - سافند



مهره‌های شطرنج - هر یکی بمحل الیق<sup>(۱)</sup> تعبیه گردید - رحیم‌شاه -  
به کج‌بازی حریفانه - دستبرد نمایان بظهور رسانیده - با جماعه افغانه  
جوشن‌پوش خنجرگذار - بحمله‌های مردانه صفها دریده - بقلب رسیده -  
شاه جویان و عظیم‌الشان گویان - اسپ بر نیل سواری رسانیده -  
رخ به شه‌مات نهاد \* سواران و پیادگان رکاب ظفرانتساب - تاب  
حمله‌های آن خیره‌سزان نیارده - شاه را بحالت زچ بمقابل حریف  
پیل‌بند گذاشته - رمیدند \* فرزین‌بند انتظام افواج از هم گسست \*  
رحیم‌شاه چارپند میکه<sup>(۲)</sup> دنبر را بریده نویت برنجیر رسانیده \*  
درین اثنا - حمید خان قریشی - که باندک مفاصله استاده بود -  
بمشاهده این جرأت - اسپ را جولان داده - ع -

چو تیری که آن بر جهد از کمان -

با رحیم‌شاه مقابل شد - و گفت ای پاجی عظیم‌الشان منم  
و تیر خارا شکاف از ترکش بر کشید و پهلویش زد \* لمؤلفه -

کمان را برآورد از نی-م‌لنگ -

ز ترکش برآورد تیر-م‌لنگ \*

به پیوست سوار بر چرم گور -

نظر دوخت بر سوی آن پیل‌زور \*

رها شد چو سوار تیرش ز شست

(۱) در یک نسخه قلبي الایق و در دو دیگر الیق \* (۲) در آخر بیان

نظامت نواب سرفراز خان نیز این الفاظ مذکور است \*



به پهلوی آن دیو جنگی نشست \*

گذار از پهلوی به پهلوی شده -

ز سنجیدگیها نرازو شده \*

متواتر تیری دیگر بر گردن اسب او زد - سرو گردن بیفشاند \*

رحیم شاه از دوزخم پهلوی بی تابانه بر زمین افتاد \* خان مذکور

بجستی تمام از اسب برجست و بر سینه اش نشست - و سرش

از تن جدا کرده بر نیزه گردانیده \* بمجرد معانته این حال - افواج

افغانه خذلان شعار رو بفرار نهاده - و اعلام شقاوت آن باطل پرهان

فکونسار افتاد \* نسائم فتح و ظفر بر پرچم اعلام شاهي وزید - و

شادمانه نصرت و فیروزی بلند آرازه گردید - و گلبانگ از زمین

بفلک رسید \* غازیان عساکر نصرت مآثر - تا خیمه گاه منبر زمان

بمعائب پرداخته - هرچه از نقیر و قطمیر پیش آمد طعمه<sup>(۱)</sup>

نهنگ تیغ خون آشام بهادران گردید \* بقیه السیف - خسته و

مجرور - راه گریز پیمودند \* غذای بسیار و اسیران بیشمار بدست

لشکریان افتاد \* شاهزاده بلند اقبال - همعنان فتح و نصرت -

داخل بردوان شد - و زیارت مزار فاتح الانوار حضرت شاه ابراهیم سقا<sup>(۲)</sup>

و ادای نذران نموده - بقلعه در آمد - و تهفیت نامه<sup>(۳)</sup> این اعوان

( ۱ ) بجای هرچه شاید که هرکه باشد \* ( ۲ ) در استوارت بهرام \* ( ۳ )

کاتب اینجا چند سطر قلم انداز کرده \* شاید که چنان باشد - تهفیت نامه

این فتح بحضور پادشاهی ارسال داشت و فوجی برای استیصال اعوان الخ \*



و انصار افغانه و خیم العاقبة بهر سو گماشت - هر جا که از نام و نشان آنها سراغ می یافت اسیر و قنیل می نمود - تا در اندک فرصت ضلع بردوان و هوگلی و جسر از لوٹ و جود افغانه پاک گشت \* و خرابیهها - که از ظلم غنیم بوقوع آمده بود - رو بآبادی نهاد \* جگت رای - <sup>(۱)</sup> پسر کشن رام زمیندار مقتول بردوان - بخلاعت زمیندارچی ورثه آبای خود سرفراز گردید \* همچنین دیگر زمینداران آن نواح - که از دست افغانه متاذی جلائی وطن شده بودند - هر یکی به استمالت نامه متسای شده - بجای و مقام موروثی خودها قائم شدند - و بندوبست مکالات خالصه و جاگیرات مجدداً نموده - شروع تحصیل کردند \* و ارباب تیول و ایمه و آل نمغا بر مکالات معینه خودها دخیل شدند \* حمید خان قوریچی - در جلدوی جانبازها - باضافه منصب و خطاب شمشیرخانی و بهادری و خدمت فوجداری سلطت و <sup>(۳)</sup> <sup>(۴)</sup> بنداسل از حضور والا پایه گردید \* و دیگر فدویان خاص - که مصدر تودعات نمایان شده بودند - در خور خدمات هر یکی - علی قدر درجاتهم - (به) مناصب و مراتب امتیاز یافتند \* شاهزاده در قلعه بردوان -

(۱) در نسخه های قلمی پسرش \* (۲) شاید که متاذی و جلا وطن

باشد \* (۳) در استوارت نیز همچنین \* (۴) بجای از حضور والا پایه

گردید شاید که از حضور والا بلند پایه گردید باشد چنانکه بلند مرتبه در

نسخه ۲۶۹ ص ۱۵ \* در صورت اول لفظ والا صفت پایه باشد \*



که حاکم نشین اینجا بود - مسکن ساخته - طرح عمارات انداخت -  
و مسجد جامع تعمیر نمود \* و در هوگلی شاه گنج - عرف عظیم گنج -  
بنام نامی خود آباد ساخت \* و حاصلات سائر را <sup>(۱)</sup> سوای امتعه و  
اقمشه که در آن وقت ممنوع بود - مزوج نمود - و محصول بخشیدند -  
بطریق تمغا - از مال مسلمین چهل یک <sup>(۲)</sup> و از هند و نصاری چهل دو  
مقرر فرمود \* علما و صالحا و شرفا را معزز و موقر می داشت - و در  
مجلس شریف و نجیب علوم <sup>(۳)</sup> فقه و اصول و احادیث و مثنوی  
مولوی روم - رحمة الله علیه - و تواریع مذکور میشد - و (به) نصیحت  
درویشان و خدایرستان میل تمام داشت - و استدعای همت در باب  
حصول سلطنت می نمود \* روزی سلطان کریم الدین و محمد فرخ سیر را  
بخدمت صوفی بایزد - که از اجله انقیای وقت در بردوان سرخوش  
داشت - فرستاده استدعای قدم رنجه نمود \* بعد رسیدن ایشان -  
آن درویش صفاکیش سلام سنت الاسلام ادا نمود \* سلطان کریم الدین  
شکوه شاهزادگی را کار فرموده - اعتنا نکرد \* و فرخ سیر - پیاده پا  
پیش رفته - بتعظیم و تسلیم - اقدام نمود - و بادب استاده - بعد  
گزارش سلام - ادای پیام پدر کرد \* درویش - از طرز ادب فرخ سیر  
راغبی شده - دست او را گرفته - گفت بغشینید شما پادشاه  
هندوستان هستید - و همت بحال او مبدول داشت - و تیر دعای

( ۱ ) قسمی از محصول \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی چهل و یک \* ( ۳ )

علوم مذکور میشد و مثنوی مذکور میشد - این محاوره مؤلف باشد \*



در ریش بهدف اجابت رسید - و از نتیجه حسن ادب آنچه پدر  
میخواست به پسر عطا گردید \* چون در ریش بملاقات عظیم الشان  
رسید - شاه - استقبال نموده - بعد از خواهی قدم برداشته - در باب  
انجاء مطلب دلی خود استدعای همت کرد \* در ریش فرمود  
که آنچه شما می خواهید بیشتر به فرخ سپرداده شد - اکنون تیر از  
دست بسته را قابلیت عود نیست - و خیربادی در حق شاهزاده  
گفته - مراجعت بحجره خود کرد \* القصه شاهزاده - از نظام و  
نسب امورات اطراف چکله بردوان و هوگلی و هجلی و میدنی پور  
و غیره داچمی نموده - بهواری نواره های پادشاهی - ساخته شاه  
شجاع - بسمت جهانگیر نگر علم نهضت افراشت - و بعد وصول  
بضبط و ربط مهمات آن نواح پرداخت \* چون بعضی حوکت  
ناملائم شاهزاده - مثل رسم سودای خاص و سودای عام - و جتن  
ایام هولی بدستور هند - و پوشیدن لباس زعفرانی و ارغوانی  
در موسم بسنت - که نوروز راجه های هند است - خلاف شرع - از  
روی عرائض منہیان و واقعه نویسان - بعرض عالمگیر رسید - بر مزاج  
پادشاه گران آمد \* شقه خاص - بتهدید تمام - باین عبارات  
که چیره زعفرانی بر سر - و حله ارغوانی در بر - سن شریف چهل  
و شش - آفرین برین ریش و فش (رسید) - و در باب امتناع سودای  
خاص - باین مضمون بر فرد واقعه دستخط خاص فرموده و این<sup>(۱)</sup> نموده



که ظلم عام را سودای خاص نام نهادن چه سزارار - و سودای خاص را با سودای عام چه کار \*

آنانکه می خردند می فروشند -

ما خود نخیریم و نه فروشیم \*

و از راه عتاب - برای عیوت - منصب پانصدی کم گردید \* و ترجمه (سودای خاص و) سودای عام چنین است که مال تجارت جهازهای آمدنی بندر چانگام و غیره کاهم بسرکار شاهزاده خرید شده سودای خاص نام میگردند - پس ازان بدست سوداگران این ملک می فروختند آن وقت سودای عام نام می نهادند \* اما چون فرد وقائع - مزین بدستخط خاص پادشاه - بمطالعۀ شاهزاده درآمد - ازان سودا دست بردار شد \* پادشاه عالمگیر میرزا محمد هادی را - که مرد سلیقه شعار و عامل پیشۀ با دیانت و امانت بود - (و) بخدمت دیوانی صوبۀ اودیسۀ اختصاص داشت - و در اکثر مکالات متعلقۀ اودیسۀ کفایت نمایان بظهور آورده در زمرۀ اهل خدمات نام آور شده در راستی و درستی نظیر و عدیل نداشت - و در ایام محاصره و محاربه دکن خدمات شایسته بتقدیم رسانیده منظور نظر عالمگیر شده بود - بخطاب کارطلب خانی مخاطب ساخته بخدمت دیوانی ممالک بنگاله سرفراز نمود \* چون - دران ایام - سر رشته انتظام مهمات مانی و ملکی و رفق و رفیق تشخیص و تحصیل و مداخل



و مخارج خزانه عامره در قبضه اختیار دیوان صریه می بود -  
و ناظم بنسق و نظم امور سلطنت و تنبیه و تادیب سرکشان و  
متمردان (و) انهدام ابنیه باغیان و زورطلبان می پرداخت - و  
سوای جاگیر مشروط نظامت و منصب ذات و انعامات دست انداز  
بر مال پادشاهی نمی شد - و ناظم و دیوان مدار اجرای کار و بار  
صویه بر دستور العمل - که سال بسال از پیشگاه سلطنت امده  
می پانست - می داشتند - و سر موئی تفاوت و تجارز بعمل  
نمی آوردند - خان مذکور - از پیشگاه خلافت - مختارکار صویه  
بنگاله شده - به جهانگیر نگر رسیده - بعد حصول ملازمت شاهزاده -  
باجرای امورات ملکی پرداخت \* و مداخل و مخارج خزانه  
تعلق به خان مذکور گرفته - دست تصرف شاهزاده از دخل  
(و) خرج خزانه کوتاه گردید \* خان موصوف - ملک بی خار  
و سرسبز و زرخیز دیده - شروع به تشخیص نمود - و عمال  
دانا و کفایت شعار در هر پرگنه و چکله و سرکار برگماشت \*  
و تشخیص مال و سائر کما ینبغی نموده - یک کرور روپیه را -  
طومار کلی محالات خالصه و جاگیرها درست ساخته -  
ارسال حضور کرد \* چون در سواف ایام - بسبب فاسازی  
آب و هوای بنگاله - کسی از عمده ها برضامندی خود قبول  
خدمات این ملک نمی کرد - و این باغ سبز را - دیولخ  
و مهاک انسان پنداشته - دیوانیان عظام به جاگیر مقصوداران



تقسیم<sup>(۱)</sup> و تذخوه می دادند - لهذا خالصه کمتر بود - حتی که مواجب سپاه متعینه رکاب شاهزاده و نقدیان از مالواجب محاللات صوبه کفایت نمی کرد - و از صوبجات دیگر تذخوه می رسید \* خان مذکور در باب تجویز جاگیرات منصبداران بنگاله بصوبه اودیسه عرضی نمود - و بدستخط پذیرائی مزین شد \* خان مذکور - تمامی جاگیرات سیر حاصل - سوای نظامت و دیوانی - از بنگاله خارج نموده - بصوبه اودیسه - که محال خراب و کم حاصل و زورطلب و مواسات (؟) بود - تذخوه داده - کفایت بنگاله از شکم زمینداران و جاگیرداران برآورده - توفیر خزانه عامره نموده \* و بجزرسی تمام کفایت نمایان بظهور رسانیده - سال بسال جمع صوبه می افزود - و مورد تفضلات پادشاهی می شد \* از آنجا که شاهزاده - دست تصرف خود از خزانه کوتاه دیده - همواره سوءمزاج می بود - مجرای حسن خدمتی<sup>(۲)</sup> خان مذکور - که بحضور پادشاه ظهور یافت - علاوه خار حسن

---

( ۱ ) در نسخه های قلمی همچنین \* در استوارت چنان نوشته - در

عهد نظامت دیوانان زمان سلف بسیاری از ممالک بنگاله را - بخیال ناموائقت آب و هوا و قلت زراعت - بجاگیرهای منصبداران فوج

تقسیم کرده بودند \* ( ۲ ) مؤلف سوءمزاج را صفت انگاشته

و جایی دیگر سوءمزاجی آورده و یا اینجا در اصل سوءمزاج

می نهود یافت \*



در دل شاهزاده شکست - و آتش عذاک پنهانی مشتعل شده <sup>(۱)</sup> -  
 میخواست - بطوری که بظاهر موجب بدنامی نشود - او را  
 ازین عالم بگذراند <sup>(۲)</sup> - و این مطلب کرسی نشین نمی شد -  
 آخر الامر - جماعه نقدیان ملازمان قدیم پادشاهی را - که - بغرور  
 کثرت الوس و جمعیت ونور - در جهانگیرنگر بناظم و دیوان  
 سر فرود نمی آوردند تا بدیگر چه رسد - و بلاف شمشیرزنی دیگری  
 را سپیم خود ندانسته - در شوربشتی و ساحشوری <sup>(۳)</sup> مشهور السنه  
 خاص و عام بودند - بوعده انعامات و اضافه از خود ساخته -  
 عبدالواحد سردار آنها را با خوک متفق نمود - و ترغیب داد که  
 به بهانه طلب و تنخواه - هرجا که قابو یابند - بروی ریخته -  
 کارش باتمام رسانند \* آن گروه شرارت پزوه - باشارت شاهزاده  
 در صدد قتل خان مرصوف شده - انتظار وقت فرصت  
 می کشیدند \* از اینجا که خان مذکور - لوازم حزم و احتیاط را  
 مرعی داشته - همیشه خود پیش با رفقای او مسلح و مکمل سوار  
 می شد - و هنگام آمد و رفت دربار بهوشیاری تمام می بود - روزی -

(۱) در نسخه های قلمی مستقل \* (۲) در نسخه های قلمی نگذارند

بصیغه جمع - و آن غلط باشد - و اگر نگذارند بصیغه واحد خوانند بجای

ازین عالم درین عالم باید آورد \* (۳) در نسخه های قلمی مسکوری \*

(۴) شاید که چنان باشد - همیشه خود - و پیش رفقای او - مسلح

و مکمل سوار می شد \* از این عبارت نیز همین معنی مستفاد می شود .



علی‌الصباح سوار شده - عازم ملازمت شاهزاده گردید \* جماعه نقدیان - در اثنای راه - به بهانه طلب و تنخواه - شورش نموده - یکباره بهجوم عام ریختند \* خان مذکور - بجرأت تمام مقابل شده - آنها را از پیش راند \* و تصور این فتنه از جانب شاهزاده تصدیق نموده - جوشان و خروشان - بحضور شاهزاده رسیده - سر رشته ادب گسیخته - حریفانه دست بجمه‌هر کرده - زانو برانری شاهزاده مقابل شده نشست - و گفت این همه غوغا از اشارات شماس - دست ازین حرکت کوتاه کنید - ورنه اینک جان ما با جان شما \* شاهزاده قافیهٔ رهایی تنگ دید و از هیچان خشم پادشاهی چون بید لرزید \* و عبدالواحد را - با جماعه او طلب فرموده - از فتنه و فساد مانع شد - و برفق و ملاطفت بدیوئی خان مذکور پرداخت \* خان مسطور - از شراعتا ایمن شده - بدیوان عام آمده - حساب طلب آن جماعه کرده - بر زمینداران تنخواه داد - آنها را یکقلم بر طرف نمود \* و کیفیت شرارت و بی‌اندامی آنها - داخل وقائع و سوانح کرده - ارسال حضور والا نمود - و روداد - بمواهیر ارباب دخل درست کرده - معه عرضی خود نیز - روانهٔ حضور ساخت \* و از سوء مزاجی<sup>(۲)</sup> شاهزاده اندیشه نموده - خیال تجنب از خدمت شاهزاده و اقامت بجای در دست در دل بست \* بعد تجریر و کنگاش

( ۱ ) در نسخه‌های قلمی دیده : ( ۲ ) بجای سوء مزاج \*



بسیار - سرزمین دل چسب مخصوص آباد - که خبر چار حذر  
 صوبه ازان جا توان گرفت - و مثل مردمک چشم - جانب شمال  
 و مغرب چکله اکبرنگر و دره سانگری گلی و تیلیا گدھی دروازه بنگاله -  
 و مغرب و جنوب رو به بیربوم و پچیت و بنش پور راه چهار کله  
 و جنگل و کوهستان دره های آمد و شد غنیم و افواج دکن و  
 هندوستان - و جنوب و شرقی چکله بردران و راه اودیسه و هوگلی  
 و هجلی و غیره بنادر آمدنی جهازهای تجاران نصاری و غیره  
 و چکله جسر و بهوسنه - و شرقی و شمالی چکله جهانگیرنگر -  
 که دران وقت دارالامارت این صوبه بود - ملحق به تهاجیات  
 سرحدی - مثل تهاه اسلام آباد عرف چانگام و سلط و رنگامائی -  
 و چکله گهواگهاٹ و رنگپور و کوچ بهار - در وسط اماکن معتبره  
 صوبه واقع است - قرار یافت \* خان مذکور - بی اجازت  
 شاهزاده - معه عملک زمینداران و قانون گویان و ارباب دفاتر دیوانی  
 خالصه شریفه به مخصوص آباد آمده مسکن گزید \* اما چون اخبار  
 فتنه پردازان فدیایان - از روی وقائع و سوانح و عرضی کارطلب خان  
 متضمن شکایت شاهزاده - در دکن بحضور اقدس گذشت - فرمان  
 عذاب آمیز بذام شاهزاده - باین مضمون که کارطلب خان نوکر

(۱) پیش لفظ چکله در نسخه های قلمی و نوشته \* (۲) در نسخه های

قلمی اینجا سانگری گلی - سگر در اکبر جا سانگری گلی نوشته \*

(۳) در نسخه های قلمی پچیت \*



پادشاهیست اگر سر موئی ضرر جانی یا مالی باو خواهد رسید  
 افتقام آن ازان بابا گرفته خواهد شد - و نیز حکم گذاشتن صوبه  
 بنگاله و اقامت نمودن در صوبه بهار - بذاکید تمام - صدور یافت \*  
 شاهزاده - سربلند خان را با سلطان فرخ سیر نائب مناب گذاشته -  
 خود - با سلطان کریم الدین و خدمه محل و تئمه افواج همراهی -  
 ازان جا علم نهضت افراخته - به مونگیر <sup>(۱)</sup> رسید \* و عمارات مکلف -  
 تعمیرات شاه شجاع - که از سنگ مرمر و سنگ موسی<sup>(۲)</sup> بود -  
 بی مرمت دیده در تعمیر و مرمت آن صرف مبالغ خطیر تصور  
 نموده - بودن انجا خوش نکرد \* و آب و هوای پتنه - که لب  
 گدگ است - پسند کرده رخت اقامت افکند - و بموجب  
 حکم پادشاه عالمگیر شهر عظیم آباد بنام خود آباد ساخت - و  
 قلعه و شهر پناه با استحکام و متانت تمام احداث کرد \* و کار طلب  
 خان در مخصوص آباد - بعد انقضای سال - مجمل نموده - عازم  
 اردری معلی گردید \* و کاغذات تشخیص و طوأمیر جمع (و)  
 واصل باقی و مداخل و مخارج صوبه درست ساخته - از در <sup>(۳)</sup>  
 نرائن - قانونگویی صوبه بنگاله - درخواست دستخط کرد \* ازانجا  
 ( که ) دران ایام کواغذ مالی و ملکی بدون دستخط قانون گویان

( ۱ ) بجای مونگیر در استوارت راج محل \* ( ۲ ) بجای مکلف از مکلف \*

( ۳ ) صفحه ۲۹۳ سطر ۴ بنگوند \* در استوارت نوشته که همه حساب

درست کرده عازم بارگاه گردید \* ( ۴ ) در استوارت در نرائن \*



در دیوان کل پادشاهی منظور نمی شد - آن عاقبت رخیم -  
 بطمع خام ناعاقبت اندیشی نموده - در دستخط ایستادگی بکار  
 برده - خواهان سه لک روپیه در وجه رسوم قانونگویی گردید \*  
 هرچند خان مذکور - عندالضرورت - وعده دادن یک لک روپیه  
 بعد مراجعت از حضور کرد - تا هم قبول نکرده در دستخط  
 مضائقه داشت \* اما جی نرائن قانونگویی - که شریک و سهیم  
 در ب نرائن بود - مآل اندیشی نموده - دستخط خود ثبت کرد \*  
 خان مذکور - با وجود مخالفت شاهزاده - بر روی دستخط  
 در ب نرائن نکرده - عازم حضور اقدس گردید - و تحائف و  
 پیشکشهای بنگاله بحضور پادشاهی و وزیر و ارکان سلطنت  
 گذرانیده - و زرهایی توفیر و کفایتی جاگیر بجناب عالمگیر رسانید \*  
 و کاغذات صوبه بمستوفی و دیوان کل سپرده - مجرای حسن  
 خدمت و دیانت و امانت بظهور رسانیده - مورد تفضلات و  
 عنایات شاهنشاهی شد \* و از حضور والا - به نیابت شاهزاده -  
 بنظامت صوبه بنگاله و لودیسه - بانضمام خدمت دیوانی و  
 خطاب مرشدقلی خان و عطای خلعت فاخره و علم و نقاره  
 و اضافت منصب - ذخیره مبالغات اندوخت \*

مقرر شدن نظامت بنگاله به نواب جعفرخان نیابتاً

از طرف شاهزاده عظیم الشان \*



چون مرشدقلی خان از حضور والا - بعطای خلعت  
 نظامت بنگاله نیابت و دیوانی صوبه بنگاله و اودیسه اصالتاً -  
 بدستور سابق - مخصوص و مرخص شده - در صوبه رسیده -  
 دیوانی بنگاله به سید اکرم خان و نیابت اودیسه به شجاع الدین  
 محمدخان - داماد خود - مسلم داشت \* و بعد رسیدن  
 مخصوص آباد - آبادی شهر بنام خرد کرده - موسوم به مرشدآباد  
 نمود - و دارالضرب مقرر ساخت \* و چکله میدنی پور را -  
 از صوبه اودیسه خارج کرده - با بنگاله منضم ساخت \* و زمینداران  
 صوبه را بالکل مقید و اسیر کرده - و عمال واقفکار و دیانت شعار  
 بر محاللات تعیین نموده - آمدنی فصل را قرق و مالگذاری بحضور  
 مقرر داشت - و دست تصرف زمینداران از دخل و خرج  
 مالواجب یکقلم کوتاه گردانیده - وجه معیشت آنها بر نانکار  
 گذاشت \* و عاملان - بموجب حکم او - شقدار و امین دیه  
 بدیه هرپرگنه فرستاده - اراضی مزروع و افتاده را جریب  
 نموده - و فرداً فرداً برمایا و رسیده - رعایای نادار را تفاوتی  
 داده - بتکثیر زراعت سعی فراوان بکار برده - در هر محال  
 اضافه و توفیر بظهور رسانیدند \* و کاغذات هست و بود قرار واقعی  
 درست ساخته - آمدنی خام فصل بفصل تحصیل کرده - از  
 توفیر مال و سائر و افزونی محصول زراعات و کفایت اخراجات -  
 زرفهای مضاعف واصل خزانه ساختند \* مگر زمینداران بدوهم



و بشن پور بحماییت انبوهی جنگل و کوه و کوه - خود بملازمت حاضر نشده - وکلاي آنها رجوع و حاضر بوده بسوال و جواب معاملات می پرداختند - و وجه پیشکش مقرري و نذر و فرمایشهاي حضور می رسانیدند \* مرشدقلي خان - بسبب آنکه اسدالله - زمیندار بیربوم - مرد آزاد مشرب و فقیر وضع بود - و نصفی از ملک خود در وجه مدد معاش بعلماء و صلحا و درویشان داده - و یومیۀ مسکینان و محتاجان مقرر داشت - از استیصال او اغماص عین نموده - بتدارک شوخی زمیندار بشن پور در حین کثرت اخراجات مهم و قلت مداخلت آن ملک باعث شد \* و راجه‌هاي تیره و کوچ بهار و آشام - که خود را چهره‌هاري و والی ملک قرار داده - سر اطاعت بهادشاهان هندوستان فرو نیارده - طلا و نقره بنام خود مسکوک می‌کردند - باستماع آوازۀ تسلط خان موصوف - راجۀ آشام - کرسی

(۱) پیش لفظ بحماییت در نسخه‌هاي قلمي که نوشته و آن مغل مني \*

(۲) بجای او در نسخه‌هاي قلمي و \* (۳) عبارت اینجا بی ربط - شاید

که بعضی لفظ قلم انداز شده \* استوارت نوشته که مرشدقلي خان زمینداران

بیربوم و بشن پور را از تمیل چنین احکام جاریانده معذور داشت - اسدالله

زمیندار بیربوم را بلحاظ دینداری و علما نوازي و غربا پرور می او - و آن

دیگر زمیندار را بسبب آنکه مقامش در جنگلهای دشوار گذار متصل

کوهستان چارگده ( چهارگده ) واقع بود و اخراجات تحصیل از مقدار

محتاج ملکش افزون می نمود \*



و پالکي دندان فیل و نافه‌هاي مشک و سربازگ و لام دانگ ( ۹ )  
 و پرهما و کوچین ( ۹ ) و مروحه طارسي و قطاس و غيره -  
 ندور و پیشکش داده - باطاعت و انقیاد پیش آمده \* همچنین  
 راجه کوچ بهار نیز لوازم ندور و پیشکش بتقدیم رسانیده \* خان مذکور  
 خلعت برای آنها فرستاد - و این معنی سال <sup>(۱)</sup> سال بعمل می آمد \*  
 خان مذکور نوعی ضبط و ربط محالات بنگاله نموده بحکمت عملي  
 در انتظام امور ممالک پرداخت که در عمل او مهم غنیمت بود  
 نیامد - و خرج سه بندی و نگاهداشت سپاه یکملم نبود - همگی  
 دو هزار سوار و چهار هزار پیاده نوکر مدامي داشته ملک گیري  
 کرد \* از ناظر احمد - که پیاده بود - تحصیل و زرکشی بنگاله  
 می شد \* و او آن قدر ضابط ( بود و ) حکم ناطق داشت که  
 پیاده او بضبط و نسق ملکی و تنبیه سرکشی کافی بود \* رعب  
 و هراس خان مسطور آن قدر در دل ادانی و اعالي نقش بسته  
 که زهره شیر مردان از حضور شدن او آب میشد - و زمینداران  
 خوردن را بار در مجلس نمی داد \* و متصدیان و عاملان و زمینداران  
 عمده مجال نشستن در حضور نداشتند - بلکه چون بیکر تصویر  
 نفس گم کرده می ایستادند \* و زمینداران <sup>(۲)</sup> و هندو <sup>(۳)</sup> را سواري  
 پالکي ممنوع بود - بر جواله ها سوار می شدند \* و متصدیان هم

( ۱ ) بپای سال بسال \* ( ۲ ) شاید که زمینداران هندو باشد \* مگر در

استوارت زمینداران و هندو مالداران \* ( ۳ ) بجای را در نسخه‌هاي قلمی از \*



در سوارچی او بر اینها سوار می شدند \* و منصبداران با ساز  
و یراق سپاهیانه به مجرا می رفتند \* و روبروی او کسی را کسی  
سلام نمی توانست کرد - و اگر از کسی خلاف قاعده بعمل می آمد  
معائب می گردید \* و در هفته دو روز دیوان مظالم نمودی -  
و بداد مستغنیان و ازسیدی \* یکی از اوصاف معدلتش آنکه بقصاص  
مظلومی بحکم شریعت پسر خود را کشت \* در امور عدالت  
و نظم و نسق امور مملکت و آداب سلطنت رعایت احدی  
منظور نداشتی \* و اعتماد کلی بر متصدیان نداشت - افراد  
جمع خروج و واصل باقی - هر روز ملاحظه کرده - بدستخط  
خود مزین ساختی \* و در آخر ماه - اقساط خالصه و جاگیر  
بیباق میگرفت - و تا زر اقساط داخل خزانه نمی شد متصدیان  
و عاملان و زمینداران و قانونگویان و دیگر عمله و فعله را در  
کچه‌روی و دیوانخانه چهل ستون نشانیده - محصلان شدید  
گماشته - فرصت اکل و شرب بلکه بول و غائط ندادی - و هرگاه  
در پی محصلان تعیین کردی - تا مبدا احدی - بطمع خام رشوت  
گرفته - قطره آبی بحلق آن تشنه گمان رساند \* هفته هفته  
بی آب و دانه بر آنها میگذاشت - <sup>(۱)</sup> با این همه زمینداران را بر  
سه پایه معکوس و معلق آویختی - و کف پا از سنگها می خراشید -  
و تازیانه بران می زد - و بضرب شلاق دقیقه نامویی نگذاشتی \*



و عمال زمینداران را - که مالواجب سرکار (را) متصرف شده بضرب و شلاق هم ادای زر باقی نمی کردند - با زن و فرزند - مسلمان می ساخت \* ازان جمله اودی نرائن - زمیندار چکله راج شاهي - که مرد هندوستان زک و قابل و مستعد بود - و تحصیل خالصه تعلق باو داشت - (و) غلام محمد و کالیا جماعه دار - با جمعیت در صد سوار - رفیق او بودند - باخذ مطالبه بهایه اعتراض آمده مستعد بجنگ شد \* مرشدقلى خان محمد جان چيله را با فوجي به تنبيه او گسيل کرد - و متصل راج بازي تقارب فئتين رو داد - و جنگ درمیان آمد \* غلام محمد جماعه دار مقتول شد - و اودی نرائن - از ترس غضب خان مسطور - خود را خود کشت - و زمینداري او به رام چيون و کالوکنور<sup>(۱)</sup> - زمینداران آن روي گنگ - که عمده زمینداران مالگذار بنگاله بودند - تفویض یافت \* چون آن سال باتمام رسید - در آغاز سر سال - در ماه فروردي<sup>(۲)</sup> - پرتنه کرده - یک کوروسه لک روپيه خزانه پادشاهي - بحمل دو صد ازابه - با جمعیت شش صد سوار و پانصد پیداه برتنداز - روانه حضور مقدس نمود - و کفایت جاگیرات و خاص نویسی علاوه آن ارسال کرده \* و حلقه های انیال و اسپان نانگن و جاموشان ارئه و آهو خانه<sup>(۳)</sup> و طیور شکاری ملبوس

(۱) در اسقوارث کانوکنور \* در نسخه های قلمي زمیندار بصيفه واحد \*

(۲) در نسخه های قلمي فروردي \* (۳) شاید که آهوی خانه باشد \*



خاص جهانگیرنگر و سپرهای گرگ و سیل پائی زرباف و مسهری  
گنگاجی سلطت - <sup>(۱)</sup> که مار را بران یارای مرور نبود - با دیگر  
نفائس چون عاج و کونبه (۹) و نافه‌های مشک و سربانگ و دیگر  
تحائف فرنگ و هدایای کله پوشان نصاری و غیره سر موسم ارسال  
حضور والا ساخت \* و هنگام ارسال خزانه - خود با ارباب دخل  
سوار شده با جهنائی ده <sup>(۲)</sup> (۹) همراه میرفت و داخل <sup>(۳)</sup> قلاع و سوانح  
می نمود \* و ضابطه روانگی خزانه چنین بود که هرگاه اربابه‌های  
خزانه در صوبه دیگر داخل می شد - صوبه دار انجا - کسان خود  
فرستاده - اربابه‌های خزانه را در قلعه طلب داشته - تبدیل اربابه‌ها  
و بدرقه کرده - اربابه و بدرقه از طرف خود داده - روانه می ساخت -  
و همچنین صوبه داران دیگر بعمل می آوردند - تا خزائن و تحائف  
و پیشکش بحضور اورنگزیب می رسید \* و چون مجرای حسن سلطنت  
او منظور حضور مقدس گردید - مورد تفضلات پادشاهی شده - کارش  
بالا گرفت - و بخطاب مؤمن الملک علاءالدوله جعفر خان نصیری  
ناصر جنگ مخاطب شد - و بمنصب هفت هزاره ذات و  
عطای ماهی مراتب سرفراز شده - در سلک امرای عظام منسلک  
گشت \* و تقرر جمیع خدمات بنگاله بی تجویز او پذیرا نمی شد \*  
و منصبداران حضور - ملک بنگاله را گلستان بی خار شنیده -

( ۱ ) این وصف سیل پائی باشد \* ( ۲ ) شاید که تا حوالی دلا باشد \*

( ۳ ) در نسخه های قلمی دخل \* ( ۴ ) در نسخه های قلمی پذیرائی \*



تعیناتی بنگانه درخواست میکردند \* نواب جعفر خان هر کسی را که میخواست عرشی نموده بتعیناتی خود میطلبید \* یکی از آنها نواب سیف خان است - که خان مسطور درخواست تعیناتی او از حضور والا نموده متعینه خود ساخت \* شمه از احوال او در صدر کتاب مسطور شده است \* نواب سیف خان تا عهد نظامت نواب مهابت جنگ در حین حیات بود \* از پس که (از) خاندان عمده بود گاهی با نواب مهابت جنگ ملاقات نکرد \* نواب معزی الیه هر چند درخواست ملاقات کرد منظور نه نمود \* هرگاه نواب مهابت جنگ - بطریق سیر و شکار - بآن طرف عازم می شد - با افواج خود آمده سد راه می گشت - اما هر وقت که نواب را احتیاج بکومک می گردید - افواج شایسته سی فرستاد \* بعد وفات او پسرش خان بهادر مسلط بر ملک پورنیه و اطراف آن شد \* نواب مهابت جنگ دختر نواب سعید احمد خان بهادر صولت جنگ - برادرزاده خود - را با خان بهادر منسوب ساخت - و روز چهارم از تزویج آن دختر وفات یافت \* باین تقریب - اموال و اسباب خان بهادر را بضبطی درآورده - او را نظر بزد ساخت \* ناچار خان بهادر - براسپی سوار شده به شاه جهان آباد گریخت \* نواب مهابت جنگ ملک پورنیه را به صولت جنگ تفویض نمود \* نواب صولت جنگ - با جمعیت شایسته - دران جا



بنظم و نسق پرداخته - امرایانه بسر می برد \* بعد وفات صولت جنگ  
پسرش شوکت جنگ قائم مقام پدر شد \* نواب سراج الدوله - که پسر  
عمش بود - در عهد نظامت خود - او را بجنگ کشت - و دیوان  
مروهن لعل را فرستاده ضبط اموال و اسباب او نمود \*

چه میگفتم و در چه پرداختم -

کجا بود اشهب کجا تاختم \*

آدم بر اصل مطلب - درب نرائن قانون گو - که در ایام دیوانی  
نواب جعفر خان دستخط بر کاغذ نکرده بود - خان معزی الیه  
در صدد انتقام می ماند \* از آنجا که خدمت قانون گوئی  
سورشته داری ممالک محروسه است - و کاغذ محاسبه و مطالبه  
صوبه داران بدین دستخط قانون گو پیش دیوانیان حضور والا منظور  
نمی شد - لهذا بملاحظه بدنامی بهانه جو شده - زمام اختیار او  
در امور معاملات دراز نموده - در امورات خالصه دخیل و مدار کار  
ساخت \* و چون دیوان بهیبت رای - که از اردوی معلی  
همراه نواب معزی الیه آمده بود - فوت شد - و پسرش گلاب رای  
کما ینبغي از عهده کار دیوانی نمی توانست برآمد - پیشکاری  
خالصه نیز به درب نرائن تفویض گردید \* و تشخیص و تحصیل  
مال واجب و دیگر امورات مالی و ملکی بر رای او سپرده  
مطلق العنان گردانید \* هر چند قانون گوئی مذکور - بجزو می تمام  
نخواهد یکدگر و پنجاه لک روپیه در خالصه در دست گرفته -



تخصیص نمود - و در هر امور کفایت‌های نمایان بظهور آورده - زیاده از سابق سرانجام زرهایی پادشاهی نمود - اما نواب معز می‌آید بتدریج کار از دست او گرفته بدست آویز مطالبه و محاسبه محبوس کرده بانواع شدائد از جان کشت - و قانون گویی ده آنه به پسرش شیونرائن و شش آنه به جی نرائن - که در عمل دیوانی - وقت عزیمت اردوی معلی - مسلک سلوک و دوستی نموده بگاذ او دستخط نموده بود - مسلم داشت \* و ضیاءالدین خان را (۲) - که فوجدار هوگلی بود - معزول کرده - ( فوجداری بندر مذکور ضمیمه نظامت از حضور اقدس بدمه خود گرفته - ولی بیگ را از طرف خود مقرر کرد \* خان مذکور - از رسیدن ولی بیگ - قلعه را گذاشته بعزیمت دارالخلافه از شهر برآمد \* ولی بیگ کفر سین بنگالی را - که پیشکار فوجدار معزول بود - برای کاغذ و اصالت زر و سر رشته کاغذ با اهل دفتر و عمله فوجداری طلب کرد \* خان مذکور بحمایتمش پرداخت - و ولی بیگ سد راه رفتنش شد - ازین ممر از طرفین مناقشه و منازعت رو داد \* خان مذکور - با جمعیت خود در میدان چندن نگر - مابین چوچرا (۳) و فراشتانگه - بحمایت نصاری اولئدیز و فرانسیس - مورچال بندی نموده - مستعد بجنگ شد \* ولی بیگ هم - در میدان عیدگاه -

(۱) بجای امر \* (۲) عبارت اینجا بی ربط - بجای ضیاءالدین استوارت زین الدین

آورده \* تاریخ بنگاله صفحه ۲۳۵ بنگرود \* (۳) پیش ازین چوچره نوشته \*



بر تالاب دیپیی داس - بفاصله یک و نیم کوه - لشکرکشی نموده -  
 بمقابلہ مورچال بندھی کرد - و کیفیت احوال بحضور نواب جعفر خان  
 التماس نمود \* و معزول و منصوب در یکدیگر بجنگ مورچال  
 اشتغال داشتند - و سپاه لشکر از دور می نمودند \* ملا ترسم تزاری -  
 نائب ضیاء الدین خان - و کنکر سین مخفی از اولندیز و فرانسیس  
 امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب گرفته - بجنگ میدان  
 سبقت میکردند - و چیرگیها می نمودند - ولی بیگ بانتظار کومک  
 خودداری می کرد \* در این اثنا دلپ سنگه هزاری - با جمعیت  
 سوار و پیاده - از نزد نواب جعفر خان بکومک ولی بیگ رسید -  
 و پروانه تهدید بقام نصاری رسانید \* و ضیاء الدین خان - بمشورت  
 نصاری - بادلیپ سنگه پیغام صلح داده او را غافل ساخته -  
 وقت صبح دروغ مصلحت آمیز<sup>(۲)</sup> به دلپ سنگه نوشته - بدست  
 وکیل خود داد - و تاکید کرد که دست بدستش داده جواب بگیرد -  
 و یک شال سرخ برای نمود بر سر وکیل پیشچیده روان کرد \* و  
 گوله انداز فرنگی - که نشانه بی خطا میزد - توپ برنجی کان - که  
 گولہ اش از مفاصله یک و نیم کوه بر نشانه صحیح میشد - تیر بند  
 کرده رخ بر لشکرگاه حریف وا گذاشت - و از دورترین نظر  
 بر شال وکیل داشت \* وکیل - در وقتی که دلپ سنگه باران  
 غسل سر و تن برهنه بمالش روغن مشغول بود - رسیده نقره

(۱) با سپاه و لشکر باشد \* (۲) در نسخه های قلمی آمیز مصلحت \*



بدستش میداد - که گوله انداز بر نشانه شال تروپ را شلک کرد -  
گوله بر پهلوی دلیپ سنگه نشست - و لاش او بهوا پرید \* آفرین  
بران سحرکار بی خطا که آسیبی به وکیل نرسید \* خان مذکور -  
گوله انداز را انعام داده - بر مورچال حریف یورش نمود \* لمؤلفه -

چو سالار مقتول شد بی درنگ -

مخالف عیان داد بر عزم جنگ \*

بجانبید لشکر چو دریا بموج -

و زین سوگریز<sup>(۱)</sup> افشاده بفوج \*

نه تذا همیمن لشکری جان بهود -

زمین نیز راه هزیمت سپرد \*

ولی بیگ زان جا گریزان برفت -

سراسیمه در قلعه مامن گرفت \*

ضیاء الدین خان - بدلجمعی تمام - روانه دارالخلافه شده - بعد

رسیدن در دهلی - مسافر راه آخرت گشت \* بعد فوت او

کنکربنگالی - که ماده این همه فساد بود ( و ) در هوگلی مسکن

داشت - از دارالخلافه مراجعت کرده - به مرشدآباد آمده -

بی محابا با جعفر خان ملازمت کرد - و بدست چپ سلام نمود -

یعنی بدستی که سلام بیادشاه کرده ام سلام کردن بشما عار است \*

نواب جعفر خان در جواب گفت که کنکر در زیر کفش \* و کنکر -



بفتح هردو کاف نازبی و سکون نون و رایی مهمله - لغت هندی  
 بمعنی سنگریزه است \* نواب جعفرخان - از بدادائیهای سابق  
 و لاحق بدباطن شده - بظاهرش نواخته - بخدمت عهده داری  
 چکله هوگلی سرفراز کرد \* و از سال تمام در ایام مجمل - باخذ  
 مطالبه و باقیات مال و سائر - بزدان کرد - و گرنه در شوار  
 انداخت \* و اغذیه مسهل بشدائد تمام خوراند - و محصلان  
 شدید برگماشت - و در پایجامه علی الاتصال کرده باین حالت<sup>(۱)</sup>  
 بد درگذشت \* در همان ایام سید اکرم خان - که دیوانی بنگاله  
 بنام او بود - وفات یافت \* سید رضی خان - زوج نفیسه خانم<sup>(۲)</sup>  
 دختر شجاع الدین محمد خان ناظم صوبه اودیسه داماد جعفرخان -  
 که از سادات عظام ولایت زاد بود - بخدمت دیوانی بنگاله ممتاز  
 گردید \* و او مردی متعصب و درشت مزاج و در تحصیل زر  
 سخت گیر بود - بانواع شدائد تحصیل مالواجب میکرد \* گویند  
 حوضی پر از نجاست تیار کرده - چون بزبان هفود بهشت را بیکتنه  
 نامند علی الرغم آنها آنرا بیکتنه نام گذاشته بود \* زمینداران  
 نامالگذار و عاملان باقیدار را بعد از عقوبت بسیار دران حوض  
 غوطه میداد - و بشدت تمام زر بیباق میگرفت \* در همان سال -  
 خبر طغیان سیتارام زمیندار و کشته شدن میر ابوتراب - فوجدار  
 چکله بهوسنه - سرکار محمود آباد - رسیده \* و تفصیل این اجمال

(۱) مفعول بسبب کراهت مذکور نکرده \* (۲) در استوارت سید رضا خان \*



آنکه سینارام - زمیندار پرگنه محمودآباد - که بحمايت جنگل و رودخانه ها کلاه باغيگري بر نازک نخوت گذاشته - تن باطاعت حاکم نداده - بنده هاي پادشاهي را نمي ديد - و ابواب ادخال مردم پادشاهي از ملک خود مسدود مي داشت - و بتاراج و ناخت ملک آن نواح دست دراز کرده - با کسان تهانه داران و فوجداران هميشه هنگامه پردازيها مي کرد \* مير ابوتراب - فوجدار چکله بهوسنه - که از سادات عظام ( بود ) و با شاهزاده عظيم الشان و سلاطين تيموريه سلسله يگانگي داشت و در اقوان و امثال در لياقت و استعداد ضرب المثل بود - با جعفر خان نيز اغماض عین ميکرد \* مير ابوتراب - در صدد دستگير کردن او بوده - تدبيرها مي نمود - و بقابو نمي آمد \* آخر الامر - پير خان جماعه دار را با جمعيت دو صد سوار نگاه داشته در فکر تنبيه او بود \* زمیندار مذکور - از دريافت اين معني - جمعيت خود فراهم آورده - در کمين جماعه دار مسطور بود \* روزي مير ابوتراب - با چندي از خاصان و مصاحبان بشکار برآمده - صيدافگان بسرحد او رسيد - و پير خان همراه نبود \* زمیندار - از دريافت اين خبر - او را پير ( خان ) تصور کرده - بيک ناگاه با جمعيت خود از طرف پشت از جنگل برآمده - بر وي ريخت \* هرچند مير ابوتراب ببانگ بلند از نام خود نشان داد - گوش نکرده بزخمهاي بانس<sup>(۱)</sup> او را از اسبي انداختند \*

( ۱ ) در نسخه هاي قلمي بزخم راي بجاي بزخمهاي \*



چون این خبر بحضور جعفر خان رسید - از خوف غضب سلطانی  
 لرزه بر اندامش افتاد - و حسن علی خان همزلف خود را -  
 که از خاندان عمده بود - فوجدار انجا ساخته - با جمعیت شایسته -  
 برای دستگیر کردن آن مودعی شریع تعیین نمود \* و بزمینداران  
 نواح پرونجات بنگاید تمام نوشت که سیتارام را فرصت برآمدن  
 ندهند - و اگر از سرحد کسی بدر خواهد رفت - او از زمینداران  
 خود خارج شده بسزا خواهد رسید \* زمینداران از چهار طرف  
 بمحاصره او پرداختند - تا آنکه حسن علی خان رسیده او را -  
 بازن و بچه و اعوان و انصار - دستگیر کرده - مسلسل و مغلول -  
 بحضور نواب جعفر خان فرستاد \* نواب روی او را در چرم گرفته -  
 در سواد شرقی مرشد آباد - بر سر راه جهانگیرنگر و محمود آباد -  
 بردار کشید - وزن و فرزند و رفقای او را دائم الحبس ساخت \*  
 و زمینداران او به رام چیون زمیندار تفویض کرده - اموال و اثاث البیت  
 آن بدنهاد بضبط درآورده داخل خاص نویسی ساخته - بنیاد  
 او را مستاصل کرد - و احوال را بحضور پادشاه عرضداشت نمود \*  
 چون پادشاه اورنگزیب عالمگیر - روز جمعه بستم و هشتم ذی القعد  
 سنه ۱۱۱۹ هجری - در اقلیم دکن بر حمت حق پیوست -  
 محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بر تخت دلی جلوس فرمود \*  
 نواب جعفر خان ندور معه پیشکش بنگاله ارسال نمود - و بعطای  
 سند بکالی بدستور و خلعت و پالکی جهاندار از حضور گل



افتخار بر سر زد \* شاهزاده عظیم الشان - از طرف خود سربلند خان را در عظیم آباد نائب گذاشته - روانه دارالخلافه گردید \* و در همین سال - سلطان فرخ سیر - پیش از جلوس بهادر شاه بر سریر سلطنت - از جهانگیرنگر به مرشد آباد رونق بخش شده - بالتماس جعفر خان - در لعل باغ فروکش شدند \* نواب معزی الیه - آداب شاهزادگی نگاه داشته - لوازم خدمت بجا آورده - مصارف صرف خاص و کارخانجات میسرانید - و بموجب معمول خزائن و پیشکش بحضور اقدس شاه بهادر شاه فرستاد \* بعد سلطنت پنج سال و یک ماه در سنه ۱۱۲۴ هجری از تذکفای جسمانی بوسعت آباد روحانی انتقال فرمود \* و سلطان معزالدین - پسر کلان او - که ملقب به جهاندار بود - شاه شد \* با دو برادر خورد متفق شده - شاهزاده عظیم الشان را مقتول ساخت \* و بعد رفع تردد - بحسن سعی و اعانت اسد خان وزیر اعظم و امیرالامرا ذوالفقار خان - کار دو برادر دیگر هم تمام ساخته - بلکه بعد از وفات پادشاه بعرض هشت روز هر کدام از سلاطین زاده ها را - که از اولاد و احفاد و زیاده برسی کس بودند - بمعرض هلاک انداخته - بعد قتل بسیار و حبس بقیة السیف بر اورنگ سلطنت جلوه افروز جلیس<sup>(۲)</sup> گردید \* امیرالامرا را - که میر بخشی بود - بوزارت کل - و پدرش آصف الدوله اسد خان را - بوکالت مطلق - ذخیره اندوز سرفرازها

( ۱ ) فاعل بهادرشاه \* ( ۲ ) شاید که جلوس باشد \*



نمود - و بدستور سابق فرمان استمالت و استقلال به نواب جعفر خان  
 فرستاد \* خان مسطور - مراسم اطاعت و انقیاد بجا آورده -  
 نذیر و پیشکش بطریق معهود ارسال حضور والا داشت \* چون  
 سلطان فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان - که بتقریب نوبت نظامت  
 صوبجات بنگاله درین ملک بود - بدعوی وراثت تخت و تاج  
 موروثی اراده جنگ با سلطان معزالدين مصمم نموده - تا بم  
 دارالخلافه شاه جهان آباد گردیده - از جعفر خان استدعای خزانه  
 و فوج کرد - خان موصوف جواب صاف داد که ما بنده پادشاهی  
 تابع تاج و تخت پادشاه دارالخلافه ایم - سواي اطاعت شخصی  
 که از آل تیموریه بر تخت سلطنت شاه جهان آباد جلوس فرماید  
 تن باطاعت دیگری دادن شیوه نمکرامیست - چون معزالدين  
 هم شما مالک تاج و تخت است خزانه پادشاهی شما نمی رسد \*  
 القصه سلطان فرخ سیر از خزانه و فوج بنگاله ناامید شد - و  
 بفکر وای توکل علی الله سراپا امید شده - با جمعی قلیلی از  
 رفیقان قدیم و جدید که همراه داشت - بر سلطان معزالدين خروج  
 کرده - ترتیب (؟) سرانجام افواج و توپخانه پادشاهی از جهانگیر  
 طالب فرموده - سمند عزیمت را بجانب شاه جهان آباد گوم میبزم  
 ساخت - و تا رسیدن عظیم آباد فوجی گران اجتماع یافت - و از  
 سپاهیان انجا بطریق باج زرها گرفته در صوبه بهار مسلط گردید  
 استعجاب سلطنت بهم رسانیده بر تخت نشست - و چهار شاهی



بر سرگردانیده - ازان جا بتجمل و توزک سلطانی رایت نهضت  
 افراشته - ظل امن و امان بر سکنای بنارس انداخت \* و از  
 دگر سیئه و غیره مهاجران عمده بنارس یک کرور روپیه بوعده سلطنت  
 قرض گرفته - فرجی شایسته فراهم آورد \* سید عبدالله خان و  
 سید حسین علی خان هر دو برادر سادات بارهه - که ناظم صوبه  
 اوده و اله آباد بودند و بشجاعت و دلوری نظیر و عدیل نداشتند -  
 چون از سلطان معزالدین بهایه عزل رسیده دغدغه خاطر داشتند -  
 برفاقت سلطان فرخ سیر تن داده - کمر خدمت و جان فشانی  
 بر میان جان بستند \* و خزانه بنگاله موسوله نواب جعفر خان -  
 که بسبب انقلاب سلطنت - شجاع الدین محمد خان - داروغه  
 اله آباد - بیایغ شهر ارايه ها گذاشته - با جمعیت سه صد سوار  
 محافظت آن می کرد - بدست آورده فوج عظیم نگاه داشتند \*  
 فرخ سیر - از طرف خزانه و فوج خاطر جمع نموده - چیغه  
 وزارت بر دستار سید حسین علی خان زد - و خطبه سلطنت بنام  
 نامی خود ساخت \* اذا اراد الله شیئا هیأ له اسبابه \* از آنجا  
 که فرخ سیر از جعفر خان کوفته خاطر بود - رشید خان برادر کلان  
 افراسیاب خان عرف میزرای اجمیری را - که از نسل امرای  
 قدیم بنگاله و خانه زاد پادشاهی بود و بزور پهلوانی مانفد رستم  
 و اسفندیار بود (و) فیلان مست را بر زمین میزد - از تغیر  
 جعفر خان بصوبه دارچی بنگاله مقرر فرمود \* گویند وقتی که



سلطان فرخ سیر از اکبرنگر رایت اندهاوس بسمت عظیم آباد  
 انراشت - نزدیک سکری گلی توپ ملک میدان - که یک  
 من گوله می خورد و یک صد و پنجاه راس گاو و دو زنجیر  
 فیل آنرا می کشید - در زمین نشیب در لای بقا شد -  
 هر چند گاو و فیلان زور کردند حرکت نکرد \* فرخ سیر خود بر سر  
 توپ رسیده از فرنگیان توپخانه حکمت بکار بود - مفید نیفتاد \*  
 میرزای اجمیری آداب بجا آورده عرض نمود که اگر حکم شود خانه زاد  
 هم زور آزمائی نماید \* سلطان دستوری داد \* میرزای اجمیری -  
 دامن بر کمر زده - هر دو دست در زیر رهنکه برده - توپ را با  
 رهنکه با سینه برداشت - و عرض کرد که هر کجا حکم شود بنهد \*  
 سلطان بر بلندی اشارت کرد \* میرزا توپ را از پستی بر بلندی  
 گذاشت \* از کثرت زور آزمائی قریب بود که قطرات خون از  
 چشمان تقاطر کند \* سلطان آفرینها (کرد) و حاضرین متعجب  
 شده ندای تحسین و صدای آفرین بر فلک رسانیدند \* میرزا  
 همان وقت بمنصب سه هزار و خطاط افراسیاب خان بلند مرتبه  
 گردید \* چون رشید خان با ساز و سامان شایسته عازم بغداد شد -  
 و از دره تیایاگدهی و سکری گلی گذشته - داخل ملک بنگاله  
 شد - جعفر خان - خبر آمدن او شنیده - اصلاً اعتقایی او نکرده -  
 و هموای جمعیت صوبه نناهداشت سپاه هم نمی نمود - تا آنکه  
 رشید خان بر سه کورهی هوشد آبک رسیده صفا آرا گردید - و صاحب



روز دیگر نواب جعفر خان میربنگالی و سید انور جونپوری را -  
 با جمعیت در هزار سوار و پیاده - بمقابلۀ او تعیین ساخت - و  
 خود بکتابت مصحف مجید بموجب ضابطۀ هر روزه مشغول  
 ماند \* چون فتنین مقابل شدند - جنگ در میان آمد \* سید انور  
 در این گرمی کارزار شربت مرگ چشید - و میربنگالی - با  
 جمعی قلیلی پای شجاعت افشوده - در میدان ماند - و افواج  
 رشید خان پیرامن او محاصره کردند \* هر چند این خبرها به نواب  
 جعفر خان پیهم میرسید - اعتنا نکرده بکتابت مصحف مجید  
 مشغول بود - تا آنکه خبر پس پا شدن میربنگالی رسید \*  
 محمد خان خیلۀ خاص را - که فوجدار مرشد آباد و صاحب رساله  
 بود - اشارت به کومک او نمود - و او - بسرعت برق و باد  
 به میربنگالی رسیده - لوازم کومک بظهور رسانید \* و متعاقب  
 جعفر خان هم - از کتابت قرآن شریف فراغ یافته - فاتحۀ خیر  
 خوانده - سلاح جنگ بر خود راست کرد \* بر فیل سوار شده -  
 با جمعی از سواران و مصاحبان و برادران و غلامان ترک و گوجی  
 و حبشی - در میدان کریم آباد بیرون شهر - با رشید خان دوچار  
 شد - و دعای سیفی آغاز نهاد \* گویند بر دعای سیفی آن قدر  
 عامل بود که هرگاه شروع بشوایند می نمود سیف او خود بخود  
 از نیام بیرون می آمد - و به امداد غیب بر اعدا ظفر می یافت \*  
 از رسیدن جعفر خان شجاعت و همت میربنگالی و سپاه از یکی



ده و از ده<sup>(۱)</sup> صد شد \* بهیأت اجتماعی بر قول حریف حمله آوردند \*  
 و رشید خان - که جعفر خان را مرد میدان خود نمی‌شمرد - با  
 دعوی شمشیرزنی و حریف افگنی - بر فیل مست سوار شده -  
 با میر بنگالی - که هراول بود - مقابل شد \* میر مذکور - که  
 تیرانداز بی‌خطا بود - لم‌ولفه -

یکی چوبه تیر - ری بزه بر نهاده -  
 کمان را کشید و بغل برکشاد \*  
 چو سوار تیر آمدش ( تا ) بگوش -  
 رها کرد بردشمن سخت کوش \*  
 به پیشانی‌ش خورد تیر از قضا -  
 گذر کرد پیدگان ز سوی قضا \*  
 سر پاهو آنان ز پیدگان بخست -  
 بر افتاد بر پیل آن شیر مست \*  
 دران گه همه فوج یکبارگی -  
 برانند بر دشمنان بارگی \*  
 زمین گشت از سم اسپان مغاک -  
 ز توپ و سنان شد فلک چاک چاک \*  
 بشمشیر و خنجر و گرز و سنان<sup>(۳)</sup>

(۱) بجای و از ده در نسخه‌های قلمی آورده \* (۲) در نسخه‌های قلمی

نکلا \* (۳) مؤلف او متحرک اینجا جانزداشته - و یا بگرز بجای و گرز باشد \*



فتادند بر لشکر دشمنان \*

ز بس ریزش خون بمیدان جنگ

شده جمله روی زمین لاله رنگ \*

جهانی براه عدم پا نهاد -

اگر زنده ماند او بقید اوتاد \*

بتاراج شد مال و اسباب شان -

ظفریاب شد خان با عز و شان \*

نواب جعفر خان - مظفر و منصور مراجعت کرده - شاد یانه

فتح نوازان - داخل قلعه شد - و حکم کرد که از سرهای کشتگان

بر شاهراه هندوستان مناره سازند - تا موجب عبرت مخالفان

گردد \* اسیران لشکر رشید خان میگفتند که از مقابل شدن جعفر خان

یکبارگی افواج سبزپوشان با شمشیرهای علم از هوا رسیدند - و بر

فوج رشید خان میزدند - و قائل از نظرها غائب بود \* سلطان

فرخ سیر - که هنوز از مهم سلطان معزالدین فراغت نیافته بود -

در اثنای راه خبر فتح جعفر خان و کشته شدن رشید خان شنیده

متأسف شد \* القصه چون قریب اکبرآباد با سلطان معزالدین

المخاطب جهاندار شاه جنگ سلطانی رو داد - سادات باره - در

رکاب محمد فرخ سیر جانفشانیها بکار برده - مصدر ترددات شایسته

شدند \* از طرف معزالدین - خان جهان بهادر کوکلتاش خان -

(۱) در نسخه‌های قلمی - اگر زنده ماند و بقید اوتاد \*



که میربخشی بود - بجهت مساهله<sup>(۱)</sup> امیرالامرا ذوالفقار خان کشته شد \* و امرای دیگر - خصوص امرای مغلیه - هر یکی با امرای فرخ سیر سازش نموده - در امور محاربه دیده و دانسته مداهنه ورزیدند \* لهذا خلای عظیم در لشکر معزالدین جهاندار شاه بوقوع آمد \* و پادشاه بمشاهده خان جهان بهادر فی الفور منہزم شده - راست به شاه جهان آباد در خانه اسد خان آصف الدوله رکن السلطنت رسید \* متصل آن - امیرالامرا پسر آصف الدوله نیز پیش پدر رسیده بواسطه رفاقت پادشاه پدر را مرغب و محرک شد \* پدر - مصلحت وقت در رفاقت جهاندار شاه ندیده - شاه را نظربند گذاشت \* و سلطان محمد فرخ سیر - بی مزاحمت و منع - در اواخر سنه ۱۱۲۴ هجری - در اکبر آباد بر سریر سلطنت جلوس فرموده - از آن جا جلوریز به شاه جهان آباد آمده - جهاندار شاه و امیرالامرا را مقتول ساخت \*

### جلوس فرمودن سلطان فرخ سیر بسور

#### سلطنت دهلی \*

نواب جعفر خان - از استماع خبر جلوس پادشاه فرخ سیر مواسم اطاعت بجا آورده - نذیر و پیشکش ارسال داشت - و خزانه مستوره دام دام بیباق رسانیده - اصاله خدمت نظامت بنگاله - با ضمیمه خدمت دیوانی هر سه صوبه بدستور سابق -

(۱) در نسخه های قلمی مشاهده و آن بی معنی \* (۲) در نسخه های قلمی متحرک \*



سرفراز شده - بعطای خلعت خسروانه و خلاع و فرامین ممتاز<sup>(۱)</sup> گردید - و ملتسمات او بحضور سلطان - بدستور عهد سلاطین دیگر - پذیرا شده - محسودالقران و الامائل گشت \* چنانچه فتح چند<sup>(۲)</sup> ساهو گماشته نگرسیته - که همشیره زاده اش<sup>(۳)</sup> بود - جعفر خان از حسن خدمات او راضی شده - التماس بحضور والا نموده : او را - بخطاب جگت سیته و فوطه دارچی خزانه بنگاله - سرفراز کنانید \*

سید حسین علی خان میر بخشی را - که برادر قطب الملک عبدالله خان وزیر بود - هوس خطاب ناصر جنگی - که جعفر خان داشت - در سر افتاد \* چون دو کس بیک خطاب مخاطب شدن ضابطه پادشاهی نیست - لهذا فرمان در باب تبدیل خطاب بنام جعفر خان صدر یافت \* خان مذکور - با وجود چندین وقار و اقتدار سادات مرقوم - عرق غیوت را بحرکت آورده - تبدیل خطاب قبول نه نمود - و باستغنائی تمام در جواب نوشت که پیر غلام را آرزوی نام و خطاب نیست - خطابي که بخشیده پادشاه عالمگیر است آنرا نمی فروشم \* چون سید رضی خان وفات یافت - باستدعای جعفر خان - از حضور سلطان فرخ سیر - دیوانی<sup>۱</sup> صوبه بنگاله به میرزا اسدالله - خلف شجاع الدین محمد خان ناظم اودیس - که از بطن صبیحه جعفر خان بود - مقروض گردید - و میرزای مذکور بخطاب سرفراز خان

(۱) تکرار بیکار \* (۲) در نسخه های قلمی فتیحه \* (۳) بجای

خواهر زاده \* (۴) شاید که غلام پیر باشد \* صفحه ۲۷۱ جاشیه ۱ بنگرند \*



مخاطب گشت \* چون جعفر خان فرزند نداشت و سرفراز خان  
نواسه او بود - مال اندیشی نموده - زمینداري بلده مرشد آباد  
قسمت چونه کهای پرگنه کپوله به ( ۴ ) - از محمد امان - تعلقه دار<sup>(۲)</sup>  
قسمت مذکور - از زر جاگیر خود - بنام میرزا اسد الله سرفراز خان  
خریده - اسد نگر نام گذاشته - داخل دفتر پادشاهی و قانون گروئی  
ساخت - و به خاص تعلق مشهور شد - تا بعد زوال دولت وجه کفاف  
اولادش باشد - و بعد ادای مالکداري پادشاهی انتفاع آن بآنها  
رسد \* و در همان سال نیابت جهانگیر نگر به میرزا لطف الله - داماد  
شجاع الدین محمد خان - تفویض یافت - و بخطاب مرشد قلی خان  
مخاطب گردید \* چون نهم ربیع الثاني سنه ۱۱۳۱ هجری پادشاه  
فرخ سیر - بسبب حرام نموی عبداللّه خان وزیر و حسین علی خان  
میر بخشی بشهادت رسید - سادات باره سلطان رفیع الدراجات - پسر  
شاهزاده رفیع الشان بن بهادر شاه - را بر تخت سلطنت نشاندند \*  
چهار پنج ماه سلطنت عاریتی نموده بمرض دق در گذشت \* بعد  
ازان برادر دویمش را - که سلطان رفیع الدوله نام داشت - از حبس  
برآورده - بر سریر جهانداري جلوس دادند - و به شاه جهان ثانی  
ملقب گردید \* او هم - بدستور برادر کلان - پنج شش ماه متکوی و سادّه  
سلطنت بکمال بی استقلال بود \* در وقتی که عساکر پادشاهی -  
بر سلطان نیکوسیر - پسر سلطان اکبر بن عالمگیر پادشاه - که در اکبر آباد

( ۱ ) در استوارت چونا کلی \* ( ۲ ) بجای تعلقه دار \* ( ۳ ) بجای تعلقه \*



خروج کرده بود - متوجه شد - در اثنای راه واقع شاهجهان  
 ثانی هم روداد \* و سادات باره و دیگر امرای حضور - در اواخر  
 سنه ۱۱۳۱ هجری قدسی - سلطان روشن اختر بن شاهجهان را<sup>(۱)</sup>  
 شباهش از قلعه شاهجهان آباد برآورده - به اکبرآباد رسانیده - در  
 اوایل سنه ۱۱۳۲ هجری بر تخت سلطنت نشاندند \* (و) مخاطب  
 به ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه غازی گردید \* یکی از شعرا گفته -  
 روشن اختر بود - اکنون ماه شد -

یوسف از زندان برآمد شاه شد \*

نواب جعفر خان - خبر جلوس پادشاه بر سر سلطنت استماع  
 کرده - ندور و پیشکش ارسال داشت - و بخلعت بحالی بدستور  
 سابق و مجدداً (به) صوبه داری اودیسه سرفراز (و) ممتاز گردید \*  
 القصه چون - بسبب کمال تصرف سید حسین علی خان و<sup>(۲)</sup>  
 عبدالله خان در سلطنت از عهد فرخ سیر تا آن وقت - امور  
 سلطنت بکمال بی رونقی بود - و از پادشاه گردی بدو بست و  
 انتظام ممالک از هم ریخته - و مردم بنگاله از آفات پادشاه گردی<sup>(۳)</sup>  
 مضنون و مامون بودند - و جعفر خان بکمال استقلال بامور نظامت

(۱) در نسخه های قلمی جهان شاه \* (۲) در نسخه های قلمی - " خبر

جلوس پادشاه استماع کرده بر سر سلطنت - الخ " \* (۳) در نسخه های

قلمی - " بسبب کمال تصرف در سلطنت سید حسین علی خان و عبدالله

خان - الخ " \* (۴) در نسخه های قلمی اوقات \*



می برداخت - و در زمان او از دست غنیم مرهنة آسیبی بملاک  
 بنگاله نرسید - طائفة نصارای الیمان - که در بنگاله کوئهی گذاشتند -  
 و معرفت فوانسیس کاربار تجارت میکردند - باتفاق فرانسیس -  
 بقبول نذرانه درخواست مکان کوئهی در بانگی بازار کرد - و سند  
 از جعفر خان حاصل نموده - خانه های گلی آراسته - طرح اقامت  
 انداخت - و بنای احداث کوئهی و بروج مشیده و خندق عمیق و  
 پهناور - که آب دریا جاری و سلاط از چهار طرف دائر و سائر باشد -  
 ساخت - و بمحنت شبانروزی و اخراجات بسیار به نیازی آن  
 پرداخت - و کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده بر نصارای فرقه  
 دیگر تفلخر میکرد - و می گفت سقرات و مخمل و مشجر به نرخ  
 پلاس خواهم فروخت \* نصارای انگریز و اولندیز - بملاحظه کساد می  
 بازار خود - در باب برداشتن کوئهی او متفق شده - بسازش تجاران  
 مغلیه - نذرانه او بدمه خون گرفتند - و از احسن الله خان - فوجدار  
 بندر هوگلی - شکایت خونریزی و فتنه او در بلاد فرنگ - و غمازی  
 احداث قلعه و برج و خندق در بانگی بازار - و از قدیم شدن او  
 تخال در ملک پادشاهی - به جعفر خان نویسانیده - پررانه ممانعت  
 کوئهی الیمان بذا فوجدار مذکور طلبیدند \* احسن الله خان هر چند  
 کسان فرستاده مانع آمد - اما الیمان باور نکرد ممانعت پذیر

(۱) شاید که لفظ سردار پیش لفظ طائفة قلم انداز شده - صفحه ۲۷۸ مطر

۲ بنگرند \* (۲) در استوارت بانگی بازار \*



نشوند \* تا آنکه فوجدار مسطور میرجعفر نائب خود را بر ایمن  
 تعیین کرد \* سردار ایمن - که ملقب به چنرل بود - توپها بر بالای  
 حصار چیده - مستعد جنگ نشست \* میر مرقوم - مقابل او  
 مورچال بندی نموده - بجنگ توپ و بان و تیر و تفنگ پرداخت \*  
 اما کسان میر مذکور - از ضرب گوله و حقه بان - پیرامین کوتهی  
 رفتن نتوانستند \* و راه آمد و شد کشتیهایی تاجران بدریا مسدود  
 گشت \* و نصاری فرانسیس - خفیه بکومک ایمن پرداخته -  
 امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب میکردند - و بظاهر  
 معرفت <sup>(۲)</sup> خواجه محمد کامل پسر کلان خواجه محمد فاضل را - که  
 بسواری کشتی آمد و رفت می کرد - باشاره فرانسیس گرفتار  
 ساخت \* بنا بران تمامی تاجار مغلیه و ارمنیه و غیره در استخلاص  
 او مساعی جمیله نمودند - و باندیشه هلاک ساختن او دو سه روز  
 جنگ موقوف داشتند \* تا آنکه خواجه مذکور - مبالغ خطیر  
 قبول کرده - باقرار صلح کنانیدن رهائی یافته - از قید فرنگ بدر  
 جست \* و نصاری <sup>(۳)</sup> فرانسیس هم - از تهدید فوجدار هراسان شده -  
 از اعانت ایمن دست بردار شده \* میرجعفر - مورچال پیش  
 برده - بضرب گوله و بان و تیر و تفنگ - کار بر محصوران تنگ  
 ساخت - و از خشکی و تری ابواب رسد مسدود کرده \* چون

( ۱ ) بعد لفظ شد در نسخه های قلمی و \* ( ۲ ) عبارت بی ربط - استوارت

نسخه ۴۶۵ مذکور \* ( ۳ ) پیش لفظ فرانسیس در نسخه های قلمی و \*



آتش جوع در ابطان محصوران بالا گرفت - نوکران این ملک یکبار  
 راه فرار پیمودند - و جنرل با سیزده کس الیمان در کوئهی ماند \*  
 با این حال از بارش گوله و حقه بان - که بدست خود سرمی کرد<sup>(۱)</sup>  
 و می انداخت - فرصت سر بالا کردن بمردم مورچال نمی داد - تا  
 (به) برآمدن از مورچال و پوزش بر کوئهی چه رسد \* و چندگاه بهمین  
 وتیره جنگ از طرفین قائم بود \* قضا را گوله توپ - از مورچال  
 میزد جعفر سر کرده - بر بازوی راست جنرل خورده بشکست - و  
 دستش از کار رفت \* ناگزیر جنرل با رفقای خود در دل شب از  
 کوئهی بدرزده - بر چهار سوار شده - راه ولایت خود گرفت \*  
 علی الصباح کوئهی مفتوح شده - سوای چند ضرب توپ و حقه بان  
 مال یک حبه بدست نیامد \* میرجعفر - دروازه و برج کوئهی را  
 منهدم ساخته - مظفر و منصور مراجعت نمود \* در همان ایام  
 خبر رسید که شجاعت خان و نجات خان افغانان (و) زمیندار  
 تونکی سرور پور - سرکار محمود آباد - که بشیوه قطاع الطریق  
 معروف و مشهور بود - خزانه محمود آباد که شصت هزار روپیه  
 به مرشد آباد می آمد بغارت بردند \* نواب جعفر خان - که نشئه  
 خون دزدان و راه زنان بود - بدریافت این خبر امین و جواسیس  
 تعیین نمود - (و) بعد تحقیقات و اثبات این معنی حکم دستگیر  
 کردن آنها بنام احسن الله خان فوجدار چکله هوگلی نوشت \*

(۱) در نسخه های قلمی تا \*



خان مذکور - بطریق شکار سوار شده بیگ ناگاه مانند بلای ناگهانی بدان جا رسیده - همه را اسیر و دستگیر کرده - مطوق و مغلول و اعصاب دست و پا سفته از بند دوال سخت و محکم بسته - بحضور نواب جعفر خان فرستاد \* نواب - آنها را دائم الحبس نموده - اموال آنها را ضبط درآورد \* بعد اخراج و استیصال آنها زمینداری به رام چیون مقرر ساخت - و خزانه مغروته از زمینداران سرحد متهوت کرده داخل خزانه عامره ساخت \* در عهد او نام راه زنان و شبخونیان و حرامیان از صفحه قلمرو بنگاله حک شده بود - و سکناى شهر و دیهات در امنیت و آسایش بودند \* تهانه<sup>(۱)</sup> کثوه مرشد گنج - بر شاهراه بردوان - در اوائل نظامت که خطاب (مرشد) قلی خان داشت - بجهت امنیت مسافرین و مترددین - آباد کرده اوست \* برای حفاظت شاهراه تهانه مقرر نمود - و بنا بر ضبط و ربط به محمد جان چیله<sup>(۲)</sup> خاص تفویض کرد \* چون در اطراف فناچهر (۹) - که بر سر راه ندیا و هوگلی واقع است - در باغچه‌های کیله بروز روشن راه زنی می شد - لهذا محمد جان در پوپ تهل تهانه خود نشانده همیمه کثوه ساخت - و دزدان و راه زنان را گرفتار نموده دو پرکاله ساخته برای عبرت بر درختان شاهراه می آویخت \* چون در سوارى او تیرداران پیش پیش می رفتند بقاء علیه

(۱) در استوارت کثوه و مرشد گنج بحرف عطف نوشته \* (۲) در استوارت

محمد جان \* در نسخه‌های قلمی اینجا محمد خان و پائین محمد جان \*



به محمد جان کولهازه<sup>(۱)</sup> اشتہار یافت \* زہرہ دزدان و راہ زنان از نام او  
 می ترکید \* نواب جعفر خان در رواج اسلام و آئین دین داری و  
 اشراف پیرواری و مظلوم نوازی و ظالم گذاری ثانی امیرالامرا شایسته  
 خان بود \* حکم ناطق و موافق واثق داشت \* نماز پنج گانه قضا  
 نمی شد - و روزہ سه ماه می داشت - و ختم قرآن می کرد \* ایام بیض  
 و شبہای جمعہ صائم و قائم می بود \* اکثر شبہا بازراد میکردانید -  
 و خواب کمتر می کرد \* و از چاشت تا نصف النہار در کثابت  
 مصحف مواظبت داشت \* و مصاحف مکتوبہ با نذر و اوقاف  
 و ہدایا ہرسال با میر حاج و قافلہ ارباب زیارات بہ مکہ معظمہ و  
 مدینہ منورہ و نجف اشرف و کربلا معلی و بغداد و خراسان  
 و جدہ و بصرہ و دیگر عتبات عالیات و مکانہای متبرک مثل اجمیر  
 و ہندوہ و غیرہم می فرستاد - و در ہر جا نذر و اوقاف و قاریان  
 مقرر می نمود \* فقیر حقیر یک قرآن مجزی - کہ ہر سہارہ او  
 علیحدہ بود - در مزار فائض الانوار حضرت مخدوم اخي سراج الدین  
 در سعداللہ پور بخط نواب جعفر خان - کہ بخط جلی بود - مشاہدہ  
 نمودہ است \* دو ہزار و پانصد نفر قاری ملازم بودند کہ ہر روز ختم<sup>(۲)</sup>  
 قرآن می کردند - و ہر قدر کہ نواب ہر روز می نوشت بصحت  
 آن می پرداختند \* و ہر دو وقت طعام برای آنها از باورچی خانہ

( ۱ ) در استغوارت نوشته کہ چون او ہزد را گرفتہ دیوارہ می کرد بنام

کولهازه یعنی تبر مشہور گردید \* ( ۲ ) بجای ختمہای قرآن \*



خاص مقرر بود \* وحوش و طیور و انواع ذی روح از خوان نعمت او  
 بهره یابا می شد \* و بصحبت سادات و مشائخ و علما و فضلا رغبت  
 تمام می داشت - و خدمت ایشان اکبر سعادت می دانست \*  
 و از غره تا دوازدهم ماه ربیع الاول - که ایام وفات حضرت رسول خدا  
 محمد مصطفی صلعم است - هر روز ضیافت و دعوت اکابر و  
 مشائخ و علما و فقرا و صلحا می نمود - و از اطراف طلب داشته  
 باعزاز تمام و اکرام تام در مجلس می نشاند - و تا فارغ شدن از  
 طعام خورد بادب و بانیا از ایستاده بخدمت می پرداخت \* و در  
 هر شب از آن ایام از ماهی نگر تا لعل باغ بر لب دریا روشنی  
 چراغان بصنعتی تمام ترتیب می کرد که از پرتو چراغان مگراب  
 مساجد و منابر و اشجار آیات<sup>(۱)</sup> قرآنی و اشعار ازین روی آب مردم  
 می خواندند - و موجب حیرت تماشاگران می شد \* گریند که باهتمام  
 ناظر احمد زیاده بر یک لک مزدور بچراغ افروزی مامور بودند \* بعد  
 از شام همین که شلک یک توپ که برای روشنی چراغان مقرر بود  
 می شد - یکبارگی چراغان بسرعته میگردید که گویا چادری از نور  
 برکشیده و یازمین چون فلک مکوکب شده \* و همواره اوقات او  
 برضای خالق و رفاه خلائق مصروف می بود - و بداد مظلومان  
 می پرداخت \* و دستخط بقلم شگرفی جاری بود \* و در ارزانی غله  
 سعی موفور می داشت - و ذخائر بمردم مسمول نمی گذاشت \*

(۱) پیش لفظ آیات در نسخه های قلمی و \*



و هر هفته نرخ نامه اجناس دریافت می کرد - از مردم عوام نرخ می طلبید - اگر یک دام از نرخ افزوده می شد بیویاریان و محالداران و کیلان را بانواع عقوبت سیاست می کرد و تشهیر می نمود \* و در عهد او نرخ برنج فی روپیه پنچ شش<sup>(۱)</sup> من ارز بازار بود - و اجناس دیگر به همین قیاس - چنانچه بخرج یک روپیه در ماه پلاو و قلمه هر روز می خوردند \* ازین ممر فقیر و مساکین مرفه الحال بودند \* و ارباب جهازات سواي خوراک زیاده بر جهاز حمل کردن نمی توانستند \* فوجدار بذدر هوگلی داروغه ممانعت و قرق حمل غلات در موسم روانگی جهازات در معبر می گماشت - سواي مقدار آذوقه<sup>(۲)</sup> یک دانه نمی گذاشت \* و آداب پادشاهی بحدی نگاه می داشت که بر کشتیهای بحر پادشاهی گاهی سواری نکرد \* و در موسم برسات که نواره های بحر پادشاهی از جهانگیرنگر برای نمودار می آمد - استقبال نموده و رو بدرگاه والا آداب بجا می آورد - و گذرانیده آستانه بوسی می کرد \* و بظاہر تبعیت شرع گود مسکرات و منہیات و رقص و سرود نمیگودید \* و فی عمره سواي منکوحه خود زنی دیگر نخواست - و اصلا با زن دیگر مائل نشد \* از کمال حمیت خواجه سرايان و زنان نامحرم را درون حرم سوا نمی گذاشت \* اگر کنیزکی یکبار از محل بیرون می رفت - او را باز بخانه بار نمی داد \* در جمیع علوم و حکمت و فنون مهارت کلی داشت \* و از اطعمه

( ۱ ) در نسخه های قلمی پنج و شش \* ( ۲ ) صبیح آرقه یا آذوقه .



لذیذ و حظوظ جسمانی محترز بود - سواى آب برف و یخ پرورده  
 نمى خورده \* و خضر خان - نائب ناظر احمد - چهار ماه زمستان  
 در کوهستان اکبرنگر براى یخ بندى مامور مى بود - و ذخیره هاى<sup>(۱)</sup>  
 برف درازده ماه مملو مى داشت و بکار مى برد - و دالیهاى برف  
 از اکبرنگر مى رسانید \* همچنین در موسم فصل انبه - که بهترین  
 میوه بنگاله است - داروغه انبه دالیه در چکله اکبرنگر متعین  
 مى شد - و انبه درختان خاص را بشمار آورده داخل فرد حساب  
 و جمع خرج مى کرد - و نگهبان و حمال و غیره - اخراجات  
 از زمینداران سرانجام داده - انبه هاى شیرین و نفیس از مالدیه  
 و کوتوالی و حسین پور و ضلع اکبرنگر و محالات دیگر ارسال مى نمود \*  
 و زمینداران یارای بریدن درخت انبه خاص نداشتند - بلکه انبه  
 تمامی باغات چکله مذکور قرق مى شد \* و این رسم در عهد دیگر  
 ناظران بنگاله زیاده ازان معمول شده \* اکنون که ممالک بنگاله در عمل  
 نصاری انگریز است - و نام نظامت بر نواب مبارک الدوله پسر  
 نواب جعفرعلی خان است - تا هم در موسم انبه داروغه انبه خاص  
 از طرف نواب معزى الیه در مالدیه آمده انبه هاى درختان خاص را  
 قرق نموده ارسال مى نماید - و زمینداران نزدیک درختان خاص  
 نمى روند \* اما داروغه ارسال خرج از زمینداران نمى یابد - و بطور  
 سابق وقار (و) اعتبار هم ندارد \* و بقای ظلم در عهد نواب جعفر خان<sup>(۲)</sup>

(۱) در نسخه هاى قلمی مى بودند \* (۲) در نسخه هاى قلمی جعفرعلی خان \*



بعدی مستاصل شد که رکلاهی زمینداران از نقارخانه تا چهل ستون  
 به تجسس و تلاش مظلومان و مستغنیان می گردیدند \* هر جا  
 که مظلومی و مستغنی می دیدند او را رضامند می نمودند -  
 و نمی گذاشتند که نالش بحضور کند \* و اگر ارباب عدالت  
 پاس خاطر ظالم می نمودند و نالش مظلوم بحضور جعفرخان  
 می رسانید - همان وقت بداد خود میرسید \* در امور عدالت  
 رعایت و طرفداری احدی منظور نداشته اعلی و ادنی را بمیزان  
 معدلت برابر می سنجید \* چنانچه مشهور است که برای قصاص  
 مظلومی پسر خود را بقتل رسانیده به عدالت گستر نام برآورده  
 بود \* بحکم کتاب الله بغدوای قاضی محمد شرف - که از حضور  
 اورنگزیب منصب قضا داشت و مرد متدین و عالم بی ربا بود -  
 اجرای عدالت و نصفت میکرد \* و نقل است که فقیری  
 سائل در چونه نهای از بندرابن تعلقدار سوال کرد \* او را ناخوش  
 آمد - از خانه او را بدر نمود \* فقیر بر سر راه او خشتی چند  
 جمع کرده بطریق بنای دیوار بر یکدیگر چیده نام مسجد گذاشت -  
 و بانگ نماز می گفت \* و هرگاه سواری بندرابن ازان راه  
 میگذشت بآراز بلند اذان میگفت \* بندرابن از دست او  
 بتنگ آمده خشتی چند ازان بنیاد برانداخت - و فقیر را  
 دشنام داده ازان جا بدر کرد \* فقیر بمحکمه عدالت نواب جعفرخان  
 مستغنی شد \* قاضی محمد شرف با اجتماع فضا بحکم شرع



بقتل بندر ابرین حکم کرد \* جعفرخان بقتل او راضی نشده برای  
 رهائی او از قاضی پرسید - که بهیچ نوع این هندو از جان  
 خلاص میتواند شد \* قاضی جواب داد که این قدر مهلت در  
 کشنی او میتواند شد که اول کسی را که ساعی او باشد بکشند -  
 بعد از آن او را بقتل رسانند \* و شاهزاده عظیم الشان هم سفارش  
 بندر ابرین نوشت - فائده نه بخشید \* قاضی بزخم تیر از دست  
 خود او را بکشت \* عظیم الشان به عالمگیر نوشت که قاضی  
 محمد شرف دیوانه شد - بندر ابرین را ناحق بدست خود کشت \*  
 پادشاه بر عرضی شاهزاده دستخط کرد که هذا بهتان عظیم قاضی  
 خدا کی طرف ■ تا عهد سلطنت عالمگیر قاضی شرف بر منصب  
 قضا بحال بود \* بعد شنقار شدن عالمگیر استعفای منصب قضا  
 کرد - هر چند جعفرخان تکلیف داد قبول نه نمود \* و در عهد  
 عالمگیر پادشاه و نظامت جعفرخان - سوای مرد اشراف و طالب العلم  
 و عالم و فاضل که بامتحان میرسید - منصب قضا بجاهل و  
 ارباب تفویض نمیشد \* و تغییر و تبدیل قضات متدین و موزونی  
 و اخذ خراج یعنی میران قضا و احتساب نبود \* همچنین  
 احسن الله خان فوجدار بندر هوگلی نبیره باقرخان کلان - که نان  
 باقرخانیه از وی مشهور است - نواخته نواب جعفرخان ( بود ) -  
 و در حضور او اعزاز و امتیاز تمام داشت \* در عمل او امام الدین  
 نام کوتوال بندر مذکور - اعتبار و افتخار کلی بهم رسانیده - دختر



مغلی از خانه اش برآورده بود \* خان مذکور جانب حق فرو گذاشته  
 برعایت و ضمانت کونوال خود پرداخت \* مردم مغلیه فالش  
 به جعفر خان رسانیدند <sup>(۱)</sup> \* جعفر خان بموجب حکم کتاب الله او را  
 سنگسار کرد - و شفاعت احسن الله خان در حق او نشنید \*  
 در آخر عمر - در سواد شرقی شهر مرشد آباد - بر زمین خاص تعلق <sup>(۲)</sup> -  
 تعمیر گنج و کتبه و مسجد و مینار و حوض و باولی و چاه  
 نمود - و پائین زیئه مسجد مقبره خود آراست - تا زود خراب  
 نشود - و ببرکت مسجد فاتحه درام بنام او جاری باشد \* چون  
 عمرش بآخر رسید و فرزندی نداشت - لهذا سرفراز خان را - که  
 نواسه و پرورده او بود - وصی و قائم مقام خود ساخته - و خزینه  
 و دفینه و غیره اموال و عملة نظامت و پادشاهی باو تفویض نموده -  
 در سنه ۱۱۳۹ هجری و دیعت حیات سپرد \* ازین مصرعه تاریخ  
 وفاتش مستفاد میگردد -

### ز دارالخلافه جدار اوفتاد \*

چون عدد لفظ جدار از دارالخلافه براندازند تاریخ حاصل آید \*

سمند عزیمت بعقبی جهان -

برفت و نکونامی از وی بماند \*

بای زمین نکوتر چه خواهد کسی -

که ماند پس از وی نکوئی بسی \*

(۱) در نسخه های قلمی رسانید \* (۲) بجای تعلقه - صفحه ۳۴۴ مذکورند \*



## نظامت نواب شجاع الدین محمد خان که ناظم

صوبه اودیسه بود \*

چون نواب جعفر خان رخت سفر آخرت بردست - سرفراز خان  
بموجب وصیت او را در مقبره پائین زینت مسجد کثره مدفون  
ساخت - و خود بر مسند نظامت جالشین او شد \* عمل  
نظامت و بنده های پادشاهی را مستمال ساخته بدستور جعفر خان  
بالجام مالی و ملکی پرداخت \* و سواي خزانه عامه و اموال  
پادشاهی نقود و اجناس متروکه جعفر خان را از قلعه بکوبلی  
مسکن خود برد \* و کیفیت سزوح واقعه بحضور محمد شاه پادشاه  
و قمرالدین حسین خان بهادر عرضداشت کرد - و به پدر خود  
شجاع الدین محمد خان که ناظم اودیسه بود نیز نوشت \* شجاع الدین  
محمد خان از اطلاع این سانحه

بگفتا فلک گشت بر کام من -

زده سکه ملک بر نام من \*

از بسکه حب جاه و دولت و نظامت بنگاله در دلبش جا گرفت -  
مهر پدری و محبت فرزندی بر طاق نسیان گذاشته - محمد نقی خان  
پسر دیگر را - که از طرف حرم بود و بشجاعت و سخاوت عدیل  
نداشت - بنظامت صوبه اودیسه در بلده کلک بجای خود

(۱) پیش لفظ مالی غالباً لفظ سهام قلم انداز شده \*



قائم مقام ساخته - با افواج شایسته سمند عزیمت را بجانب  
 بنگاله مهمیز کرد \* و برای حصول سند نظامت بنگاله - و هموار کردن  
 مزاج ارکان سلطنت - راجی بالکشن وکیل نواب جعفر خان را - که  
 بحضور پادشاه و وزیر از سائو وکلا اعتبار و اقتدار و امتیاز تمام داشت -  
 نوشته فرستاد - و بدیگر وکلای خود نیز نوشت \* چون محمد شاه  
 پادشاه از استماع خبر وفات جعفر خان صوبه داری بنگاله به امیرالامرا  
 مصمم الدوله خان دوران خان بهادر بخشی اول - که یار وفادار  
 و ندیم خاص در خلا و ملا و انیس و جلیس و مشیر تدبیر بزم  
 و رزم بوده - تفویض نموده بود - امیرالامرا بکارسازی وکلا سند و  
 خلعت نیابت نظامت بنگاله بنام شجاع الدین محمد خان  
 فرستاد \* خان مذکور این طرف میدنی پور رسیده بود که سند  
 بنام او رسیده - و این معنی را تفاول پنداشته آن مکان ( را )  
 مبارک منزل موسوم ساخت - و بتعمیر کثرت و سرای پخته حکم  
 کرد \* و چون خبر آمد آمد پدر به سرفراز خان رسید - از غرور  
 جوانی باران اندک راه - عازم بطرف کتوه شد \* بیگم جعفر خان -  
 که عاقله و دانایی وقت بود - و او را از جان عزیز می دانست -  
 مانع آمده بسخنان نرم و شیرین خاطر نشان او می کرد - و گفت <sup>(۱)</sup> که  
 پدر شما پیر است - بعد از او صوبه داری و ملک و مال از شماست -  
 جنگ با پدر موجب خسران دنیا و آخرت و مضحکه عالم است -

( ۱ ) بچای می گفت \*



قرین مصلحت آنست که تا حیات پدر بدیوانی بنگاله قانع باشی \* سرفراز خان - که بی استصواب جدّه کاری نمی کرد - انگشت اقبال بر دیده نهاد - و استقبال نموده شجاع الدین محمد خان را به مرشد آباد آورد \* و قلعه<sup>(۱)</sup> و عملة نظامت باو سپرده در نیکاکهالی بحوالی خود استقامت گرفت \* و هر روز بهجاری پدر حاضر شده اوقات بمرضیات پدر صرف می نمود \* و قاریان و تسبیح خوانان و مولویان جعفرخانی را - برفاقت خود نگاه داشته - بعبادت و ختم قرآن بدستور جعفر خان مقرر داشت \* و بعض اوقات به درپوزه دلها می پرداخت - و از درویشان و گوشه نشینان استمداد همت می نمود \* القصه شجاع الدین محمد خان - که در شجاعت و همت یگانه عصر بود - و در فتوت و مروت وحید دوران - مولودش برهانپور بود \* چون در ایام شیب بر مسند حکومت نظامت بنگاله متمکن شد - اول بحال زمیندارانی - که از وقت جعفر خان در زندان بوده روی عیال و اطفال بخواب هم نمی دیدند - ترحم نموده - نذرانه بربند و بست جعفر خان افزوده - رخصت باوطان شان کرد \* یک کروڑ و پنجاه لک روپیّه - سواي جاگیرات و نذرانه و عمارات و کارخانجات - بسهولت معرفت کوتهی جگت سیئه فتح چند داخل خزانه عامره شد \* و انبیا و تاوران و غیره جانوران لاغر و زبون و فروش و سرافرده های مندریس

(۱) بجای قلعه شاید که قلعه باشد \* (۲) بجای مولود \*



اموال جعفر خان - حواله زمینداران نموده قیمت آن مضاعف  
گرفته - چهل لک روپیه نقد از اموال جعفر خان سوای فیلان بحضور  
محمد شاه پادشاه ارسال داشت \* و بعد <sup>(۱)</sup>مچمل سال تمام - زر  
معهوده پیشکش نظامت و خزانه عامره پادشاهی بقاعده سابق  
مرسول دارالخلافه نمود \* و حلقه های افیال و اسپان گانگن و  
پارچه خاص و قوشخانه و دیگر کارخانجات بروقت ارسال داشته -  
مجرای حسن خدمتی خود بظهور رسانیده - بخطاب مؤتمن الملک  
شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسدجنگ مخاطب  
شد - و بمنصب هفت هزارری ذات - و هفت هزار سوار - و بالکبی  
جهالدار - و ماهی مراتب - و خلعت شش پارچه - و جواهر  
و شمشیر مرصع - و فیل و اسب خامه - ذخیره مباحات اندوخت -  
و بنظامت مستقل شد \* اسباب نجل و حشم بیش از دیگران  
فراهم آورده - با وجود فقدان جوانی - بعیش و کامرانی میگذرانید \*  
و عمارات جعفرخانی را - که بقدر حوصله او وسعت و فصاحت  
نداشت - شکسته - دارالامارت عالی و وسیع - و توپخانه - و تریولیه -  
و دیوان خانه - و چلستون - و خلوتخانه - و مجلسرا - و جلو خانه -  
و کچهری خالصه - و فرمان بازی - مجدداً تعمیر ساخت - و  
داد عیش و کامرانی داد \* و با ترک شاهانه سوار می شد \*  
و دلداری فرقه سپاه بیش از بیش می کرد - و با دیگران



علی هذالقیاس \* و عطای نقد بکمترین ملازمان از هزار و پانصد کم  
 فبود \* و در عدالت و خداتوسی تن داده بنیاد ظلم و بدعت  
 را منهدم ساخت \* و ناظر احمد و مراد فواش جعفرخانی را -  
 که بظلم و بدعت شهره آفاق بودند - مقتول ساخته اموال آنها را  
 ضبط ساخت \* ناظر احمد - در ده پازه - بر کنار رودخانه بهاگیرتی -  
 طرح مسجد و باغ انداخته بود \* شجاع الدوله بعد کشتنش تعمیر  
 باغ و مسجد بنام خود کرد \* و مکانهای عالی با حیاض و انهار<sup>(۱)</sup>  
 و فواره های بسیار بزینت و زیب تمام آراست \* طرفه باغی  
 که بهارستان کشمیر در جنب آن باغ خزانی می نمود - و گلستان  
 ارم نصارت و فزعت ازان وام می کرد \* شجاع الدوله اکثر بگلگشت  
 آن میفونشان می رفت - و مجلس عیش و عشرت آراسته داد  
 عشرت و کامرانی می داد - و هر سال ضیافت اهل قلمان ملازم  
 سرکار دران باغ بهار می کرد \* گویند از کمال لطافت آن باغ  
 پریان برای تماشا و گلگشت فرود می آمدند - و در تالابها  
 غسل می کردند \* نگهبانان ازین حال مطلع شده عرض  
 کردند \* شجاع الدوله بملاحظه آسیب جنیان تالابها را بخاک  
 انباشته سیر و تماشای آن باغ را موقوف نمود \* و چون  
 عیش دوست و عشرت طلب بود مدار<sup>(۳)</sup> کار نظامت بر رای

( ۱ ) بعد لفظ نقد در نسخه های قلمی و نوشته \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی

حیاض \* ( ۳ ) بجای بود مدار در نسخه های قلمی بودند از \*



حاجي احمد و رای عالم چند دیوان و جگت سیئہ فتح چند گذاشته - تن بآسایش در داد \* و رای عالم چند مختار در عهد نظامت اردیسه محرز بیوثانی شجاع الدوله بود - درین وقت بدیوانی صوبہ ہنگالہ اختصاص یافته - مدارالمہام و مختار کل امور نظامت و دیوانی شدہ - کفایت نمایان بظہور رسانید - و بمنصب ہزارہی ذات و خطاب رای رایانی مخاطب گردید \* و تا آن وقت احدی از متصدیان نظامت و دیوانی ہنگالہ باین خطاب مخاطب نشدہ بود \* و حاجي احمد و میرزا بلندی<sup>(۱)</sup> - پسران میرزا محمد - بکار اعظم شاہ خلف جنت آرامگاہ اورنگزیب عالمگیر - بودند \* حاجي احمد بعد وفات پدر بمنصب بکالی و داروغگی جواہرخانہ سلطان محمد اعظم شاہ امتیاز یافت \* چون اعظم شاہ در جنگ سلطانی مقتول گردید - در ہنگام پادشاہ گردی ہر دو برادر از دارالخلافہ برآمدہ سمت دکن رفتند - و ازان جا بہ اردیسه افتادند - و با شجاع الدولہ ملازمت کردہ - بمقتضای دانائی و خردمندی کہ

پار ما چون آب در ہر رنگ شامل میشود -

با مزاجش موافقتی بہم رسانیدہ \* چون شجاع الدولہ بنظامت

( ۱ ) استوارت نوشتہ کہ میرزا محمد را دو پسر بودند پسر بزرگش حاجي

احمد و پسر کوچکش میرزا محمد علی کہ بخطاب علی وردی خان شہرت

داشت \*



موتی بنگاله فائز شد - درین وقت حاجی احمد ندیم خاص و مشیر تدبیر رنق و فتق امور نظامت گشت \* و میرزا بندی بمنصب و خطاب علی وردی خانی و فوجداری چکله اکبرنگر سرفراز شده \* همچنین محمد رضا پسر کلان حاجی بخدمت داروغگی<sup>(۱)</sup> بچوثره مرشد آباد - و آقا محمد سعید پسر اوسط به نیابت فوجداری رنگپور - و میرزا محمد هاشم پسر کوچک بمنصب و خطاب هاشم علی خان - امتیاز یافتند \* پیر خان - که در زمان سکونت برهانپور با شجاع الدوله حقوق خدمتگاری اثبات کرده از هنگام شباب تا شیب در رفقتش گذرانید - درین وقت بمنصب و خطاب شجاع قلی خانی سرمایه افتخار اندوخت - و فوجداری بندر هوگلی از تغیر احسن الله خان بنام او مفوض گردید \* آری - نباشد دخل در تحصیل دنیا قابلیت را -

موافق چون شود ایام هر عیبی<sup>(۲)</sup> هفر گردد \*

زرکشی و سخت گیری آغاز نهاد \* بندر هوگلی از تعدیی او رو بریرانی آورد \* و با تجاران کلاهپوش کارش شروع کرده - و به بهانه محصل بخشیدن فوج از حضور طلب داشته با انگیز و ارلندیز و فرانسیس خصوصت برپا نموده - نذرانه و باج می گرفت \* گویند نوبتی بسته های ابریشم و پارچه انگیز از کشیدا در زیر قلعه

(۱) در بیان نظامت نواب علی وردی خان نیز همین لفظ مذکور است \*

(۲) در نسخه های قلمی عیب - بجایش عیبی باشد یا عیبت \*



فرود آورده قرق نمود \* برقندازان انگریز - که باصطلاح چهلدار گویند -  
 از کلکته تاخت آورده زیر قلعه رسیدند \* شجاع قلی خان خود را  
 مرد میدان شان ندیده پهلونهی کرد - و آنها مال خود را برداشته  
 بردند \* خان مذکور به شجاع الدوله نوشته افواج برانگریزان طلبید -  
 و رسد قاسم بازار و کلکته مسدود کرده قافیه آنها تنگ ساخته \*  
 ناگزیر سردار کوتاهی قاسم بازار سه لک روپیه نذرانه شجاع الدوله قبول  
 کرده صلح نمود \* سردار کلکته نذرانه از مهاجنان کلکته بند و بست  
 کرده به شجاع الدوله رسانید \* القصه چون مجرای حسن خدمتی  
 شجاع الدوله بحضور اقدس پادشاهی بواسطت خان دوزان خان  
 بظهور پیوست - نظر بران - نظامت صوبه بهار هم - از تغیر  
 فخرالدوله برادر روشن الدوله طره باز خان - از حضور والا بظام نواب  
 شجاع الدوله تفویض یافت \* نواب موصوف محمد علی وردی خان  
 را - صاحب لیاقت این کار و سلیقه شعار دانسته به نیابت آن  
 صوبه مقرر کرده با پنج هزار سوار و پیاده به عظیم آباد روانه فرمود \*  
 خان مذکور بصوبه رسیده - عبدالکریم خان جماعه دار و پیاده و  
 سردار افغانه در بهنگه را رفیق خود ساخته - فوج شایسته فراهم  
 آورد \* و زمام اختیار تنظیم و تدبیر ملک در قبضه اقتدار خان  
 مسطور سپرده - بر مهم بنجاره - که قوم غارتگر و سفاک بودند و بشیوه  
 تجارت و سیاحت ملک و مال پادشاهی را تاراج می نمودند -

---

(۱) مخرب سولدر یا سولجر که لفظ انگریزی است بمعنی لشکری \*



تعیین ساخت \* عبدالکریم خان بر بنجاره مظفر شده غنیمت فراوان بدست آورد \* محمد علی وردی خان از فتح بنجاره بلند نامی یافت - و بقویت افغانه بر ملک راجه‌های بتیا و بهواره<sup>(۱)</sup> - که سرکش و باغی و زورطلب بودند و حوافرخیول ناظران سلف گاهی دران مرز و بوم نرفته و سرانستبار آنها باطاعت (یکی) از صوبه‌داران فرود نیامده تن بادای باج و خراج سلطانی نمیدادند - لشکرکشی نموده بجنگهای متواتره و متکاثره مظفر و منصور گردید - و ملک آنها تاخت و تاراج نموده اموال لکوک از نقد و جنس بغنیمت گرفت \* و از راجه‌های انجا بند و بست پیشکش و نذرانه و خزانه پادشاهی نموده زرهای فراوان گرفت \* و سپاه هم از اموال غنیمت متمول شد - و قوت ملک برافزود \* و بر قوم چکوار - که بغارتگری انگشت‌نمای عالم شده بودند - لشکرکشی نموده مستاصل ساخت \* و بر ملک زمینداران سرکش و زورطلب بهوجپور و راجه سندرسنگه زمیندار تکاری و نامدار خان مئین<sup>(۲)</sup> - که بحمايت انبوهی جنگل و کوهستان حسابی از ناظران سلف نگرفته در تقدیم مراسم اطاعت و انقیاد تکاسل روا می‌داشتند - و بی‌جنگ و ترس تن بادای زر مالواجبی نمی‌دادند - ناخته به تنبیه و تادیب هریکی از آنها پرداخته - عمل و دخل کما یغنی

(۱) همچنین دو نسخه‌های قلمی - در استوارت بهواره \* (۲) همچنین

در نسخه‌های قلمی \*



و زکشی بوجه احسن نموده - نظم و نسق قرار واقعی کرد \*

و همچنین دیگر تهر و پیشگان سرکش آن صوبه را گوشمال داده حلقه اطاعت در گوش شان انداخت \* و باندک فرصت مالک خزان و فوج شده قوت و عظمت او بیش از پیش گشت \*

چون عبدالکریم خان - که در تمامی امورات مداخلت داشت - تسلط تمام پیدا کرده محمد علی وردی خان را موجود نمی دانست - لهذا از وی متشکی بوده - بدعا و حیله در مکان خود آورده - او را مقتول ساخته - اعلام ظفر بر افراشت \* و بواسطت محمد اسحاق خان دیوان خالصه پادشاهی با قمرالدین خان وزیر و ارکان سلطنت راه و رسم دوستی پیدا کرده - بی تجویز نواب شجاع الدوله خطاب مهابت جنگی و بهادری بنام خود از حضور والا گرفت \* و شجاع الدوله - که اطمینان کلی بر حاجی احمد و علی وردی خان داشت - ازین زیاده سوری حسابی نگرفت \* اما سرفراز خان ازین معنی بد مظنه می بود - و بهمین سبب در میان پسر و پدر شکر رنجی می رفت \* و محمد تقی خان پسر دیگر شجاع الدوله - که از طرف دیگر بود - و نیابت او دایمه داشت - مردی شجاع و جوانمرد و سپاهی دوست بود \*

حاجی احمد و علی وردی خان از وجود او حسابی گرفته می خواستند که بطوری در هر دو برادر جنگ واقع شود که از احدی الحسین خالی نخواهد بود \* چون نقش مراد بدعا نشست



با<sup>(۱)</sup> رای رایان عالم چند و جنگ سیئه فتح چند در ساخته هرسه در صدد  
مطلب شده منتظر وقت نشستند \* و شجاع الدوله بمشورت ارکان<sup>(۲)</sup> نلته  
اختیار هیچ کار به سرفراز خان نمی داد \* و چون ریشه سوء مزاجی<sup>(۳)</sup>  
در زمین دلهای پسر و پدر و هر دو برادر جا گرفت - و قریب شد  
که گل کند - محمد تقی خان مآل حال را دریافته بعزم ملازمت  
پدر و برادر از اودیسه به بنگاله آمد \* ارکان شجاع الدوله قابوی  
وقت برابر دیده در میان هر دو برادر نثار ( و ) نقاض مرتفع ساختند -  
و نوبت بآن رسید که طرفین مستعد جنگ شدند \* محمد تقی خان  
با افواج خود مصلح و مکمل سوار شده - آن طرف رودخانه  
بهاگیرئی محاذی قلعه بر ریگستان صف آرا شده - بملاحظه پدر  
بر ناخت و تاراج شهر یورش نمی کرد \* و افواج سرفراز خان  
از ننگاهالی تا شاه نگر پره بسته مستعد اشتعال نائرة حرب و قتال  
بودند \* و نیز مخفی بتطبیع انعامات سرداران و جامعه داران  
فوج محمد تقی را از خود ساخته - پیغام اسیر و دستگیر کردن او  
داده - از حریف انتظار داشت - که چون عساکر طرفین بمقابله هم  
صف آرا شوند اسیر نموده بیاورند \* محمد تقی خان - که در  
شجاعت رستم وقت بود - از حریف اعتنا نکرده \* سوال و جواب  
صلح و جنگ از طرفین می رفت \* نواب شجاع الدوله - چون

(۱) بجای باری در نسخهای قلمی باری \* (۲) صفیه ۲۷۶

حاشیه ۲ بنگرند \*



دید که کار از دست گذشت - درمیان آمده مصالحه کرد -  
و طرفین را از جنگ بازداشت \* و پاس<sup>(۱)</sup> خاطر سرفراز خان  
و بیگمات - چندگاه بر محمد تقی خان اعتراضی فرموده مجرا  
و سلام خود منع کرد \* آخر بشفاعت والدۀ سرفراز خان تقصیر او  
معاف فرموده بصوبۀ اودیسه رخصت داد \* اما بعد رسیدن  
در صوبۀ اودیسه در سنه ۱۱۴۷ هجری بسحر و جادوی مدعی  
مرحله پیمایی عدم گردید \* و بعد از آن مرشد قلی خان - المستخلص  
به مجبور - داماد شجاع الدوله - نائب نظامت جهانگیرنگر -  
که تاجرزادۀ بندر سورت بود و در املا و انشا و شاعری و خوشنویسی  
استعداد کمال داشت - به نیابت صوبۀ اودیسه اختصاص یافت \*  
چون در عهد نواب جعفر خان - در حین اقامت مرشد قلی خان  
در مرشد آباد - شخصی میر حبیب نام - که مولودش شیراز بود<sup>(۲)</sup> -  
با وجود از خط سواد (و) بهره نداشت اما زبان فارسی انصح  
می گفت - از اتفاق وقت در بندر هوگلی وارد شده بدست فروشی  
اموال تاجران مغلیه اوقات گذاری می کرد \* بمقتضای جنسیت  
تاجری و خوش زبانی با مرشد قلی خان الفتی بهم رسانیده  
بخدمتش می بود \* و در هنگامی که نواب جعفر خان نیابت  
جهانگیرنگر به مرشد قلی خان تفویض نمود - میر حبیب رفیق  
او شده به جهانگیرنگر رفت - و بکار نیابت آنجا مقرر گردید \*

(۱) ای پاس \* (۲) صفحه ۲۹۰ سطر ۱۲ بنگرند \*



و او بجزرسي و کفایت تمام اخراجات نواره و توپخانه و نقدیان  
 بازیافت نموده مجرای نیکوخدمتی بظهور رسانید - و در اندک  
 فرصت کارش بالا گرفت \* ملک بی خار و سیر حاصل و لائق  
 تجارت دیده - بدستور عهد عظیم الشان - رسم سودای خاص مقرر  
 کرد - و بانواع ظلم نائب و منیب مالدار شدند \* نورالله زمیندار  
 پرگنه جلال پور را - که عمده زمینداران بود - به بهانه مالواجب  
 با زمینداران دیگر در کچه‌ری نشانده - بحکمت عملی یک یک را  
 گذاشته - تنها او را نگاه داشت - در دل شب حواله مغایبه‌های  
 کابلی بمکانش رخصت کرد \* آنها باشارت میرحبیب در کوچه  
 نذک و تاریک کارش تمام کردند \* علی الصباح میرحبیب شهرت  
 گریختن او داده چوکی بخانه او فرستاد \* از نقد و جواهرات  
 و امتعه و اقمشه و اموال لکوک او را (و) حبشی غلامان و کنیزان  
 و خواصان را بضبط در آورده متصرف شد - و دستگاه امرایانه  
 بهم رسانید \* پس از آن اقامت زمیندار پانت پسار را - که در فنون  
 و تدابیر نظیر و عدیل او بود - رفیق خود ساخته بر مهم ملک  
 تپره گذاشت \* قضا را برادرزاده راجه تپره - که از دست عمش  
 اخراج شده آواره از وطن بوده در حدود ملک پادشاهی می بود -  
 بار درخورد \* آقای موصوف رفاقت او را مغنم دانسته بوعده  
 قائم کردن بر زمینداری همواره گرفت - و او بمقتضای آنکه -

( ۱ ) از اینجا بمحل بجایش و باید خواند - و یا و بعد لفظ اقمشه بیکار \*



که خرگوش آن ملک را بی شکفت<sup>(۱)</sup>

سگ آن ولایت تواند گرفت -

از گذرهای دره کوه و بندهای آب بآسانی راه نموده در ملک تیره رسانید \* راجه تیره - که غافل و بی خبر از دخل افواج پادشاهی بود - بیک ناگاه از درآمدن افواج دست و پا گم کرده - ناب جنگ ندیده - بالای کوه گریخت - و ملک تیره بی درد سر بتصرف میرحبیب درآمد \* و قلعه چندی گده - مسکن راجه - که حصانت و متانت داشت - بجنگ و جدل مفتوح ساخت - و غنائم خارج از عد و حصر بدست آورده ملک داخل ممالک محروسه ساخت \* و بند و بست کما ینبغي نموده آقا صادق را به فوجداری و برادرزاده راجه را - که رفیق او بود - به راجگی معین کرده - با خزائن و اموال و حلقه های اخیال به جهانگیرنگر مراجعت نمود \* مرشدقلی خان فتح نامه تیره با امتعه و اتمشه نفیسه غنائم آن ملک بحضور نواب شجاع الدوله فرستاد \* نواب آن شهر را روشن آباد نام گذاشت - و مرشدقلی خان را بخطاب بهادری و میرحبیب را به خانی مخاطب ساخت \* القصه چون نیابت صوبه اودیسه به مرشدقلی خان تفویض یافت - بتجریز شجاع الدوله بخطاب رستم جنگی از حضور والا سرفراز شد \* سرفرازخان بملاحظه کهن سالی پدر - باندیشه آنکه مهیاد بعد وفات

(۲) بجای بی در نسخه های قلمی نی \*



شجاع الدوله رستم جنگ بر وی لشکر کشی نماید - یحیی خان پسر  
و در دانه بیگم زوجه اش را بطریق پرغمال در مرشد آباد نگاه داشت -  
و این معنی ( باعث ) کوفتگی خاطر مرشد قلی خان گردید - اما  
جز سلوک چاره ندیده \* بهر کیف رستم جنگ با جمعیت خود  
بصوبه اودیسه رسیده - میر حبیب الله خان را بدستور جهانگیرنگر<sup>(۱)</sup>  
به نیابت انجا ممتاز ساخت \* و او بفنون و تدابیر شایان و تردانات  
نمایان به تنبیه و تادیب زمینداران سرکش پرداخته - به تنظیم  
و تزیین آن ملک دقیقه فرو نگذاشته - کفایت بظهور رسانید \*  
و جگرناته معبود هندوان ( را ) - که راجه پرسوتم در هنگامه  
محمد نقی خان از سرحد صوبه اودیسه ( برده ) عبور رودخانه چلکه  
بالای کوه نگاه داشته بود - و نه لک روپیه محصول پادشاهی که  
هر سال از جائریان وصول می شد نقصان پذیرفته - راجه دند دیو - با  
حبیب الله خان سلوک انقیاد مرعی داشته - و مبالغ نذرانه بسرکار  
ناظم وقت داده - باز در پرسوتم طلبید \* ازان باز پرستش جگرناته  
در پرسوتم رواج یافت \* و کیفیت پرستش جگرناته در صدر کتاب<sup>(۲)</sup>  
مذکور شده است \* و چون نیابت اودیسه به مرشد قلی خان

( ۱ ) ای چنانکه میر حبیب الله خان را به جهانگیرنگر نائب خود مقرر

کرده بود به نیابت اودیسه نیز او را ممتاز ساخت \* ( ۲ ) استوارت

نوشته که بیرون سرحد صوبه اودیسه آن طرف رودخانه چلکه بالای کوه

نگاه داشته بود \* ( ۳ ) صفحه ۱۸ بنگرند \*



رستم جنگ مقرر شد - نیابت چکله جهانگیرنگر به سرفراز خان تفویض یافت \* و او غالب علی خان را - که از نسل سلاطین ممالک ایران بود - به نیابت خود بچکله مذکور فرستاد - و جسونت رای منشئی جعفرخانی را - که اتالیق او بود - دیوان و مدارالمهام انجا ساخته - برفاقت غالب علی خان گسیل کرد \* و پاس خاطر نفیسه بیگم - که خواهر (او) بود - خدمت داروغگی نواره به مراد علی خان پسر سید رضی خان مقرر کرد - و امورات مالی و ملکی و بند و بست خالصه و جاگیرات و نواره و تریخانه و خاص نویسی و شهرامینی همگی به منشئی جسونت رای متعلق گشت \* از انجا که منشئی موصوف تربیت کرده نواب جعفر خان بود - بدیانت و امانت و جزرسی و گردانی تمام کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بعمل آورد - و بذای رسم سودای خاص و دیگر ظلم و بدعت عهد مرشدقلی خان - که بانی آن میرجیب بود - یکقلم منهدم و مستاصل ساخت \* و در ارزانی غله مساعی جمیله بکار برده - دروازه مغربی قلعه را - که نواب امیرالامرا شایسته خان طلاق نوشته بند کرده بود که کسی که نرخ غله را بدستور سابق فی درم یک آثار ارز بازار ارزان نباید بکشد - و ارزان وقت احدی توفیق ارزانی نرخ غله نیافته بود - ارزانی غله بهمان دستور کرده دروازه را وا نمود -



دانسته - سرفراز خان را بران مهم برگماشت \* خان مسطور نامه  
 مشتمل بر انواع وعده و تحریص و ترغیب بر اطاعت نواب  
 شجاع الدوله و تهدید و وعید در صورت نافرمانی و عدم امتثال  
 مثال نوشت \* متعاقب آن - میرشرف الدین بخشی دوم و  
 و خواجه بسنت محرم خاص را - با عساکر جرار پیکار طلب -  
 برای بردن گسیل کرد \* بدیع الزمان - مال اندیشی نموده - از خواب  
 نجات بیدار شده - رقبه تسلیم و انکسار را بربه امتثال مقید  
 ساخته - انگشت قبول بر دیده جان نهاد \* و میر موصوف و  
 خواجه مذکور را مربی و دستگیر خود ساخته - عرضی متضمن  
 بر اطاعت و انقیاد مصحوب خواجه مسطور فرستاد - و متعاقب  
 خود هم همراه میرشرف الدین ره گرای مرشدآباد گردید \* و با  
 سرفراز خان حصول ملازمت نموده - بواسطت خان مذکور بملازمت  
 نواب شجاع الدوله سرفراز شده - بعفو جرائم و خلایع عنایات مخلع  
 گردید \* و سه لک روپیه مالواجب سرکار قبول نموده - و شیوه  
 مالگذاری و فرمان پذیری اختیار کرده - بکفالت کرت چند زمیندار  
 بردوان رخصت شده - بملک خود رفت \* و در زمانی که  
 در دارالخلافه هنگامه نادرشاهی روداد و مصمص الدوله خان درران  
 بچنگ نادر شاه مقتول شد - در اواخر سنه ۱۱۵۱ هجری نواب  
 شجاع الدوله - صاحب فواش شده - یحیی خان و در دانه بیگم  
 پسر و زوجه مرشدقلی خان ( را ) رخصت بمسمت اودیسه کرد \*



و سرفراز خان را ولیعهد خود نمود \* و در باب تعظیم و تکریم حاجی احمد و رای رایان و جگت سیئه و خاطر آنها - وصیت بمبالغه تمام نموده - عملاً نظامت بار تفویض ساخته - سیزدهم فی الحجه سنه مذکور رخت هستی بر بست \* سرفراز خان نعش او را در مقبره - که یک سال پیشتر در ده پازه محاذی قلعه و دارالامارت مرشد آباد در مسجد ساخته بود - مدفون نموده بر مسند نظامت بجای پدر متمکن گشت \*

### نظامت نواب سرفراز خان \*

چون نواب سرفراز خان متمکن رساده نظامت ممالک بنگاله گردید - بموجب وصیت پدر بزرگوار - حاجی احمد و رای رایان و جگت سیئه را در امور مالی و ملکی مشیر کار و مختار داشت \* و اینها - بیشتر از پیشتر مداخلت در امورات بهم رسانیده - نوکران قدیم سرفراز خان را - که امیدوار خدمات و ترقیات و مناصب بودند - مایوس گردانیده - در صدد ذلت و خواری آنها سعی شدند \* هر چند نواب سرفراز خان و بیگمات خواهان ترقی نوکران قدیم بودند - اما از دست ارکان ثلثه پیش نمی رفت \* و رای همدیگر بجهود و موافق متفق شده - قرار برین یافت که علی وردی خان را - به بهانه ملازمت با افواج عظیم آباد طلبیده - سرفراز خان را از میان برداشته - بر مسند نظامت متمکن سازند \* و در فکر این تدبیر شهباه بروز و روزها بشب رسانیدند - و نقشی



بکرسی نمی نشست \* چون دران وقت نادرشاه رالی ایران -  
 بر محمد شاه ظفر یافته - نظام الملک و برهان الملک و قمرالدین  
 خان و محمد خان بنگش و غیره ارکان سلطنت را دستگیر کرده -  
 با افواج قزلباش داخل شاه جهان آباد شده - خانه پادشاه و امرا  
 را بجاروب غارت رفته بود - و زلزله<sup>(۱)</sup> در تمامی قلمرو هندوستان  
 واقع شده - ارکان ثلثه سرفراز خان را مصلحت داده سکه و خطبه  
 نادرشاه در بنگاله مروج کردند \* و اموال ضبطی شجاع الدوله  
 و خزانه پیشکش مصحوب مرید خان - که از قبل قمرالدین خان  
 پیش از هنگامه نادرشاهی درین جا آمده بود - مرسل داشت \*  
 حاجی احمد و علی وردی خان - با مرید خان در ساخته -  
 با او یک جان دو قالب شدند \* و بعد مراجعت نادرشاه غمازی  
 رواج سکه و خطبه نادرشاهی به نواب قمرالدین خان و نظام الملک  
 نوشته - انواع اتهام بر سرفراز خان بستند \* و بکارسازی ارکان  
 سلطنت - فرمان استمالت و نظامت بنگاله و قتل سرفراز خان  
 (به) جرم ترویج سکه و خطبه نادرشاهی بنام خود طلبیدند \*  
 چون تیر تدبیر آنها به هدف مراد رسید - قلت مداخل و کثرت  
 مخارج خاطرنشان سرفراز خان نموده مصلحت تخفیف سپاه  
 زیادتی دادند \* و در باب نگاه داشتن فوج و تیاری آلات حرب  
 برای مهم بنگاله خفیه به علی وردی خان تاکید تمام نوشتند \*

(۱) پیش لفظ زلزله در نسخه های قلمی از نوشته \*



و از فوج سرفراز خان هرکه برطرف میشد حاجی احمد مخفی  
 نوکر علی وردی خان نموده به عظیم آباد می فرستاد - تا آنکه  
 نیمی از فوج سرفراز خان برطرف شد \* و علی وردی خان - ساز  
 و سامان جنگ ساخته - افواج بحرامواج از افغانه و روهیله و بهیلده  
 فراهم نموده - عازم بنگاله گردید \* و حاجی احمد زرهایی اندوخته  
 خود و پسران خود لکها روپیه برای صرف سپاه فرستاد \* و چون  
 سرفراز خان - از نوشته وکلای دربار معلی و اخبار جواسیس -  
 (بر) حقیقت حریف دغلی مطلع شده - علاج واقعه پیش از  
 وقوع واجب دانسته - در صدد انهدام بنای شرارت پیشگان گردید \*  
 و تجویز نیابت عظیم آباد - از تغیر علی وردی خان - به سید  
 محمد حسن داماد - و نیابت فرجدار علی اکبر نگر و ضبط سانکری گلی  
 و نیلیا گدھی - از تغیر عطاء الله خان داماد حاجی احمد - به میر  
 شرف الدین بخشی - و بجای رای رایان - جسونت رای منشی را  
 نمود \* اما هنوز این معنی از قوه بفعل نیامده بود که ارکان ثلثه -  
 باظهار خدمت قدیمی و باقیات زرهایی خطیر مالواجب پادشاهی و  
 زیرباری آنها تا ایام مجمل - که سه ماه باقی بود - عزل و نصب  
 آنها را در حیز توقف و تاخیر داشتند \* سرفراز خان که از  
 خام عظمی خود فریب آنها خورده باز خود را از دست داد -

(۱) ای تجویز نمود \* حذف لفظ تجویز پیش لفظ نمود و حذف فعل

نمود یا کرد و غیره بعد لفظ بخشی صحیح نباشد \*



علي وردی خان - فرصت وقت را غنیمت دانسته - مصطفی خان و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و رحیم خان و کرم خان و سرانداز خان و شیخ معصوم و شیخ جهان یار خان و محمد ذوالفقار خان و چهلیدن هزاره بخشى بهلیه و اختار سنگه و غیره سرداران و رساله داران فوج را با خود متفق ساخته - به بهانه ملاقات سرفراز خان کمیت عزیمت را بجانب بنگاله مهییز کرد - و کوچ بکوچ یلغر ساخته از دره تیلپاگدهی و سانکری گلی عبور نموده - در سرحد بنگاله رسید \* از آنجا که عطاءالله خان فرجدار<sup>(۱)</sup> اکبرنگر بایمائی حاجی راه آمد و شد قاصد و جاسوس و اخبار و مراسلات عظیم آباد و بنگاله بدره تیلپاگدهی و سانکری گلی مسدود ساخته بود - تا عبور علي وردی خان از آن هر دو دره مذکور هیچ خبری و اثری به سرفراز خان نرسید \* و چون فوج هراولیی علي وردی خان در اکبرنگر رسید - بیک ناگاه از رسیدن او به سرفراز خان خبر شد - شهر و بازار متزلزل گردید \* سرفراز خان - از دریافت این خبر متوحش شده - حاجی را محبوس کرد \* هر چند رای رایان آمدن او را بارادۀ ملازمت ظاهر کرد<sup>(۲)</sup> - مؤثر نیفتاد \* و غوث خان و میر شرف الدین را - که نوکران قدیم بودند - بهراولیی نامزد ساخته - حفیظ الله عرف مرزا امائی<sup>(۳)</sup> خلف خود را با یسین خان

(۱) بعد لفظ فرجدار در نسخه های قلمی از نوشته \* (۲) در نسخه های

قلمی کردند \* (۳) همچنین در اسطوارت - در نسخه های قلمی مانده \*



فوجدار بحفاظت قلعه و شهر گذاشته - خود با غضنفر حسین خان و پسر محمد تقی خان - که هر دو داماد بودند - و میر محمد باقر خان و مرزا محمد ایرج خان و میر کامل و میر گدائی و میر حیدر شاه و میر دلیر شاه و بجی سنگه و راجه گهندرب سنگه و شمشیر خان قزوینی فوجدار سلطت و شجاع قلی خان فوجدار بندر هوگلی و میر حبیب مرشد قلی خان فوجدار و مردان علی خان بخشعی شجاع خانی و غیره - سرداران سپاه - با فوج بسیار و توپخانه آتشبار و منصبداران و زمینداران بنگاله - از شهر نهضت کرده بهمینه را - که در گروهی مرشد آباد است - مخیم ساخت - و بکوچ دوم در سرای دیوان و روز سوم در کهمره نزل نموده - عرض لشکر و موجودات سپاه گرفت \* از آنجا که نوکران شجاع خانی با حاجی احمد یکدل بودند - در توپخانه بجای گوله خشت و کلوخ از توپهای جنسی برآمد - لهذا شهریار خان برادر حاجی را - که داروغه جنسی بود - معزول کرده حواله چیلها نموده - بجای او پانچو پسر انتونی فرنگی را داروغه جنسی توپخانه مقرر ساخت \* و افواج مهابت جنگ از اورنگ آباد - موهانه سوتی که مزار شاه مرتضی هندی ست - تا چرکلا بلکنه دائر (و) سائر بودند \* روز چهارم چون خسرو زرین کلاه خورشید از خیمه مشرق با خنجر خطوط شعاعی در میدان فلک خرامید - و هندوی ماه با هزاران افواج خود را حریف عرصه کارزار آن یکدوازندید در



کوهستان خزید - سرفراز خان - بساعت سعید اهل تنجیم -  
 بمقابله حریف شتافت \* افواج مهابت جنگ از غایت رعب  
 و هراس در حساب شدند - و قریب بود که بیک زد و خورد پس پا  
 شوند \* رای رایان - چون دید که کار از دست می رود - عرض نمود  
 که آفتاب بسمت الراس رسید - اسپان و جوانان درین وقت از  
 گرمی آفتاب و غلیان عطش هلاک خواهند شد - اگر امروز جنگ  
 موقوف باشد فردا علی الصباح بهمین آتش ضیافت مذاق آن  
 تلخ کامان کرده خواهد شد \* لمؤلفه -

عذری تو این زهره دارد کجا

که پیش فشارک پی جنگ پا \*

بفیروزی بخت و اقبال تو

شود فرق بدخواه پامال تو \*

هرچند اهل تنجیم - بر سعادت ساعت جنگ و استدلال فیروزی -  
 اغراق و مبالغه می نمودند - و رساله داران بر جنگ اصرار و استدلال  
 می کردند - مؤثر نیفتاد - و بزجر و عتاب مانع شده بر رودخانه<sup>(۱)</sup>  
 گریه مقام کرد \* درین اثنا (عرضی) مهابت جنگ متضمن  
 برسوخ عبودیت و آمدن باران<sup>۲</sup> حصول ملازمت رسید \* سرفراز  
 خان - که محض نائجریه کار بود - از مطالعه مضمون عرضی مطمئن  
 شده - یکبار غافل گردید - و حاجی احمد را - که مبنی این فساد

(۱) بعد لفظ شده در نسخهای قلمی و \*



بود - بلا تأمل از بند برآورده - نزد علی رزمی خان مهابت جنگ  
 فرستاد - تا برادر خود را مستمال ساخته بیاورد \* و شجاع قلی خان  
 و خواجه بسنت محرم خاص را همراه کرد - تا از چگونگی احوال  
 صلح و جنگ و وضع لشکر مطلع شده بیایند - و بی کم و کاست  
 خبر رسانند \* مهابت جنگ - که از قید حاجی و غیره متعلقان  
 در گرداب اضطراب بوده - باندیشه کشته شدن آنها مبادرت بجنگ  
 نمی کرد - رهائی حاجی را مغتنم بلکه فال فتح اول تصور نموده -  
 خشتی بجای مصحف در غلاف پیچیده بردست گرفته - بحاف  
 و یمین اقرار کرد که فردا علی الصباح دست بسته حاضر شده -  
 باستعفاي جرائم خواهد پرداخت - و دو صد اشرفی به خواجه  
 بسنت ضیانت کرد \* این ساده لوحان - از آب زیر کاه مطلع  
 نشده - شادان و فرحان مراجعت نموده - اظهار رسوخیت او  
 به سرفراز خان رسانیده - آتش خشم او را سرد کردند \* خان  
 موصوف - بکارل را برای طیارچی اطعمه و ماکولات ضیانت حکم  
 داده - مطمئن بر بستر استراحت - بلکه در مضجع النوم<sup>(۱)</sup> احوالوت -  
 بخواب غفلت رفت \* و سپاهش نیز - سرشار کیفیت جام صلح  
 شده - سر رشته حزم و احتیاط را از دست دادند \* آری -

بر تواعبهای دشمن تکیه کردن ابلهیی ست -

پای بوس سیل از پا افکند دیوار را \*

(۱) در نسخه های قلمی اخ الموت - صفحه ۱۷ حاشیه ۲ بنگونست \*



مهابت جنگ - بعد معاودت فرستاده‌ها - سرداران سپاه را - بانعام طلب در ماه بعد حصول فتح و معافی غنائم - راضی و یکدل ساخته - بجدگ تحریص و ترغیب داده - سرب و باروت و آلات حرب تقسیم کرد \* سرداران سپاه سرفراز خان - که از سابق متفق بودند - همه‌ها در نمک‌حرامی و خاوندکشی مستعد شدند \* مگر محمد غوث خان و میر شرف‌الدین هرارل فوج سرفراز خان بعبور ناله گریه مقام داشتند - کیفیت دغا از منتهیان و جاسوسان دریافته - هر دو سردار نیم شب پیش سرفراز خان <sup>(۱)</sup> رسیده از آتش خس‌بوش اطلاع دادند - و خواستند که لوازم حزم مرعی داشته او را شب بخیمه خود برده بحفاظت کوشند - و صباح در رکاب او جانفشانی نموده مصدر ترددات نمایان شوند \* از آنجا که در امور تقدیر سعی پیش نمی‌رود - و گره مقدر بناخن تدبیر نمی‌کشاید - مشیت ایزدی سیماب تغافل در گوش سرفراز خان انداخت \* حرف خیرخواهی را وقعی نه نهاده با آن دو سردار بزجر و توبیخ پیش آمد - و از روی عتاب آغاز نهاد که شما دوگان <sup>(۲)</sup> خود فروشی چیده اراده دارید که مرا با مهابت جنگ - که خیرخواه من است - بجنگانید \* آن هر دو سردار - نادم و منفعل برخاسته - بخیمه‌های خود معاودت کردند - و با جمعیت خود مسلح شده شب به بیداری گذرانیدند - و سرفراز خان بخواب غفلت سوشار باد<sup>۳</sup> نوم گردید \* برآمدن ازان و

(۱) در نسخه‌های قلمی رسید \* (۲) در نسخه‌های قلمی دوگان \*



بهلیه‌های لشکر مهابت جنگ - بدست آریز مصالحه - بایمائی  
 حاجی احمد - یک یک دودو در دل شب - به بهانه ملاقات  
 دوستان و خویشان - در لشکر سرفراز خان آمده - گرد و پیرامون  
 سرابده‌های خاص حلقه زده - قابو جو می‌بودند \* و نوکران  
 شجاع خانی - که سرفراز خان کمال اعتقاد بر آنها داشت - از روز  
 اول با حاجی در ساخته بودند - ( و ) دیده و دانسته اغماص و  
 تجاehl می‌کردند - و رفقای خیرخواه بملاحظه اعتراض ساکت  
 گشتند \* القصه علی‌رودی خان و حاجی احمد - بیک پاس شب  
 باقی مانده - افواج خود را دو غول نموده - یکی را <sup>(۱)</sup> بسورکردگی  
 نندلال جماعه دار با علم و تقاره و نشان و اقبال بمقابله غوث خان  
 و میر شرف‌الدین گذاشته - و خود با غول دیگر - که افواج افغانه  
 و بهلیه بودند - در ظلمت لیل پراهنمائی کسان زمیندارچی رامانکت  
 زمیندار راجشاهی - بعزم شبحون بر سرفراز خان تاخت آورد \*  
 و قویب صبح در تاریکی شب که دوست از دشمن ممیز نمی‌شد -  
 بیک ناگاه همچو اجل بر سر افواج سرخوش باده <sup>(۲)</sup> النوم اخوالموت  
 ریخت - و شاک توپ کرد \* نمکخواران قدیم از خواب غفلت  
 بیدارش کردند - و از صورت واقعه آگاهش ساختند \* از آنجا که  
 اقبال از وی رومی برتافته بود - بگوش اعتبار نشنیده آنها را

( ۱ ) در نسخه‌های قلمی پیش لفظ بسورکردگی الفاظ بر سر نوشته \* ( ۲ )

در نسخه‌های قلمی اخ صفحه ۳۱۳ حاشیه ۱ بگرفت \*



معائب ساخت - و باز به تداری طعام ضیافت ناکید نمود \*  
گفت که او برای ملازمت می آید \* درین اثنا گولۀ دیگر در رسید -  
و نا طلوع خورشید افواج مهابت جنگ بمقابلۀ نمودار گردید - و  
توپ و بان و تیر و تفنگ صواعق محرقه بر خرمن وجود اجل رسیده  
ربختن آغاز نهاد \* و مردم لشکر مخمور بادۀ خواب سکری  
سراسیمه از فراش خواب بر می جستند - و کمر بسته راه سلامت  
سر می کردند \* و اکثری همت کمر بستن و دست بسلاح زدن  
نیافته جان شیرین را ازان ورطۀ بلا بساحل نجات کشیدند - و  
در روی در لشکر افتاد \*

تو گفتی که از هیبت آن ستیز

زمین نیز بسپرده راه گریز \*

گرزهی که به پاس آبرو و شرط نمکحالی - علی الخصوص قدیمان  
سرفراز خان - صف آرای معرکۀ قتال گشته - به جاندهی و جانشپاری  
مستعد شده - پای ثبات افشردند \* نواب سرفراز خان - بعد  
ادای فریضۀ فجر مسلح شده - مصحف بر دست گرفته - بر  
فیل یکہ و تیز سوار گردید - و فیل سوارچی مبارک را در پیش روی<sup>(۱)</sup>  
خود گذاشته - بذات خود مرتکب حرب شده - شروع به تیراندازی  
نمود \* سرداران افغانۀ فوج مهابت جنگ - افواج برقندازان بهلیه  
را پیش کرده - مقابل شدند \* لمعلفہ -

(۱) در نسخہ های قلمی مری \* صفحہ ۳۱۸ سطر ۴ بنگرند \*



چو از هر دو سو فوج صف برکشید -  
 تو گفتی که شد روز محشر پدید \*  
 ز غریب توپ و بندوق و بان  
 بجنبش درآمد زمیـن و زمان \*  
 ترنگ کمان و نشافاش تیر  
 رسانید شورش بچرخ ائیر<sup>(۱)</sup> \*  
 سنان - چون اجل دست کرده دراز -  
 به جان بردن از سینه زه کرد باز \*  
 ز دست یلان تیغ پولاد تیز  
 به خونریز اعدا شده گرم خیز \*  
 یلان گرم جان گیري و جان دهی -  
 جهان گشته از پهلوانان تهی \*

درین چپقلش که مرموز اجل جسدهای کشتگان را همچون اوراق اشجار  
 بر زمین فنا می ریخت - و سیلاب خون از هر طرف مدموج گردید -<sup>(۲)</sup>  
 مردان علی خان بخشی شجاع خانی - که سالار فوج و مقدمه الجیش  
 سرفراز خان بود - تاب جنگ نیاورده رو بهزیمت نهاد \* از معانده  
 این حال فوج سرفراز خان بشکست - و گریز اگزیز در لشکر افتاد \*  
 به جان برد خود هرکسی گشت شاد -  
 کس از کشتن کس نیاورد یاد \*

( ۱ ) در نسخه های قلمی اسپر \* ( ۲ ) اینجا نیز می گردید باید خواند \*



غیر از غلامان گرجی و حبشی - و معدودی چند از رفقای قدیمی -  
 احدی (از) جماعهٔ لاف‌زان پیش فیل سواری نماند \* فیلبان  
 غلبهٔ مخالف بخاطر آورده - عرض نمود که اگر حکم شود در بیربهم  
 پیش بدیع الزمان زمیندار رسانم \* سرفرازخان - سیلی بر گردنش  
 زده - فرمود که زنجیر در پای فیل انداز که من از پیش این سگان  
 رو نخواهم تافت \* ناگزیر فیلبان فیل را پیش راند \* بر قندازان  
 و بهلیه‌های لشکر حریف - که از پیشتر پیرامن خیمه‌اش حلقه  
 می‌داشتند - حلقه شده از هر چهار طرف گلولهٔ بندوق بر فیل  
 او می‌انداختند - و بان و گولهٔ توپ و تیر و تفنگ<sup>(۱)</sup> - که از لشکر  
 مخالف متواتر می‌رسید - علاوهٔ آن \* میر گدائی - که در خوامی  
 نشسته بود - بزخم بان بکار آمد \* میر کامل - برادر میر محمد باقر  
 المشهور به باقر علی خان خواهرزادهٔ شجاع الدوله - و خلف مرزا  
 محمد ایرج خان بخشی - که هنوز نوک خدا بود - و غیره رفقا -  
 و بهرام و سعد و دیگر چپله‌ها - که از میدان جنگ عذاب‌تاب نشده  
 بودند - پیش فیل سرفراز خان بضرب بان و گوله و تفنگ - ساغر  
 موت احمر چشیدند - و میرزا ایرج خان نیز جراحت‌های کاری  
 برداشت \* میر دلیر علی - بدلیری تمام در صف افغانه حمله  
 برده - داد شجاعت و دلوری داده - بزخم شمشیر با جمعی  
 از رفقای خود غازهٔ شهادت بر رخ مالید \* و در همان حالت

(۱) صفحه ۱۹۴ حاشیه ۱ بنگرند \*



سرفراز خان - گلوتی بغدادی از دست نامحرام لشکر خودش بر پیشانی  
خورده - بر میکشد<sup>(۱)</sup> و بر افتاد - و طائر روحش بگلستان علین  
پرواز نمود \* میر حبیب و مرشد علی خان و شمشیر خان قزوینی  
فوجدار سلطت و راجه گهندرب سنگه - که با جمعیت خودها  
از جدال و قتال یکسوز شده - از دور تماشای جنگ می کردند -  
بمجرد معائنۀ این حال راه فرار سر کردند \* و میر حیدر شاه  
و خواجه بسنت - هر دو ردیف یکدیگر - بسواری رتبه پرده نشین  
شده - نظر بر لاش خداوند نعمت نکرده - گریخته خود را بکنج  
سلامت رسانیدند \*

نماید از رفیقان او هیچ کس

که باشد نگهبان او یک نفس \*

فوت خان و میر شرف الدین - که بمغالطۀ نموداری نشان و فیل  
در سیاهی شب غول ندلال جماعت را بمقابله خود دیدند -  
او را مهابت جنگ تصور کرده تگ و تاز نمودند - و بحمله های  
رستمانه و ترددات دلیرانه ندلال را مقتول نموده - افواجش را  
طعمۀ تیغ خون آشام ساختند - و بقیۀ السیف را منهزم ساخته -  
علم و نقاره و فیل و اشتران و اسبان و اسلحۀ فراریان بغارت گرفته -  
منظرف و منصور بارانۀ خبرگیری سرفراز خان جاوریز شتافتند \*  
چون تا رسیدن ایشان سرفراز خان کوس رحلت بعالم بقا نواخته

(۱) ص ۳۳۳ سطر ۳ بنگردد \*



بود - و مهابت جنگ بعد فتح بملاحظه این دوسردار شجاع  
 (و) نامی از میدان حرکت نمی کرد - و با جمعیت افزونتر  
 از مور و ملخ در معرکه ایستاده بود - اینها - که از کشته شدن  
 سرفراز خان هنوز اطلاع نداشتند - یکباره با جمعی قلیل از جوانان  
 کارآمدنی - که پسران و برادران و خویشان و رفیقان باشند -  
 بجرأت تمام اسپان برانگیخته بر فوج مخالف زدند - و بحمله های  
 دلیرانه و مردانه صفها دریده - زده زده بقلب گاه رسیدند \* قریب  
 بود که افواج مهابت جنگ از صدمات آن شیر عرصه<sup>(۱)</sup> و غا متزلزل  
 شود - درین اثنا غوث خان زخمهایی کاری از گلوله تفنگچیان<sup>(۲)</sup>  
 چپیدن هزاری بر سینه خورده - از کار باز ماند - و قطب و بپر  
 هر دو پسرانش - که شیر بیشه شجاعت بردند و در شکارگاه شیر  
 بپر را بشمشیر می زدند - شمشیرها آخته جمعی<sup>(۳)</sup> غفیر از افغانه  
 و بهلیه را مقتول ساختند \*

نشدد بر نفی تا نپزداختش -

نزد بر سري تا نینداختش \*

بهرتن که زد خنجر سخت کوش

در آمد سرش پای کوبان ز دوش \*

چپیدن هزاری هم از دست اینها زخم شمشیر برداشت \*

( ۱ ) شیر بصیغه واحد آورده - همچنان پائین - و هم جایی دیگر \*

( ۲ ) در نسخه های قلمی بزخمهایی کاری \* ( ۳ ) شاید که جمعی باشد \*



کشمش و کوشش بسیار بضرب گلوله‌های تفنگ<sup>(۱)</sup> - همپای پدر  
 بملگشت ازغوان زار شهادت شتافتند \* میر شرف‌الدین - با شصت  
 سوار جرار - بمقابله مهابت جنگ رسیده - بجلادت تمام تیر  
 جگر دوز بر سیئه اش زد - قضا را بر کمان مهابت جنگ خورده و  
 در گذشته به پهلویش رسید \* تیر دیگر بزه آورده بود - که درین  
 وقت شیخ جهان یار و محمد ذوالفقار - جماعه داران مهابت جنگ<sup>(۲)</sup> -  
 که با میر معزی الیه روابط و دوستیها داشتند - پیش آمده گفتند  
 که نواب سرفراز خان بقتل رسید - حالا از مقابله ایشان چه می‌خیزد -  
 و جان دادن بهر چیست \* میر موصوف در جواب گفت قبل  
 ازین بپاس نمک و حق رفاقت و اکنون برای ننگ و ناموس \*  
 اینها کفیل ننگ و ناموس شده باز گردانیدند \* میر مرقوم  
 با رفیقان باقی مانده راه بیربهرم گرفت \* و پانچو فرنگی - که  
 داروغه نوخانه بود - با وجود فرار شدن گوله اندازان - بذات خود  
 مرتکب گوله اندازی شده - دست از شلک توپ بر نمی داشت \*  
 پس از رفتن میر شرف‌الدین - افاغنه بهیأت اجتماعی بر وی  
 ریخته مقتولش ساختند \* بجای سنگه - جماعه دار فرقه راجه پوتان -  
 که با فوج چنداولی در کهمره بود - بدربافت قتل ولی نعمت

(۱) در نسخه‌های قلمی همای - پائین همپای - صفحه ۳۲۲ مطهر م

بنگوند \* (۲) پیش ازین اکثر جا جمعدار و یک جا جماعدار نوشته

و اینجا جماعه دار - و همین صحیح \*



غرق حمیلتش بحرکت آمده - جریده اسپ را جولان داده -  
و نیزه را برگوش راست اسپ داشته - بحملۀ مردانه فوجها را  
دریده - محاذی مهابت جنگ رسیده - و خواست که بطعن  
سنان جان سنان او را از هودج نیل همپای آقایی خود روانه  
سازد \* مهابت جنگ بمشاهدۀ جانبازی و جلالت او را بشناخت -  
و به داورقلی داروغۀ توپخانه حکم کرد که زود دریابد \* داورقلی  
مقابل او شده گلولۀ تفنگ بر سینۀ اش زد \* بجای سنگه بزخم  
جانگزا بر زمین افتاد \* ظالم سنگه - پسر نه ساله اش - بشجاعت  
جبللی که خاصۀ قوم راجپوت است - تیغ از نیام کشید - (و)  
جهت حفاظت پدر ایستاد \* (مردم) از اطراف و جوانب  
او دائرۀ وار قرار گرفتند \* نواب مهابت جنگ - از مشاهدۀ  
جرات آن طفل آفرینها گفته - مردم را از کشننش مانع آمده -  
حکم کرد که لاش پدرش را از برداشتن متعوض نشوند \* هزاریان  
توپخانه لاش او را برداشته ظالم سنگه را بکتف حمایت خود  
بردند \* در اثنای زد و خورد غوث خان و میر شرف الدین  
و بجای سنگه (و) پانچو<sup>(۱)</sup> فونگی - هر دو داماد سرفراز خان - که  
غضنفر حسین و حسن محمد خان باشند - معه دیگر منصبداران  
و منبرزمان ازان مهلکه بدرزده - در یک روز خود را به مرشد آباد  
رسانیدند \* و رای رایان - به نتیجۀ نمکجرامی گلولۀ زنبورک

(۱) در نسخه های قلمی ایستاده \* (۲) بعد لفظ فونگی در نسخه های قلمی و \*



بر دست خورده - خود را بآب در زد - و با نیم جانی که داشت  
 بخانه خود رسیده - از کرده خود نادم شده - بشوۀ الماس خود را  
 هلاک ساخت \* القصة - چون سرفراز خان بر میکه دمبر بر افتاد -  
 فیلبان لاش او را شباشب به مرشدآباد رسانید \* یسین خان  
 فوجدار مرشدآباد - که بحفاظت شهر و قلعه و ننگ و ناموس  
 با حفیظ الله خان پسر سرفراز خان متعین و مامور بود - نیم شب  
 لاش آن مقتول را در ننگاهالی مدفون ساخت \* و حفیظ الله  
 و غضنفر حسین خان - در مدد مورچال بندی شده - عازم قتل  
 گردیدند \* اما چون از سپاه هزیمت خورده حوصله نیافتند -  
 تن برضاداده ساکت شدند \* و از وقوع این حادثه زلزله عظیم  
 در شهر و سپاه و سکنه آن نواح افتاد \* حاجی احمد - اول بشهر  
 مرشدآباد داخل شده - مذاکراتی امن و امان از طرف علی وردی  
 خان در داد - و یسین خان فوجدار - حسب الامر حاجی - بر  
 عملۀ سرفراز خان - و خزائن و دفائن - و جمیع کارخانجات - و  
 مکمل سرا - و خواص پوره و کائن پوره - و همگی اهل و عیال<sup>(۲)</sup>  
 و اقربای سرفراز خان - چوکیهای مستحکم نشانده - نگذاشت که  
 متنفسی بدر رود \* و این جنگ در سنه ۱۱۵۳ هجری واقع شده \*  
 ایام نظامت دو سال و چند ماه بود \*

(۱) در نسخه های قلمی اینجا دمبر و پیش ازین دمبر نوشته - صفحه ۳۱۹

سطر ۲ بنگرند \* (۲) بجای و در نسخه های قلمی در \*



## نظامت نواب علي وردی خان مهابت جنگ \*

علي وردی خان مهابت جنگ - بعد حصول فتح - بملاحظه تاراج شهر و غارت شدن اموال سرفراز خان از دست افغانان و بهلیه - سه روز بیرون شهر بر ناله گویا مقام نموده - روز چهارم بدلجمعی تمام داخل قلعه شده - بر وساده نظامت بنگاله مربع نشست - و اموال سرفراز خان - که ناظران سلف بهزار خون جگر فراهم آورده بودند - بی دست رنج بضبط درآورد \* از آنجا که نواب مهابت جنگ از صحبت زنان غیر مجتنب بود (و) ازین لذت محظوظ نبود - در فی عمر سوای یک منکوحه زن دیگر نداشته - بلکه اکثر این معنی را لاف زده تفاخر می کرد \* حاجی احمد و پسران و خویشان او<sup>(۲)</sup> خواصان سرفراز خان را که قریب یک هزار و پانصد اسامی زنان جمیله بودند - متصرف شدند \* اما مهابت جنگ بیگمات منکوحه سرفراز خان را معه فرزندان بحفاظت تمام به جهانگیر نگر فرستاده - عاونه سد رمق آنها از تعلقه<sup>(۳)</sup> خاص مقرر فرموده - و نفیسه خانم - خواهر سرفراز خان - که آقا بابا کوچک برادر<sup>(۴)</sup> (زاده) را بفرزند می گرفته بود - در محل سرای نوازش احمد خان - پسر کلان حاجی احمد - بصیغه خدمتگاری ملازمت اختیار کرده -

(۱) بجای در عمر خود یا فی عمر \* (۲) در نسخه های قلمی و \*

(۳) صلیحه ۲۷۵ حاشیه ۳ بنگرند \* (۴) در استوارت برادر زاده نوشته -

در نسخه های قلمی برادر - و آن غلط است \*



موجب حیات برادرزاده‌ها گردید \* اما چون خبر قتل سرفراز خان و متمکن شدن علی‌وردی خان مهابت جنگ بر مسند نظامت بنگاله بحضور ناصرالدین محمد شاه پادشاه رسید - آب در دیده بگردانید - و فرمود که بسبب نادر شاه همگی ممالک محروسه برهم و ابتر گشت \* لیکن چون تدارک متعسر بود سکوت اختیار نمود \* مهابت جنگ - بواسطت مرید خان<sup>(۱)</sup> - از رفقای نواب قمرالدین خان وزیر که سابق ذکر آن گذشت - با وزیر و ارکان سلطنت ساختگی نموده - چهل لک روپیه بابت ضبطی اموال نواب سرفراز خان - و چهارده لک روپیه در وجه پیشکش - سواهی خزانه معموله مستمره - بحضور والا قبول کرده - و سه لک روپیه به قمرالدین خان وزیر و یک لک روپیه به آصف‌جاه نظام الملک داده - و همچنین با هر یکی از عمده‌هایی درگاه والا - علی قدر درجاتهم - بسلوک و مدارا پیش آمده - و راجه جوگل کشور وکیل سرفراز خان را از خود ساخته - سند نظامت هر سه صوبه بدستور سابق بنام خود حاصل کرد - و خزانه و ندرانه و پیشکش دو چندان از سابق از زمینداران بنگاله وصول کرد \* و بقصد استیصال و اخراج مرشدقلی خان - و تسخیر صوبه اودیسه - همت مصروف داشته - بگردآوری سپاه و آلات حرب پرداخت \* و خدمت میر بخشی به میر جعفر خان بهادر - که یزنه مهابت جنگ بود

(۱) همچنین در استوارت - در نسخه‌های قلمی مرید خان \*



و در جنگ سرفراز خان مصدر ترددات نمایان شده بود - مقرر فرموده - صاحب رساله و منصب و خطاب گردانیده - برالایه امارت رسانید \* و خدمت دیوانی و خطاب رای رایانی به چین رای - مقرر جاگیرات جعفرخانی - که مرد بی ریا و با دیانت بود - بخشید \* و محمد رضا خان - پسر کلان حاجی - که مسماة گهسیقی خانم دختر مهابت جنگ در عقد ازدواج او بود - بخطاب ناصرالملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهابت جنگ - و دیوانی صوبه بنگاله - و نیابت جهانگیرنگر و چانگام و رزشن آباد و سلطت - اختصاص یافت \* و هاشم علی خان - پسر کوچک حاجی - که دختر خرد مهابت جنگ مسماة ایمنه خانم بحباله نکاح او بود - بخطاب زین الدین احمد خان هیبت جنگ و نیابت صوبه بهار عظیم آباد کلا اعزاز و امتیاز بر تارک افتخار گذاشت \* و دیگر خویش و اقارب را - بقدر مرتبه و حوصله آنها - بخدمات و مناصب و خطابات<sup>(۱)</sup> و جاگیرات لائقه بقواخت \* اما افغانه و بهلیه - بغرور و فخر جمعیت - خود را گم کرده - در تمامی امور بحدی مسلط و مامور شدند که حسابی از مهابت جنگ نرا نگرفته - در دستور آداب تخلف ورزیدند - و قوانین عدالت بر طاق نسیان گذاشته مال و حیات<sup>(۲)</sup> و ننگ و ناموس عالمی را بر باد دادند - و شیوه نمکروامی - که در عهد سلاطین ماضیه

(۱) در نسخه های قلمی خطاب \* (۲) در نسخه های قلمی جهات \*



بنگاله ایجان یافته بود - مجدداً از عهد مهابت جنگ رواج گرفت \*  
 چون در ابتدای خصوصیت علی وردی خان مهابت جنگ -  
 نواب سرفراز خان از مرشدقلی خان - نائب صوبه اودیسه - که  
 پزنه او بود - استمداد نموده بود - و خان مذکور بسبب نفاق دلی -  
 که سابق ازین سمت گذارش پذیرفته - خود از آمدن تهاون و  
 تساهل وزیده - در صدد گسیل کردن فوجی بطریق کومک بود -  
 ناگه خبر قتل سرفراز خان و تسلط علی وردی خان بر صوبه  
 بنگاله سامعه آشوب گشته - متنبه شده - سرمایه ندامت و  
 تأسف اندرخت \* آری -

دولت همه ز اتفاق خیزد -<sup>(۱)</sup>

بی‌دولتی از نفاق خیزد \*

بالجمله از خوف علی وردی خان بخودداری کوشید - و بتدبیر  
 فراهم آوردن سپاه سرگرم گردید \* و مخلص علی خان داماد حاجی  
 احمد را - که از سابق برفاقتش می بود - برای استحکام مبانعی  
 مصالحت به مرشدآباد روانه کرد \* بعد رسیدنش علی وردی خان  
 و حاجی احمد - نامه تسلی آمیز و ابله فریب به مرشدقلی خان  
 نوشته - مستمال و مطمئن ساختند \* و مخلص خان را بجهت  
 اغوای سرداران فوج او برگماشتند \* و او پیش مرشدقلی خان  
 رسیده ظاهراً بدلداری و اطمینان او پرداخت - و باطناً سپاه را

(۱) بجای ز اتفاق در نسخه های قلمی از اتفاق \*



بترغیب و تطبیع مطیع و منفاد خود ساخت - و کیفیت ساختگی  
 لشکر را به محمد علی وردی خان مهابت جنگ نوشت \*  
 مهابت جنگ با افواج بسیار و توپخانه بیشمار یلغر متوجه صوبه  
 اودیسه شد \* مرشد قلی خان - از دریافت این خبر - در دانه بیگم  
 و یحیی خان پسر خود را معه تمامی اموال بقلعه باره بانی  
 گذاشته - خود با افواج شایسته و سامان بایسته - معه هر دو داماد  
 خود - یکی <sup>(۱)</sup> میرزا محمد باقر خان شاهزاده ایران ( و ) دویم  
 هلا الدین محمد خان - باراده جنگ از کنگ علم نهضت افراشته -  
 به بغداد بایسر رسیده - برگهات پهلوار از کوئیل گدھی تا دریای  
 چون مورچال بندی کرده - چشم بر راه حریف نشست - و از  
 کجبازی حریف بغلی - یعنی مخلص علی خان - غافل بوده - از  
 شعله آن آتش خس پوش لوازم احتیاط بتقدیم نرسانید - و قول  
 شیخ سعدی را ( و قعی ) نه نهان - که فرموده است -

اگر خویش دشمنی بود دوستدار

ز تللیس ایمان مشو زینهار -

که گردد درونش بکین تویش

چو یار آیدش مهر پیوند خویش \*

ازین طرف علی وردی خان - بکوچ متواتر - با افواج سنگین -

( ۱ ) در نسخه های قلمی که یکی - اگر حرف که بیجا دارند بعد لفظ ایران

قلم بود بیارند \* ( ۲ ) صفحه ۳۱۴ سطر ۱۴ بنگرند \*



که زیاده از یک لک سوار و پیاده بود - به میدنی پور رسیده -  
 زمینداران آن ضلع را بخلعت و انعام از خود راضی ساخته -  
 به جالپور - که محل تهاذه پادشاهی ست - رفته طرح اقامت  
 انداخت \* چون از طرف رودخانه سپن ریگها - بر گذر راج گهاٹ -  
 راجه جگوهو بهنچ - زمیندار موربهنچ - تهاذه چواران و کهندتیان<sup>(۱)</sup>  
 خود نشانیده - مورچال بندی کرده بود - لهذا برای گذاشتن  
 راه راج گهاٹ - که از وفور جنگل و تراکم اشجار مزلفه خاردار -  
 عبور ازان طرق دشوار گذار مشکل بود - از راجه استمداد نمود \*  
 راجه مذکور - که بغرور جمعیت موفور علی وردی خان را وقتی  
 نه نهاده تن برفاقتش نداده - گذر راج گهاٹ را نگذاشت -  
 علی وردی خان بمقابله راج گهاٹ ارابه توپهای صاعقه بار چیده  
 شاک شروع کرد \* کسان راجه در مورچال راج گهاٹ تاب اقامت  
 نیارده بجنگل خزیدند \* علی وردی خان - معه افواج و توپخانه -  
 از راج گهاٹ عبور کرده - در رام چند پور - بغاصله یک و نیم کوه  
 از مورچال مرشد قلی خان - مضرب خیام ساخت \* میانجیان  
 ایلیچیان به آردن و بردن نامه و پیام جنگ و صلح سرگرم شدند -  
 و این مبحث تا یک ماه طول کشید \* و مرشد قلی خان از  
 گهاٹ پهلوار عبور نکرد \* علی وردی خان - زیویاری خرج سپاه -

(۱) در نسخه های قلمی اینجا کهندتیان و جائی دیگر کهندتیان - صفحه

۳۳۴ سطر ۳ بنکنند \* (۲) در نسخه های قلمی «شوار و گذار» \*



و قلت رسد - و قریب رسیدن بوسات - و وسوسه غنیم مرهقه  
 بخاطر آورده - از روی مصلحت اراده صلح و مراجعت می کرد \*  
 اما مصطفی خان - که سپه سالار افغانه بود - بصلح راضی نشده  
 ترغیب چهارونی در برسات می کرد \* بعد کنگاش بسیار قرار  
 برین یافت که نامه مصالح آمیز به مرشدقلی خان نوشته و  
 معتمدی فوئاده - جواب آن باین مضمون بطلبند<sup>(۱)</sup> که من شما  
 را در صوبه اودیسه عمل و دخل نخواهم داد - باین دست آریز  
 مراجعت بنگاله نمایند - و بعد برسات فوج کشی کرده باخراج  
 و استیصال او پردازند \* اگرچه عابد خان و غیره - سرداران افغانه -  
 باغواي مخلص علی خان - میرزا باقر خان را - که هراول فوج  
 مرشدقلی خان بود - ترغیب جنگ و برآمدن از مورچال  
 می کردند - اما مرشدقلی خان خودداری کرده مانع می آمد \*  
 و چون اقامت مورچال بامتداد کشید - میرزا باقر جهل جوانی را  
 کارفرما شده<sup>(۲)</sup> با فوج همراهی خود - که سادات باره بودند - یکباره  
 از مورچال برآمده - صف آرا گردید \* ناگزیر مرشدقلی خان هم  
 بمقابله افواج علی زیدی خان صف کشید - و از طرفین باستعمال  
 آلات آتشبار پرداختند - پس بجنگ تیغ و سنان مبادرت کردند \*  
 میر عبد العزیز بخشی مرشدقلی خان - که باجمعیت سوار  
 سوار سادات باره یکدل و یکزبان و یکرو در هراولی بود - اسپان

(۱) در نسخه های قلمی بطلبیده \* (۲) در نسخه های قلمی شده



بر انگیزخته داد شیرمردی و شجاعت آبائی داده - بضرب  
 سیف کالبرق خرمن بسیاری از اجل رسیده ها سوخت \* افواج  
 علی وردی خان - که خود را شیر بیشه<sup>(۱)</sup> شجاعت می شمردند -  
 چون رنه از هیجا زمیدند - و شکست فاحش در فوج راه یافت \*  
 فیل سوارچی علی وردی خان و بیگم بقدر نیم فرسخ از میدان جنگ  
 بعقب آمد \* درین حالت مخلص علی خان و عابد خان -  
 مخاطب به فرزند علی خان - که مرشد قلی خان را بر فدویت  
 اینها اعتماد کمال بود - معه مقرب خان و دیگر جماعه داران صاحب  
 الوس افغانه - کمر نمکخرا می - که خاصه این قوم شرارت پیشه  
 است -<sup>(۳)</sup> بر میان بسته - حرف حقوق تربیت و نمک چندی  
 ساله را از لوح خاطر شسته - از رفاقت مرشد قلی خان دست  
 برداشته - پهلوی از جنگ نهی کردند \* درین اثنا مانک چند -  
 پیشکار راجه بردران - که با فوج شایسته بجبهت کومک علی وردی  
 خان آمده بود - از آنجا که جنگ دوسر دارد - مآل اندیشی  
 نموده - مخفی با مرشد قلی خان فیز ساختگی کرده - نشان  
 او را برای استمالت طلب داشته بود - خواست که خود را  
 با فوج مرشد قلی خان ملحق ساخته مجرای جان نثاری (و)  
 فدویت خود نماید \* از پهلوی جنگل - بر سمتی که فوج میزرا

( ۱ ) بجای شیران \* ( ۲ ) بجای فاش \* ( ۳ ) در نسخه های

قلی اند \*



باقر خان بتعاقب علی وردی خان میرفت - نمودار شد - و نشان  
 مرشد قلمی خان در فوج خود برپا کرد \* چون میرزای مذکور از  
 اراده او مطلع نبود سد راه شد \* مانک چند ناگزیر بجنگ پیش  
 آمد \* از آنجا که مردم کاری در توددات جنگ مانده شده هر یکی  
 به زد و بود متفرق بودند - از نیرنگی روزگار فوج میرزا باقر شکست  
 خورد \* علی وردی خان - از اطلاع این حال - افواج منظم خود را  
 بدلاسا باز گردانیده - باز بمقابله و مدافعه پرداخت \* میر عبد العزیز  
 با جمعیت خود که سه صد سوار سادات بودند - از اسپان فرود  
 آمده - دامان همت بر کمر زده - پا بمیدان فشردند - و یک (۲)  
 بضرع گلوله های بندوق بهایه ها شربت فنا چشیدند \*  
 و مرشد قلمی خان - هزیمت خورده - خود را به بندر بالیسر  
 رسانیده - بسواری کشتی سلب - که از عاقبت اندیشی مهیا  
 داشت - راه دکن پیش گرفته - خود را پیش فواب آصف جاه  
 رسانید - و فتح خداداد نصیب علی وردی خان مهابت جنگ  
 شد \* ( و او ) تا بندر بالیسر به تعاقب پرداخته - میرزا خیر الله  
 بیگ و فقیر الله بیگ و نور الله بیگ را - برای دستگیر کردن  
 یحیی خان و بیگم - و بدست آوردن اموال و امتعه - گسیل کرد  
 و تاکید نمود که شباهب یلغر کرده دران جا رسند - و خود متعاقب

( ۱ ) در نسخه های قلمی میان شد و نشان الفاظ و نشان نمودار شد

زاده نوشته \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی یک و یک \*



پاشنده کوب آنها شتافت \* و چون خبر این سائحه و رفتن مرشد قلی خان بسمت دکن در کنگ رسید - مراد خان - بخشی راجه پرسوتم - که بحفاظت یحیی خان و بیگم در قلعه باره بای متعین بود - خواست که بر جناح استعجال بیگم و یحیی خان را - معه تمامی لوازم و نقود و اجناس از راه سیکا کل روانه دکن نماید \* احوال و ائقال تیار کرده - جواهرات و اشرفی و خزائن و غیره اموال برفیلان و شتران و ارابه ها بار می کردند - که بیک ناگاه افواج متعینه علی وردی خان در رسید \* فیل بانان و شتر بانان و بهلیانان - نقود و اجناس محموله را معه بار بردار گذاشته - راه فرار پیمودند - و آن گنج باد آورد شانگان بدست میزایان در افتاد - و جواهرات قیمتی و نقود و امتعه نفیسه را یکدیگر قسمت کردند \* چون علی وردی خان هم متعاقب در رسید - بقیه اموال را متصرف شده - بضبط اموال رفقای مرشد قلی خان پرداخت \* و منادی امن و امان در داده - عمال و زمینداران و اهل کاران را باستمال و دالاسا راجع بخود کرده - بند و بست مال واجب و نذرانه و پیشکش و جاگیرات نمود \* و بعرض یک ماه از نظم و نسق صوبه اودیسه فارغ شده - <sup>(۲)</sup> سعید احمد خان برادرزاده خود را - که پیش ازین به نیابت غوجدارهی رنگپور مامور بود - از حضور ولا بخطاب نصیر الملک سعید احمد خان بهادر عولت جنگ

(۲) در نسخه های قلمی سائحه این خبر \* (۲) در استوارت سیف احمد

بجای سعید احمد خان \*



مخاطب ساخته - گوجر خان جماعه دار صاحب الوس را - با  
 جمعیت سه هزار سوار و چهار هزار پیاده - برفاقت او در کتک  
 گذاشته - مظفر و منصور مراجعت بنگاله نمود \* اما صولت جنگ -  
 از دنائت طبع طمع را کاربند شده - برای کفایت خرج سپاه -  
 سلیم خان و درویش خان و نعمت خان و میر عزیز الله و غیره  
 جماعه داران - ملازم مرشد قلی خان - را بموجب قلیل شرح کتک -  
 ملازم کرده - گوجر خان را رخصت به مرشد آباد نمود \* جماعه داران -  
 که در صدد انتقام ولی نعمت قدیم بودند - فرصت وقت یافته  
 مصدر هنگامه پردازها شدند \* صولت جنگ - قاسم بیگ داروغه  
 توپخانه و شیخ هدایت الله فوجدار کتک را - برای تاسیس اساس  
 مصالحه - پیش آنها فرستاد \* جماعه داران قابو جو - هر دو را تنها  
 یافته - قاسم بیگ را شربت مرگ - چشانیدند - و هدایت الله  
 زخم برداشته راه فرار پیمود \* و سکنای شهر و سپاه بالتمام - در  
 ظلمت لیل به بلوای عام محاصره نموده - صولت جنگ را معه  
 اتباعه و الحقه دستگیر کرده - همگی مال و متاع او را بتاراج بردند -  
 و میرزا باقر خان داماد مرشد قلی خان را - از سیگاکل عبور رودخانه  
 چاکه طلبیده - بر مسند نظامت نشانیدند - و لشکرکشی نموده  
 تا میدنی پور و هجلی بتصرف در آوردند \* و از خیر آمد آمد افواج

(۱) در نسخه های قلمی بموجب \* (۲) در نسخه های قلمی اعظمه \*

(۳) در نسخه های قلمی با \*



کُتک زلزله در بنگاله افتاد \* علی وردی خان - از وقوع این حادثه -  
 افواج بحرامواج و توپخانه و غیره ضرب زن - زیاده از سابق - مرتب  
 و مکمل ساخته - بعزم استخلاص صولت جنگ و انتزاع صوبه  
 اودیسه - سمند عزیمت را بسمت کُتک گرم مهمیز نمود - و بکوچ  
 تواتر و توالی و طولانی از بردوان گذشته - در حدود میدنی پور  
 خیمه گاه ساخت \* و افواج کُتک و هجایی و میدنی پور - از صدمه<sup>(۱)</sup>  
 آمد آمد مهابت جنگ - داخل میدنی پور و جالیسر شده - از  
 گذر راج گهاٹ عبور نموده - از پهلوار گذشته - به بندر بالیسر مخیم  
 ساخت \* لشکر میرزا باقر - که طیش خورده<sup>(۲)</sup> بهلیه بودند - بیکبار  
 دل باخته - احمال و ائقال را به سیکاکل فرستاده جریده ماندند \*  
 مرزا باقر چون از بددلی و تنگ حوصلگی سپاه خود واقف شد -  
 بحسب ظاهر آوازه کوچ بمقابلہ حریف داده - بباطن عزیمت  
 دکن جزم کرد - و به تهیه نهضت پرداخته - فوجی برای سد راه  
 مهابت جنگ بر گهاٹ چوپره معبر رودخانه مهاندا - که مابین  
 شهر کُتک جاری ست - گسیل کرد \* و (خود با) صوات جنگ  
 و غیره - جماعه آساری - معه بنگاه آن طرف - عبور رودخانه کُتجورتی  
 نمود \* مهابت جنگ بر رودخانه کمهریه - بفاصله چهل کوه از کُتک -  
 خیمه داشت - که در دل شب منہیان خبر فرار حریف رسانیدند \*  
 فی الفور میر محمد جعفر بخشی و مصطفی خان و شمشیر خان

(۱) در نسخه های قلمی از \* (۲) در نسخه های قلمی طیش خورده و بهلیه \*



و سردار خان و عمر خان و بلند خان و سراندار خان و بلیسر خان و غیره - جماعه داران افغانه - را طلب داشته - بالاتفاق همان شب - بسرکردگی میرجعفر خان - بتعاقب مرزا باقر خان یلغر فرستاد \* متعاقب خود هم - با تئمه افواج - پاشنه کوب آنها - علم نهضت افراشت \* چون جماعه مذکور به پنج گروهی کتک رسیدند - میرزا باقر خان اطلاع یافته صولت جنگ را بویک منزل رتبه پرده دار سوار کرد - و حاجی محمد امین برادر مرشد قلی خان را با خنجر برهنه حریف و ردیف او گردانید - و دو سوار نیزه دار بر پهلوی رتبه متعین ساخته - حکم کرد که هرگاه افواج مهیبت جنگ نزدیک رسد بخنجر و نیزه کار صولت جنگ تمام سازند و زینهار زنده نگذارند \* و خود هم سوار شده - معه رتبه سواری صولت جنگ - از مکان لعل باغ واقع بلده کتک نهضت نموده تا مالپسار رسیده \* درین اثنا بلیسر خان با پانزده سوار رفقای خود در رسید \* بیرق سواران در جنگل نمودار شد \* قضا را دران وقت - از وفور حرارت تابستان - صولت جنگ - درون رتبه تبدیل نشیمن کرده - خود بجای که حاجی محمد امین نشسته بود نشست - و حاجی را بجای خود نشاند \* بمجرد نمودار شدن بیرق سواران بلیسر - آن هردو سوار نیزه دار از بیرون پرده بطعن نیزه های جانستان

(۱) در نسخه های قلمی شده \* (۲) در نسخه های قلمی اینجا نیزه دار

و پیش ازین نیزه دار \*



حاجی را - صولت جنگ تصور کرده - بگمان خود کارش تمام ساختند - و راه گریز پیش گرفتند \* بحسب تقدیر بمجرد رسیدن سنان بر دست و بازوی حاجی - خنجرش از دست افتاد - و فریاد زدی زدی برکشید - (و) درون رتبه بغلطید - صولت جنگ - که پیمانۀ عموش لبریز نشده بود - بسلامت ماند \* چون افواج افغانه بغارت و تاراج مفرزمان مشغول بودند - میر محمد جعفر خان بهادر و محمد امین خان بهادر - با معدودی چند - در فافله فراریان رسیده - سعید احمد خان صولت جنگ جوین بهر طرف می گردیدند - و صولت جنگ از بیم جان - که مبادا حریفی جست و جو می کرده باشد - دم بر نمی آورد \* چون محمد امین خان متصل شد - آوازش شناخته جواب داد \* خان مذکور باستماع جواب - فی الحال پرده رتبه را دریده - و طنابها را بریده - او را برآورد - و از اسب فرود آمده معانقه کرد - و میر محمد جعفر خان هم رسیده در یکدیگر بغل گیر شدند - و بر سلامتی جان از شکر ایزدی بجا آورده مراتب شادمانیها بتقدیم رسانیدند \* در حالتی که آنها بمعانقه و مصافحه مشغول بودند - حاجی محمد امین فرصت دیده - سبکتر از رتبه برآمده - بر اسب محمد امین خان سوار شده - بجهنم گریخته پنهان گردید \* آنها - بعد از استفسار احوال صولت جنگ - چون بر اسپان خود سوار شدند - محمد امین خان از فتنان مرکب متعجب ماند \* بعد از توقف بران حال سرمایه



حسرت انداختند \* چون افواج افغانه - از تاخت و تاراج مفروغ شده - نزد میر محمد جعفر خان فراهم شد - صولت جنگ را بحضور مهابت جنگ روانه نموده - بتعاقب میرزا محمد باقر پرداختند \* میرزای مذکور - چون قافیه رهائی تنگ دید - برگشته بمقابله پرداخت - و بجنگ بان و تیر و تفنگ در پیوست \* چون نوبت به نیره و شمشیر رسید - مراد خان - بخشی راجه پرسونم - که با جمعی کثیر رفیق میرزا باقر بود - بحد تمام عنان اسب میرزا گرفته از میدان جنگ باز گردانید - و راهبری نموده از راه جنگل روانه دکن ساخت \* علی وردی خان - بملاقات صولت جنگ و حصول فتح مراسم شکرو سپاس بجا آورده - صولت جنگ را برای آسودگی به بلده کنگ رخصت نمود - و خود هم - چندی مقامات داشته - و از طرف حریف دلجمعی نموده - همقرین ظفر ریاض معارفت افراشته - داخل کنگ شد \* و رفقا و دوستداران میرزا باقر را گوشمال کما ینبغی داده - و اسپان داغ میرزا باقر را هر قدر (که) یافت به ضبط درآورد - و شیخ معصوم را - که جماعه دار عمده بود - به نیابت نظامت صوبه اودیسه مقرر ساخته - بعد فراغ از نظم و نسق آن ممالک به بنگاله مراجعت کرد \* چون جنگ ایسر راجه موریهنج - رفاقت میرزا باقر اختیار نموده - تن باطاعت و انقیاد مهابت جنگ نداده بود - از شوخی او خلعجانی در دل داشت - لهذا بعد ورود به بندر بالیسر - بعزم استیصال او



کمر همت بر بست \* راجه در هر پیر پور - که مسکن و ماوای او  
 بود - مشغول جشن و طرب و رقص و تماشا بود - و بغرر کثرت  
 جنگل و انبوه افواج چواران و کهند تیان پنبه<sup>(۱)</sup> غفلت از گوش هوش  
 بر نه آورده - از افواج علی وردی حسابی فرو نگرفت \* افواج  
 علی وردی خانی - دست قتل و فحش دراز کرده - بتلاخت و تاراج  
 رعایا پرداخته - ملکش را بجا رب غارت رفتند - وزن و بچه های  
 کهند تیان و چواران به بند در آورده - سنگ تفرقه در جمعیت آن  
 گروه انداختند \* راجه - استیلائی افواج بخاطر آورده - با تمامی  
 اثاث البیت و اتباعه و الحقه بالای کوه گریخته - در مامن خفیه که  
 عساکر خیال و وهم از مرور و عبور الجا اعتراف بعجز نماید - ملجا  
 گرفت \* و آن ملک بتصرف افواج مهابت جنگ در آمد - و  
 بقتل و غارت و سوختن دقیقۀ نامرعی نگذاشتند \* چون میر حبیب -  
 بخشی مرشد قلی خان - بعد از شکست نزد رگهوجی گهوسله رفته  
 او را همواره به تسخیر بنگاله ترغیب و تحریص می نمود - درین  
 وقت که رگهوجی گهوسله - برادرزاده<sup>(۲)</sup> راجه دکن که مکاسه دار<sup>(۳)</sup>  
 صوبه برار بود - گرفتاری مهابت جنگ بصوبه اودیسه بخاطر آورده -  
 ( و ) عرصه ممالک بنگاله را از تهمتنان جنگجو خالی دیده - بهاسکر  
 پیشت دیوان - سپه سالار خود - و علی قرارل ( را ) - که سردار عمده

(۱) در نسخه های قلمی اینجا کهند تیان و ازین پیش کهند تیان - صفحه ۴۱۹ حاشیه ۱

بنگرنند \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی راجه ها \* ( ۳ ) در نسخه های قلمی مکاسه دار \*



بود - با جمعیت شصت هزار سوار مرهتّه از ناگپور همراه میرحبیب  
 کرده - براه جنگل بجهت تاخت و تاراج این ملک گسیل کرد -  
 مهابت جنگ - بدریافت خبر آمد آمد غنیم - از تعاقب راجه  
 موربهنچ دست بردار شده - متوجه ممالک بنگاله گردید \* هنوز  
 جنگلهای ملک موربهنچ طی نکرده بود - که افواج غنیم بطرف  
 چکله بردوان نمودار شد \* و مهابت جنگ - بسرعت برق و باد  
 پلغز کرده - شباشب در سرای اوجالن متصل بردوان رسید \* افواج  
 غنیم - از اطراف و جوانب هجوم آورده - بغارت بهیر و بنگاله  
 پرداخت \* سپاه بنگاله - که جنگ غنیم ندیده بودند - و از قزاقی  
 و ترکنازی آنها فسانها شنیده - بیکبار از محاصره و دست برد غنیم  
 و زد و خورد آنها مانند افواج تصویر از کار ماندند \* و احوال و ائصال  
 یکسر وقف تاراج گردید - و رسد غله مسدود بلکه مفقود گردید \*  
 اسبان و فیلان و شتران برای علف از لشکر برمی آمدند - (و) افواج  
 غنیم خوش طبعانه می بردند <sup>(۱)</sup> \* افواج مهابت جنگی از ترکناز و  
 محاصره غنیم تنگ آمده از انتظام افتاد \* مرهتّهها بیکبار هجوم آورده  
 بر فیل لنده سوار می بیگم ریختند - و فیل را کشان کشان بلشکرگاه  
 خود می بردند \* مصاحب خان مهمند <sup>(۲)</sup> - پسر عمر خان جماعه دار -  
 را عرق همت هندستان زائی بحرکت آمده - مقابل غنیم شده -  
 پای جبرأت و جلالت افشوده - بحکله مردانه و دست برد رستمانه -

(۱) یا بسر می بردند باشد \* (۲) شاید قد میمند باشد



فیل را معه سواری از چنگ غنیم وارهانید \* اما از بسیاری زخمهای  
 کاری چهره افروز - با گروهی از رفیقان و برادران - گلگونۀ شهادت  
 بر رخ مالید - و در همان مقتل مدفون گشت \* و چون غنیم بچیرگی  
 و خیرگی از اطراف نرفته کردند - ناگزیر مهابت جنگ بدره های زر  
 کشاده در میدان ریخت - و غنیم را مشغول غارت گذاشته - فرصت  
 غنیمت دانسته - بسرعت برق و باد عیان تاب شده - خود را  
 به بردوان رسانید \* افواج گرینده - که از سه شبانروز روی دانه ندیده  
 بودند - از ذخائر بردوان آتش جوی را فرو نشانیدند \* متعاقب -  
 افواج غنیم هم شتافتند - دیهات و قریات اطراف و جوانب را  
 غارتیده - و بقتل و اسیر پرداخته - انبارهای غله را آتش دادند -  
 و اثر آبادی دران نواح نگذاشتند \* و چون ذخائر و انبار بردوان  
 بآخر رسیده - و رسد آمدنی غلات بالکل مسدود گردیده - نوبت  
 بآن رسید که آدمی به بیخ گیاه - و حیوانات به برگ اشجار -  
 سد رمق می نمودند - و آن هم میسر نمی شد \* و چاشت و عشا جز  
 قرص مهر و ماه جلوه افروز دیده نمی گردید \* و شب و روز در نشیمن  
 عالی خانه زین نشسته روی خواب بخواب هم نمی دیدند \* افواج  
 افانده و بهیله - ننگ کیسه همت و تهور درباخته - دل بمرگ  
 نهانند \* مهابت جنگ - آیه مغلوبیت از صفحه حال سپاه مطالعه  
 نموده - با سران سپاه گفتاش کرده - قرار برین داد که توپخانه پیرامون  
 لشکر چیده - و احوال و انتقال در میان گرفته - ازین دارالقسط یاخو



شده - به کتوه باید رسید - که دران جا آذوقه انسان و علف حیوان  
 دستیاب خواهد شد - از قرب (و) جوار مرشد آباد از راه تری و  
 خشکی میتواند رسید - (و) فی الجمله رفاهیت سپاه خواهد گردید \*  
 الغرض باین اراده از بردوان شبگیر زده بسمت کتوه جاده پیمای شدند \*  
 و باندک عرصه بکوچ متواتر و طولانی به کتوه رسیدند \* از آنجا که  
 مادیان بادپای غنیمت چهل کوره راه در روزه طی می کنند - پیش  
 از رسیدن مهابت جنگ - آبادی و ذخائر و انبارهای غلات را  
 سوخته بخاک یکسان کرده بودند \* و افواج مهابت جنگ - بحالت  
 یاس ندای الجوع بآسمان رسانیده - مضمون این بیت ادا کردند -  
 نشد که از سر ما فتنه دست بردارد -

بهر دیار که رفتیم آسمان پیدا است \*

اما حاجی احمد نان پزان شهر را فراهم آورده نانه پزائیده با دیگر  
 اطعمه و ماکولات بر کشتیها بار کرده روانه به کتوه می نمود - و رسد  
 و غلات هم متواتر و متکثر بلشکر می رسانید \* فی الجمله سپاه از  
 گرسنگی نجات یافتند - و دواب هم از دانه و گاه مرقه شدند \* مردم  
 سپاه را - که خانههای هر یکی در مرشد آباد بود - حب الوطن در  
 دل جا گرفت - و آهسته آهسته راه خانهها سر کردند \* چون میر  
 شریف - برادر میر حبیب - با تمامی اموال و توابع و لواحق در  
 مرشد آباد بود - بازاء بر آوردن برادر و اثاث البیت میر حبیب  
 یا هفت صد سوار مرسته بر شهر مرشد آباد تاخت آورد \* و شبها شب



یلغر کرده علی الصباح در ده پازّه و گنج محمد خان رسیده آتش در زد \* و از محاذی قلعه رودخانه بهاگیرتی عبور نموده - در حویلی خود در آمد - و میر شریف را - باموال نقود و اجناس معه اتبعه و الحقه خود - بر آورده همراه گرفت \* و خانه های اکثر سکنه شهر را بجا روب غارت رفته - و از کوتهی جغت سیئه نقود سرخ و سفید هر قدر که توانست برداشته \* مراد علی خان - خویش سرافراز خان - و راجه دولبه رام - و میر شجاع الدین - داروغه سائر بهجتوره<sup>(۱)</sup> - را دستگیر کرده - و تیرت کونه - که بجانب مغرب شهر بمفاصله یک فرسخ واقع است - فرودگاه ساخت \* حاجی احمد و نوازش احمد خان و حسین قلی خان - که در شهر بودند - بمجرد نمودن فوج مرهته یک دو ضرب توپ شلک کرده - کوچه های شهر و دروازه قلعه را بند نموده - متحصن شدند - و پیارای مقابله و مدافعه غنیم و حفاظت شهر نیافتند \* چون روز دیگر مهابت جنگ با جمعیت خود شب شب داخل مرشد آباد شده - مرهته اراده یورش شهر نکرده - آبادی آن روی دریا را غارت کرده - مراجعت به کتوه کردند \* چون موسم برسات رسید - طغیانی دریا بخاطر آورده - جنگ موقوف نمودند - اما بنگاه در کتوه مقرر ساخته - بملک گیری پرداختند \* بهاسکر پندت - میر حبیب را در هر امور<sup>(۲)</sup> مطلق العنان نموده - خود در کتوه نشست - و انواع بهر طرف جهت تاخت

(۱) صفحه ۲۹۳ مطهره بنگرند \* (۲) بجای امر \*



و تاراج می‌فرستاد \* مهابت جنگ هم برای رفاهیت سپاه خود از شهر حرکت نه نمود \* چون نشو و نمای میرحبیب از هوگلی بود - اکثری از خویشان و دوستان او در هوگلی بودند \* میرابوالحسن سرخیل همه آنها در صدد تسخیر هوگلی شد \* اکثری از مغلیه را با خود متفق ساخته - خفیه نامه و پیام با میرحبیب داشت \* و میرمحمد رضا - نائب فوجدار - مدار کار خود را بصوابدید میرابوالحسن گذاشته - از حریف بغلی غافل بوده - شب و روز بسر خوشی باده عیش و عشرت می‌گذرانید - تا آنکه میرحبیب - بایمائی میرابوالحسن - با جمعیت دوهزار سوار - که سرکرده آنها سپس راؤ بود - عزیمت هوگلی نمود \* نیم شبان بر دروازه قلعه رسید - و به میرابوالحسن اطلاع داد \* در حالی که محمد رضا بزم شراب آراسته محو تماشای رقص لولیان بود - میرابوالحسن خبر داد که میرحبیب جریده باراده ملاقات شما رسیده - بر دروازه قلعه ایستاده - انتظار دارد \* آن سرشار باده بیخبری - بی تأمل دروازه قلعه را وا کرده - باندرون طلبید \* میرمذکور داخل شده - باتفاق میرابوالحسن - محمد رضا و میرزا پیارن را نظربند نموده - درون قلعه بند و بست خود کرد - و بر دروازه قلعه کسان خود را مسلط کرد \* شرفا و سکنه شهر - همان شب در چوچره و غیوه فرار نموده - در مسکن اولندیز و نراندیس پناه گرفتند \* صباح آن سپس راؤ با جمعیت خود



داخل قلعه شده - اکثری از مغلیه - آشنایان میر حبیب - بواسطت  
 میر حبیب - با سیس راؤ ملاقات کردند \* راؤ مذکور - بحسن اخلاق  
 و سلوک و مدارا پیش آمده - هر یکی را مستمال ساخته - مفاد می  
 امن و امان در شهر گردانیده - مرهته را از غارت و تاراج بازداشت \*  
 و زمینداران را رجوع به تشخیص و تحصیل مال واجب نمود \* و  
 قاضی و محکمسب و ارباب دخل پادشاهی را بعدالت مامور  
 ساخته - بدستور - فوجداری بقبضه اختیار میر ابوالحسن گذاشت \*  
 و میر حبیب - چند ضرب توپ و ذخیره سرب و باروت و یک منزل  
 سب از هوگلی گرفته - نزد بهاسکر بندت در کتوه رسید \* چون  
 موسم برسات بود - میر مهدی را - با جمعیت تفنگچیان - بسواری  
 کشتی - برای تحصیل محالات عبور گنگ تعیین ساخت \* لیکن  
 میر موصوف از خوف مهابت جنگ از خشکی معادلت نه نمود \*  
 و کلاهی زمینداران - نزد میر حبیب رجوع شده - برای حفاظت  
 و امنیت ملک از دست غارتگران مرهته - بخرج مبالغ خطیر -  
 نگاهبانان می بردند \* و شرقا و نجیای مدمول - بهاس (آبروی)  
 خود جلاوطن شده - عبور گنگ سکونت گرفتند \* و از اکبرنگر  
 تا میدنی پور و جالپور بتصرف غنیم در آمد \* اما آن غارتگران  
 سفاک عالمی را - گوش و بینی بریده و دستها تراشیده - توبره  
 خاب بر دهنها بسته - در آب غرق کردند - و بسیاست غیر مکرر  
 کشتند و سوختند .. و ننگ و ناموس جهانی را بر باد دادند \*



و مهابت جنگ - بفکر تنبیه و اخراج غنیم عاقبت و خیم سرگرم  
 تدابیر شده - در گردآوری سپاه و آلات حرب پرداخت \* و کشتیهایی  
 فراوان - از اطراف جهانگیرنگر و جلنگی و مالد و اکبرنگر و غیره  
 به مرشد آباد طلبیده - ازین کنار بهاگیری بطرف کتوه راهی  
 می کرد \* و دوازده هزار بیلدار برای پل بندی بر کشتیها تعیین کرد -  
 و بدلداری سپاه پرداخته بساز و پراق و اسپ و فیل و شمشیر و انعام  
 اضافه دلہای سپاه را بدست آورده - ترغیب و تحریص جنگ می داد \*  
 و غنیم را در معاملات زمینداران و زرکشی و ملک گیری غافل دیده -  
 و فرصت را غنیمت شمرده - بسرداران افغانه و بهلیه مشورت شبخون  
 در میان نهاد \* و باین اراده - با افواج شایسته و سنگین چلوریز  
 شنانت - و بکوچهای طولانی نیم شبان محاذی کتوه رسید - و در  
 تاریکی شب بر کشتیها - که از پیشتر تیار داشته بود - پل بسته  
 بالشکر جرار از دریا عبور شروع کرد \* هنوز خود با سرداران و چندی  
 از جوانان کارآمدنی از پل عبور نموده بودند <sup>(۱)</sup> - که از بار انبوهی گذار  
 لشکریان پل بشکست - و کشتی چند بآب فرو رفت \* بسیاری از  
 افغانه و بهلیه غریق بحر فنا گردیدند \* مهابت جنگ از دریافت  
 این تخلل بدریای حیرت فروشد - و بگمان آنکه - چون تمامی لشکر  
 آن طرف دریا از گذر متعذر است - و خود با جماعهٔ قلیلی  
 این طرف دریا بدقابلهٔ حریف است - اگر از عبور و مرور او غنیم <sup>(۲)</sup>

( ۱ ) در چنین مقام اکثر دیغه جمع می آرد \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی آن \*



واقف شود معلوم نیست که مال حال بکجا انجامد - مشعلها پکسر خاموش گردانید - و بخبرگیری اعضاي پل و عبور عساکر کل حکم کرد \* از آنجا که غنیم سرشار باده غفلت بود - بخیر گذشت \* کشور خان - نایب فوجدار - و منکنت - چودهری بیلداران - بچستی و چالاکي تمام - کشتیها بخاک و خاشاک انباشته - به بستن آن شکسته حکمتهاي لقمانی بکار بردند \* و افواج بحرامواج بعجلت تمام از پل گذشته به مهابت جنگ و سرداران ملحق شدند \* و بیکبار شمشیرها آهینخته - بهیأت اجماعي همچون آفت سماوی - بر فوج غنیم ریختند - و آوازه دهاوه از هر طرف بلند گشت \* مؤلفه -

شب تار و تیغ درخشان درو

چو آبر سیاه برق رخشان درو<sup>(۲)</sup>

ز بس ریزش خون دران دشت کین

شده ارغوان زار روی زمین \*

ز بس کشته افتاده بر کشته ها

نمودار شد هر طرف پشته ها \*

میر حبیب و بهاسکر پندت و غیره - سرداران غنیم تاب اقامت نیارده - سراسیمه دشت ادبار گشتند - و عالمي را همچو گاو بقصاب سپرده - خود راه گریز پیدش گرفتند \* شکست عظیم در لشکر غنیم افتاد - مهابت جنگ مظفر و منصور بتعاقب پرداخت \*

(۱) در نسخه های قلمی بخبرگیر \* (۲) بجای چو ابر در نسخه های قلمی جواهر \*



بهاسکر و غیره سرداران مرهته - در رام گده جمع شده بانفاق یکدیگر  
 از راه جنگل بناخت و تاراج صوبه اودیسه یلغرشناقتند \* و شیخ  
 محمد معصوم نائب انجا بعزم مدافعه غنیم از کنگ برآمده سد راه  
 شد - بعد تلاقی فتنین آتش قتال اشتعال یافت \* چون زمینداران  
 از رفات پهلوتهی کردند - با جمعیت قلیل - که همگی چهار  
 پنج هزار سوار و پیاده بود - پانی ثبات بمیدان افشرد \* افواج غنیم -  
 که زیاده از مور و ملخ بودند - از اطراف مانند حلقه پرکار دائر<sup>(۱)</sup>  
 شده - همچو نقطه درمیانش گرفتند - و شیخ معصوم را با رفقای  
 او سیراب زلال شهادت ساختند \* و صوبه اودیسه و قلعه بارهباتی  
 و قلعه بلده کنگ بتصرف غنیم در آمد \* نواب مهابت جنگ -  
 بسنوح این واقعه - جلوریز به بردوان رسید \* دو ماه طلب  
 سپاه و انعام اضافه فتح کدوه بهر یکی داده - به کدک شتافت -  
 و افواج مرهته را زده زده از کنگ اخراج کرده مظفر و منصور  
 داخل قلعه کنگ شد \* و عبدالرسول خان جماعه دار را - که  
 ثانی مصطفی خان و عمزاده او بود - با جمعیت شش هزار سوار و  
 پیاده به نیابت کنگ ممتاز ساخته - اعلام مراجعت بصوبه بنگاله  
 برافراشت \* و از دریافت خبر وقوع شکست بهاسکر بذت - سپس راء  
 قلعه هوگلی را خالی کرده به بشن پور شتافت \* و دیگر سرداران -  
 که به تحصیل زرها جابجا معین بودند - هر یکی راه فرار اختیار

( ۱ ) بجای دائر شاید که دائره باشد \*



کردند \* و عمال و فوجداران مهابت جنگ - داخل ممالک  
مغروته شده - مجدداً به تودن و آبادی پرداختند \* اما بهاسکر  
پندت - ازان طرف شکست خورده - تاراجیان برگي را باطراف  
اکبرنگر و بهاکپور و صوبه بهار گسیل کرد \* مهابت جنگ - که  
هنوز نفس درست نکرده بود - باز از بنگاله بآن طرف راه نورد  
شد \* و هنوز بصوبه بهار نرسیده بود - که برگیان ازان طرفها برگشته  
بر مرشدآباد تاخت آوردند \* مهابت جنگ - رجع القهری<sup>(۱)</sup>  
نموده - بتعاقب آنها بشتافت \* آن غارتگران بتاراج بالوچر  
مشغول بودند - که صدای کوس و طبل افواج هراول مهابت جنگ  
مقره دماغ آن شوریده دماغان گردید \* یکبار نقد کیسه همه  
در باخته - واحمال و ائقال غنیمت را برجا داشته - از شهر  
بدر زدند \* مهابت جنگ - تا رام گده بتعاقب منهرمان شتافته -  
کوس معاودت فرو کوفت \* الغرض این زد و خورد بسه سال  
کشید - و مبحث فتح و هزیمت بطول انجامید - وغالب از  
مغلوب ممیز نمی شد \* نواب مهابت جنگ - مضمون الحرب  
خدعه را کاربند شده - با علی فرارل - که یکی از سرداران مرهته  
و مشرف بشرف اسلام بود و به علی هائی معروف است -  
بحکمت عملی طرح آشتی انداخته - سلسله جنبان دوستی

(۱) در نسخه های قلمی رجع القهری - این سهو کاتب باشد - مؤلف غالباً

رجع - القهری نوشته باشد - چه پیشتر نیز گذشت - صحیح رجعة القهری \*



گردید \* و برای مصلحت او<sup>(۱)</sup> را پیش خود طلبیده - برفق و ملاطفت پیش آمده - بدمدینه و لباسات و مدارا و مواسات او را برین آورد که از بهاسکر پندت<sup>(۲)</sup> و غیره سرداران ملاقات نماید \* آن ساده دل - از بازی ایام غافل - فریب خورده - در دیک نگر رسید \* بعهد (و) موافق مهابت جنگ در باب بند و بست چوئه - مصالحه<sup>(۳)</sup> یکدیگر خاطرنشان بهاسکر و غیره سرداران نموده - برای ملاقات ترغیب داده \* و آنها - بمقتضای اذا جاء القدر بطل البصر - انگشت اجابت بر دیده های نابینای خودها نهاده - راجه جانکی رام و مصطفی خان (را) برای تاسیس اساس عهد و پیمان و حلف و سوگند پیش خود طلبیدند \* مهابت جنگ هر دو سردار به پیش نهاد \* و بعد رسیدن نزد بهاسکر قول و قسم بدستور دین و آئین خودها در میان آوردند \* مصطفی خان بجای مصحف خشکی در غلاف پیچیده همراه داشت - گرفته اقسام مغلظه یاد کرد \* علی بهائی و بهاسکر و غیره سرداران - بازی خورده بدام تزویر مهابت جنگ افتاده - اقرار مصالحه موکد کرده - و عدد ملاقات یکدیگر در مقام مذکوره نموده \* مصطفی خان و راجه جانکی رام را رخصت معارفت دادند \* آنها پیش مهابت جنگ

(۱) بجای اورا پیش در نسخه های قلمی اورئس \* (۲) بجای با -

صفحه ۴۳ سطر ۲ بنگرند \* (۳) پیش لفظ مصالحه در نسخه های قلمی

و نوشته - اگر و بجا داشته شود بجای بعهد صرف عهد خوانند \*



رسیده از نشستن نقش به مدعا و قول و قرار یکدیگر ذهن نشین ساختند \* نواب اظهار بشاشت کرده - بحسب ظاهر بترتیب خلایق فاخره و جواهرات و اقیال و افراس و دیگر تکائف نفیسه گران بها برای سرداران مذکور پرداخت - و بعوام اشتها مصالحت داده بباطن آماده دعا شده - با سرداران ضمیر دل خود را در میان نهاد \* جوانان کاری و جنگ آزموده را از افواج خود منتخب ساخت - (و) در منکرة خیمه های طولانی و عریض - که فوج سنگین معه اسپان و فیلان درون آن مخفی تواند شد - نصب کرد \* و خود داخل خیمه شده مجلس عالی از سرداران و بهادران سپاه - که انیس و جلیس بودند - آراست \* و فوج جوانان انتخابی بطور اخفا درون خیمه ها تعبیه کرد - و به علی بهائی پیام نمود که بهاسکر را معه جمیع سرداران بحضور بیاورد \* القصه بهاسکر - تمامی افواج خود را در بنگاه گذاشته - با اتفاق علی بهائی و بست و یک کس سرداران داخل خیمه شدند \* فرایشان حسب الاشارات پرده های سراچه را انداخته بطنایهای محکم بستند - و راه آمد و شد یگانه و بیگانه از اندرون و بیرون مسدود کردند \* مهابت جنگ بمجرد دو چار شدن بهاسکر برفقای خود - که مستعد اشاره بودند - فرمود که بکشید این کفره فجرة را \* فی الفور یکبارگی شمشیرها از هر طرف علم شده بر مرهقه ها افتادند - ندای ده و زن بر افلاک شد -



ز شمشیرها سینه‌ها چاک شد \*

بهاسکر را با بست و یک سردار دیگر طعمه سیوف ساختند \*  
 و در عین چپقلش - مهابت جنگ - بر فیل سوار شده - حکم  
 شادبانان فتن - و اشارت بلسکر انتخابی فرمود که فوج غنیم را  
 علف تیغ خون آشام سازند \* یک سردار غنیم - که با جمعیت  
 ده هزار سوار بیرون خیمه ایستاده بود - بمعاندن این حالت با  
 جمعیت همراهی راه گریز پیش گرفت \* و افواج مهابت جنگی -  
 همچو شیران جنگی در گله گوسپندان در افتاده - از کشته پشته‌ها  
 ساختند - و بقیه السیف را اسیر و دستگیر نمودند \* و دیگر  
 افواج غنیم - که در ضلع بردوان و دیکنگر و غیره دایره و بنگاه  
 داشتند - و از میدنی پور تا اکبرنگر دایره و سائر بودند - از  
 سروح این واقعه گریخته بطرف ناگپور رفتند \* و چون ماجرای  
 این سانحه سامعه آشوب رگه‌جوی گهواره گردید - مؤلفه -

ز بس خشم بر زد بر ابرو شکنج -

به بلچید چون مار از فکر گنج \*

چنان آتش کینه در دل فروخت -

سرو پای خود را تمامی بسوخت \*

و بعد انقضای ایام برسات - جمعی غفیر فراهم آورده - باران  
 انتقام بهاسکر و غیره سواران مقتول کمر عزیمت بسمت بنگاله



استوار بست - و بقتل و اسیر و نهیب و غارت پرداخته بسیاری  
 از اسیران را مثله نمود \* علی وردی خان باز - ( با ) افواج  
 بحر امواج - بعزم مقابله غنیم - رایت نهضت افراشت \*  
 درین اثنا بالاجی راؤ - پسر ( با ) جی راؤ پندت - پردهان و مدارالمهام  
 و سپه سالار راجه ساهو که خورده سال بود - و با رگهوجی نفاق  
 داشت - بحکم محمد شاه پادشاه - با شصت هزار سوار مرهقه  
 برای کومک علی وردی خان از دارالخلافه به بنگاله رسید \*  
 مهابت جنگ - از دو طرف سیل بلا را متوجه بنگاله دیده -  
 مراتب حزم و مآل اندیشی را کاربند شده - وکالی سخن سنج  
 با تحف و هدایا نزد بالاجی راؤ فرستاده - بساوک و مدارا او را  
 از خود ساخته - در ضاع بیربوم بیکدیگر ملاقاتها نموده - رابطه  
 پدری و فرزندی در میان آورد - و باتفاق یکدیگر باخراج رگهوجی  
 گهواره پرداختند \* رگهوجی - دست قدرت خود را از وصول  
 گوهر مقصود کوتاه دیده - بی نیل مقصود از بنگاله معاودت بملک  
 خود کرد \* و مهابت جنگ - از اخراج حریف فی الجمله اطمینان  
 بهم رسانیده - مبلغی خطیر تواضع بالاجی راؤ کرده - راضی و  
 شاکر رخصتش فرمود - و خود اعلام مراجعت به بنگاله افراشت \*  
 اما خلیجانی از طرف رگهوجی - که ( در ) ماده درخواست  
 چوته باشد - در دل داشته در صد لشکر آرائی بود \* درین وقت  
 با مصطفی خان سردار افغانه ناخوشی در میان آمد - و فوجت



بآن رسید که جمیع افغانه با روی متفق شدند - و او - طریق بغی  
 ورزیده - بازارۀ تسخیر عظیم آباد و دستگیر کردن حاجی احمد  
 و زین الدین احمد خان - با جمعی غفیر - عازم عظیم آباد شد -  
 و در مریگیر رسیده قلعه را محاصره کرده - قلعه دار انجا مستعد  
 بجنگ نشست \* عبدالرسول خان - پسر عم مصطفی خان -  
 بسپه مستوفی بادۀ شجاعت و تهور یورش کرده - خواست که  
 دروازه قلعه را شکسته مفتوح سازد \* قلعه داران سنگی عظیم از  
 بالا بر سرش انداختند \* از ضرب آن سنگ سنگین کاسۀ دماغش  
 شکسته بقعر سینه فرو شد \* مصطفی خان - وقوع این حادثه را بفال  
 بد شمرده - دست از تسخیر قلعه باز داشته - جلوریز به عظیم آباد  
 شتافت - و بمحاصره شهر پرداخته - با زین الدین احمد خان  
 طرح جنگ انداخت \* اکثر افواج خان مذکور - از دست برد  
 افغانه تاب اقامت نیارده - بشهر پناه در آمدند - و خان مذکور -  
 با محدودی از سواران و جزائراندازان و تفنگچیان بهلیه - پای  
 ثبات افشوده بمقابله حریف ماند \* درین وقت افغانه بغارت  
 و تاراج بنگاه منزه مان پرداختند \* خان معزی الیه - چون مصطفی  
 خان را با جمعی قلیل دید - جزائراندازان و (تفنگچیان)  
 بهلیه را پیش نموده حمله کرد - و گولہ های جزائر و بندرق مانند  
 تگرگ باریدن گرفت \* بسیاری از رفقای مصطفی خان شربت  
 ناگوار مرگ چشیدند \* و گویا تفنگ بر حلقه مصطفی خان



رسیده یک چشم او را کور ساخت \* و جماعه مغرزه نیز از شهر برآمده بر زمره غارتگران ریخته نه تیغ نمودند \* مصطفی خان هزیمت خورده به جگدیش پور رفت \* زین الدین احمد خان - مظفر و منصور شادیانه فتح نوازان - داخل قلعه شد - و بتدبیر تعاقب حریف پرداخت \* مصطفی خان نامه<sup>(۱)</sup> بنام رگهوجی گهوسله فرستاده استمداد نمود \* رگهوجی - که خواهان این لطیفه بود - این معنی را فوز عظیم دانسته - در تهیه فرستادن فرج گردید - اما مهابت جنگ - از دریافت این خبر - جلوریز به عظیم آباد شتافت \* افواج بنگاله و عظیم آباد یک جا شده بالاتفاق بمقابله مصطفی خان پرداختند \* بعد زن و خورد بسیار - مصطفی خان - مجال اقامت ندیده - بهای هزیمت از سرحد عظیم آباد بسمت غازی پور بدر رفت - و مهابت جنگ همدوش فتح و نصرت به مرشد آباد مراجعت کرد \* مصطفی خان - باز جمعی غنیر از سوار و پیاده فراهم آورده - بر عظیم آباد تاخت \* زین الدین احمد خان - بحکم آنکه زده را می توان زد - با افواج نصرت امتزاج مقابل شد - و بمساعی بسیار و ترددات بیشمار - بعد کشتش و کوشش فراوان - فتحیاب گردید - و مصطفی خان - به نتیجه کفران نعمت - در صف جنگ بقتل رسید \* خان

(۱) در نسخه های قلمی نامه و پیام رگهوجی - اگر چنان باشد بعد لفظ

پیام حرف به باید خواند \*



مذکور لاش آن بدمعاش را دو پرکاله کرده - برای عبرت بر پاي فیل  
 بسته - در شهر بگردانید - و سر آن مایه شر را در دروازه آریخت \*

فاعتبروا یا اولی الابصار \* درین عرصه رگهوجي گهوسله افواج مرهته را -  
 بسرکردگی راجه جانوجي پسر و موهن سنگه متبذنه خود - و میو  
 حبیب هزیمت نصیب را - باخذ چوته ممالک بنگاله روان کرد -  
 و جمعی کنیر از رفقای مصطفی خان نیز بآنها در پیوستند - و مجدداً  
 بازار جدال و قتال فیما بین مهابت جنگ و مرهته گرم گشت \*

و صوبه اودیسه بتصرف جانوجي درآمد - و فتوري در ملک بنگاله  
 روداد \* و میر حبیب پیغام بند و بست دادن چوته ممالک بنگاله  
 می نمود - و نوازش احمد خان و احسن قلی خان و جغت سیئه<sup>(۲)</sup>  
 و رای رایان در باب مصالحت بجد و جهد تمام ساعی شدند \* اما  
 مهابت جنگ اقبال چوته را عار دانسته راضی نمی شد - و با جمعیت  
 خود بمدافعه و مقابله می پرداخت \* چون مهابت جنگ از  
 شمشیر خان و سردار خان و مراد شیر خان و حیات خان و غیره -  
 سرداران افغانه در بنگه - ( که ) در هنگامه پردازها شریک مصالحت  
 مصطفی خان بودند - متشکمی بوده نفاقی در دل داشت - و  
 آنها نیز قابوی وقت جوان - و با میر حبیب و مرهته نامه  
 و پیام داشتند - درین وقت در عین شورش غنیم - بطور مصطفی  
 خان - به بهانه طلب و تنخواه شورش و بلوای عام نمودند \*

(۱) در نسخه های قلمی او لا ابصار \* (۲) در صفحه ۳۴۳ سطر ۱۰ حسین قلی خان \*



مهابت جنگ - چون از آنها مطمئن نبود - طلب و تنخواه بیباق داده  
 رخصت نمود \* آنها به درپهنکه رسیده - بعد چندی باتفاق یکدیگر -  
 بارادۀ دغا و خدیعت پیغام نوکری نزد زین الدین احمد خان فرستادند \*  
 چون خان مذکور سپاه دوست بود - باستمال آنها پرداخته -  
 باستصواب نواب مهابت جنگ استدعای آن بدخصالان پذیرا نموده -  
 برفاقت خود طلب داشت \* شمشیرخان و سردار خان و  
 مران شیرخان با جمعی از افغانه به حاجی پور رسیده آن روی دریا  
 مقام کردند - و بموجب حکم زین الدین احمد خان - تمامی افواج را  
 گذاشته - با جمعیت سه صد سوار از برادران و رفیقان یکدل - بعزم  
 ملازمت از دریا عبور نموده بشهر درآمدند<sup>(۱)</sup> - و در چلستون - بعد  
 حصول ملازمت و ادای شرائط آداب - در یمین و یسار به نشستند \*  
 زین الدین احمد خان - بر مسند تکیه زده - باستفسار احوال هر یکی  
 پرداخت \* مران شیرخان - خواهرزاده شمشیرخان - او را غافل  
 یافته - جمدهر از کمر کشیده - بر شکمش زد که احشایش بیرون  
 افتاد - و بهمان ضرب کارش با تمام رسید \* آن دغاپیشگان - شمشیرها  
 علم کرده - رفقای حاضر را غلف تیغ ساخته - تمامی اموال و  
 امتعه حتی زن و دختر را متصرف شدند - و حاجی احمد را گرفته -  
 معکوس در سه پایه آویخته - بضرب و شلاق مبالغه خطیر خزینه و  
 دویزه گرفته - بانواع عقوبت کشتند - و نسوان خانه را باموال



فراوان بغارت بردند \* و همچنین خانه عمده‌های شهر بجا روب غارت رفتند \* و افاغنه روهیله - بتاراج شهر و نواح پرداخته جان و مال و ناموس عالمی را برباد دادند \* طرفه حشرات دران اطراف روداد \* اعون بالله من شر الکفار و من غضب الجبار \* شمشیر خان قریب یک صد هزار سوار و پیاده فراهم آورده - قانع بملک عظیم آباد نشده - هوای تسخیر بنگاله در کاخ دماغش پیچید \* مهابت جنگ که به مهم غنیم در امانی گنج خیمه داشت - بیک ناگاه خبرهای متوحش قتل زمین الدین احمد خان و حاجی احمد و خروج افاغنه سامعه آشوب شد - و حالتی که بر هیچ کس مباد بر وی بلکه بر تمامی قبائل و عشائر طاری گشت - و از غایت غم و غصه خواست که از علائق دنیا مجرد گزیده شهر و بازار را وقف تاراجیان نماید \* سرداران سپاه بانواع تسلی و دل‌داری آیه مصابرت خواندند - و نطق همت بعزم انتقام بر میان جانها بستند \* و چون بجهت کفایت این مهم درخواست خرج سپاه کردند - مهابت جنگ اعتذار ناداریها نمود \* نوازش محمد خان شهابت جنگ - متکفل اخراجات سپاه شده - هشتاد اک روپیه نقد از خانه خود بسپاه داده راضی کرد<sup>(۱)</sup> \* بالجمله مهابت جنگ مطمئن شده - نوازش محمد خان شهابت جنگ را در مرشد آباد گذاشته - خود با جمعیت فراوان و سپاه گران و ضرب زن شایان به عظیم آباد



شتافت \* و میر حبیب (به) ایماي شمشیر خان - بافواج غنیم از راه جنگل پاشنه کوب بدنبال می رفت - و از یمن و یسار دیهات را آتش زده و غلات را سوخته - بتاخت بهیر و بنگاه قاصر نمی شد - و فرصت خواب و خور بسپاه مهابت جنگ نمی داد - و روزی بی تحریک سیف و سنان نمی گذاشت - (تا) از بازه پیشتر گذشتند \* در میان بیکگانه پور با افواج شمشیر خان مقابله واقع شد \* راجه سندر سنگه زمیندار نگاری با جمعیت شایسته و بایسته (ملحق) گردید \* و چون از طرفین آتش قتال اشتعال یافت - افواج غنیم - که همچو سایه دنبال فوج نمی گذاشتند - با فواج چنداول بحرب و ضرب پیش آمدند \* افواج افغانه از پیش و لشکر غنیم از پس عساکر مهابت جنگی را در میان گرفتند \* بهادران عساکر مهابت جنگ - از دو طرف سیل بلا را بخود متوجه دیده - دل بمرگ نهاده - لوازم جانستایی و جانفشانی بظهور آوردند \* از آنجا که فتح خدا داد است - از اتفاق حسنه شمشیر خان و سردار خان و مراد شیر خان و غیرهم - سرداران افغانه - بضرب گوله های شلک توپخانه - بشامت کفران نعمت ماخوذ گشته - بر خاک فنا افتادند \* و افواج افغانه بشتر دایمی تمام رو بگریز نهادند \* سپاه مهابت جنگ - بحمله های مردانه بر فوج حریف دست یافته - بشمشیر و سنان و تیر و بندوق و بان دمار از روزگار آن بدنهادان بر آوردند - و از کشته پشته ها ساختند \* و افواج غنیم - از معاینه فتح شگرف پس پا شده - بغات النعش وار



متفرق شدند \* مهابت جنگ - سجدات شکر ایزدی بجا آورده -  
 با فتح و فیروزی داخل عظیم آباد گردید - و ناموس زین الدین  
 احمد خان و حاجی احمد را از شکنجه بدعت آن غارتگران ننگ  
 و ناموس رهائی داده - زنان و دختران آن شوربختان نمکحرام را  
 اسیر و دستگیر ساخت \* آری -

زمانه تیغ بکف در پیی مکافات است -

چه حاجتست که کس فکر انتقام کند \*

اما نواب مهابت جنگ - طریقه مروت و تقوت مرعی داشته -  
 زنانه‌های<sup>(۱)</sup> افغانه را زاد راه داده با حرمت و آبرویه دربنگه رخصت  
 فرمود - و مضمون احسن الی من اساء را کار بست \* و سراج الدوله  
 خلف زین الدین احمد خان را بصوبه داری عظیم آباد قائم مقام  
 پدرش نموده - راجه جانکی رام را به نیابت او گذاشته \* و خود بعد  
 فراغ از نظم و نسق آن صوبه بتدبیر دفع غنیم عازم بنگاله شد \* و  
 چون ملک پورنیه از رفتن خان بهادر خلف نواب سیف خان  
 بدارالخلافه خالی بود - سعید احمد خان صولت جنگ را - که داعیه  
 نظامت بنگاله در دلش مضمر و خیال ایالت این ملک در سرش  
 مضمر بود - بخدمت فوجداری پورنیه مقرر فرمود \* و در ایامی  
 که مهابت جنگ با شمشیر خان آویزش داشت - سراج الدوله (۱)  
 با نواب اعزاز الدوله عطه الله خان ثابت جنگ داماد حاجی -<sup>(۲)</sup>

(۱) بجای زنان یا زن‌ها \* (۲) بعد لفظ حاجی در نسخه‌های قلمی را \*



که فوجدارچی اکبرنگر بدمه او بود - سوء مزاجی (۱) او نمود \* و عطاءالله خان ( را ) شجاع و سپاه دوست و صاحب داعیه و عزم درست تصور نموده - در فکر ذلیل کردنش شده - به مهابت جنگ سخنان دور از کار خاطرنشان کرده - مزاج مهابت جنگ بران آورد که در اخراج او همت مصروف داشته پیام کرد که از ملک ما بدر رود اگر نافرمانی وززد دست از حیات بشوید \* خان مرقوم - چندی بخودداری پرداخته - آخر راه دارالخلافه پیش گرفت - و در رقابت نواب وزیرالملک صفدرجنگ بوده - همراه راجه نبول رای در جنگ افغانه در فرخ آباد رخت هستی بربست \* چون بسبب هرج و مرج عظیم آباد غنیم در ممالک صوبه اودیسه متصرف گردیده مستقل شده بود - مهابت جنگ در بنگاله اقامت نه نموده متوجه مهم آن صوبه گشت \* و افواج غنیم مرهته را از آن ملک اخراج نمود - و سپید نور و سراندازخان را معه دیگر جماعه داران - رفقای غنیم - که در قلعه باره پائی محصن داشتند - بدلاسا (و) تسلی مطمئن ساخته از قلعه برآورده بقتل درآورد \* و اسبان و اسلحه رفقای آنها را گرفته - همگی را از کدک اخراج نموده - رایت مراجعت به بنگاله افراشت \* و چون وجوه میر حبیب خمیرمایه انواع فتن و فساد بود - مهابت جنگ - فکری اندیشده - خطی بطور در جواب بنام او نوشت - مضمونش آنکه خط

( ۱ ) در نسخه های قلمی ره \*



مرسوله رسید - آنچه از اراده استیصال جماعت غنیم نوشته بودند بر منظر استخوان جلوه نمود - بسیار بهتر است - شما از آن طرف و این جانب از این طرف مستعد و منتظر است - بهر طوری که توانند آنها را باین طرف آرند - آن وقت آنچه مرکوز خاطر طرفین است از قوه بفعل خواهد آمد \* و نوشته را بقاصد سپرد - و تاکید کرد که از طرفی که تهاغه غنیم نشسته باشد راهگرا گردد - و بطوری که این خط گرفتار شود سعی نماید \* و چون تیر تدبیر بهدفع تقدیر مقابل افتاد - مرهته از میر حبیب بدگمان شده - بقتلش مبادرت نمودند \* القصه مدت درازده سال آتش جدال و قتال فیما بین مرهته و مهابت جنگ اشتعال داشت - و مرهته بدون چوئه دست بردار نمی شدند \* و از کشته شدن حاجی احمد و زین الدین احمد خان زور بازویش کم شد - و ایام پیری و ضعیفی قوایش را مضحمل ساخت \* ناگزیر - بمقتضای مصلحت بدرخواست نوازش احمد خان شهابت جنگ - بدادن چوئه هر سه صریه با غنیم مرهته صلح اختیار نمود - و بتوسط مصالح الدین محمد خان - همشیره زاده میر حبیب - و صدرالحق خان عهد و قول مصالحه و بند و بست چوئه نموده - صریه اردبسه در عوض چوئه بغنیم واگذاشت - و صدرالحق خان را بوکالت و نیابت مقرر ساخت \* و خود بعد فراغ از مهم عظیم غنیم بفراغ خاطر بسیر و شکار پرداخت \* و پس از نظامت شانزده سال - بتاریخ نهم شهر رجب روز شنبه سنه ۱۱۴۹ سال دوم جلوس



عالمگیر ثانی - بمرض استسقا طبل ارتحال بعالم آخرت کوفت -  
و در خوش باغ مدفون گشت - و سراج الدوله - که قائم مقام بود -  
بمسند نظامت نشست \*

### نظامت نواب سراج الدوله \*

چون نواب علی رزوی خان مهابت جنگ مرحله پیدمایی  
ممالک عدم گردید - نواب سراج الدوله - پسر زین الدین احمد خان  
هیدت جنگ - که دخترزاده اش بود و نواب معزی الیه از پیشتر  
او را بولیعهدی ممتاز فرموده بر وساده نظامت متکی ساخته خود  
معه جمیع عمده ها آداب بجا آورده نذرانه ها گذرانیده بود - بر  
مسند ایالت بنگاله و بهار و اودیسه متمکن گردید - و غرور و استکبار  
که بدترین اعمال و ناپسندیده ایزد متعال است پیش گرفت \* داران  
عروه بجهتی چند گه سیتی بیگم زوجه شهابت جنگ - که در  
موتی جهیل بود - بمقامت ایستاده - و میر نظر علی را - که ملازم  
و دست و پا گرفته و بانواع انعام و بخشش سرفراز کرده او بود -  
مقدمه العیش - و نواب بیرم خان را میر بخش فوج - مقرر کرده - دست  
زدن آغاز نهاد \* چون بیگم مهابت جنگ و جگت سیئه فرستاده  
سراج الدوله نزدش رسیده حرفی چند خاطر نشان او کردند - دست از  
حرکت باز کشید \* و نظر علی روپوش شد - و بیرم خان در پناه یکی از  
جماعه داران رفته عار بدنامی اختیار کرد \* فوج سراج الدوله رسیده



بیگم را معه امتعه و اثامی<sup>(۱)</sup> کاینها ( ۹ ) کشیده بردند \* نایدیدنیها دید  
 و ناشنیدنیها شنید \* و عمارت و مسکنش را مستامل ساخته دفائن  
 برآورده به منصور گنج بردند \* اما از درشتی مزاج و یاده گوئی  
 سراج الدوله رعب و هراس در دل هر خاص و عام به نهی جاگیر  
 شده بود که از سرداران سپاه و عمده های شهر هیچ کس ایمن نبود -  
 و از مجرایان هر که برای سلام حضور او می رفت از جان و آبرو  
 دست می شست - و هر که با حرمت و آبرو باز می گردید دو گانه  
 شکر الهی بتقدیم ( می ) رسانید \* و با جمیع عمده ها و جماعه داران  
 مهابت جنگی بتمسخر و ظرافت پیش آمده هر یکی را بمناستنی  
 قبیح - که لائق مرد آدمی و بحال شان نباشد - نسبت می کرد \*  
 و هر چه سقط گوئی و دشنام بر زبانش می گذشت بلا تأمل بر روی  
 هر کس می گفت - و احدی مجال دم زدن نداشت \* و موهن لعل  
 نام کایته را - صاحب اختیار و مدار علیه امورات کرده - بخطاب  
 مهاراجه موهن لعل بهادر مخاطب ساخت - و رساله سواران و پیاده  
 زیاده از حد بخشید - و همگی سرداران و عمده ها را برای مجرای او  
 حکم کرد - چنانچه بعمل آمد - الا میر محمد جعفر خان - که یزنه نواب  
 مهابت جنگ و بخشی فوج بود - از مجرای او ابا کرد - و چندی  
 از مجرای سراج الدوله هم موقوف ماند \* اما راجه موهن لعل -  
 در مغز و پوست سراج الدوله درآمده - آن قدر خود را گم کرد که هیچ

(۲)

( ۱ ) شاید که اثاث مکانها باشد \* ( ۲ ) اینجا بیقرار \*



احدی را موجود نمیدانست - و اقارب و خویشاندان خود را بکارهایی خالصه و اختیار امورات مالی و ملکی هر سه صوبه تجویز نموده - عملیه‌های سابق را از کار عاطل ساخت \* چنانچه نواب غلام حسین خان بهادر را پیام کرد که اگر بدرماه دو صد روپیه راضی شوند باشند - والا از ملک برآیند \* اوشان ناگزیر باظهار زیارت کعبه الله سمت هوگلی روانه شدند \* و چون پیش از وفات مهابت جنگ - در اوائل همان سال - سیزدهم ربیع الاول - نواب نوازش احمد خان شهابت جنگ - که بخدمت دیوانی بنگاله اختصاص داشت - وفات یافته بود - نواب سراج الدوله راجه راج بلب پیشکار شهابت جنگ را بعلت اخذ مطالبه و محاسبه گرفتار ساخته \* هرچند راج بلب می‌خواست که چیزی زر داده رفع مطالبه نماید - منظور نکرده نظر بند داشت \* و او عیال و اطفال خود را در کلکته بحماییت انگریزان فرستاده \* سراج الدوله می‌خواست که عیال او را هم دستگیر نماید \* مهابت جنگ در حالت بیماری مانع شده بود که بالفعل موقوف دارند - بعد حصول صحت من عیال او را خواهم طلبید \* درین وقت راجه رام جماعه دار هرکاره‌ها را حکم کرد که در کلکته رفته عیال و اطفال او را بر آورده بیارد \* و خود در ماه شعبان بطریق سیر عازم سمت اکبرنگر گودید \* تا درنه‌پور رسیده برب رودخانه کالابانی خیمه داشت که خبر رسید که سرداران انگریز - معترض شده - از آوردن عیال و اطفال راج بلب مانع گردیدند \* بمجرد اسماعی



این خبر آتش خشم در اشتعال آورده - سرداران لشکر را طلبیده - حکم کرد که من عزیمت مهم کلکته دارم - باید که احدی در مرشد آباد داخل نشده - از همین راه در چونه کهای دیره نمایند \*

و صباح روز دیگر کوچ کرده - به چونه کهای رسیده ازان جا کوچ بکوچ بر کلکته تاخت آورد \* و در ماه رمضان با انگریزان جنگ کرده مظفر و منصور شد \* و سردار آنها بر کشتی نشسته خود را ازان جا بدر زد \* و سراج الدوله شهر کلکته را بجاروب غارت رفته - و شهر را علی نگر نام کرده راجه مانک چند را با جمعی غنیو بکراست انجا گذاشته - و تهالجات مستحکم در مکهوه و بجبجیا و غیره طرق عبور و مرور کشتیهایی انگریز نشاند - و اواخر ماه مذکور علم مراجعت افراشت \* و چون صولت جنگ فوجدار پورنیه در همان سال - پیش از وفات مهابت جنگ - در ماه جمادی الاول وفات یافته - و پسرش شوکت جنگ - که ابن عم سراج الدوله باشد - قائم مقام پدر شده بود - درین وقت سراج الدوله در فکر برانداختن او گشته - درخواست خزانه نمود \* او جواب داد که شما مالک سه صوبه هستید و من درین گوشه افتاده بنان پاره قناعت دارم - اکنون شایان همت عالی نیست که دندان طمع برین نان پاره تیز نمائید \* سراج الدوله - از حصول جواب بی نیل مقصود دیوان موهن لعل را - با دیگر سرداران - مثل

(۱) بجای جمعی شاید که جمعی باشد \*



دوست محمد خان و شیخ دین محمد و میر محمد جعفر خان و غیره -  
 با فوج عظیم بجنگ شوکت جنگ گسیل کرد \* و به رام نرائن -  
 صوبه دار عظیم آباد - نوشت که زود خود را در پورنیه رساند \*  
 از آن طرف شوکت جنگ شیخ جهان یار و کارگذار خان بخشی و  
 میر مراد علی و غیره افواج را بمقابله نامزد نمود - و خود هم  
 متعاقب عازم آن سمت شده - حیات پور گوله را تاخت و تاراج  
 نموده وقف آتش کرده - مراجعت به پورنیه نمود \* و چون  
 افواج سراج الدوله در منهای رسیدند فروکش شدند - و فوج  
 شوکت جنگ بمفاصله یک کوه در نواب گنج مورچال بندی نموده  
 مستعد بجنگ نشستند - روز دیگر شوکت جنگ هم رسیده  
 بلشکر خود ملحق گردید - و همان روز راجه رام نرائن صوبه (دار)  
 عظیم آباد هم با افواج خود داخل لشکر سراج الدوله گشت \* صباح  
 روز دیگر راجه موهن لعل با جمعیت خود بعزم جنگ سوار شد -  
 و نشان ماهی مراتب که داشت بکشاد \* شوکت جنگ بمعاینه  
 ماهی مراتب - بگمان آنکه سراج الدوله داخل لشکر شده است  
 و بعزم رزم می آید - با جمعیت خود سوار گردید \* شیخ جهان یار  
 هر چند مانع آمد که امروز ساعت جنگ احسن نیست -  
 انشاء الله تعالی فردا علی الصباح پای جنگ قائم کرده هرچه  
 شدنی است خواهد شد - شغرا نشده بمیدان شتافت \* ناگزیر  
 شیخ معز علی الیه هم - با جمعیت خود سوار شده بمقابله



حریف داد مردی و مردانگی داده - زخم گولی خورد \* و شیخ عبدالرشید برادرش و شیخ قدرت الله داماد شیخ جهان یار - معه شیخ شهریار برادرزاده او - با چندی از برادران - در میدان جنگ مقتول شده - سرخروئی دارین حاصل نمودند \* درین وقت چپقلش - شمشیری برگردان اسپ شیخ جهان یار رسید و عنانش ببرید - اسپ بی اختیار او را از میدان در ربود - از بسکه زخمهایی کاری داشت تا رسیدن بیرنگر راه آخرت پیمود \* و دران حال شوکت جنگ خود مرتکب جنگ شده تیراندازی کنان در رسید - و با دوست محمد خان مقابل شد \* خان مذکور گفت که بر فیل من بیایند که سلامتی دارین است \* شوکت جنگ قبول نکرده تیری - که پیکانش دل مرغ بود - بر دندانانش زد - دندان پیشین او بشکست \* درین وقت همراه شوکت جنگ غیر از دو سوار - که یکی ازان حبیب بیگ بود - نمانده \* حبیب بیگ از اسپ فرود آمده پیش فیل او بمیدان ایستاد \* قضا را گولی بندوق از دست خواصی دوست محمد خان بر پیشانی شوکت جنگ خورد - طائر روحش پرواز نموده بشاخسار عدم نشست \* و کارگذار خان بخشی و شیخ بهادر نازنولی و ابوتراب خان و مراد شیر خان - همشیره زاده شیخ جهان یار - و شیخ مرادعلی - چیلۀ نواب سیف خان - و میر سلطان خلیل تیرانداز و لوها سنگه هزارمی و میر جعفر البجو و غیره نردانات نمایان بظهور رسانیدند -



و در میدان رزم شربت فدا چشیدند \* و سراج الدوله تا اکبرنگر  
رسیده بود که خبر فتح رسید - و شادمانه نواخت \* و رفقای  
شوکت جنگ را - هر که بدست آمد - بسیاست غیر مکرر  
و انواع عقرب و شائد مبتلا و متاذه ساخت \* راجه  
مروهن اعل - پنجاه و یک زنجیر فیل و اسبان و شتران و غیره اموال  
شوکت جنگ را ضبط نموده - پسر خود را به نیابت فوجدارچی  
پورنیه گذاشته - مراجعت نمود \* چون سراج الدوله از قتل پسر عم  
فراغت یافته به مرشد آباد رسید - شطرنج<sup>(۱)</sup> روزگار بازی دیگر  
روی کار نهاد \* انگریزان - که از دست سراج الدوله سرچنگ  
خورده و اموال لکوک را بغارت داده بقیة السیف گریخته بودند -  
در جزیره سکونت ورزیده - بولایت انگریز و دیگر بنادر خود  
مراسلات فرستادند - و بفرصت اندک افواج بکومک رسیدند \*  
بعد چند ماه سرداران انگریز - بسوکردگی کرنیل ثابت جنگ -  
با جمعیت سی هزار کس بر جهازات جنگی رسیدند - و افواج  
تپانجات را - که جا بجا بودند - همه را گریزانیدند - و با راجه  
مانک چند جنگ در میان آمد \* راجه مذکور شکست فاحش  
یافت \* و انگریزان تا هوگلی رسیده قلعه هوگلی را بضرب غلوله‌های  
توپ منهدم ساختند - و فوجدار قلعه گریخته رفت \* سراج الدوله -  
از دریافت خبر غلبه انگریزان - از مرشد آباد بازگشته گردید -

( ۱ ) شاید که شطرنجی باشد \* ( ۲ ) در نسخهای قلمی فرستاد \*



و متصل کلکته در باغ کره‌تی مضروب خيام ساخت \* انگريزان وقت شب تاخت آورده شبخون زدند \* روز ديگر سراج الدوله پاي همت نذرانست افشرد - و بظاهر شهرت صلح داده مضطربانه راه مرشد آباد پيش گرفت \* و بعد رسيدن به مرشد آباد - از آنجا که جمیع عمده‌ها و رساله‌داران رنجيده خاطر بودند - خصوصاً مير (محمد) جعفر خان بهادر - که خدمت بخشي گري از خان مذکور تغير نموده خواجه هادي علي خان را منصوب بران کار کرده بود - زياده تر رنجيده - خانه نشيني اختيار کرده - سراج الدوله - توبه‌اي کلان محاذي حويلی خان مشار اليه کرده - مستعد بود که کار او باتمام رساند - و پيام برآمدن از شهر کرد \* خان مذکور - بعد از معذرت بخودداري پرداخته - باتفاق رساله‌داران و سرداران بهايه و جگت سيته (به) تعهد و پيمان همدیگر - مخفي امير بيگ را - که از رفقای معتمد او بود - با نوشته‌ها به کلکته فرستاده - درخواست آمدن افواج انگريز کرد \* امير بيگ مذکور - بانواع تسلي و استمالت مزاج - سرداران انگريز (را) بران آورد که از کلکته عازم شده تا به پلاسي رسيدند \* چون کار از کار گذشت - سراج الدوله از دريافت خبر عزيمت افواج انگريزان از شهر برآمد \* اين مرتبه يغبه بيهوشي را از گوش برآورده - با خان معزي اليه تملق و گرم جوشيها درميان آورد - و بشکم مهابت جنگ را فرستاده ابراب عذرخواهي و استعفاي خطاي خود مفتوح داشت \*



از آنجا که بر قول و فعل او اعتمادی نبود - مسموع نشد \* بعد از آن که سراج الدوله از چونه کهای پیدشتر روان شد - خان معزی الیه بهادر نیز کوچ کرده بفاصله نیم فرسخ از لشکر نواب سراج الدوله خیمه برپا ساخت \* میرمدن داروغه توپخانه به سراج الدوله گفت که انگریزان حسب الطلب میرمحمد جعفرخان می آیند - قرین مصلحت آنست که اول کار میرمحمد جعفرخان تمام سازند - بعد کشته شدن خان مذکور انگریزان جرأت آمدن این طرف نخواهند یافت \* از آنجا که دفع تیر تقدیر بسپر تدبیر ممکن نیست و مشیت ایزدی بطور دیگر رفته بود -

ز حرف ( آن ) خردمند خرد کرش

شد آن سیماب دل سیماب در گوش \*

چون فردای آن به داؤد پور رسید - خبر آمد که انگریزان قصد کوه را آتش زدند \* آن زمان موهن لعل بعباب<sup>(۱)</sup> پیش آمد - که تو مرا خراب و پریشان و اطفال مرا یتیم کردی اگر میر (محمد) جعفرخان و دولبه<sup>(۲)</sup> رام را از تهانه بر نمی داشتی کار تا باین جا نمی رسید \* القصه صباح آن روز - که پنجم شوال سنه ثلث عالمگیر ثانی بود - افواج انگریز از پلاسی این طرف - و سراج الدوله از داؤد پور آن طرف - بمقابله همدیگر رسیده - جنگ توپخانه شروع شد \* میرمحمد جعفرخان با فرج خود بجانب چپ درتر ایستاده بود -

( ۱ ) شاید که موهن لعل باشد \* ( ۲ ) در قاریع بنگاله لتھیرج رای دوله رام \*



هرچند نواب سراج الدوله طلب نمود از جا حرکت نکرد \*  
 در عین زد و خورد و گرمی هنگامه قتال - که چیرگی و خیرگی  
 از افواج سراج الدوله ظاهر می گردید - ناگاه میرمدن داروغه  
 توپخانه بضرب گلوله توپ رخت هستی بر بست \* بمعاندن این  
 حال رنگ فوج بر گردید - و مردم توپخانه همراه نعش میرمدن  
 به پناه رسیدند \* آفتاب از نصف النهار گذشته بود - که مردم  
 بهنگاه راه فرار سر کردند \* هنوز نواب در معرکه مشغول جدال و  
 قتال بود - که مردم بهیر گریخته از داورپور آن طرف رسیدند -  
 و آهسته آهسته افواج نیز راه سلامت پیش گرفتند \* دو ساعت  
 روز باقی مانده گریزگریز در لشکر افتاد - و پای ثبات سراج الدوله  
 هم متزلزل شد - و راه هزیمت پیش گرفت \* چون به منصور گنج -  
 که تعمیر او بود - رسید - ابواب خزان<sup>(۱)</sup> کشاده بر مردم سپاه  
 زرپاشی ورزید \* اما از غایت رسوسه مجال اقامت در آن جا  
 نیافته - از اموال و تجملات دل برداشته - وقت شب جریده  
 با زنان و اطفال بر کشتی سوار شده - و مبلغي از جواهر گرانمایه  
 و اشرفیها همراه گرفته - بسمت پورنیه و عظیم آباد روان گردید \*  
 و میر محمد جعفر خان - بعد از شکست سراج الدوله - داخل  
 خیمه شده - شب با سرداران انگریز کنگاش کرده علی الصبح  
 پاشنه کوپ افواج سراج الدوله شتافته - به مرشد آباد رسید \*

(۱) پیش لفظ ابواب در نسخه های قلمی و نوشته \*



و فلک را بگام خود دیده - داخل قلعه شده - کوس ایالت نواخت -  
و منادی امن و امان در شهر گردانیده علم صاحب صوبگی  
برافراخت \* و میر محمد قاسم خان داماد خود را با جمعی از  
فوج برای بدست آوردن سراج الدوله گسیل کرد \* افواج انگریز  
را در بنیله (؟) فروکش ساخت \* اما سراج الدوله - شبگیر زده  
از زیر مالد به عجلت هرچه تمامتر گذشته - در بهران رسید \*  
چون خبر یافت که موهانده ناظر پور مسدود است و کشتی ازان  
طرف نمی تواند گذشت - ناگزیر از کشتی فرود آمده بخانه  
دانشاه پیرزاده - که مسکن او همان جا بود - رفت \* دانشاه - که  
سابق ازین از دست او متاثر شده بود - قابوی خود یافته -  
وقت برابر دیده - بدلاسا و تسلی پیش آمده بمکان خود داشت -  
و به تیاری طعام پرداخته به میو داؤد علی خان فوجدار اکبرنگر -  
که برادر میر محمد جعفر خان بود - خبر فرستاد \* کسان داؤد علی  
خان - که بتفحص و تجسس بودند - فوز عظیم دریافته - بر جناح  
استعجال رسیده - سراج الدوله را از خانه دانشاه گرفتار کرده به اکبرنگر  
بردند - و ازان جا کسان داؤد علی خان و میر محمد قاسم خان  
همراه خود گرفته به مرشد آباد بردند \* میر محمد جعفر خان او را  
آن روز محبوس داشته روز دیگر - بصوابدید سرداران انگریز و اصرار  
و استبداد جگت سیئه - مقتولش ساخته - لاش آن مظلوم را



از هودج آویزان کرده در شهر گردانیده - در خوش باغ بمقبره نواب  
 مهتاب جنگ مدفون ساختند \* و بعد چندی مرزا مهدی علی  
 خان برادر خورد سراج الدوله را نیز در تخته کشیده از جان  
 کشتند - و به پهلوی برادرش بخاک سپردند \* نظامت نواب  
 سراج الدوله یک سال و چهار ماه بود - و قتل او در آخر ماه  
 شوال سنه ۱۱۷۰ سبعین و مائه و الف هجری واقع شد \*

### (۱) نظامت شجاع الملک جعفر علی خان \*

چون جعفر علی خان بر چاربالش نظامت بنگاله و بهار  
 و اودیسه مربع نشست - بدلداری سپاه و غیره (و) عمده ها -  
 که در استیصال و قتل سراج الدوله همزمان بودند - پرداخته -  
 هر یکی را از خود راضی ساخت \* و خادم حسین خان خواهرزاده  
 خود را بغوجدراری پورنیه اختصاص بخشید \* و رام نرائن را  
 بخلمت بحالی صوبه عظیم آباد ممتاز کرد \* چون در همان ایام  
 شاه عالم پادشاه در صوبه عظیم آباد نزول اجال فرمود - رحیم خان  
 و قادرداد خان و غیره - پسران عمرخان - و غلام شاه و دیگر  
 جماعه داران و رساله داران ملازم سراج الدوله - که جعفر علی خان از  
 حکمت آنها را از پیشتر متعینه<sup>(۲)</sup> صوبه عظیم آباد گذاشته بود -  
 بشکر پادشاهی پیوستند - و در فتوحه با رام نرائن جنگ واقع  
 شد \* رام نرائن زخمی شده به پای هزیمت داخل قلعه گردید -

(۱) پیشتر میر محمد جعفر خان آورده \* (۲) بجای متعین \*



و افواج پادشاهي بمحاصره قلعه پرداختند \* نواب جعفر علي خان - از دريافت اين خبر - خلف خود نواب ناصرالملک صادق علي خان شهامت جنگ عرف ميرن را معه افواج انگريز بآن طرف گسيل کرد - و بر لب ناله<sup>(۱)</sup> ادهوه متصل بازه با عساکر پادشاهي جنگ رو داد \* و قادر داد خان و کامگار خان متين ( ۹ ) وغيره در رکاب پادشاهي مصدر ترده نمايان شدند \* محمد امين خان زخمي شده و راج بلب هم پس پا گشته جنگ در گريز مي کردند \* قادر داد خان وغيره بحمله هاي مردانه درون توپخانه درآمدند \* قضارا توپ کلاني - که چار صد راس توپ مي کشيدند - محاذي بود \* اينها درميان گران درآمدند \* بسبب آنکه از چپ و راست قطار گران بود - در آمدن نتوانستند \* درين مرصه فيلبان قادر داد خان بضرب گلوله بندوق کشته شد \* قادر داد خان فیل را از پاي خود مي راند - و تيراندازي مي کرد \* نواب صادق علي خان هم زخم تير برداشت \* درين اثنا غلوه زنبورک بر پهلو چپ قادر داد خان خورد - و کارش تمام گرديد \* از معاینه اين حال کامگار خان وغيره عذاب تاب شده بفوج خود ملحق شدند \* و افواج صادق علي خان - از دريافت اين حال مجدداً حمله آور شده - بر افواج پادشاهي در افتادند - و شاديانه

( ۱ ) در نسخه هاي قلمي اينجا دهوه - و در صفحه ۳۸۳ سطر ۷ ادهوه

و در صفحه ۳۸۴ سطر ۱۵ ادهوا \* ( ۲ ) در نسخه هاي قلمي انداخت \*



فتح در دادند \* افواج پادشاهی منهرم گردید \* رحیم خان و  
 زین العابدین خان - که از طرف پشت افواج صادق علی خان  
 آمده بودند - از شنیدن آواز شادیانه فتح از جانب دست راست  
 آمده بمقابله پرداختند \* اما بضرب گلوله توپ انگریزان پای ثبات  
 نیفتشده منهرم شدند \* بعد شکست - افواج سلطانی بطرف  
 بردوان عذاب تاب شد \* و صادق علی خان بتعاقب پرداخته از  
 راه جگائی کهنائی و بیربوم به بردوان رسید \* ازین طرف  
 جعفرعلی خان هم جاوریز انجا رسید - و بر لب رودخانه -  
 که زیر شهر بردوان واقع است - جنگ گلوله توپ شروع شد \*  
 افواج - دران اطراف هم مجال اقامت نیافته - به عظیم آباد  
 رجع القهقري نمودند \* و جعفرعلی خان و صادق علی خان -  
 بضبطی اموال ( و ) اثاث البیت نواب سراج الدوله و همگی  
 بیگمات مهابت جنگ و غیره کما ینبغی پرداخته - آنها را  
 بقوت شبانه محتاج ساخته - بیگم مهابت جنگ را معه هر دو  
 دخترش - که یکی ایمنه بیگم مادر سراج الدوله و دیگر گهسینی  
 بیگم زوجه شہامت جنگ بود - معه دیگر زنانه ها علاقه دار  
 مهابت جنگ به جهانگیرنگر فرستاد<sup>(۱)</sup> \* درین وقت باقر خان  
 جماعه دار را با جمعیت یک صد سوار به جهانگیرنگر فرستاد -  
 و جسارت خان فوجدار جهانگیرنگر را بتأکید تمام نوشت



که بمجرد رسیدن باقر خان گهسیته بیگم و ایمنه بیگم را دستگیر کرده حواله نماید \* بعد رسیدن جماعه دار مذکور - جسارت خان لاعلاج شده پروانگی داد \* آنها را بر کشتی نشانده چند کروه از جهانگیرنگر آمده بدریا غرق ساخت \* گویند چون آنها را در کشتی بردند و آنها ازین اراده مطلع شدند - هر یکی نماز دوگانه ادا کرده مصحف مجید در بغل گرفته هر دو خواهر بغل گیر یکدیگر شده در آب افتادند \* سبحان الله چه سنگدلی ست \* آخر صادق علی خان هم نتیجه آن در دامن روزگار یافت \* دران ایام چون از خادم حسین خان بعثت اخذ مالواجب و جهتی دیگر شکرآبی در میان آمد - و صادق علی خان - در صدد اخراج و استیصال او سرگرم شده - بجانب پورنیه عزم جزم داشت - و خادم حسین خان هم - با جمعیت خود از پورنیه برآمده - در گنده گوله پای جنگ قائم ساخت - بیک ناگاه خبر رسید که افواج پادشاهی قلعه عظیم آباد را محاصره نموده - با رام نرائن جنگ شروع کردند \* لهذا صادق علی خان - عزیمت پورنیه <sup>(۱)</sup> فسخ نموده - متوجه عظیم آباد گشت \* خادم حسین خان - خون را مرد میدان او تصور نه نموده - عازم رفتن بطرف دارالخلافه گردید \* ازین طرف دریای گنگ افواج صادق علی خان و ازان طرف خادم حسین خان قطع منازل می نمودند \* و چون

(۱) در نسخه های قلمی گردیده \* (۲) در نسخه های قلمی فتح \*



خبر آمد آمد صادق‌علی خان به عظیم‌آباد شائع شد - افواج پادشاهی - از محاصره قلعه دست بردار شده بجانب منیر جاده پیمای گشتند \* صادق‌علی خان - فرصت دیده - از دریا عبور کرده - بتعاقب خادم حسین خان شتافت \* خادم حسین پیشاپیش بسرعت برق و باد قطع منازل می نمود - و صادق‌علی خان هم منزل بمنزل پاشنه کوب می رفت \* درین اثنا طوفان باد و باران شروع شده راکب و مرکوب را از ترددات عاطل ساخت \* خادم حسین خان برب رودخانه رسید که معبر متعذر و عبور بی معبر متعسر بود \* افواج خادم حسین خان - همچو بنی اسرائیل دریا از پیش و دشمن از پس دیده - دست از زندگی شستند \* خادم حسین ناگزیر - راه گریز مفقود و مسدود دیده - خزائن و اسباب زیادتی را بمردم سپاه وقف و تاراج ساخت - و خود متوکلاً علی الله - نظر بر کارساز لاریبی - منتظر لطیفه غیبی نشست \* افواج صادق‌علی خان - آن روز از کثرت گل ولای و طغیان بارش از توک تاز<sup>(۱)</sup> مانده - بفاصله دو کوه مقام کرده خیمه و خرگاه مرتفع ساختند \* از آنجا (که) پیمانه عمر خادم حسین خان و همراهانش لبریز نشده بود - نیم شب برق بر خرمن عمر صادق‌علی خان افتاد - و او را با خواصی - که در خدمتش بود - سوخت \* و این واقعه در سنه ۱۱۷۳ هجری

(۱) در نسخه های قلمی ترک و تاز (۲) در نسخه های قلمی کرد



واقع شد \* و خادم حسین خان - از جنگ اجل نجات یافته -  
 بسرعت برق و باد رهگرا شده - بصوبه اوده رفت \* و پیمانۀ عمرش  
 همان جا بپریز گردید \* راج بلب و غیره رفقای او - خاکستر غم و  
 الم بر مفارق روزگار خودها بیخند - معه افواج انگریز معاودت کرده  
 به عظیم آباد رسیدند \* و بر افواج پادشاهی و مرهته - که رفیق  
 رکاب پادشاهی بودند و در هلسه مقام داشتند - متوجه شده هنگامه  
 جنگ و جدل گرم ساختند \* افواج پادشاهی باز ( منهزم ) شدند -  
 و سردار فرانسیس که از رفقای رکاب بود گرفتار گردید - و راج بلب  
 تا بهار بدعاقب پرداخت - و چون عساکر پادشاهی بسمت گیامانپور  
 نهضت فرمود و کامگار خان بجانب کوه گریخت - عازم معاودت  
 بود - درین اثنا خبر دستگیر شدن نواب جعفرعلی خان و مسلط شدن  
 نواب قاسم علی خان در صوبه بنگاله معه نوشته‌های حضور رسید -  
 چنانچه مذکور می‌شود \* ایام نظامت میر محمد جعفر خان  
 قریب سه سال بود \*

نظامت عالی‌جاه نصیرالملک امتیازالدوله

قاسم علی خان بهادر نصرت جنگ \*

چون نواب جعفرعلی خان میر محمد قاسم خان خویش  
 خود را - که پسرزاده نواب امتیاز خان - خالص تخلص - بود - وکالت  
 بتقریب سوال و جواب ملکی و نقد و بست این معنی که ده آنه

( ۱ ) در نسخه‌های قلمی اینجا راجه بلب \* ( ۲ ) در نسخه‌های قلمی بود \*



از جعفرعلی خان و شش آنه از انگریزان و خدمت دیوانی بزمه جعفرعلی خان باشد - بکلکته فرستاده بود - و بعد وفات صادق علی خان - مردم سپاه بدرخواست طلب و تنخواه خودها - که از چند سال نیافته بودند - بلوای عام کرده نواب را در چلستون گرد کردند - حتی که از طعام و آب مانع شدند - بناء علیه نواب معزی الیه به میر محمد قاسم<sup>(۱)</sup> خان نوشت که مردم سپاه بجهت طلب و تنخواه بسیار تنگ کرده اند \* میر محمد قاسم خان باتفاق جگت سیئه - با سرداران انگریز ساختگی کرده - آنها را بران آورد که سرداران انگریز - تابع مرضی خان معزی الیه شده - به نواب جعفرعلی خان نوشتند<sup>(۲)</sup> که هنگام طلب و تنخواه سپاه رو بطولانی دارند بهتر آنست قلعه و صوبه به میر محمد قاسم خان سپرده خود از قلعه برخاسته بکلکته بیایند \* میر محمد قاسم خان بدلجمعی تمام با حصول مطالب مراجعت به مرشد آباد نمود \* و سرداران سپاه انگریز - با وی موافق شده - نواب جعفرعلی خان را از قلعه برآورده برکشتی سوار کرده به کلکته رسانیدند \* و میر قاسم خان داخل قلعه گردیده مسند آرای نظامت شد - و مذاحمی امنیت بنام خود گردانید \* و در باب مراجعت کنانیدن رایات پادشاهی به عظیم آباد نوشته بنام راج بلب فرستاده - و خود متعاقب باسبمالت و دلجوئی سپاه پرداخته - بعد بند و بست طلب و

(۱) بعد حصول خطاب - قاسم علی - صفحه ۳۸۱ \* (۲) در نسخه های قلمی نوشت \*



تنخواہ بعزم حصول ملازمت بندگان اقدس و اعلیٰ تیارچی کوچ  
 بسمت عظیم آباد نمود \* و میر تراب علی خان عم خود را بہ نیابت  
 نظامت در مرشد آباد گذاشته - خود همگی اسباب و لوازمات و  
 فیلان و اسپان و خزان و دفائن از نقد و اجناس و جواهرات و  
 قورخانه و غیرہ حتی لوازم نقوش و طلائی امام بازہ - کہ مال  
 لکوک (بود) - همراه برداشته ملک بنگالہ را خیر باد گفته رهگرا  
 گردید \* بعد رسیدن بہ مونگیر باستحکام قلعہ انجا پرداختہ - بعزم  
 ملازمت پادشاہ عازم عظیم آباد شد \* و تا رسیدن - رایات پادشاہی  
 بہ عظیم آباد مراجعت فرمودہ بود و انگریزان استقبال نمودہ در  
 کوٹہی خود فرود آورده بودند - متعاقب قاسم علی خان ہم رسیدہ  
 بسعادت ملازمت فائز گردید - و بخطاب نواب عالی جاہ نصیر الملک  
 امتیاز الدولہ قاسم علی خان نصرت جنگ مخاطب گردید \* اما  
 بندگان اقدس و اعلیٰ - مزاج خان مذکور را دگرگون دریافته -  
 بی اطلاع رایت نہضت افراشته عازم بنارس شدند \* نواب  
 قاسم علی خان - بتعاقب پرداختہ - تا حدود بکسر و جگدیش پور  
 تاخت - و آن ملک را تاراج ساختہ - مراجعت بہ عظیم آباد  
 کردہ - در حویلی رام نرائن فروکش شدہ - بہ نظم و نسق انجا  
 پرداخت \* و چون محصول اموال تجارت از نصاریٰ انگریز طلب  
 نمودہ - سرداران انگریز در دادن محصول ایا نمودہ استنادگی  
 ورزیدند \* نواب قاسم علی خان محصول بالکل تاجران قلعہ بنگالہ



و بهار معاف کرد - و فرمود که تا محصول از غالبان نگیرم از مغلوبان دست بردارم \* بهمین سبب و بجهتی چند دیگر با سرداران انگریز شکرآبی درمیان آمد - و در مدد استیصال ایشان سرگرم تدبیر شد \* آخر رای او برین قرار گرفت که بعرضه یک روز همه را معرض تیغ سازد - لهذا به ناگهان و فوجداران بنگاله برای هر یک نوشته‌ها فرستاده که در فلان تاریخ در هرجا که هر قدر نصاری انگریز باشند بخداع و فریب و جدال و قتل علف سیف و سنان سازند \* و خود بسرداران سپاه در باب قتل و اسیر و نهیب (و) غارت آنها بتاریخ معینه بمبالغه تمام تاکید نموده - علم معاودت بسمت مورنگیر افراشت \* و چون بروز معهود افواج قاسم علی خان بکار ماموره مستعد شدند - با افواج انگریز جنگ درمیان آمد \* آخر بحمله‌های متواتر غالب شده - بقتل و اسیر پرداخته - همگی را یکسر مقتول و کتیه‌ها را غارت ساخته - (قتل) جماعه اجل گرفته‌ها نمودند - و کتیه‌های انگریز در هرجا وقف تاراج کردند \* مگر صدرالحق خان فوجدار دیناجپور و راجه بردوان دست ازین حرکت لغو باز داشتند \* قاسم علی خان چون به مورنگیر داخل شد - عملاً نظامت بنگاله را یکسر طلب داشته بامورات ضبط و ربط ممالک متوجه گردید \* و رای رایان امیدرای را معه پسرش کالی پوشاد و رام کشن و راج بلسب و جگت سیئه (و) مهتاب رای و راجه



سروپ چند برادر جغت سیئه و زمینداران دیفاجپور و ندیه و  
 کهوک پور و بیروپهوم و راج شاهي و غیره و درلال رای دیوان بهوجپور  
 و فتح سنگه و راجه تکاری پسر راجه سندر و رام نرائن نائب صوبه  
 عظیم آباد (و) محمد معصوم منشی جغت رای و غیره را یک یک  
 در مونگیر طلب داشته محبوس کرد \* و قلعه را مستحکم تر ساخته  
 افواج بیشمار به بنگاله گسیل کرد \* و متصل اکبرنگر بر ناله ادهوه  
 اجتماع سپاه گردید \* و به فوجداران و نائبان بنگاله در باب ترغیب  
 و تحریص جنگ با انگریزان بتائید تمام نوشت \* ازان جمله شیخ  
 هدایت الله - نائب فوجدار ندیه - با جمعی فوادان و جعفر خان  
 و عالم خان جماعه دار ترک سواران متعینه حضور - بر جناح استعجال  
 عازم شده تا کوه رسیده بود که ازان طرف افواج انگریز - نواب  
 جعفر علی خان را پسالاری برگزیده - همراهش گرفته - بمقابله  
 شتافذه بمفاصله دو کوه در داین هات لشکرگاه ساختند \* سیوم  
 شهر محرم طرفین صف آراسته آتش قتال را اشتعال دادند \*  
 افواج قاسم علی خان - بعد قتل جمعی از اجل رسیده ها - شکست  
 خورده پهای هزیمت در پلاسی نزد محمد ثقی خان فوجدار  
 بیروپهوم رسیدند \* بعد دوسه روز که افواج بنگاله اجتماع یانت  
 و سرداران انگریز همه تعاقب کنان رسیدند - محمد ثقی خان -  
 با جماعت کثیر در میدان رزم پای ثبات افشوده - بزخم گلوله

(۱) شاید که چنان باشد - "و محمد معصوم و منشی جغت رای"



بندوق جام شهادت نوشید - و سپاه منهزم شده به مرشد آباد رسید \*

سید محمد خان - که بعد رفتن میر تراب علی خان به مونگیر نیابت بنگاله تعلق باو داشت - با جماعت موجوده از شهر برآمده در چونه کهای مورچال آراست \* و چون خبر آمد آمد افواج انگریز سامعه آشوب خاطرش گشت - از آنجا که اکثر افواج نیش خورده حربیه های انگریز شده بودند - بی وقوع جنگ و زد و خورد توپ و تفنگ مضطرب شده - مورچال را خالی کرد - و عذاب هزیمت منعطف ساخته در سوتی برد \* افواج قاسم علی خانی - که شمر و فرنگی و غیره سرداران لشکر با افواج سنگین دران جا مقام داشت - رسید \* اما انگریزان تعاقب از دست نداده بدنبال شتافتند - و جنگی عظیم در سوتی روداد \* از آنجا که ستاره دولت قاسم علی خان رو با فکطاط و طالع انگریزان در ترقی بود - بعد جنگ بسیار و مقابله بی شمار درین جنگ هم انگریزان فتحیاب شدند \* و افواج قاسم علی خان تاب ضرب غلوله های توپ و بندوق انگریزان نیاورده - شکست خورده - بر لب آب ادهوه - که پیشتر بنگاه سپاه بود - دران جا هم تمام عساکر فراهم شده بحرب و ضرب و جدال و قتال ورزیدند \* آخر اکثری از سرداران فوج قاسم علی خان مثل گرگین خان - که سردار فوج پیاده های برقداران بود - و غیرهم با انگریزان موافق شدند \* و نصاری انگریز بدلجمعی تمام ششخون زده پای ثبات موافق و منافق را متزلزل گردانید - و گریز انگریز در لشکر افتاد \* و شکست



عظیم روداد \* منبر زمان بحال تباہ خود را به مونگیر رسانیدند \*  
 قاسم علی خان - از دریافت خبر این شکست - دل باخته رنگ  
 بر رو شکست \* و نمکرامی و دغا بازی حریفان نمک پرورده بخاطر  
 آورده - حوصله جنگ در خود نیافته - پهلوان از رزم تهی کرده -  
 سراسیمه عازم بطرف عظیم آباد گشت \* و گرگین خان را بشامت  
 نمکرامی مقتول ساخت - و وجود هر دو برادر جگت سیقه  
 را - که در باب طلب جعفر علی خان و نصاری انگریز ساعی شده  
 خطوط نوشته بودند و آن نوشته ها بجنس گرفتار گردید - مایه  
 فتنه و فساد انگاشته - معه دیگران ( و ) زمینداران و غیره - که از  
 سابق محجوس بودند و هر یکی در فتنه سازی و هنگامه پردازی  
 یگانه عصر بود - جملگی را مقتول و معدوم ساخت \* و بعد رسیدن  
 عظیم آباد دران جا هم جرأت اقامت در خود نیافته - باضطرار تمام  
 به پیشتر روان گردید - و زنانه های خود را در رهتاس گده گذاشته -  
 بصوبه اوده پیش وزیر الممالک نواب شجاع الدوله بهادر رفت \* و  
 دران جا هم با نواب وزیر صحبت برهم خورده - و ثواب اکثر اموال او را  
 بضبط درآورد \* و ازان جا هم روان شده در اطراف کوه رسید - و چند  
 سال دران نواح بانواع ناکامی بسر برده آخر ودیعت حیات سپرد \*

### نظامت بار ثانی جعفر علی خان بهادر \*

بعد هزیمت قاسم علی خان - سرداران انگریز باز نواب جعفر علی

( ۱ ) در نسخه های قلمی بعد لفظ باخته حرف و نوشته \*



خان را بر مسند مستعار نظامت بنگاله متمکن ساختند \* و ده آنه با ضمیمه خدمت دیوانی انگریز و شش آنه به نواب جعفرعلی خان مقرر شد \* این بار هم بکمال تزلزل مدت سه سال نظامت عاریتی کرده - در سده ۱۱۷۸ یک هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری - از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی شدائم \* سرداران انگریز نجم الدوله پسرش را بجای او متمکن ساختند - و نواب محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ را به نیابت نظامت مقرر نمودند \* او هم دو سه سال متمکن و سادۀ نظامت بوده راه سفر آخرت پیمود \* پس از وفات نجم الدوله برادر خورد او سیف الدوله بجای برادر جانشین مسند نظامت گردید - و نواب مظفر جنگ بدستور به نیابت نظامت بحال ماند \* او هم بعد نظامت دو سه سال به بیماری چپچک درگذشت \* و برادر دیگرش مبارک الدوله بهادر مسند آرای نظامت گردید \* <sup>(۱)</sup> سرداران انگریز - نواب محمد رضا خان مظفر جنگ را از نیابت معزول کرده - نواب مبارک الدوله را شانزده لک رپیۀ سالیانۀ در وجه نظامت مقرر کرده - سال بسال می دهند \* و خود بر هر سه صوبه مسط شده - ضلعداران جا بجا فرستاده - در کابینه کچهری خالصه مقرر کرده تشخیص و تحصیل و عدالت و بحالی و معزولی عمال و غیره امور <sup>(۲)</sup>

(۱) لفظ گردید در نسخه های قلمی بعد الفاظ سرداران انگریز نوشته \*

(۲) در نسخه های قلمی اعمال \*



نظامت و حکومت را با اختیار خود می‌کنند \* و تا حالت تخریب  
این رساله - که سنه ۱۲۰۲ یک هزار و دویست و دو هجری و سنه ۳۱  
جلوس عالم‌شاه پادشاه است - <sup>(۱)</sup> دخل و عمل انگریزان درین هر سه  
صوبه جاری ست \*

روضهٔ رابع در ذکر مساط شدن نصاری انگریز در  
ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان است \*

خیابان نخستین در ذکر آمدن نصاری فرقه  
پرتگیس و فرانسیس و غیره در دکن و بنگاله \*

بر ضماشو خورشید نظائر میرویان نقود آثار و گهرسنگان جواهر  
اخبار مخفی و محتجب مباد که طائفهٔ یهود و نصاری پیش  
از ظهور اسلام در اکثر بنادر ممالک دکن - مثل ملیبار و غیره -  
برسم بازرگانی از راه دریا آمد و رفت داشتند - و با مردم آن ملک  
مالوف شده - در بعضی از شهرها سکونت ورزیده - مکانها و  
باغیچه‌ها ساختند - و برین نهج سالهایی دراز بسر بردند \* و چون  
نیر اعظم دین محمدی طلوع فرموده - و پرتو شعاع آن آفتاب بر  
مشارق و مغارب تافت - و رفته رفته ممالک هندوستان و دکن نیز  
فیضیاب انوار مهر شرع احمدی گردید - و نرد اهل اسلام دران  
ممالک شد - و اکثری از ملوک و حکام آن دیار بحلیهٔ اسلام محلی

(۱) پیش لفظ دخل در نسخه‌های قلمی و نوشته \*



شدند - و راجه‌هایی بنادر گوه و دابل و جبول و غیره بطور حکام  
 اهل اسلام مسلمانانی را - که از ممالک عرب می‌آمدند - در سواحل  
 دریا مساکن داده - لوازم اعزاز و احترام آنها بجا می‌آوردند - لهذا  
 یهود و نصاری در آتش حسد و رشک می‌سوختند \* و چون  
 ممالک دکن و گجرات بحوزه تصرف سلاطین دهلی درآمد و اسلام  
 دران ممالک دکن قوی گردیده بود - مهر سکوت بر درجک دهان  
 نهاده حرف عداوت و مخالفت بر زبان نمی‌آوردند - تا آنکه  
 در سنه ۹۰۰ هجری اضعف و تخلل در سلطنت دکن راه یافت \*  
 دران وقت نصاری پرتگال از جانب پادشاه ملک خود بتعمیر  
 قلاع در سواحل بحر هند مامور شدند \* و در سنه ۹۰۴ چهار منزل  
 جهاز نصاری پرتگال در بندر قذرینه و کالیکوت آمده - کماهی  
 حقائق آن مرزبوم را بخاطر آورده - بملک خود برگشتند - و سال  
 دیگر شش منزل در کالیکوت آمده فروکش شدند - و با حاکم انجا -  
 که مخاطب به سامری بود - استعدائی کردند که مسلمانان را از  
 سفر عرب مانع شوید که از جانب ما منافع بیشتر از مسلمانان بشما  
 عائد خواهد شد \* سامری گوش برین سخن نه نهاد \* اما نصاری  
 در معاملات داد و ستد تعدی بر استلانیان آغاز نهادند - تا آنکه  
 سامری بخشم درآمد - حکم بقتل و غارت آنها نموده - هفتاد نفر

(۱) در نسخهای قلمی مسلمانان \* (۲) در نسخهای قلمی انجمن ساوی

و جاهای دیگر سامری \*



معتبر نصاری را مقتول ساخت \* مابقی بر سلپها برنشته راه سلامت گرفتند - و نزد بلده کوچی - که حاکم آنجا با سامری مغایرت و خصومت داشت - توطئ گرفته - رخصت احداث قلعه حاصل کردند - و در اندک ایام بحجالت تمام قلعه مختصر طیار نمودند - و مسجدی را که ساحل دریا بود شکسته کلیسا ساختند \* و این اولین قلعه است که نصاری در دیار هند نیار کرده اند \* و در همان زودی اهالی بدور کنور نیز با ایشان اتفاق ورزیدند \* ایشان دران جا هم قلعه بسته - بجمعیت خاطر بتجارت فلفل و زنجبیل اشتغال نمودند - و دیگران را ازین تجارت مانع آمدند - لهذا سامری لشکرکشی نموده پسر پادشاه کوچی را بقتل درآورده - و آن ولایت را ویران ساخته - معارفت کرد \* و در آن هنگام مقتول - باز جمعیت نموده علم حکومت افراشته - ولایت را بحال آبادی آوردند - و بقول فرنگیان جهاز را بدریا متردد کردند - و حاکم کنور نیز بهمین آئین جهازات متردد ساخت \* سامری - ازین ممر غصه خورده - جمیع خزائن و دفائن بصرف لشکر داده - و دو سه دفعه بر کوچی لشکرکشی نموده - چون فرنگیان هر بار لوازم امداد و اعانت بظهور می رسانیدند - بر کوچی دست نیافته - بی نیل گوهر مقصود رجع القهقری می نمود \* و چون عاجز شد الیچیان نزد حکام مصر و جدّه و دکن و گجرات فرستاده از تعدی نصاری شکایتها نموده استمداد کرد - و احوال بدعت نصاری بر اهل اسلام



ضمیمه آن ساخته - عرق غیرت و حمیت آنها را بحرکت آورد \*  
 چنانچه سلطان قابصور غوری امیر حسین نام سرداری را با سیزده  
 منزل غراب مملو مردم جنگی و آلات کارزار روانه ساحل هند  
 ساخت - و سلطان محمود گجراتی و سلطان محمود بهمنی دکنی  
 نیز از بندر دیو و سورت و کوله و دابل و جبول بعزم جنگ با فرنگیان  
 چهارات در غایت استعداد مرتب ساختند \* اول چهارات مصر  
 به بندر دیو آمدند - و باتفاق سفائن گجرات متوجه جبول - که  
 محل اجتماع فرنگیان بود - عازم شدند \* و چهل منزل غراب سامری  
 و چند منزل غراب گوه و دابل هم بایشان پیوسته - نائره جنگ را  
 مشتعل ساختند \* بیک ناگاه یک غراب مملو فرنگیان - بی آنکه  
 ایشان را خبر شود - از عقب در رسید \* لوازم آتشباری بظهور  
 رسانیدند - و عرصه بحر را پر از آتش کردند \* ملک ایاز حاکم دیو  
 و امیر حسین ناگزیر بجنگ ایشان مبادرت نمودند - اما کاری  
 از پیش نبردند - و چند غراب مصر گرفتار گشت - و مسلمانان  
 شربت شهادت چشیدند - و فرنگیان بغیروزی به بغداد خود  
 شتافتند \* چون در همان ایام سلطان سلیم خانکار روم بر سلاطین  
 غوری مصر استیلا یافت و سلطنت آن طائفه سپری شد - سامری  
 که بانی آن کار بود بیدل گردید - و فرنگیان تسلط تمام پیدا کردند -  
 تا آنکه در رمضان سنه ۹۱۵ به کالیکوت آمده مسجد جامع را



سوختند - و شهر را نیز بجاروب غارت رفتند \* اما روز دیگر ملیباریان  
 هجوم آورده بر سر نصاری رختند - و پانصد کس فرنگی معتبر را  
 کشته - و بسیاری را در آب غرق کردند \* و بقیة السیف گریخته  
 فر بندر کرم درآمدند - و با زمیندارانجا ساختگی کرده - در  
 نیم فرسخی آن شهر حصارى مختصر احداث کرده - گردآوری خود  
 نمودند \* و در همان سال حصار گوه را از تصرف یوسف عادل (شاه)  
 برآوردند \* اما یوسف عادل شاه - باندک فرصت - خوش طبعانه  
 از دست اوشان برآورد \* ولیکن پس از ایام معدود - فرنگیان -  
 باز حاکم<sup>(۱)</sup> انجا را برزهای فراوان فریخته - بران حصار متصرف شدند -  
 و آن قلعه را - که متانت و حصانت تمام دارد - حاکم نشین خود  
 ساخته - باستحکام پرداختند \* و سامری ازین غیرت و اندر در  
 سنه ۹۲۱ عرضة مرگ شد \* و برادرش - قائم مقام گردیده - بساط  
 مذاذمت در چید<sup>(۲)</sup> - و با فرنگیان طریقه مصالحت پیموده - نزدیک  
 شهر کالیکوت اجازت احداث قلعه داد \* و از ایشان قول گرفت که  
 هر سال چهار منزل کشتی فلفل و زنجبیل به بنادر غرب می فرستاده  
 باشد \* فرنگیان چندی تعهد و قول خود وفا نمودند \* و چون قلعه  
 پانام رسید - از تجارت اجناس مرقوم منافع آمده - بر اهل اسلام  
 انواع تعدی و بدعت شروع کردند \* و همچنین طائفة یهود - که  
 در کدکلور بودند - ضعف سامری دریافته - پای از اندازة بیرون

(۱) در نسخه های قلمی حکم \* (۲) بجای برچیدن \*



نهاد - اکثری از اهل اسلام را شربت شهادت چشاندند \* و ساموری - از کرده خود نادم گشته - نخست در کد تکلور رفته - نوعی استیصال پیور نمود که ازان فرقه دران دیار اثری نماند \* پس ازان - باتفاق تمامی مسلمانان ملیبار - به کالپوکوت رفته قلعه فرنگیان محاصره نموده : بسعی فراوان مغلوب ساخت - و حصار را مفتوح گردانید \* ازین ممر قوت و شوکت ملیباریان برافزود - و جهازات را بی قول قزنگ مملو از زنجبیل و فلفل و غیره به بنادر عرب متردّد ساختند \* و در سنه ۹۳۸ فرنگیان در جالیات - که شش کره‌هی کالپوکوت است - قلعه بستند - و تردد کشتیهای ملیبار دشوار گردید \* و همچنین ترسایان<sup>(۱)</sup> در همان سنوات در عهد برهان نظام شاه در ریونده قریب بندر جبیل قلعه ساخته متوطن گشتند \* و در سنه ۹۴۱ در عهد سلطان بهادر گجراتی بندر روسن و دمن (و) دیو را - که بسلاطین گجرات تعلق داشت - قابض شدند \* و در سنه ۹۴۳ در کد تکلور هم قلعه احداث کرده استیلای تمام بهم رسانیدند \* و درین وقت سلطان سلیمان بن سلطان سلیم رومی اراده کرد که فرنگیان را از بنادر هند برآورده خود دران بنادر متصرف شود - لهذا در سنه ۹۴۴ وزیر خود سلیمان پاشا را با یک صد غراب جنگی به بندر عدن فرستاد ( که ) اول آن را که سر راه است

( ۱ ) در نسخه‌های قلمی او ان \* ( ۲ ) در نسخه‌های قلمی ترسان - مؤلف

ترسان چنچ ترسا خیال کرده \*



منتزع ساخته به بغداد هذ رود \* و او دوهمان سال بغداد را  
از شیخ داود انتزاع نموده - و او را مقتول ساخته - به بغداد دیو روانه  
شد - و طرح جنگ انداخت \* نزدیک بود که مسخر سازد - لیکن  
بسبب کم شدن آذوقه و خالی شدن خزانه بی نیل مقصود مراجعت  
به روم کرد \* و در سنه ۹۴۳ ترسایان بر بغداد هرموز و مسکت و سمطره و  
ملوکه و میلانور و ناک و فتن و ناشکور و سیلان و بنگاله تا سرحد چین  
مسلط شدند - و در هر جا طرح قلعه انداختند \* اما سلطان علی اخی  
قلعه سمطره را مفتوح گردانید \* و حاکم سیلان هم - فرنگیان را  
مغلوب ساخته - آسیب ایشان از مالک خود دفع ساخت \* و  
سامری حاکم کالیکوت - به تنگ آمده - ایلچیان نزد علی عادل شاه  
فرستاد - و ایشان را بغزای فرنگیان و اخراج از مالک خود ترغیب  
و تحریص کرد \* و در سنه ۹۷۹ سامری قلعه جالیات را مسخر  
و محاصره کرده - و نظام شاه و عادل شاه به ریگنده و گوه چسبیدند \*  
سامری بزور بازوی شجاعت و همت قلعه جالیات را مسخر  
ساخت \* و نظام شاه و عادل شاه از شامت نوکران نادولتخواه -  
که به تطمیع فرنگیان فریب خوردند - بی حصول گرش مقصود  
مراجعت کردند \* و ازان وقت نصاری - در ایذا و تعدی  
بر مسلمانان راسخ شده - بعدی دست دراز کردند که بعضی  
جهانهای جلال الدین محمد اکبر پادشاه - که بی قول فرنگ

( ۱ ) هرمز نیز خوانند \* ( ۲ ) غالباً مسقط باشد \*



به مکه معظمه متروک بودند - در هنگام مراجعت از بندر جدّه  
بغارت برده - انواع ایدها و اهانت کمال به اهل اسلام رسانیدند \*  
و بندر عادل آباد و فرابین - که تعلق به عادل شاه داشت -  
وقف آتش و خراب مطلق کردند \* و بطریق تجارت در بندر  
دابل آمده خواستند که بخداع و فریب بران نیز دست  
تصرف دراز کنند \* اما حاکم انجا خواجه علی الملک تاجر  
شیرازی - بر اراده شان مطلع شده - یک صد و پنجاه کسان  
فرنگیان معتبر را مقتول ساخته - باطفاي آتش فتنه پرداخت \*

### خیابان دویم در ذکر مسلط شدن نصاری

#### انگریز در صالک بنگاله و دکن و غیره \*

معلوم ضمیر دانشوران اخبار پرتو باد که ازان تاریخی که  
جهازات جلال الدین محمد اکبر پادشاه بدست نصاری گرفتار شد -  
فرستادن جهاز به بندر عرب و عجم یکقلم موقوف کرد - زیرا که  
قول گرفتن از فرنگیان نیل ننگ و عار بر چهره همت عالی  
تصور کرد - و بی قول فرستادن باعث هلاک نفوس و تضییع اموال  
بود \* اما امرای او مثل نواب عبدالرحیم خان خان خانان  
و غیره قول از فرنگیان گرفته سفائن را به بندر روانه می کردند \*  
و چند گاه برین مغوال گذشت \* چون نورالدین محمد جهانگیر  
بر سرور سلطنت دهلی جلوس فرمود - فرقه نصاری انگریز را -  
که در معتقدات از فرقه نصاری پرتگال (و) فرانسیس و غیره



تخالف تمام دارند و تشنه خرن یکدیگر شده نسخه منسوخه  
 عداوت را در همدیگر می خوانند - علی الرغم آنها در ولایت  
 سورت - که از جمله ممالک گجرات است - جای سکونت داد \*  
 نخستین جایی که نصاری در سواحل بنادر هند جهت توطن اختیار  
 کردند این بود \* پیش ازین نصاری انگریز هم کشتیهایی تجارت  
 در بنادر هند آورده اجناس را فروخته معاودت بولایت خرد  
 می کردند \* و بعد ازان بتدریج در ممالک دکن و بنگاله جا بجا  
 کوهیهایی تجارت نصاری انگریز هم بدستور نصاری پرتغال و  
 فرانسیس و غیره قائم گردید - و محصول بطور دیگران می دادند \*  
 چون در عهد سلطنت اورنگزیب عالمگیر مصدر خدمات شایسته  
 شدند - و فرمان احداث کوهیهایی تجارت در ممالک محروسه  
 عالی الخصوص احداث کوهی در بنگاله معه فرمان معافی محصول  
 چهارات کمپنی انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه محصول  
 بخشیندر حاصل کردند - چنانکه در ذکر آبادی کلکنه گذارش  
 یافت - ازان وقت در ممالک بنگاله اقتدار نمایان پیدا کردند \*  
 و چون در سنه ۱۱۴۲ نواب مظفر جنگ ثواسه نظام الملک  
 آصفجاه باغواي حسین دوست خان عرف چند - که از  
 روسای ارکات بود - نصاری فرانسیس ساکن بولچری را رفیق  
 خود ساخته - بر سر انورالدین خان شهابت جنگ گویاموی -

(۱) در نسخه های قلمی پیش لفظ روسای لفظ روی نوشته \*



که از عهد نواب نظام الملک آصف چاه ناظم ارکات بود - بعزم  
 انتزاع ملک ارکات شتافت - و جنگ عظیم در میان آمد \*  
 نواب شهابت جنگ در میدان رزم پایی شجاعت افشوده داد  
 مردانگی داده مقتول گردید \* و نواب نظام الدوله - خائف دویم نواب  
 آصف چاه - که بعد وفات پدر بمسند ریاست ممالک دکن چانشین  
 بود - از اطلاع تخالف خواهرزاده با جمعیت هفتاد هزار سوار و یک  
 لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ بر مسند عزیمت بر نشست \* و به  
 بندر بولچری رسیده - بست و ششم ربیع الآخر سنه ۱۱۶۳ - صف جنگ  
 آراسته فتحیاب گردید - و مظفر جنگ زده دستگیر گردید \* نظام الدوله  
 موسم برسات در ارکات گذرانید \* نصاری بولچری - با همت خان و غیره  
 سردران افغانه کرناٹک - که نوکران نظام الدوله بودند - ساختگی کرده -  
 بطمع ملک و اموال فریب داده - چشم دل را از ملاحظه حقائق  
 تربیت نابینا ساختند \* آن نمکروان کمر غدر و دغا بسته -  
 باتفاق نصاری بولچری - شب شانزدهم محرم سنه ۱۱۷۴ -  
 شبخون زده - نواب نظام الدوله را ( جام پیمایی ) رختش مستحرم  
 شهادت ساختند \* بعد شهادت نواب نظام الدوله افغانه و نصاری  
 نواب مظفر جنگ را بر مسند نشانند \* و مظفر جنگ با جماعت  
 افغانه به بولچری رفته - و جمعی کثیر نصاری فرانسیس را  
 نوکر گرفته - اعتقاد خود ساخت \* و هم در سال مذکور جمعیت

(۱) شاید که اعتقاد باشد - صلیحه ۹۹۳ مقرر است : (۱)



غفیر از افغانه و نصاری گرفته عازم حیدرآباد شد \* و بر سر ارکات  
مرور نموده - بملک افغانه در آمد \* از نیرنگی تقدیر - در میان  
مظفر جنگ و افغانه اختلاف واقع شده - بجنگ و پرخاش  
منجر گشت \* و هفدهم ربیع الاول سنه مذکور بهمدیگر محرکه  
قتال آراستند \* از یک طرف مظفر جنگ و نصاری فرانسیس  
و از طرف دیگر افغانه صف آرا شدند \* همت خان و غیره  
سرداران افغانه - نتیجه نمکجرامی یافته - مقتول شدند \* و  
مظفر جنگ هم بزخم تیری - که در حلقه چشم رسیده بود -  
مالک مسالک فدا گردید \* بعد ازان نصاری فرانسیس در  
رکاب امیرالامالک صلابت جنگ پسر سیوم آصف جاه اختیار  
ملازمت کردند \* و سیکاکل و راج بقدری و غیره باقطاع یافته -  
اقتدار کمال بهم رسانیدند \* و در مسالک دکن حکم ایشان نافذ  
و جاری گشت \* فوقه نصاری فرانسیس - که از مدتها در  
بذات دکن آمد رفت می کردند - پیش ازان کتب ایشان را  
فوقه نداشته بود \* این مظفر جنگ است <sup>(۱)</sup> که نصاری فرانسیس  
را نوکر کرده بدیار اسلام آورد \* چون نصاری فرانسیس باین اقتدار  
رسیدند - نصاری انگریز - که تشنه خون گروه فرانسیس اند -  
نیز حوصله تحمل در مسالک پادشاهی بهم رسانیدند - و بر  
بعضی مسالک دکن متصرف شدند - و قلعه بندر سورت را

(۱) در نسخه های قلمی کیست \*



بقیض اختیار خود آوردند - و در ممالک بنگاله کوچیهای مستحکم  
 قائم کردند \* و از آنجا که فرانسویان - نواب انورالدین خان  
 گویاموی صاحب صوبه ارکات را بقتل در آورده و شخصیت را  
 برای نام بسرداری برگزیده - در ممالک دکن مسلط شده بودند -  
 نواب محمد علی خان پسر نواب انورالدین خان با سرداران انگریز  
 ساختگی نمود \* و ایشان - بکومک و امداد نواب محمد علی خان  
 پیش آمده - دقیقه از لوازم امداد و اعانت فرو نگذاشتند - و باستیصال  
 فرقه فرانسوی کما ینبغی پرداختند \* و در سقه ۱۱۷۴ قلعه بواجوی را  
 محاصره نموده از دست فرانسویس انتزاع نموده عمارات بواجوی را  
 منهدم ساخته قلع و هموار گردانیدند \* و سیگانلی و راج بندوب  
 و غیره اماکن جاگیرات فرانسویس - که قیاس خلاص آن مکانات  
 از وهم بیرون بود - خود مستخلص گردید \* نواب محمد علی  
 خان - بتوجهات سرداران انگریز بجای پدر بر مسند ابلت  
 ارکات متمکن گشته - بخطاب والایه امیرالهند محمد علی خان  
 منصور جنگ مخاطب گردیده - باطاعت سرداران انگریز  
 داده مدت العمر بعیش و عشرت می گذرانید \* اکنون ملک ارکات  
 هم بطور بنگاله بتصرف سرداران انگریز است - و چنانکه سابقاً  
 مرقوم شد - چون سراج الدوله ناظم بنگاله از تاجپیدگاری  
 سنگ در زندورخانه زد - تا گویز فلجید آن دید آنچه در



و نواب جعفر علی خان - اینها را اعتقاد خود ساخته در نظامت ممالک بنگاله سپیم و شریک بخود نموده - در امورات ملکی دخیل ساخت \* چون در سلطنت دهلی ضعف تمام راه یافته بود - در هر صوبه امرایان قابض شده دم استقلال می زدند \* اکنون از مدت یک قرن تمامی ولایت بنگاله و بهار و اودیسه در قبض و تصرف سرداران انگریز در آمده است \* و در کلکته سرداری مخاطب به گورنر جنرل از ولایت ایشان آمده اقامت می کند \* و نایبان تحصیل و عدالت و قزداري (و) تجارت از حضور خود تجویز نموده در هر جا می فریسد - و کچه بر می خالصه در کلکته مقرر داشته تشخیص هر ضلع از قبل خود بندوبست می کند - و نایبان و ضلعداران زرها تحصیل کرده ارسال بلکته می نمایند \* و چون در سنه ۱۱۷۸ بر نواب وزیر الممالک شجاع الدوله ناظم صوبه اوده و اله آباد ظفریاب شدند - باز بهمدیگر مصالحه نموده ملک وزیر را باو مسلم داشتند \* ازان وقت دران ملک هم دخیل شده - و ملک بذارس را ازان صوبه علیحدہ کرده گرفتند \* و افواج ایشان در ممالک وزیر بطور نوکر حاضر بوده - در همگی امورات دخل دارند \* واللہ اعلم - مآل این حال یکجا انجامد \* همچنین در ممالک دکن در قلعه متدرج کوچهی قدیم و افواج متکین می باشد \* و صوبه ارنات در تصرف دارند \* شهر گنجام

(۱) صفحه ۳۹۶ سطر ۱۹ بگردد \* (۲) در نسخه های قلمی می کون \*



و برمپور و ایچاپور و سیکاکل و اسحاق پتن و قلعه قاسم کونه  
و راج بندر و ایلور و مچھلی بندر و بجواره و قلعه کوند بلی  
و غیرهم بطور جاگیر از نظام علی خان گرفته در تصرف دارند \*  
و زمینداران این ملک پیش ایشان حاضر بوده مالگذاری می نمایند \*  
و هرگاه نظام علی خان را احتیاج بکرمک می شود - افواج سنگین  
همراه می دهند - و بحسب ظاهر از حکم او سونامی نمی زنند \*  
اما فرقه نصاری انگریز بحلیه دانائی و هنرمندی آراسته و  
و بحله مررت و اخلاق پیوسته اند \* بدرستی عزم و کمال حزم  
و تدبیر رزم و لیاقت بزم بی عدیل - و به آئین عدالت گستری  
و رعیت پروری و ظالم گذاری و مظلوم نوازی بی نظیر اند \* درستی  
قول بحدی که اگر سر برود زبان تغییر نکند - و دروغ گو را در  
مجلس خود راه ندهند \* سراسر فتوت و وفا و سراپا حلم و وقار اند \*  
حرف دغل نیاموخته اند - و صحیفه شرارت نخوانده اند - و با وجود  
مخالفت دینی متعرض دین و آئین و اسلام احدی نیستند \*  
گفتگویی کفر و دین آخر به یکجا می کشد -  
خواب یک خواب است - باشد مختلف تعبیرها \*

( ۱ ) پیش ازین راج بندری آورده \* ( ۲ ) در نسخه های قلمی کاتب \*

تمت بالشر







134E  
10

905

DUE DATE

17 Nov 68

18 Dec 68

22 Apr 69

10 May 69

MAK

9AA



